

# ماخذ اشعار در آثار بهمانی

جلد سوم

ماخذ اشعار فارسی

ج - ز

تألیف  
دکتر وحید رافتی

مؤسسه معارف بهمانی

مآخذ اشعار در آثار بهائی، جلد سوم

تألیف دکتر وحید رأفتی

از انتشارات مؤسسه معارف بهائی، دانداس، انتاریو، کانادا

طرح و صفحه بندی از سیامک منجذب

خوشنویسی و طرح روی جلد از استاد امیر حسین تابناک

چاپ اول ۱۰۰۰ نسخه در انتاریو، کانادا

۱۵۷ بدیع - ۲۰۰۰ میلادی

شعارة بین المللی کتاب ۲-۳۸-۱۹۶۱۹۳-۱

## فهرست مندرجات

صفحه	عنوان
۳	مقدمه
۱۵	صورت حروف اختصاری مآخذ اشعار فارسی در آثار فارسی
۱۷	حرف ج
۴۷	حرف چ
۱۳۷	حرف ح
۱۶۱	حرف خ
۱۸۷	حرف د
۲۸۷	حرف ذ
۲۹۷	حرف ر
۳۲۱	حرف ز
۳۶۹	فهرست اهم کلمات ابیات و مصاریع
۳۹۷	فهرست اسامی شعراء و محل درج شرح حال آنان
۴۰۱	فهرست اعلام و اهم مواضع
۴۲۳	کتاب شناسی





## مقدمه

در آثار طلعات مقدسه بهائی به وفور به آیات کتب مقدسه قبل، احادیث و اقوال انبیاء و ائمه اطهار، اشعار شعرای ترک، عرب و عجم و ضرائب الامثال سائره در دو زبان عربی و فارسی استشهاد شده است. در حقیقت برای اولین مرتبه در تاریخ ادیان الهی نه تنها کلام انبیاء بلکه بسیاری از افکار رشيقه و احساسات متعالیه و آراء و عقاید صائبه بعضی از ادباء و عرفاء بنام عرب و عجم و حتی پاره‌ای از کلمات نغز عامیانه متداول در بین اهل کوچه و بازار شرافت آنرا یافته است تا در آثار این دور صمدانی بصورت جزئی از عنصر کلام الهی درآید و نیز در آثار مبین این ظهور عظیم جلوه‌ای گسترده پیدا کند. آنچه از آثار گذشتگان، به مضمون و یا به عین عبارت، در آثار بهائی نقل گشته گیرائی و زیبایی و وسعتی شگفت‌انگیز به مفاهیم و مضامین مندرج در آثار بهائی داده است.

تعیین مآخذ آنچه از آثار گذشتگان در کتب و الواح و آثار بهائی نقل شده، کاری بسیار مهم و دقیق است و یکی از اساسی‌ترین زمینه‌های تحقیق در آثار بهائی را تشکیل می‌دهد، زیرا فهم بهتر آثار مبارکه‌ای که حاوی این قبیل منقولات می‌باشد در بسیاری از موارد موکول به شناسائی قائلین و منابع کلام آنها است و گاهی تنها با دانستن سوابق این سخنان است که می‌توان معنی و مفهوم دقیق آثار مبارکه را به وضوح دریافت. بنابراین، وجود این سخنان در آثار بهائی بخودی خود ایجاب می‌کند که صاحبان این اقوال شناخته شوند، مآخذ گفته‌هایشان تعیین گردد و سوابق ادبی و فکری گفته‌ها مشخص شود و با توجه به این نکات مطالعه دقیق آثار مبارکه صورت پذیرد.

در سال ۱۹۹۰ میلادی توفیق رفیق گشت و مآخذ و سوابق بعضی از ابیات عربی منقول در آثار مبارکه که تعیین شده بود طی جزوه‌ای در ۱۵۰ صفحه تحت عنوان مآخذ اشعار در آثار بهائی، جلد اول، مآخذ اشعار عربی، به همت مؤسسه معارف بهائی در کانادا منتشر گردید. سپس در سال ۱۹۹۵ میلادی به عنایت الهی مآخذ و سوابق ابیات فارسی مندرج در آثار مبارکه بهائی که با حروف الف تا ثاء شروع میشود تحت عنوان مآخذ اشعار در آثار بهائی، جلد دوم، مآخذ اشعار فارسی، الف - ث در ۴۱۳ صفحه به همت همان مؤسسه جلیله در کانادا انتشار یافت. در این مقام شایسته چنان است که از زحمات و مساعی جمیله جناب سیامک منجذب که تمام آن مجلد را با استفاده از کامپیوتر به دقت، پشتکار و حسن سلیقه برای طبع آماده نمودند صمیمانه تشکر و قدردانی نمایم. همچنین از زحمات جناب سهیل فرهاد و جناب دکتر علی توانگر که نسخه نهائی آن کتاب را به دقت مطالعه و اغلاط مطبعی آن را متذکر شدند قلباً سپاسگزارم.

حال در ادامه آن مجلدات مآخذ و سوابق اشعار فارسی منقول در آثار مبارکه بهائی را که با حروف جیم تا زاء آغاز میشود با نهایت مسرت در اختیار اهل ادب میگذارم و امیدوار است که مطبوع طبع دوستان راستان قرار گیرد.

در مقدمه این مجلد تکرار نکاتی که در مقدمه جلد سابق مندرج شده مفید به نظر میرسد:

● نقل اشعار گذشتگان در آثار بهائی در وهله اول به قصد استشهاد صورت می‌گیرد تا بر استحکام و قدرت استدلال افزوده گردد و مخاطب را بر آن دارد تا مطلب مورد بحث را راحت‌تر بفهمد و بپذیرد و به مضمون آن دلالت گردد. نقل اشعار می‌تواند آرایش ادبی به کلام دهد و بر جذبه و شور آن بیفزاید، لحن کلام را جذاب‌تر کند، وزن خوش‌آیندی به آن دهد و طنین مطلب را در مذاق جان شیرین‌تر سازد. نقل اشعار این امکان را نیز فراهم می‌آورد که سخن بسیار در الفاظ معدود یک بیت و یا حتی یک

مصرع به خواننده منتقل گردد و از نیاز مطلب به شرح و بسط بکاهد.

● در آثار بهائی اشعار شعراء گاه بطور مستقیم و با معرفی شاعر نقل شده و گاه بدون آنکه به نام گوینده تصریح شود مصرع یا بیتی نقل گردیده است. یافتن اشعاری که شاعر آن معلوم است مستلزم مراجعه به آثار شاعر و کتب تذاکر است که با صرف وقتی چند معمولاً می‌توان شعر مورد نظر را پیدا نمود. اما اگر نام شاعر ذکر نشده باشد تعیین نام گوینده و محلّ و مأخذ شعر می‌تواند کاری بسیار دشوار باشد زیرا شعر و ادب فارسی را وسعتی نامحدود است که برای شناسائی آن باید عمرها صرف مطالعه و تحقیق شود.

● تعداد دقیق ابیاتی که از اشعار شعرای عرب و عجم در آثار بهائی نقل شده بر نویسنده معلوم نیست زیرا هنوز تمام آثار بهائی جمع و تدوین نگشته و این بنده حتی آثار مدوّن بهائی را به خاطر یافتن ابیات منقول در آنها بطور منظم و مرتّب مورد مطالعه و مذاقه قرار نداده است. فقط در موقع مطالعه مجموعه‌های چاپی و خطی آثار مبارکه، که به مقاصد و اهداف مختلف صورت گرفته، هر جا به اتفاق به بیت و یا مصرعی برخورد نموده آنرا استخراج و جمع‌آوری کرده و سپس در صدد یافتن مأخذ و منبع آن برآمده است. اگرچه نام گوینده و مأخذ تعدادی از ابیات استخراج شده هنوز بر این حقیر معلوم نیست اما قائلین بسیاری از ابیات مستخرجه را تعیین کرده و مأخذ اکثریت قریب به اتفاق آنها را مشخص ساخته است.

● نکته‌ای که در مطالعه اشعار منقول در آثار بهائی باید مورد دقت قرار گیرد آن است که در بعضی موارد مصرع و یا بیتی که در آثار بهائی نقل گشته لزوماً با آنچه در دیوان شعراء و کتب ادبی ثبت شده مطابقت لفظی ندارد زیرا بسیار بعید است که طلعات مقدسه بهائی برای نقل بیتی از شعرای عرب و عجم به دیوان شاعر مورد نظر مراجعه و بیت مربوطه را به عین الفاظ از دیوان و یا مجموعه‌ای خاصّ نقل نموده باشند. آنچه بیشتر طبیعی به نظر می‌رسد آن است که در شرح و بسط مطالب هر جا بیت و یا مصرعی مناسب به ذهن رسیده نقل و بدان استشهاد شده و به این جهت گاهی حتی یک مصرع و یا بیت با تفاوت الفاظ در چند اثر مختلف نقل گشته است.

● نکته دیگری که در باره اشعار وارده در آثار مبارکه بهائی باید بیان شود آن است که طلعات مقدسه بهائی ابیات و مصاریع منقول را در اکثر مواقع نظر به مضامین و مفاهیم مندرج در آنها نقل نموده‌اند و به ندرت ناظر به شاعر و سراینده بیت بوده‌اند.

● انتساب اشعار به چند شاعر مختلف و نحوه ثبت صحیح ابیات نیز از نکات عمده‌ای است که باید در این مطالعه مطمح نظر قرار گیرد زیرا در مواردی چند اهل ادب یک بیت را به چند شاعر مختلف نسبت داده‌اند و آنرا در کتب مختلف به انواع مختلف ثبت نموده‌اند. مسئله انتساب اشعار و نحوه ثبت صحیح آنها از مسائل عمده و دقیق ادبی است و طبیعتاً ورود در این معرکه که فلان بیتی که به چند شاعر نسبت داده شده حقیقتاً از کدامیک از آنها می‌باشد و یا ثبت صحیح بیت چگونه باید باشد از حدود این مطالعه خارج بوده است. این نوع مطالعات که باید با صرف وقت و تحقیقی وسیع و منظم و عالمانه صورت گیرد می‌تواند موضوع مطالعاتی جداگانه در آینده باشد.

● نکته دیگری که توجه به آن لازم است آن که گاهی مثلی در آثار مبارکه نقل گشته که عین و یا عبارتی شبیه به آن مصرعی از یک شعر است. در این موارد تعیین این مطلب که آیا آن مثل در شعر شاعری به نظم کشیده شده و یا شعری به السن و افواه درافتاده و بعداً حکم ضرب‌المثل یافته خود مطلبی دقیق و قابل مطالعه است. گو آنکه شاید در بسیاری از موارد نتوان به اطمینان گفت که قدمت از آن کدامیک بوده است.

با توجه به این چند نکته آنچه در این کتاب با بضاعتی مزجاة مطمح نظر نویسنده قرار گرفته ارائه نام شاعر و مآخذ شعر مورد نظر بوده و اگر بیت در کتابی موقت یافت شده به ارجاع خواننده به آن کتاب اکتفاء نموده و رعایت الاقدم فالاقدم را در ارائه مآخذ ضروری ندانسته است.

نکته قابل توجه دیگر آن که طلعات مقدسه بهائی غیر از نقل مستقیم اشعار شعرای عرب و عجم، در آثار خود به وفور به نقل مضامین و مفاهیم اشعار شعراء پرداخته و گه‌گاه به قصص و حکایات و قضایائی اشاره نموده‌اند که مآخذ آنها را باید

در اشعار ادیبانی نظیر سنائی، عطار، حافظ و یا مولوی جستجو نمود. برای آن که نمونه‌ای از این قبیل موارد عرضه شده باشد توجه خوانندگان گرامی را به چند مثال ذیل جلب می‌نماید:

حضرت بهاء‌الله در لوحی که تمام آن در ذیل: «آنچه در خمخانه داری...» به طبع رسیده چنین می‌فرمایند:

باینکه حق بنفسه از باطل ممتاز است بمثل شمس از ظلّ معدومی چند دعوی  
وجود نموده‌اند و علم ظلم برافراخته‌اند باینکه حرفی از بحر علم ننوشیده و نمی  
از یم حکمت بالغه نچشیده‌اند و با این خلوت‌گزینان مصر توحید نسبت میدهند  
آنچه را که خود بآن لایق و سزاوارند. الحاسد معتاذ علی من لا ذنب له. ولکن  
بعنایت ربّانی دست ایشان کوتاه است و نخل قدرت صمدانی بغایت بلند...

مآخذ اشعار، ج ۲، ص ۳۶-۳۷

فقره اخیر در این بیان مبارک و واضحاً ناظر به بیت ششم در غزل حافظ است که می‌فرماید:

ای رخت چون خلد و لعلت سلسبیل	سلسبیلت کرده جان و دل سبیل
سبزه‌پوشان خطت بر گرد لب	همچو مورانند گرد سلسبیل
ناوک چشم تو در هر گوشه	همچو من افتاده دارد صد قتیل
یا ربّ این آتش که در جان منست	سرد کن ز انسان که کردی بر خلیل
من نمی‌یابم مجال ای دوستان	گرچه دارد او جمالی بس جمیل
پای ما لنگست و منزل بس دراز	دست ما کوتاه و خرما بر نخیل
حافظ از سرپنجه عشق نگار	همچو مور افتاده شد در پای پیل
شاه عالم را بقا و عزّ و ناز	با دو هر چیزی که باشد زین قبیل

دیوان حافظ، ص ۲۰۹-۲۱۰

و حضرت عبدالبهاء در لوح چند نفر از احبّای تفلیس چنین می‌فرمایند:

... گویند که حضرت موسی را خداوند خطاب فرمود، ای موسی مرا بزبانی که  
گناه نکردی بخوان و دعا کن عرض کرد خدایا چنین زبانی از کجا آرم لسان من

عین خطاست با وجود این چنین زبان چگونه میسر گردد، از درگاه عزت جواب آمد یا موسی کاری بنما که دیگران در حق تو دعا نمایند، زیرا تو بزبان دیگران خطائی ننمودی پس این زبان منزّه و مبرا از خطاست...

مآخذ اشعار، ج ۲، ص ۳۵۲

قضیه حضرت موسی و خطاب الهی به او که در این لوح نقل شده در دفتر سوم مثنوی است که مولوی می گوید:

گفت ای موسی ز من می جو پناه	با دهانی که نکردی تو گناه
گفت موسی من ندارم آن دهان	گفت ما را از دهان غیر خوان
از دهان غیر کی کردی گناه	از دهان غیر برخوان کای إله
آن چنان کن که دهانها مر ترا	در شب و در روزها آرد دعا
از دهانی که نکردهستی گناه	و آن دهان غیر باشد عذر خواه
یا دهان خویشان را پاک کن	روح خود را چابک و چالاک کن
ذکر حق پاک است چون پاکی رسید	رخت بریندد برون آید پلید
می گریزد ضدها از ضدها	شب گریزد چون برافروزد ضیا
چون در آید نام پاک اندر دهان	نی پلیدی ماند و نی اندهان

مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۰-۱۸۸

در توقیعی که به تاریخ ۱۲ ژانویه ۱۹۲۷م از طرف حضرت ولی امرالله از حیفای به عدسیه ارسال شده از جمله چنین آمده است:

... امروز در ایران گرگانی به لباس اغنام الهی درآمده در آن مدن و بلاد منتشرند تا یاران را فریفته الفاظ و اقوال خویش کنند و به اظهار محبت و معرفت حب خود را در دل دوستان جای دهند پس از آن بنای خرابی نهند و آتش به خیمه وحدت احبای الهی زنند لهذا قضیه آن وزیر یهود عنود را در مثنوی مکرر بخوانند و آن حکایت را ضرب المثل بین ابرار قرار دهند که آن وزیر پُر مکر و طغیان برای برپادی مسیحیان سلطان معاند آن عصر را بر آن داشت که او را به اسم دوستی

مسیح مهار کرده در منتهای آزار در هر معبر و کوچه و بازار گردانیدند که وزیر مسیحی شده و از شریعت توراۀ انحراف جسته لذا به قهر و سخط و غضب سلطان معذب گشته تا آن که او را از شهر بیرون کردند و در خرابۀ مأوی گرفت. شبانگاه دوستداران صادق حضرت روح نزد او شتافتند و بر حال او گریستند و او با بیانی فصیح اظهار ایمان و ترویج آئین مسیح نمود و رفته رفته امام اصحاب شد و سرور ابرار گردید چون ملت از هر جهت اعتماد تام به او نمودند در سرّ سرّ با اشخاصی بنای خصوصیت گذارده به هریک در خلوت و عدهٔ خلافت داد و در پرده فرمانهای مختلف به نفوس متعدّد سپرد و هریک گمان کرد که او تنها جانشین است و چون وزیر از میان رفت هرکس فرمان و سند خود را بیرون آورده به خلاف و جدال افتادند و به قلع و قمع یکدیگر برخاستند پس احباء هماره به حسب و صایای مقدّسه باید از نفوس غیر مخلصه به مجرد استشمام رائحه فساد و فتنه بپرهیزند نه آن که آلت اختلاف شوند و هر روز فتنه انگیزند و این به امر مبارک مرقوم گردید. عبد ذلیل زرقانی.

قصه‌ای که در این توفیق به اختصار مذکور شده به تفصیل در ذیل «داستان آن پادشاه جهود که نصرانیان را می‌کشت از بهر تعصب» در دفتر اول مثنوی مولوی آمده و ابیات عدیده را به خود اختصاص داده است. نقل این قصه مفصل در این مقام البته امکان‌پذیر نیست و باید برای اطلاع از جزئیات آن به دفتر اول مثنوی مولوی مراجعه نمود.

مطلب دیگری که در مطالعه کیفیت انعکاس اشعار در آثار مبارکه بهائی شایسته توجه است آن که گاهی بعضی از احبای الهی با نقل ابیاتی از اشعار شعراء در عرایض خود انتظارات و توقعات خود را عرضه داشته و منویات قلبی خویش را با استمداد از حدیث منظوم دیگران مطرح نموده‌اند. نمونه‌ای از این نوع مراسلات عریضه شخصی از احباء است که در میان ورقی کاغذ خطاب به حضرت بهاء‌الله منحصرأ دو کلمه «مولا بها» را نوشته و بعد فقط بیت ذیل را که مطلع یکی از غزلیات معروف حافظ است مرقوم داشته و آن را به حضور جمال‌قدم ارسال نموده است:

آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند      آیا شود که گوشه چشمی بمانند

در رأس این ورقه که نسخه‌ای از آن تحت شماره (۲۳۲۰) در محفظه ملی آثار بهائی ایران ضبط می‌باشد لوح ذیل در جواب سائل تحریر یافته که متن آن در کتاب آثار قلم اعلیٰ (ج ۶، ص ۲۶) نیز به طبع رسیده است:

الاقدم الاعظم ای بنده دوست ندای دوست را از گوش جان بشنو مادامی که باو ناظری او بتمام چشم بتو ناظر است جسد مقبلین مابین نفوس مثل ذهب است مابین اجساد اگر بتو ناظر نبود بذکرش ناطق نبودی بتو ناظر است و بذکرت ناطق چنانچه در سجن اعظم مابین ظالمین این لوح امنع را باسم تو نازل فرمود و ارسال داشت. طوبیٰ لک بمافزت بهذا الفضل و کنت من المقبلین.

مضامین این لوح را در اثر دیگری از جمال‌قدم نیز میتوان زیارت نمود که میفرمایند:

هو الله ای بنده خدا نظر حق با تو بود چه که تا او ناظر نباشد احدی ناظر باو نخواهد بود نظر او سبقت داشته بر عالمیان چنانچه رحمتش داشته و خواهد داشت لزال ذکر او عباد خود را مقدم بوده از ذکر عباد او را و لکن ذکرش را هر گوشه استماع ننماید و هر قلبی ادراک نکند از خدا بخواه که از ذکرش ممنوع نشوی و از نفحات ایامش محروم نمایی.

مجموعه آثار، شماره ۳۸، ص ۷۱-۷۲

باری، مطلبی که در اثر مطالعه این کتاب توجه خواننده بصیر را به خود معطوف خواهد داشت و احیاناً مایه اعجاب او خواهد گشت وسعت و تنوع اشعاری است که در آثار مبارکه بهائی به انحاء مختلف نقل و یا به مضامین آنها اشاره گردیده است. ورود صدها بیت شعر فارسی در آثار بهائی، که فقط ابیات مبتدا به الف تا زاء آن در مجلد قبلی و این کتاب مذکور افتاده، نشان‌دهنده ارتباط عمیق و وسیع آثار بهائی با ادبیات اصیل فارسی و مبین این حقیقت است که بهائیان ایرانی تا چه حد باید به اهمیت میراث عظیم ادبی شعرای ایران وقوف یابند، آنرا گرامی بدارند، بر خود بیالند و بالاخره با شعر فارسی مؤانست و مؤالفت دائمی برقرار سازند.



نقل ابیات عدیده از اساتید شعر فارسی نظیر حافظ و سعدی و صنایع عرفان اسلامی نظیر سنائی، عطار و مولوی نشان دهنده ارتباط ذهنی و زبانی طلعات مقدسه بهائی با ادیبانی است که آثارشان در ظل آراء و آثار مبارکه این ظهور می‌تواند مورد مطالعات تازه قرار گیرد. این ارتباط ضامن توالی تأثیر و گسترش نفوذ افکار ادبانی است که ادب و عرفان ایرانی را با نبوغ و ظرافت فکری و خلاقیت فطری خود غنی و جاودان نگه داشته‌اند و حال با انتشار آثار بهائی در سراسر عالم تجلیات آراء و افکار آنان امکان آنرا یافته است تا در مقیاسی بسیار وسیعتر در معرض مطالعه و دقت ملیونها نفری قرار گیرد که در جریان مطالعه آثار بهائی با آنان آشنائی می‌یابند. ورود گسترده شعر فارسی در آثار مبارکه بهائی و قصائد، غزلیات و ابیاتی که از قلم نفس شاعر و مبین امر بهائی عزّ صدور یافته مطالعه شعر و شاعری و تعمق در متون اصیل ادب فارسی را به عنوان عنصری اساسی در مطالعه معارف بهائی ایجاب می‌نماید.

نحوه عرضه مطالب در این کتاب آن خواهد بود که ابتداء مصارح و یا ابیات را به همان نحوی که در آثار بهائی نقل شده به ترتیب حروف الفبای کلمات اول مصرع و یا بیت ثبت خواهد نمود و بعد به نقل اثر یا آثار مبارکه‌ای که حاوی آن مصرع و یا بیت است خواهد پرداخت و سپس اسم شاعر و مأخذ شعر را تعیین خواهد کرد و سرانجام اگر توضیح مطلبی در باره اثر و یا شعر نقل شده ضرورت پیدا نماید به شرح آن مطالب نیز خواهد پرداخت.

در نقل آثار مبارکه‌ای که حاوی ابیات شعراء است سعی بر آن خواهد بود که از آثار مبارکه به اندازه کافی نقل شود تا هم زمینه مطلب و کیفیت نقل و استشهاد به شعر کاملاً مبرهن گردد و هم بر مندرجات آثار مبارکه اطلاع کافی حاصل آید. نکته‌ای که در نقل آثار و الواح مبارکه باید به آن توجه داشت آن است که هر جا اثری از کتب مطبوعه بهائی نقل شده مأخذ آن به دقت ارائه گردیده، اما در غالب مواردی که الواح و آثار مبارکه از مأخذ و منابع خطی استخراج شده نام و مشخصات مخاطب (اگر معلوم بوده) و مطلع لوح ثبت گردیده تا به شناساندن اثر کمک نموده باشد.

در ارائه سوابق مصارح و ابیات نیز ابیات قبل و بعد شعر منقول به تناسب مقام

نقل خواهد شد تا مفاهیم بیت با توجه به ابیات دیگر کاملاً معلوم و واضح گردد. بدیهی است که اگر بیتی از فلان قصه مفصل مثنوی مولوی و یا فلان قصیده مطول خاقانی نقل شده باشد ارائه تمام ابیات قصه مولوی و یا قصیده خاقانی در این کتاب میسر نبوده و خواننده علاقمند باید برای مطالعه تمام ابیات به مآخذ مربوطه مراجعه نماید.

برای آنکه یافتن بیت و یا مصرع مورد نظر آسان باشد فهرست مبسوطی از لغات مهمه مصاربع و ابیات تهیه شده و به آخر این کتاب اضافه گردیده است. خاصیت این فهرست آن است که اگر فردی یک کلمه از بیت و یا مصرعی را بخاطر داشته باشد می تواند با مراجعه به این فهرست تمام بیت را در کتاب پیدا نماید.

برای آنکه اطلاعاتی درباره گوینده اشعار ارائه شده باشد در اولین مرتبه ای که شعری از شاعری نقل شده شرح حال مختصر او مذکور گشته و خواننده گرامی برای کسب اطلاعات بیشتر به چند مآخذ مهم درباره آن شاعر ارجاع گردیده است. واضح است که این کتاب جانی برای درج مفصل احوال و بحث مشروح درباره آثار شعراء نبوده است. برای آنکه محل درج شرح احوال شعراء معلوم شود صورت الفبائی اسامی و موضعی که شرح حال شاعران در آن مندرج شده در پایان کتاب ارائه گردیده است. برای یافتن سریع مطالب و اسماء علم مندرج در این کتاب نیز فهرستی تحت عنوان «فهرست اعلام و اهم مواضع» تهیه و به انتهای کتاب افزوده شده است. این فهرست الفبائی خوانندگان گرامی را با مطالب و مندرجات این کتاب آشنا خواهد نمود و آنان را در یافتن سریع و دقیق مطالب و مواضع مهمه مساعدت خواهد کرد.

چون در این اثر به اسامی کتب عدیده به کرات اشاره خواهد شد و نقل مشخصات جامع هر کتاب در هر مورد ضرورت ندارد مشخصات کامل کتب و مآخذی که مورد رجوع و استفاده قرار گرفته تحت عنوان «کتاب شناسی» در انتهای این مجموعه درج شده و در متن این اثر غالباً به ذکر عنوان اختصاری مآخذ و شماره صفحه و شماره جلد (اگر اثری در چند جلد بوده) اکتفاء شده است. خوانندگان گرامی برای وقوف از مشخصات کامل کتبی که مطالب و مندرجات آنها مورد نقل و استشهاد در این کتاب

قرار گرفته باید به قسمت «کتاب‌شناسی» مراجعه فرمایند.

امید آنکه این مطالعه اهل تحقیق و تتبع در آثار مبارکه بهائی را سودمند واقع شود و با جمع‌آوری تمام مصاربع و ابیات منقول در آثار مبارکه بهائی و عرضه مآخذ و سوابق آنها در طی مجلّات بعدی راه کمال پیماید و به تدریج با مطالعات وسیعتر و دقیقتر، هرچه بیشتر بر غنای آن افزوده گردد.

وحید رأفتی

مارچ ۱۹۹۹ میلادی



## صورت حروف اختصاری و معادل کامل آنها

ب	بدیع ، تاریخ بدیع
ج	جلد
ط	طهران
ل م م	لجنة ملی محفظة آثار امری
م	میلادی - تاریخ میلادی
م م م	مؤسسه ملی مطبوعات امری
ن ک	نگاه کنید
ه ش	هجری شمسی
ه ق	هجری قمری



مآخذ اشعار فارسی

در آثار بهائی



حرف:

**ج**





## جام می و خون دل هریک به کسی دادند

نک به ذیل: «خون دل و جام...».

## جان رقص میکند به هوای کلام دوست

در لوحی از جمال قدم که به تاریخ ۴ ربیع الثانی ۱۳۰۲ ه. ق. مورخ است و به امضای میرزا آقا جان خادم الله به اعزاز «جناب آقا میرزا سیدع» در «ش» عز صدر یافته چنین آمده است:

الحمد لله الذي جعلنا من الموقنين به وبكل ما يظهر من عنده و وفقنا على عرفان نفسه... مجدّد بعد از مطالعه نامه که به جناب محبوبی میرزا ح و سین علیه بهاء الله رب العالمین ارسال داشته بودند زحمت افزا شدم چه که قلب پی بهانه میگرد که دست آویزی بیابد و مراتب ذکر و ثنا و شوق و اشتیاق را مرّة بعد مرّة آغاز نماید، ذکر فرموده بودند خبری که در ضمیر است و در اظهار آن بی اختیارم آن که در این یوم مبارک ۱۲ شهر صفر از جناب آقا میرزا اسدالله روحی فداه تلغرافاً مخاطباً لجناب آقا غلامحسین علیه ۶۶۹ خبر رسید «بارهای انباری تماماً از انبار خارج شدند و این بشارت بطوری اسباب ابتهاج و بشاشت عموم شده که من مخصوصاً در پیراهن و لباس تن نمیگنجم، جان رقص میکند بهوای کلام دوست». الحق مع حضرتک، چه که از این فقره قدرت و عنایت حق جلّ جلاله واضح و معلوم اگرچه از برای ثابتین و راسخین تازگی نداشته و ندارد و لکن نهالهای تازه را آبیاری نماید یعنی مدد نماید و آن آب سبقت رحمته است امیدواریم جمیع من علی الارض به این رحمت فائز گردند و از نشاط شما در امر مالک اسماء قسمت برند و به بساط شما درآیند یعنی بساط محبت الهی...  
مصرع منقول از سعدی است که میفرماید:

دل زنده میشود به امید وفای یار جان رقص میکند بسماع کلام دوست

کلیات سعدی، ص ۷۱۹

برای مطالعه تمام غزل سعدی ن ک به ذیل: «این مطرب از...». مصرع «جان رقص

میکند...» را حضرت عبدالبهاء نیز در لوحی نقل فرموده‌اند و تمام آن لوح در ذیل:  
 «چون که حقّ...» مندرج شده است.

عبارت «سبقت رحمته» در لوح جمال‌قدم اشاره به این حدیث اسلامی است که  
 «قال الله عزّ و جلّ سبقت رحمتی غضبی». برای ملاحظه مآخذ این حدیث ن ک به  
 احادیث مثنوی، ص ۲۶.

عبارتی که از عریضه «جناب آقا میرزا سیدع» در لوح جمال‌قدم نقل شده راجع به  
 خبر آزادی محبوسین از جمله جناب ابوالفضائل گلپایگانی از سجن انبار در طهران  
 است که در سال ۱۳۰۰ ه. ق. دستگیر و به مدّت بیست و دو ماه مسجون بودند و  
 براساس مندرجات این عریضه در حدود اوائل صفر سنه ۱۳۰۲ ه. ق. از زندان انبار  
 رهائی یافته‌اند. شرح مفصل این وقایع در کتاب زندگانی میرزا ابوالفضل گلپایگانی اثر  
 جناب روح‌الله مهرباخانی مندرج است.

## جان گرگان و سگان از هم جداست متحد جانهای شیران خداست

حضرت بهاء الله در لوحی چنین میفرمایند:

هو الله تعالى شأنه العزيز سالکان طریق معبود و اصلان سبیل مقصود مقدس از حدوداتند و منزّه از تعارفات بر رفرف توحید ساکنند و بر مکنن تفرید مستریح و سدرة المنتهی عالم عشق را در ابتدا سیر کرده‌اند و غایت قصوای معارف را از شجره طوبی ادراک نموده‌اند و فواکه طیبه لقا را از مشرق جان یافته‌اند و بجانان در عرش لامکان خلوت گزیده‌اند، فنعم ما قال ولقد خلوت مع الحبيب و بیننا - سر ارق من التسیم اذا سری. این اصحاب را ارواح متحد است و انفاس مختلط چنانچه عارف رومی میگوید:

جان گرگان و سگان از هم جداست متحد جانهای شیران خداست زیرا که از یک کأس مشروبند و از یک جام مرزوق و بر یک بساط جالسند و بر یک مقام ساکن، بجناح عزّ توحید پرواز مینمایند و در سماء قدیس تجرید سیر میفرمایند. در اظهار مراتب حبّ به قاصد و پیام محتاج نیستند و در ابراز مقاصد به خامه و مداد امداد نجویند، نفحات قدس را از شمال روح استشمام نمایند و روحات انس را از انفاس طیب قلب استنشاق فرمایند. تمسک بحبل محکم الله نور السموات و الارض جسته‌اند و تشبث بذیل استغنای لا یسعی ارضی و لا سمائی نموده‌اند، بعدشان عین قریبست و فراقشان نفس وصال و لکن چون ظهور معنی به عالم لفظ معلق است و بروز ارواح بظهور جسد مشروط و منوط زیرا که هر باطنی را ظاهری در کار است و هر اولی را آخری در خور تا هیکل علقه بعد از عروج به معارج فنا بخلعت بقای فتبارک الله احسن الخالقین مفتخر شود و جوهر بدء بعد از رجوع از عالم هوّیه بقمیص ختم ولکنه رسول الله و خاتم النبیین جلوه نماید تا کلمه جامعه بانه هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن در عرصه

وجود بظهور آید لهذا محبت‌های باطنی که عمرها و قرن‌ها در صدر مستور بود به این کلمات بدیهی و تعارفات رسمی کشف و هویدا نمودیم تا که همسایه بداند که تو در خانه مائی. ان‌شاء‌الله به عنایت ربّانی حرم جمال را طائف شویم و کعبه ذات را زائر تا در عرش بقا بشرف لقا فائز شویم والسلام.

حضرت عبدالبهاء در لوحی که به اعزاز جناب آقا حسینعلی صراف در قزوین عزّ صدور یافته چنین میفرمایند:

هو الله يا من تشبّث بذیل تقدیس ربه الکریم نفحاتی که از ریاض خلوص آن مطلع نور محبت‌الله وزیده بود بمشام پاک یاران الهی رسید، چه معطر رائحه‌ای بود که دماغ مشتاقان را معنبر نمود و چه بوی خوش فرح‌بخشی بود که سبب روح و ریحان گردید اگرچه بظاهر از یک گل بود ولی در حقیقت رائحه جانپور و خلوص قلب و محبت روحانیه جناب آقا میرزا یحیی نیز استشمام گردید، جان گرگان و سگان از هم جداست - متحد جانهای شیران خداست. به ایشان تکبیر ابدع ابهی از قبل این عبد ابلاغ فرمائید و بگوئید که ابدأ از یاد نروی و همیشه در خاطر بودی و هستی از حق میطلبیم که در جمیع احوال مؤید باشی. والبهاء علیکما وعلی کل من ثبت علی عهدالله و میثاقه. عع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب جمشید خداداد حکیم در بمبئی چنین میفرمایند:

هو الابهی ای بنده آستان مقدس نامه شمار رسید و بشارت کلی داشت که جناب اردشیر چون شهد و شیر وارد شدند و سبب الفت و محبت بین احبّا گشتند این خبر نبود گل معطر نبود مشک و عنبر بود مشام روحانیان از چنین اخبار مشکبار گردد امروز تأییدات ملکوت ابهی مانند سپاه ملاءاعلی در هجوم و جولان است ولی تکدر بین احبّا سدّی حائل گردد و سنگری مانع الحمدلله که ورود اردشیر سبب الفت و محبت گردید. اما مسئله مشرق الاذکار با یاران بکمال محبت و اتحاد مجتمع شوید و شور و غور نمائید و بالاتفاق قرار بدهید و از دولت

خواهش محلّ و موقع نمائید حال به تدارک زمین پردازید ان شاء الله از طرف دولت این خواهش پذیرفته میشود ولی مهمترین امور اتحاد و اتفاق احبّاست، بقول ملّای رومی: جان گرگان و سگان از هم جداست - متحد جانهای شیران خداست. وعلیکم البهاء الابهی. عبدالبهاء عباس. ۱۲ صفر ۱۳۳۹ حیفا

چنانچه تصریح فرموده‌اند این بیت از مولوی است و حضرت عبدالبهاء آن را در رساله مدیته (ص ۸۷) نیز نقل فرموده‌اند. بیت مزبور در دفتر چهارم مثنوی چنین مذکور است:

جان حیوانی ندارد اتحاد	تو مَجو این اتحاد از رُوح باد
گر خورد این نان نگردهد سیر آن	ور کشد بار این نگردهد او گران
بلکه این شادی کند از مرگی او	از حسد میرد چو بیند برگی او
جانِ گرگان و سگان هریک جداست	متحد جانهای شیران خداست

مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۴۱۱-۴۱۴

در لوح جمال قدم که در صدر مقال نقل شد به تعدادی از آیات قرآنی و احادیث اسلامی اشاره شده است. از جمله میفرمایند «تمسک به حبل محکم الله نور السموات والارض جسته‌اند...» که اشاره است به آیه شماره ۳۵ در سوره نور (۲۴) که میفرماید:

الله نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ  
الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ  
زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ  
اللهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

مضمون آیه مبارکه به فارسی آن که خداوند نور آسمانها و زمین است. مثل نور او به مشکاتی ماند که در آن چراغی روشن است و آن چراغ در میان شیشه‌ای است که تلؤلؤ آن نظیر ستاره درخشان است. این چراغ از روغن درخت مبارک زیتون که نه شرقی و نه غربی است فروزان است و این روغن بدون آن که کسی آن را آتش زند

بخودی خود جهانی را روشنی می‌بخشد و پرتو آن نور علی نور است. خدا هر که را بخواهد به نور خود هدایت میکند و این مثلها را برای مردم میزند و او به همه امور دانا است.

همچنین میفرمایند «تشبث به ذیل استغنائی لایسعی ارضی و لاسمائی نموده‌اند». این بیان ناظر به حدیث اسلامی است که میگوید «لم یسعی ارضی و لاسمائی و وسعی قلب عبدی المؤمن اللین الوداع». برای ملاحظه مآخذ این حدیث ن ک به احادیث مثوی، ص ۲۶.

در لوح مذکور عبارت «فتبارک الله احسن الخالقین» قسمتی از آیه شماره ۱۴ در سوره مؤمنین (۲۳) در قرآن است که میفرماید:

ثُمَّ خَلَقْنَا النَّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظًا مَّا فَكَّسُونَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ.

مضمون آیه مبارکه آن که نطفه را به صورت خونی بسته در آوردیم و سپس آن خون را چون گوشتی که جویده شده باشد خلق کردیم و بعد آن گوشت را با استخوانها آفریدیم و سپس آن را با گوشت پوشانیدیم و سرانجام خلقی دیگر پدید آوردیم. پس خجسته باد خداوند که بهترین آفرینندگان است.

و نیز در لوح مزبور اشاره به «ولکنه رسول الله و خاتم النبیین» شده است. این فقره قسمتی از آیه ۴۰ در سوره احزاب (۳۳) است که میفرماید:

مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رُّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا

مضمون آیه مبارکه آن که محمد رسول الله پدر هیچیک از مردان شما نیست اما رسول خدا و خاتم انبیاء است و خدا همیشه بر همه امور عالم علیم است.

و بالاخره در لوح مبارک مزبور جمال قدم قسمتی از آیه ۳ سوره حدید (۵۷) را نقل فرموده‌اند که میفرماید: «هو الاول والاخر والظاهر والباطن و هو بكل شیء

علیم». مضمون آیه شریفه آن که خداوند اوّل و آخر و پیدا و پنهان است و همو به همه امور عالم و آگاه است.

برای مطالعه شرح مربوط به مصرع «تا که همسایه بدانند...» که در لوح جمال قدم در صدر مقال نقل شده به ذیل آن مصرع مراجعه فرمائید.

شرح مربوط به بیت عربی «ولقد خلوت مع الجیب...» نیز که در همین اثر مبارک درج شده در کتاب مآخذ اشعار، ج ۱، ص ۱۰۹-۱۱۰ مندرج گردیده است.



## **جان نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش**

ن ک به ذیل: «ذات نایافته...».

## جرم او این است که باز است و بس غیر خوبی جرم یوسف چیست پس

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب عبدالحسین در قزوین چنین میفرمایند:

ای عبدالحسین روحی لاسمک الفداء من و تو همنامیم تو خوشکام و من گمنام... ای یاران قسم به حضرت یزدان که این عبد در حق نفسی وهنی راضی نشده و قصوری ننموده بلکه این قصور از آفتاب میثاق است که بر آفاق اشراق نموده لیس هذا من عندی بل من عنده، اللّٰه اعلم حیث یجعل رسالته أهمّ یقسمون رحمة ربّک نحن قسمنا بینهم معیشتهم. جرم او این است که باز است و بس - غیر خوبی جرم یوسف چیست پس...

مجموعه مکاتیب، شماره ۸۸، ص ۲۴

و حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین میفرمایند:

ای حبیب قلوب مشتاقان مکتوب آن جناب مورّخه ۷ شعبان وارد و کمال فرح و انبساط حاصل گشت... در اسلامبول بگیر بگیر عجیبی واقع شده مشیر ضبطیه همچنان که در حق احبباء اللّٰه مجرّی داشته در حق خود به صد درجه اعظم واقع شده تفاوت این است که آنچه بر احبای الهی وارد فی سبیل اللّٰه بوده و این فوز عظیمی است که چشم ابداع شبه آن را مشاهده ننموده والا خطا و خلافی ننموده اند و خیانتی نکرده اند، جرم او این است که باز است و بس - غیر خوبی جرم یوسف چیست پس. ولیکن اهل این خاکدان فانی از وزراء و غیره از جهت خیانت و سرقت به این بلیه عظمی مبتلا و به این سیاست کبریّ معذب...

و نیز ن ک به ذیل: «جفدها بر باز...» و «غیر خوبی جرم...».

بیت منقول از مولوی بوده و در دفتر ششم مثنوی چنین آمده است:

جفدها بر باز اِسْتَم می کنند      پَر و بَالش بی گناهی می کنند

جرم او این است کاو باز است و بس غیر خوبی جرم یوسف چیست پس  
 مثنوی، دفتر ششم، بیت ۹۵۶-۹۵۷

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب عبدالحسین که در صدر مقال نقل شد به قسمتی  
 از دو آیه مبارکه قرآنیّه استشهاد فرموده‌اند. آیه اول آیه ۱۲۴ در سوره انعام (۶) است  
 که میفرماید:

وَ إِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ  
 يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا  
 يَمْكُرُونَ.

مضمون آیه مبارکه آن که چون آیتی برای هدایت آنان نازل شد گفتند که ما هرگز  
 ایمان نمی‌آوریم مگر آن که آنچه بر رسل الهی نازل شده برای ما نیز نازل شود. اما  
 خدا بهتر میداند که رسالت خود را به چه کسی عطا نماید. خدا مجرمان را خوار  
 خواهد ساخت و به سبب مکر و حيله‌ای که در فکر آند عذاب سختی بر آنان فرو  
 خواهد فرستاد.

آیه دوم آیه شماره ۳۲ در سوره مبارکه زخرف (۴۳) است که میفرماید:

أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَةَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا  
 بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحِمْتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا  
 يَجْمَعُونَ.

مضمون کلام الهی آن که آیا آنان باید فضل و رحمت خداوند را تقسیم کنند در  
 حالی که ما خود روزی آنان را در حیات این دنیا تقسیم کرده‌ایم و بعضی را بر بعضی  
 دیگر برتری داده‌ایم تا گروهی گروه دیگر را مسخر سازند و خدا از آنچه جمع  
 می‌کنند بسی بهتر است.

## جز که تسلیم و رضا کو چاره‌ای

حضرت عبدالبهاء در لوح «امه‌الله والده میرزا عطاءالله خان» چنین میفرماید:

هو الله ای ورقه موقنه هر چند مصیبت وارده آتش جانسوز است و تیر جگردوز ولی حکمت قدیمه و قضاء محتوم را چه چاره، بهتر آن است که تیغ قضاء را سر بنهیم و تیر قدر را برضا سینه سپر نمائیم، جز که تسلیم و رضا کو چاره. لئن صبرتم اجرتم و قضاء الله نافذ و لئن شکوتم ائتمتم و قضاء الله نافذ. پس بهتر آن است که نفس راضیه مرضیه گردی و مطمئنه باشی تا در سلک و رقعاتی درآئی که کوه صبرند و دریای شکیب و رضای محضند و از بحر رضا پر نصیب قسم به مصیبت جمال قدم روحی لرزیده الفدا اگر کشف غطا گردد آنچه مقدر است اختیار شود. حال ناله مکن شعله مزین گریه مکن زاری منما در این ماتم شریک مهربان داری و سهم با آه و فغان. جناب خان علیه بهاء الرحمن و این عبد هر دو به حزن تو محزونیم و به اندوه تو مغموم. اگر تسلی ما خواهی متسلی شو، اگر سکون ما جوئی راضی به قضاء گرد. توکل به جمال قدم کن و تسلیم اسم اعظم شو تا رویت چون مه تابان در کویش روشن گردد. و البهاء علیک و علی کل صابرة فی البلاء، راضیه بالقضاء. ع ع

و در لوحی دیگر حضرت عبدالبهاء چنین میفرماید:

هو الابهی ای مرتل آیات در محافل نجات جناب آقا میرزا علی اکبر الان در نهایت قوت و استقامت و وقار نشسته‌اند و در کمال فصاحت و بلاغت میفرمایند که حضرت ابن ابهر به اخوی و عده مکتوب نموده‌اند من نیز فی الحقیقه خجالت کشیدم و چاره ندیدم و کلک را بدست گرفته و بتگارش پرداختم زیرا محصل آذربایجانی است و من مازندرانی یا نوری و طهرانی دیگر چگونه از دست او گریزم و اگر از چنگ او فرار کنم جناب ابن ابهر را چه کار کنم

زیرا ایشان نیز تُرکند و با تُرکان نتوان ستیزش نمود باید آمیزش کرد. ملاً میگوید، جز که تسلیم و رضا کو چاره. این ذکرها مزاح است و مجاز و اما حقیقت اینست که در این انجمن بسیار عزیزی و در این بساط بسی محترم زیرا ترتیل آیات مینمائی و تلاوت مناجات و فی الحقیقه تأثیرش ساری بکل جهات. والبهاء علیک وعلی کل ثابت علی الميثاق. ع ع

مجموعه مکاتیب، شماره ۱۳، ص ۱۵۴-۱۵۵

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا حسن ولد جناب حاجی ایمان چنین میفرمایند:

هوالبهی ای سلیل ایمان و قرین ایقان جناب ابوی حاجی استدعای تنمیق این رقیم نموده و من بتعجیل در تحریر و ترقیم مشغول زیرا این پدر زحمات و مشقات بی حد و حصر در راه حقّ تحمل نموده بدین جهت بی نهایت عزیز است و چاره‌ای جز روای حاجتش نه، جز که تسلیم و رضا کو چاره. ولی من چقدر خوشنودم که چنین مهربان و حنون است و تو باید چقدر شکرانه نمائی که چنین او مقرب و مقرون عنایت موفور است با وجود منتهای مشغولیت بتحریر این نامه پرداختم. ع ع

و نیز نک به ذیل: «غیر تسلیم و رضا...» و «خوش بود تسلیم...».

بیت مذکور چنانچه تصریح فرموده‌اند از مولوی است و در مثنوی چنین آمده است:

جز که تسلیم و رضا کو چاره‌ای در کف شیر نری خون خواره‌ای

مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۷۷

عبارت عربی که در لوح اول مندرج در صدر مقال نقل شده صورتی از حدیث امام باقر است که فرمود:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: أَحَقُّ خَلْقِ اللَّهِ أَنْ يُسَلَّمَ لِمَا قَضَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِنْ

عَرَفَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَمَنْ رَضِيَ بِالْقَضَا آتَى عَلَيْهِ الْقَضَا وَ عَظَّمَ اللَّهُ أَجْرَهُ، وَمَنْ  
سَخَطَ الْقَضَا مَضَى عَلَيْهِ الْقَضَا وَأَخْبَطَ اللَّهُ أَجْرَهُ.

اصول کافی، ج ۲، ص ۶۲

مضمون کلام آن که شایسته‌ترین مردمان آنانند که به آنچه خدا مقدر فرموده تسلیم شوند. کسی که حق را عارف شده و به قضای الهی رضا داده قضا بر او نازل میشود و خداوند اجر عظیم به او میدهد و کسی که راضی به قضای الهی نباشد نیز قضا بر او نازل میشود و خداوند اجر و پاداش او را ساقط میکند.

در لوحی که از مجموعه مکاتیب نقل شد به «محصل آذربایجانی» اشاره شده است. این اصطلاح در سایر آثار حضرت عبدالبهاء نیز آمده است چنانچه در لوح حاجی آقا محمد علاقه‌بند چنین میفرمایند:

یا من انجذب بنفحات الله، مکاتیب متعدده شما وارد... این روزها محصل ترک یعنی جناب ابن ابهر نیز وارد شدند در این چند روز چند مرتبه مطالبه [نگارش جواب] نمودند. این محصل را حقیقتاً مقاومت مشکل است قائم مقام بزرگ شکایت از محصل قاجار و دادن ناچار نمود ولی خبر از محصل تُرکان و مطالب قوی البرهان نداشت...

همانطور که در این لوح مبارک مرقوم فرموده‌اند سابقه این اصطلاح به آثار قائم مقام فراهانی راجع میشود که در یکی از منشآت خود خطاب به میرزا بزرگ نوری چنین نوشته است:

عرضه داشت تالان زده قدیم. آه ز افشار آه از این قوم، آه از آن دم، اینها همه سهل است آه از رقم ترجمان و فرمان تالان و محصل قاجار و دادن ناچار...

منشآت قائم مقام، ص ۱۱۷

## جفدها بر باز استم می کنند پر و بالش بیگناهی می کنند

حضرت بهاء الله در انتهای لوح مبارکی که تمام آن در کتاب رحیق مختوم (ج ۱، ص ۴۱۵-۴۱۶) به طبع رسیده چنین میفرمایند:

... ادیب عشق را از مصطبه توحید بیرون نمودند و لیبب شوق را از ذوق استدراک بازداشتند حدیقه تقلید زینت گرفت و ثمره تحمید مقطوع گشت محبوبان وادی محبت مبهوت گشتند و محجوبان وادی کثرت شاهد مقصود شدند، باز سلطان در دست جفدان بیحیا گرفتار آمد و یوسف امکان در دست برادران بیوفا در چاه شد،

جفدها بر باز استم میکنند      پر و بالش بیگناهی میکنند  
که چرا تو یاد آری زان دیار      یاز دست و ساعد آن شهریار  
جرم او اینست کاو باز است و بس      غیر خوبی جرم یوسف چیست پس  
دشمن طاوس آمد پرّ او      ای بسا شه را که کشته فرّ او

و حضرت عبدالبهاء در لوحی چنین میفرمایند:

... اگر از عوام هزله خذله حرکت اعتساف مشاهده نمائید بر آنها مگیرید و خجلت آنها را مپسندید چه که نمیدانند و مطلع نیستند که در هر عصری از ستمکاران چه جویری بر یاران الهی واقع و از نادانان چسان جفا بر اولیای ربّانی وارد لهذا ستم روا دارند و جور و جفا مجری دارند،

جفدها بر باز استم میکنند      پرّ و بالش بیگناهی میکنند  
که چرا تو یاد آری زآن دیار      یاز قصر و ساعد آن شهریار  
جرم او اینست که باز است و بس      غیر خوبی جرم یوسف چیست پس

دشمن طاووس آید پز او ای بسا شه را بکشته فر او  
حضرت روح الله عیسیٰ ابن مریم را اسرائیلیان آنچه طنز و تسخر می نمودند و  
اذیت و جفا میکردند و سب و شتم و لعن و ضرب روا میداشتند آن جان پاک دعا  
و مناجات میفرمود که ای خداوند این نفوس نادانند و از حقیقت مقصود جاهلان  
چون ندانند چنین کنند اگر بدانند نکنند پس ای خداوند آمرزنده گناهشان بیامرزد  
ای یزدان مهربان از قصورشان درگذر این است صفت مخلصین و روش  
منقطعین...

بشارة النور، ص ۲۳۲-۲۳۳

و حضرت عبدالبهاء در شرح احوال جناب آقاعلی قزوینی چنین میفرمایند:

... چون صبر و سکون و قناعت و ثبوت او بخاطر آید بی اختیار طلب الطاف از  
حضرت پروردگار گردد نوازل شدیدی بر این شخص محترم مستولی بود که  
همیشه مریض و بیمار بود و در تعب و مشقت بیشمار سبب آن بود که در قزوین  
در سبیل الهی بدست اهل کین گرفتار گشت چندان بر سر مبارکش زدند که اثر تا  
نفس اخیر باقی بود انواع ستم ظالمان مجری داشتند و عوانان هر اذیتی روا  
دانستند و جرمی جز ایمان و ایقان نداشت و گناهی غیر از محبت پروردگار نبود  
بقول شاعر،

جغدها بر باز استم میکنند پر و بالش بیگناهی میکنند  
که چرا تو یاد آری زان دیار یاز قصر و ساعد آن شهریار  
جرم او اینست کو باز است و بس غیر خوبی جرم یوسف چیست پس  
این مصداق حالت جناب آقاعلی بود...

تذكرة الوفاء، ص ۲۵۴-۲۵۵

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب حاجی آقا محمد علاقه بند در طهران چنین  
میفرمایند:

هو الله ای ثابت بر پیمان الان که یوم یکشنبه شانزدهم ربیع الثانی سنه هزار و  
سیصد و بیست و یک هجری است بواسطه میرزا محمودخان، جناب آقا سید  
تقی سه طغرا مکاتیب مفصله شما را ارسال داشت فوراً هر سه را بدقت تمام از



بدایت تا نهایت خواندم و حال آنکه ابداً فرصت نداشتم محض محبت قلبی و تعلق خاطری که بآن یار قدیم دارم جمیع مشاغل مهمه را کنار گذاشتم و بقرائت آن سه طغرای مفصل پرداختم جمیع تفصیل معلوم شد این فتنه و فسادها جمیع را سبب بدخواهان دولت و ملتند. نفس حکومت الحمدلله عادل است و باذل و لکن فتنه جویان آرام نگیرند و اهل وفا را جفا روا دارند، فنعم ماقال، جفدها بر باز استم میکنند - پرّ و بالش بی گناهی میکنند. که چرا تو یاد آری زآن دیار - یاز قصر و ساعد آن شهریار. جرم او اینست کو باز است و بس - غیر خوبی جرم یوسف چیست پس. ظلمت لابد دشمن نور است و گرگ عدو اغنام الهی، مار یار نگردهد و عقرب وجد و طرب ندهد. شما از اشار خصلت ابرار نطلبید و از اهل جفا طمع وفا ننمائید الحمدلله دولت کامل است و اعلیحضرت شهریار عادل و حضرت صدارت پناهی کاردان و کارآزمود و عاقل. اصل این است اما خلق گمراه تا بسر حقیقت آگاه نگردند آرام نگیرند و این از مقتضای جهل است. پس احبای الهی باید بجان و دل بکوشند و بگفتار و رفتار ثابت و آشکار نمایند که راه خدا پیمودند و در سبیل رضا سلوک نمودند و بمحبت الله افروختند و پرده شبهات سوختند و انّ جندنا لهم الغالبون. عاقبت این قبه های گرد سفید و سبز و نیلگون سرنگون گردد و فیض روحانی و پرتو نورانی از حضرت بیچون عالم را احاطه نماید چنانکه مشاهده مینمائی که هرچه جهلا بیشتر جفا نمودند علم وفا بلندتر شد و هرچند مقاومت بیشتر کردند سطوع انوار افزونتر شد تا نفس اعداء سبب گشتند که صیت امرالله در شرق و غرب منتشر شد و آوازه جمال ابهی جهانگیر گشت اگر چنین تعرض و تغرض جهلای امت نبود بجان عزیزت صیت امرالله تابحال از ایران تجاوز ننموده بود شرق منور نبود غرب معطر نبود جنوب و شمال معبر نگشته بود این از مواهب کلیه الهیه است. ای بنده بهاء تابحال مکانیبی که بخود شما مرقوم گشته البته کتابی است و آنچه بواسطه شما مرقوم گشته صحف و زیر گردد با وجود این گله مفرما شکر سبب ازدیاد نعمت است و بالشکر تزیید النعم. جمیع احبای الهی را تکبیر ابدع ابهی ابلاغ دارید. وعلیک التحية والثناء. ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح پروفیسور ادوارد براون چنین میفرمایند:

هو الله حضرت دوست قدیم آوارگان جناب مستر ادوارد برون المحترم ملاحظه نمایند

هو الله یار عزیز مهربان تحریر بلیغ که بتاريخ چهارم مارت سنه ۱۹۰۱ موزخ بود رسید از حدیقه عنوانش بوی خوش بمشام رسید دماغ جان معطر شد و قلب منور و مشام معبر گشت زیرا مضمون بمعانی وفا مشحون و فحوی دقائق سر مکنون، شکایت از جنگ و جدال و حرب و قتال در خطه آفریک نموده بودید و بیان تأسف فرموده بودید که آیا این خصومت اهل غرور بی فاصله و فتور مستمر در اعصار و دهور است یا آنکه دلبر دلنشین الفت و محبت در انجمن عالم روزی جلوه خواهد نمود. آنچه از قلم اعلیٰ صادر البتہ ظاهر و باهر خواهد شد ولی هنوز عالم انسانی بتمامه مستعد این کامرانی نیست اندک اندک این موهبت آسمانی از افق جان و وجدان طلوع کند و چون این پرتو منیر در اوج رفیع و قطب اثر بدرخشد ظلمات شدید زائل گردد و انوار وحدت الهیه بسیط زمین را احاطه کند طفل رضیع باید سالها در آغوش پدر پرورش یابد تا بسن رشد و بلوغ رسد الآن بدایت آن صبح نورانی است اندک اندک پرتوی چون شفق صباح مشهود و محسوس میشود امیدواریم که به عون و عنایت الهی و فضل و موهبت غیرمتناهی آگاهی کماهی حاصل گردد و میمنت و مبارکی صلح و صلاح و فوز و فلاح و دوستی و آشتی ظاهر و واضح شود هرچند بحسب قرون اولی و تجربه قرون وسطی و وقوعات قرن اخیر این قضیه امر عسیر بلکه ممتنع التاثر مینماید اما چه بسیار امور که در ایام سلف ممتنع و معسور ولی حال آسان و میسور بهمچنین این موهبت که آسایش جهان آفرینش است امیدواریم که شاهد انجمن گردد و روش و پرورش و آرایش بنی آدم شود.

ای یار مهربان خصومت اگر از هر طرف باشد وقوعش غریب و عجیب نه ولی با وجود عدم مقاومت و نهایت ملاطفت بالعکس از طرف مدعیان مداومت در مخاصمت این بسیار غریب است و بعید. مثلاً ملاحظه فرمائید که حضرت روح الله روح الوجود له الفدا و یا خود سرمستان صهبای او حقیقت محبت و ملاطفت و وحدت و الفت را تمثال مجسم و مثال مشخص بودند با وجود این اسرائیل آن شخص جلیل را عدو بی مثل شمرد و مرکز بغض و عدوان و هادم

بنیان گفت هدف سهم و سنان نمود و فریاد الامان برآورد آن نور هدئی را ظلمت  
 دهماء دانست و آن میر و فافا را مار هائل جفا شمرد و الی الآن زبان تقبیح بحضرت  
 مسیح گشایند و با منظری قبیح آن وجه صبیح ملیح را مسیح نامند ولی در بازار  
 جوهریان آن گوهر تابان را جلوه لعل بدخشان است و در نظر اهل بصیرت آن نیر  
 حقیقت را نمایش مهر رخشان، عاقبت غوغاء و ضوضاء بگذشت و غبار  
 مفتریات بنشست حقیقت عیان شد و مدعیان رسوای عالمیان اساس تعالیم الهی  
 مرصوص شد و صلح و صلاح و فوز و فلاح و محبت و سلام منصوص گشت  
 جهان گلشن الهی شد و کیهان مرکز انجمن رحمانی اقوام و قبائل متخاصمه ملل  
 متحابه گشت و شعوب و طوائف متباعده امم متقاربه بلکه متعانه گردید تا آنکه  
 فضائل و خصائل روحانیه حقیقت انسانیه را تزیین کرد و تعالیم و نصائح الهیه  
 جبابره خونخوار را غمخوار بلکه سرور ابرار نمود. مقصود این است که قوم  
 جهول ابن بتول را مصلوب نمودند و مبعوض و مغضوب شمردند با وجود این  
 آن حضرت ربّ اهد قومی اّهم لایعلمون فرمود معذک زبان بشکایت گشودند و  
 صد هزار روایت نمودند زیرا در حقّ مسیح اراجیفی در کتب تلمود مرموز که  
 سزاوار درنده جهانسوز این است غریب و عجیب،

بر من مسکین جفا دارند ظنّ که وفا را شرم می آید ز من

پس باید که محرمان حریم حکمت رحمان و روحانیان بزم محبت یزدان در  
 عبودیت آستان حقیقت بکوشند و غمخوار و مهربان با جهانیان باشند هر زخمی  
 را مرهم گردند و هر دردی را درمان شوند و هر خائفی را ملجأ امن و امان و به  
 روایت و شکایت و حکایت مدعیان محزون و دلخون نگردند زیرا الحمد لله  
 مانند آن جناب منصفان را بصیرتی و دانایان را در تحرّی حقیقت استعداد و  
 کفایتی البتّه حرارت آتش حقد و حسد را احساس نمایند و لطافت نسیم  
 جانبخش گلشن وفا را ادراک کنند و گوش به عربده و فریاد اهل جفا ندهند متینند  
 و رزین و پُرصبرند و تمکین و عاقبت حقیقت البتّه مشهود اولی الابصار گردد،  
 جفدها بر باز استم میکنند پر و بالش بسی گناهی میکنند  
 جرم او اینست کو باز است و بس غیر خوبی جرم یوسف چیست پس  
 از تأسّف آن جناب در محاربات حاضره بسیار متأثر شدم فی الحقیقه اهل حمیت

را سبب حسرت است و انسان را مورث احزان بی‌پایان امید از فضل ربّ و دود چنان است که عاقبت محمود گردد و سهم و سنان به امن و امان تبدیل شود و نائره حرب و ضرب به بارقه حبّ و فرح و طرب مبدل گردد.

عباس

۸ نisan سنه ۱۹۰۱

و نیز ن ک به ذیل: «جرم او این است...» و «غیر خوبی جرم...» و «قصد آن دارند...». ایاتی که در آثار فوق نقل‌گرفته از مولوی است و در مثنوی چنین آمده است:

بعد از آن صدیق پیش مصطفیٰ	گفت حال آن بلال با وفا
کآن فلک پیمای میمون بال چست	این زمان در عشق و اندر دام تُست
باز سلطان است زآن جُغدان به رنج	در حدّث مدفون شدست آن زفت گنج
جغدها بر باز اِستَم می‌کنند	پرّ و بالش بی‌گناهی می‌کنند
جرم او این است کاو باز است و بس	غیر خوبی جرم یوسف چیست پس
جغد را ویرانه باشد زاد و بود	هستشان بر باز زآن خشم جهود
که چرا می‌یاد آری زآن دیار	یا ز قَصْر و ساعدِ آن شهریار

مثنوی، دفتر ششم، بیت ۹۵۳-۹۵۹

بیت «دشمن طاووس آمد...» که در دو اثر فوق به آن استشهاد شده نیز از مولوی است و در دفتر اول مثنوی (بیت ۲۰۸) چنین ثبت شده است:

دشمن طاووس آمد پرّ او      ای بسی شه را بکشته فرّ او

آیه «وَأَنْ جندنا لهم الغالبون» که در لوح جناب علاقه‌بند به آن استشهاد شده آیه ۱۷۳ در سوره صافات (۳۷) است به این معنی که سپاه ما همیشه فاتح و غالبند.

عبارت «و با لشکر تزید النعم» که در اواخر همین لوح مبارک مذکور شده ناظر بر آیه شماره ۷ در سوره ابراهیم (۱۴) در قرآن کریم است که خداوند میفرماید:

وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ.

معنی آیه قرآنی آن که هرگاه خداوند نعمتی ارزانی فرماید اگر شاکر باشید و به شکر

قیام نمائید بر نعمت شما می افزایم ولی اگر کفران نعمت کنید شما را به عذاب سخت و طاقت فرسا گرفتار خواهم ساخت.

برای ملاحظه شرح مربوط به بیت «بر من مسکین...» که در لوح پروفیسور ادوارد براون نقل شده به ذیل آن بیت مراجعه فرمائید.

## جمله ادراکات بر خرهای لنگ حق سوار باد پرآن چون خدنگ

حضرت بهاء‌الله در کتاب مستطاب ایقان چنین میفرمایند:

... بر هر صاحب بصیرتی واضح و هویدا است که اینگونه علمها [علوم فلسفه، کیمیا و سیمیا] لم یزل مردود حقّ بوده و هست و چگونه علومی که مردود است نزد علمای حقیقی ادراک آن شرط ادراک معارج معراج میشود با اینکه صاحب معراج حرفی از این علوم محدودهٔ محجوبه حمل نفرموده و قلب منیر آن سید لولاک از جمیع این اشارات مقدّس و منزّه بوده چه خوب میگوید،

جمله ادراکات بر خرهای لنگ حق سوار باد پرآن چون خدنگ

والله هرکس بخواهد سرّ معراج را ادراک نماید و یا قطرهٔ از عرفان این بحر بنوشد اگر هم این علوم نزد او باشد یعنی مرآت قلب او از نقوش این علوم غبار گرفته باشد البته باید پاک و منزّه نماید تا سرّ این امر در مرآت قلب او تجلی نماید...

ایقان، ص ۱۴۴-۱۴۵

و حضرت عبدالبهاء در لوح جناب شمسی تبریزی از اهل حقّ در باطوم چنین میفرمایند:

هو الله ای بنده الهی شکر کن خدا را که نور هدایت درخشید و فیض ابدی بخشید و بدرقهٔ الطاف رسید و دل و جان ببشارات کبریٰ خوشنود و مسرور گردید مردم عبدهٔ او هانند نبینند و ندانند در عالم عقل و فکر خویش تصویری نمایند و آن تصوّر را بپرستند و حال آنکه آنچه در او هانم گنجد و بعقول و افکار ادراک گردد آن صور فکریّهٔ انسانست و محاط نه محیط، جمله ادراکات بر خرهای لنگ - حقّ سوار باد پرآن چون خدنگ. حمد خدا را که تو بمطلع هدی و مرکز حقیقت پی بردی و مؤمن و موقن گردیدی این از عنایت الهیه و موهبت ربّانیّه است و در هر دمی سزاوار هزار شکرانه اذن حضور خواسته بودید و قتش آید

صبر و تأمل و تحمل نما. وعلیک التحیة والثناء. عع

و نیز حضرت عبدالبهاء در تفسیر حدیث کنت کنز چنین میفرمایند:

... و اگر متعارجین سماء عرفان و متصاعدین ملکوت حکمت و ایقان ببقاء ذات احدیت در هوای بی منتهای معرفت کنت آن جوهر الجواهر پرواز نمایند البتہ شبری طیّ نمایند و بحقیقت او پی نبرند،

جمله ادراکات بر خرهای لنگ حقّ سوار باد پَران چون خدنگ

این است که سید الاولین و آخرین در این مقام اظهار عجز و فقر را کمال علم و غایة القصوی حکمت دانسته‌اند و این جهل را جوهر علم شمرده‌اند چنانچه میفرماید «ما عرفناک حقّ معرفتک» و همچنین میفرماید «ربّ زدنی فیک تحیراً»...

مکاتیب، ج ۲، ص ۴۵

بیتی که به آن استشهاد فرموده‌اند از مولوی است و در هثنوی چنین آمده است:

جمله ادراکات بر خرهای لنگ او سوار باد پَران چون خدنگ

هثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۲۱

عبارت «ما عرفناک حقّ معرفتک» که در تفسیر کنت کنز به آن استشهاد شده از احادیث اسلامی است و در عوالی اللثالی (ج ۴، ص ۱۳۲) مندرج است. عبارت «ربّ زدنی فیک تحیراً» که در همین تفسیر نقل شده بنا به قول هجویری در کشف المحجوب، ص ۴۸۸، از کلمات شبلی است که گفت «یا دلیل المتحیرین زدنی تحیراً».

## جمله ذرات جهان آینه اسماء شد لیک اسماء الهی ز صفت پیدا شد

ن ک به ذیل: «همه ذرات جهان...».



## جواب تلخ میزید لب لعل شکرخارا

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه چنین میفرمایند:

هو الله دوست مکرم و سرور مهربان هرچند محمرات از شما نرسید و ما باید گله کنیم و آغاز عتاب نمائیم ولی شما پیش دستی نمودید و شکوه فرمودید ما این ستم را نیز سبب نگارش این رقیمه نموده میگوئیم هرچه گوئی خوش است و هرچه کنی دلکش، بقول خواجه جواب تلخ میزید لب لعل شکرخارا. شکوه شما شکر است و گله شما کله شکر عتاب شما صوت رباب است و خطاب شما شهد و شراب والسلام. عباس

مصرعی که نقل فرموده اند در غزل معروف حافظ با این مطلع است که:

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را

بخال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

و در بیت ششم میفرماید:

اگر دشنام فرمائی وگر نفرین دعا گویم

جواب تلخ میزید لب لعل شکرخارا

دیوان حافظ، ص ۴۳

## جهان بنگاه دیوان است و برگزی است دیوانش الای راهرو بهراس از دیوان دیوانش

حضرت بهاء الله در لوح «جناب آقا سید نصرالله ع ط» که از لسان خادم الله عز صدر یافته چنین میفرمایند:

قد شهد كل ذي لسان و ذي عين و ذي دراية بما شهد مالک الاسماء... با این که در این یوم مبارک بدیع اسرار فرقان و باطنه و باطن باطنه به افصح بیان مذکور و مسطور و لثالی بحر عرفان محبوب امکان ظاهر و باهر مع ذلک از انتظار و ابصار پوشیده و پنهان، این نیست مگر از ظلم و تعدیات و اعمال نالایقه خلق غافل. حق منیع جل جلاله و عم نواله به کمال تصریح امورات حادثه بعد را از قبل ذکر فرموده اند و به آن اخبار داده اند با وجود این خلق این اطراف غافل و محجوب، جهل و نادانی به مقامی است که بعضی این عباد را از خوارج می شمردند نعوذ بالله نفسی که به اراده اش دین الله و مذهب مرتفع شده او را از اهل ایمان نمیدانند تبأ لهم و سحقتاً لهم و حسرة عليهم و بنس مانطقوا و ظنوا و عملوا سوف یرون انفسهم فی مقام يستعید منه اهل النار بالله الفرد العالم البصیر. وقتی از اوقات جمال قدم جل اجلاله مشی میفرمودند و به این فرد ناطق، جهان بنگاه دیوان است و برگزی است دیوانش - الای راهرو بهراس از دیوان دیوانش. ولکن از فضل و عنایت حق و قدرت کامله اش امید هست که حجیات موهومه بید قدرت خرق شود و آفتاب عدل بر عالم تجلی نماید زود است آنچه در کتاب الهی نازل شده حرف به حرف ظاهر و هویدا گردد چنانچه اکثری از آن شده...

و نیز جمال قدم در لوحی دیگر چنین میفرمایند:

هو الناطق العظیم یا خداداد امروز روز داد است ولکن دیوان ظلم بر فرشته های عدل ستم نموده اند. جهان بنگاه دیوان است و برگزی است دیوانش - الای راهرو بهراس از دیوان دیوانش. ولکن این ظلم پاینده نیست عنقریب نور آفتاب

عدل جهان ظلمانی را منور نماید یدالله فوق ایدیهم و ارادة الله فوق اراداتهم  
 يشهد القلم الاعلى بانك اقبلت الى الله اذ اعرض عنه اكثر الخلق و اجبت مولاك  
 اذ كان الناس اكثرهم من الصامتين ان افرح بشهادتي لك و اقبالي اليك و ذكرى  
 اياك فى هذا اللوح المبين كبر من قبلى احبائى و بشرهم برحمتى و عنایتى ان  
 ربك لهو الغفور الكريم البهاء عليك و عليهم و على من تمسك بحبل الله المتين.

بیتی که در آثار فوق نقل شده از شکوه شیرازی است و قصیده‌ای که حاوی بیت  
 مزبور میباشد به نقل از مجمع الفصحاء بشرح ذیل است:

جهان بنگاه دیوانست و بر کژیست دیوانش  
 الا ای راهرو بهراس ازین بنگاه و دیوانش  
 فلک نیرنگ اگر بازد نخیزد جز زرنگ امنش  
 جهان‌دستان اگر سازد نیاید جز ز دست آتش  
 تو گر زالی و گر نیرم مده خاطر به نیرنگش  
 تو گر سامی و گر دستان مشو ایمن ز دستانش  
 مسازین آسیا تن در فریب و ریو و نیرنگش  
 بکن زین دیرگه دل از هراس حرص و طغیانش  
 چه پائی اندر آن بنگه که غول آمد هم‌آوردش  
 چه خسیبی اندر آنخانه که دزد آمد نگهبانش  
 جهان بس دی مه و آبان پی آن ریزد از چشمش  
 لب آبیکه خوردستی تو از خرداد و آبانش  
 ز عیسی ره یکی جویم که بر چرخست خرگاهش  
 ز قارون دم یکی رانم که در خاکست ایوانش  
 چه بر جائی زخم خیمه که بر باد است بنیادش  
 چه بر خاکی کنم خانه که بر آبست بنیادش  
 ره شاهی بدل جویم که چون بر چرخ آئینش  
 سوی ماهی بجان پویم که چون بر دهر فرمانش

کم از گوئی فلک‌بینی عیان دردم شیرنگش

کم از ریگی جهان‌بینی نهان درسم یکرانش

مجمع الفصحاء، ج ۵، ص ۵۴۱-۵۴۲

در شرح احوال شکوه شیرازی در مجمع الفصحاء چنین آمده است:

نام نامیش میرزا عبدالحمید و در کمالات یگانه و فرید است. والدش علی محمدخان در اصل از قصبه فیروزآباد و حکومتش در آنجا موروث از آباء و اجداد خود در بدو جوانی تحصیل علوم متداوله کرده و در حقیقت هر علم پی برده چندی مسافرت و مهاجرت از وطن مألوف گزیده و در اغلب بلاد ایران مجردانه گردیده مدتی در آذربایجان نیز آسوده و ملک‌زاده‌گان عهد را مداحی نموده بالاخره بلباس فقر ملبس آمده و از ملازمت تن زده اکنون نیز با وجود تقاضای جوانی متنفر از لذات زندگانی است علو همتش از گرفتاری بزخارف دنیا مانع است و بکسب حقایق و معارف از گیتی قانع در عربی و عجمی و نظم و نثر و حکمت طبیعی و الهی با بهره کامل و اشعار متین شیرین نیز از خاطرش صادر و حاصل...

مجمع الفصحاء، ج ۵، ص ۵۴۰

بر اساس مندرجات حدیقه الشعراء (ج ۲، ص ۸۶۷-۸۶۹)، شکوه شیرازی «رحلتش در هزار و دویست و هفتاد و اند» بوده و در همدان رخت به سرای دیگر کشیده است.

عبارت «یدالله فوق ایدیهم» که در لوح جناب خداداد مذکور شده قسمتی از آیه شماره ۱۰ در سوره فتح (۴۸) است، به این معنی که دست خدا بالای دست‌ها است.

مآخذ اشعار فارسی  
در آثار بهائی



حرف:

چ



## چار تکبیر زدم یکسره بر هرچه که هست

نک به ذیل: «چهار تکبیر زدم...».

## چاره اکنون آب و روغن کردنی است

حضرت بهاء‌الله چنین میفرمایند:

...ای اهل ثروت و قدرت حال که سحاب شده‌اید و عالم و اهل آن را از اشراقات انوار آفتاب عدل و فیوضات لاتحصی منع نموده‌اید و راحت کبری را مشقت دانسته‌اید و نعمت عظمی را نعمت شمرده‌اید اقلأ و صایای مشفقانه جمال احدیّه را در اموری که سبب نظم مملکت و آسایش رعیت است اصغاء نمائید در هر سنه بر مصارف خود میافزائید و آنرا حمل بر رعیت مینمائید و این بغایت از عدل و انصاف دور است این نیست مگر بسبب اریاح نفسانیّه که مابین در هبوب و مرور است و تسکین آن ممکن نه مگر بصلح محکم که سبب اعظم است برای استحکام اصول ابنیّه ملت و مملکت، چاره اکنون آب و روغن کردنی است صلح و اتحاد کلیّه که دست نداد باید باین صلح اصلاح شود تا مرض عالم فی الجمله تخفیف یابد صلح ملوک سبب راحت رعیت و اهل مملکت بوده و خواهد بود در این صورت محتاج بعساکر و مهمّات نیستند الاّ علی قدر یحفظون بها بلدانهم و ممالکهم و بعد از تحقق این امر مصروف قلیل و رعیت آسوده و خود مستریح میشوند...

نجم باختر، سال ۱۴، شماره ۷، ص ۱

و حضرت عبدالبهاء در لوح «جناب آقا عزیزالله خان» [ورقا] که در حدود اواخر سنه ۱۳۲۴ هـ.ق. / ۱۹۰۷ م عرّ صدور یافته چنین میفرمایند:

ای یادگار عزیز آن یار قدیم من آنچه مرقوم نموده بودی در نهایت دقت ملاحظه گردید چون انتخاب محفل روحانی عمومی حال ممکن و میسر نه چاره اکنون آب و روغن کردنی است. بقدر امکان باید محفلی آراسته شود که بامور لازمه پردازد و جمیع یاران از دل و جان قرار آن محفل بپذیرند و این بدون نفوذ مشکل



و تا نفوذ بمیان نیاد کاری از پیش نرود اوقات بیهوده گذرد لهذا بنظر چنین می‌آید که حضرات ایادی علیهم بهاء الله الابهی و یارانی چند دانا و بیغرض جمع شوند و هشتاد و یک نفر از نفوس ممتازة احباب نام برند، بعد آن نفوس را نه نه تقسیم کنند، هر نه نفر بتدریج در محلی جمع شوند و انتخاب یک نفس نمایند بعد آن نه نفر منتخب شده با حضرات ایادی بالاجتماع محفل روحانی تأسیس کنند و جمیع یاران اطاعت و تمکین آن محفل نمایند و خدمت کنند و در نفوذ محفل بکوشند کسی را یارای کلمة اعتراض نماند عبدالبهاء نیز در نفوذ آن محفل بجان و دل کوشد و چون حضرات ایادی امرالله در ایام مبارک باین شرف فائز گشتند لهذا ملاحظه و احترام ایشان فرض بر کل است در آن محفل روحانی هریک از ایادی امرالله اعضای دائمی هستند و بدون این نحو نفوذ لازم حاصل نگردد و در این دوره جمیع امور باید بطوع و رغبت حاصل شود نه بحکم و استقلالیت. اعضای محفل روحانی در نزد عبدالبهاء بسیار محترمند بدرجه‌ای که من از رأی آنان تجاوز نکنم جمیع قرارها را تصدیق کنم و از خود رأی ندهم این است حقیقت حال و لازمة وقت. وعلیک التحیة والثناء. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح احبای شیراز که بواسطه جناب قاسم علی فاروقی ارسال شده چنین میفرمایند:

هو الله ای یاران عزیز عبدالبهاء جناب فاروقی بعد از زیارت عتبة مقدسه و طواف مطاف ملاءاعلی ذهاباً و ایاباً وارد بر عبدالبهاء شد و ایامی چند مونس و انیس بود و در نهایت تبتل بملکوت ابهی و تصرع بملاءاعلی بود و یاران الهی را یک‌یک بخاطر آورد و با دلی پُر درد جمیع را فرداً فرداً نامه مخصوص مطالبه کرد و با چشمی اشکبار اصرار نمود ولی عبدالبهاء را نه دمی سکون و نه آنی قرار و فرصتی ابدأ در کار ندارد اگر اوقات خویش را بجزء لایتجزی تقسیم نماید و هر جزئی را بمخاطبه و مکاتبه گروهی تخصیص کند باز از عهده بر نیاید الحمدلله بهائیان در شرق و غرب مانند دریا موج زنند اقلاده فوج کاتب لازم تا تواند جواب رسائل ایشان را کماهو حقه بنگارد. در این صورت خواهش هر زائر را

بتمامه مجری داشتن از قبیل ممتنع است لهذا شرمسارم و بخجلت و حیا گرفتار که به چه زبان به جناب فاروقی بیان اعتذار کنم چاره‌ای جز این ندیدم که یک نامه مفصل بجمیع یاران نگارم تا این نامه را نسخ متعدده نموده بهریک از یاران نسخه‌ای تقدیم نمایند، چاره اکنون آب و روغن کردن است، مثلی است مشهور القلیل یدل علی الكثير والقطرة تدل علی الغدیر...

مجموعه مکاتیب، شماره ۵۲، ص ۴۰۶-۴۰۵

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جمعی از احبای پارسی نژاد در بمبئی چنین میفرمایند:

هو الله ای دوستان حقیقی جناب زائر خواهش نگارش نامه می‌نماید ولی عبدالبهاء فرصت و مهلت ندارد، چاره اکنون آب و روغن کردنی است. مختصر این است که از شرق و غرب چون باران فروردین نامه‌های مشکین پیایی میریزد و ابداً مهلت خواندن مفقود تا چه رسد بجواب ولی از هیجان دل و جان باز بنگارش مشغول تا بدانید که این دل چگونه پُر جوش و خروش است در پناه جمال مبارک باشید و آگاه از اسرار آن ملیک مقتدر در هر شامی شیرین کام گردید و هر صبحگاهی روشن و تابان. وعلیکم البهاء الابهی. عبدالبهاء عباس. ۲۴ شعبان ۱۳۳۵ حیفاً.

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا میرزا آقای افنان ملقب به نورالدین در شیراز چنین میفرمایند:

یا من یسمع نیاحی و نوحی و حنینی الیه... فی الحقیقه حضرت آقا میرزا آقای افنان علیه بهاء الله الابهی نهایت شکایت را از بلایای متتابعه بلاد فارس و یزد مرقوم نموده بودند و استدعای دعا در روضه مبارکه کرده بودند این عبد را منظور چنان بود که این بلایا باسبابی رفع شود که سبب علو امر الله و اعلآء کلمة الله باشد. لهذا تعهد این کیفیت را نمودم که چون آن بیت معمور و مطاف جواهر وجود آباد و معمور گردد این بلایا بتمامها زائل شود اما الیوم نفسی در هیچ عهد به این قسم واضح و مشهود تعهد اینگونه امور ننموده مراد این بود تا حجت الهیه بالغ شود و شرف و منقبت آن بیت عظیم مقدس ظاهر و باهر گردد حال که

اسباب ضوضاء و فساد اهل طغیان است البتہ ملاحظه حکمت لازم است پس تدبیری باید نمود که فی الجمله تسهیل و تخفیف در بلا حاصل گردد و تا این بلایا خدا نکرده استمرار نیابد و آن این است که گفته شود که مسجد جدیدی که قرب آن بیت ربّ جلیل است و خراب است شخصی از اولیاء که در جفر جامع ماهر است استخراج کرده است که اگر چنانچه آن مسجد تعمیر تام گردد این بلایای مبرمه تخفیف یابد و این غیوم مظلمه کشف شود، چاره اکنون آب و روغن کردن است زیرا این مسجد شرف قرب جوار دارد بقدر این جوارت حکم و تأثیر دارد و بنیان بیت معمور نیست ولی آب پاشی آستان است و جاروب کشی میدان همچو بنظر نمیآید که از این چندان حرفی حاصل شود و اگر ملاحظه فرمایند که این نیز منجر بروایات و حکایات و فزع ناس و جزع خلق و ضوضاء میشود باید تسلیم داشت البتہ حکمت از اوامر الهیّه است ملاحظه لازم است و محافظه الزم و آنچه الیوم اتم امور است ثبات و استقامت کلّ بر عهد و میثاق الهی است اما نچنان ثبات بعضی که عبارت از لفظ است و بس چون شهادت برسالت حضرت رسول از بعضی، واللّٰه یشهد أنّک لرسوله و أنّ المنافقین لکاذبون... عع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا سید عبداللّٰه در میانچ چنین میفرمایند:

هو اللّٰه ای منجذب نفحات اللّٰه نامه مرقوم ملاحظه گردید مضمون مشحون به انجذابات روحانیه و ثبوت و رسوخ بر میثاق الهی بود از قرائت مسرت رخ داد از فضل حضرت احدیت امید و طید است که همواره بنسایم جنّت ابهی در نهایت طراوت و لطافت و روحانیت باشی و شب و روز بنشر آثار و سطوع انوار و بیان اسرار وقت خویش را بگذرانی تا در آن صفحات آیات باهرات جلوه نماید و رایحه طیبیه محبت اللّٰه باوج اعلیٰ رسد الیوم منبع تأیید و مهبط توفیق تبلیغ است هر نفس زبان بیبان برهان گشاید و حضرت یزدان را بستاید و محافل را بذکر اسرار الهی بیاراید البتہ بجنود ملاء اعلیٰ مدائن قلوب بگشاید. این است تکلیف کلّ تا بدرقه عنایت چه نفسی را قیام دهد و بر آنچه باید و شاید مستدام دارد مرا

آرزو چنان که شما سراج و هاج آن زجاج گردید و نور باهر آن مشکاة شوید یاران الهی را پیام این زندانی برسان و عذر تحاریر مخصوصه بخواه زیرا مجال ممتنع و محال است اگر در هر ساعتی هزار تحریر از قلم جاری گردد باز کفایت ننماید و حال آنکه مشاغل سائره و غوائل حاصله بکلی مانع از تحریر است مع ذلک بمفاد چاره اکنون آب و روغن کردنی است باز بقدر قوه بتحریر پردازم که شاید یاران را بنوازم شما از قبل من بهریک تحیت مشتاقانه و تکبیر ابدع ابهی در نهایت محبت و وفا ابلاغ دارید اگر اثر قلم مفقود است ولی احساسات قلب موجود و نامه حقیقی روح محبت صمیمی است از این جهت قصور ممتنع و محال و در جمیع احوال یاد یاران و محبت دوستان مونس دل و جان...

مصرعی که در آثار فوق نقل شده از مولوی است که در صدر دفتر پنجم کتاب مثنوی چنین میفرماید:

طالِبِ اَغَاذِ سِفْرِ پَنجَمِ اسْت	شِه حُسامِ الدینِ کِه نورِ اَنجُمِ اسْت
اوستادانِ صفا را اوستاد	ای ضیاء الحق حسام الدینِ راد
ور نبودِ خَلقِ محجوب و کثیف	گر نبودِ خلقِ محجوب و کثیف
غیر این منطوق لیبی بگشادمی	در مدیحت دادِ معنی دادمی
چاره اکنون آب و روغن کردنی است	لیک لقمه باز آن صعوه نیست

مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۱

اصطلاح «آب و روغن» به معنی چاره جوئی و مسامحت در امور است چنانچه مولوی در موضعی دیگر از مثنوی میفرماید:

تو هم ای عاشق چو جرمت گشت فاش      آب و روغن ترک کن اشکسته باش

مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۴۶

و در غزلیات خود میفرماید:

حیلت بگذار و آب و روغن      ماثیم هریسه رسیده

غزلیات شمس، ص ۶۶۹

دکتر گوهرین در ذیل «آب و روغن کردن» چنین آورده است:

سخنی مطابق استعداد مخاطب گفتن گرچه آن سخن مطلوب نباشد -  
ظاهرسازی. این بحیله آب و روغن کردنیست این مثلها کفو ذره نور نیست...

فرهنگ لغات، ج ۱، ص ۱۹

لوح حضرت عبدالبهاء خطاب به جناب عزیزالله ورفا در باره نحوه انعقاد محفل روحانی در مدینه طهران که فوقاً نقل گردید از نظر تاریخ تأسیس و چگونگی انتخاب و عضویت در تشکیلات اداری بهائی حائز اهمیت و فیر است زیرا کیفیت شروع کار مؤسسات اداری بهائی را در مراحل اولیه آن کاملاً روشن میسازد.

تقریباً همزمان با صدور لوح فوق یا متعاقب وصول آن به طهران «نظامنامه مبارکه انجمن مشورت اهالی امر در طهران و سایر بلاد ایران» نیز که به تاریخ ۱۹ ذی حجة سنه ۱۳۲۴ هـ.ق. / ۳ فوریه ۱۹۰۷ م مورخ است در پنجاه و یک فصل (یا ماده) تهیه شده و به امضاء حضرات ایادی امرالله مقیم طهران یعنی جناب حاج ملا علی اکبر ایادی و آقا میرزا حسن ادیب العلماء طالقانی رسیده است. در این نظامنامه حدود وظائف و مسئولیتهای اعضاء و کیفیت انعقاد جلسات و مسائل وابسته به نحوه اداره انجمن مشورت احباء به تفصیل شرح و بسط یافته است.

اما انتخاب محفل شور روحانی طهران در اواخر سنه ۱۳۲۹ هـ.ق. / ۱۹۱۱ م صورت گرفته و به این مناسبت جناب نعیم اصفهانی قصیده‌ای در بیست و هفت بیت سروده‌اند که به تاریخ ۲۳ رمضان سنه ۱۳۲۹ هـ.ق. / ۱۸ سپتامبر ۱۹۱۱ م مورخ میباشد. چون این قصیده حاوی احساسات و تفکرات شاعر در باره اهمیت این واقعه مهم تاریخی میباشد ذیلاً ابیاتی از آن را مندرج میسازد:

حمد ایزد محفل روحانی و شورا بپا شد

منتخب بر وفق امر حضرت عبدالبهاء شد

محفل ترتیب ملت مجلس تحیب امت

مجمع تهذیب هیئت شکرالله ابتدا شد

اولین سرمشق کیهان در جهان آمد بمیدان

حکم امت شد به اینان حکم اینان با خدا شد

ای احبای الهی نخبه مه تا ب ماهی  
 از اوامر و ز نواهی شرع رسانی بپاشد  
 جمله احکام اقدس یک بیک حکم مقدس  
 در همه جا بر همه کس وقت نشر و ارتقا شد  
 حق بتعلیم و تعالی بهر احباب و موالی  
 جمله ایام و لیالی همدم رنج و عنا شد  
 ای بسا دل گشت بریان ای بسا شد دیده گریان  
 ای بسا تن گشت قربان ای بسا جانها فدا شد  
 حضرت غصن معظم تا کند این دین معظم  
 سالها در سجن اعظم ماند تا اکنون رها شد  
 باز بهر صلح اعظم و اتحاد اهل عالم  
 در همه جا در همه دم در صلا و در ندا شد  
 تا که دین یابد تمکن تافت بر اهل تمدن  
 مصر تا پاریس لندن بس خدا داند کجا شد  
 این زمان بر حسب فرمان پانزده تن ز اهل طهران  
 منتخب از اهل ایمان بر شما بهر شما شد  
 هر که ز امت منتخب شد راعی و مسئول رب شد  
 جای رحمت با غضب شد چون بخدمت با خطا شد  
 چونکه بر امر مبارک منتخب گشتند هریک  
 خاطر افراد اینک دائم از محفل رضا شد  
 اهل محفل بی مواجب خالی از فکر مناصب  
 هریک از تکلیف واجب خادم اهل بها شد  
 اندرین ماه مبارک سال محفل گویم اینک  
 حمد ایزد محفل روحانی و شورا بپا شد

اما مثل «القليل يدل على الكثير» که در لوح احبای شیراز نقل شده از امثال تازی است و شرحی در باره آن در ذیل «القليل يدل» در کتاب امثال و حکم دهخدا (ج ۱، ص ۲۶۸) مندرج گردیده است.

در باره قضایای مربوط به تعمیر بیت مبارک حضرت ربّ اعلیٰ در شیراز که در لوح جناب آقا میرزا آقای افنان مطرح شده در الواح دیگر مشارالیه نیز نکاتی مندرج است که برای توضیح مطلب فقراتی از آنها را ذیلاً نقل می‌نماید:

ایها الفرع الرفیع من السدرۃ المبارکة... مصائب و بلائی وارد بر اهل آن اقلیم فارس شدید شده است و امتداد یافته است اگر چنانچه رفع این بلا و دفع این مصائب بی منتهی را بخواهند باید مسجدی را که جنب بیت مقدّس است تعمیر نمایند و در آنجا تضرّع و بتلی و ابتهال و توجّعی و عجز و نیازی مجرّی دارند و دفع بلا خواهند و کشف ضرّاً جویند تیر دعا در هدف استجابت کارگر گردد و به کلی این بلا یا مندفع شود و ذلک وعد غیر مکذوب بل مسطور فی لوح محفوظ عند ربّک العزیز القيوم...



ایها الفرع الرفیع من السدرۃ المبارکة چندی از پیش در خصوص تعمیر مطاف ملکوتیان و کعبه رحمانیان مرقوم نموده بودید... تعمیر بیت مکرم از فرائض فوریّه است طرفه‌العین تأخیر جائز نه اما بر بنیان اصلی باید باقی و برقرار ماند قطعاً تغییر و تبدیلی نیابد... تعمیر بیت مقدّس مبارک ملاحظه فرمائید که چقدر مهمّ است که این عبد تعهد نمود که اهل فارس اگر تعمیر نمایند آفات مستولیّه بکلی زائل گردد و مرقوم نمود که این قضیه را مدار حقیّت و بطلان قرار دهند.

## چرا ظرف مرا بشکست لیلی

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب حاجی آقامحمد علاقه‌بند که به تاریخ ۱۳ ذی قعدة ۱۳۳۹ ه.ق. مورخ است چنین میفرمایند:

ای ثابت بر پیمان نامه که به تاریخ چهارم صیام ۳۳۹ مورخ بود رسید... همیشه مشمول لحظات عین محبت بوده و هستی لهذا اگر فرض نمائیم کلمه شدیدی مرقوم گردید این من باب چرا ظرف مرا بشکست لیلی است...

مصرع منقول مصرع ثانی این بیت است:

اگر با دیگرانش بود میلی  
چرا ظرف مرا بشکست لیلی

گوینده این بیت بر بنده معلوم نیست اما حکایت شکستن ظرف مجنون در لیلی و مجنون جامی بشرح ذیل آمده است:

... مجنون چو شنید این بشارت بگرفت بکف شکسته جامی آن دلشده چون رسید آنجا بر دست گرفته کاسه یا جام هرکس ز کف چنان حییبی مجنون از دور چون بدیدش بیخود شد و میل خاک ره داشت چون نوبت وی رسید بی خویش لیلی وی را چو دید و بشناخت ناداده نصیب از آن طعامش مجنون چو شکست جام خود دید	برخواست بموجب اشارت میزد بحریم دوست گامی صد دل شده پیش دید آنجا در یوزه گرش ز خوان انعام می یافت بقدر خود نصیبی عقل از سر و جان ز تن رمیدش خود را بحیل بپا نگه داشت آورد او نیز جام خود پیش کارش نه چو کار دیگران ساخت کفلیز زد و شکست جامش گویا که جهان بکام خود دید
---	---



آهنگ سماع آن شکستن  
 می بود بران سماع رقااص  
 کالعیش که کام شد میسر  
 همچون دگران نداد کامم  
 با من نظریش هست تنها  
 بیهوده شکست من بختست  
 آن سنگ که زد بجام من فاش  
 تا در صف واقفان این راز  
 گر جام مرا شکست یارم  
 کان لحظه مرا که جام بشکست

چون راه سماع ساخت مستش  
 میزد با خود ترانه خاص  
 عیشی بتمام شد میسر  
 وز سنگ ستم شکست جامم  
 ز آن جام مرا شکست تنها  
 کارم ز شکست او درستست  
 زان کاسه سرشکستیم کاش  
 جاوید نشستمی سرافراز  
 آزدگئی جز این ندارم  
 آزرده نگشته باشدش دست

هفت اورنگ، ص ۸۸۵-۸۸۶

در اشاره به این قصه حضرت عبدالبهاء در لوحی چنین میفرمایند:

ای بنده صادق حق در ساحت یاران الهی مذکوری و در انجمن دوستان معنوی  
 مقبول از یاران حدّتی بینی و یا شدّتی ملاحظه کنی شکر کن که ملحوظ نظرشان  
 گشتی و منظور بصرشان گویند که لیلی اقداح دیگران پر از حلوای شکرین  
 مینمود و کاسه مجنون می شکست چون از مجنون پرسیدند گفت این دلیل  
 عنایت و محبت است لهذا شما محزون مشوید بلکه ممنون گردید...

مکاتیب، ج ۶، ص ۳۳

## چرخ بر خوانده قیامت نامه را تا مجرّه بر دریده جامه را

بیت از مثنوی مولوی (دفتر سوم، بیت ۴۷۱۸) است، ن ک به ذیل: «آسمان  
میگفت...».

## چرخ گردون کین چنین نغز و خوش و زیباستی صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی

حضرت عبدالبهاء در خطابه‌ای که به تاریخ ۱۲ سپتامبر ۱۹۱۱م در جمع احبای الهی ایراد فرموده‌اند چنین میفرمایند:

الحمد لله خوب جمعیتی است بسیار بسیار نورانی است روحانی است آسمانی، چرخ گردون کین چنین نغز و خوش و زیباستی - صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی، یعنی آنچه در عالم بالاست یک انعکاس در موجود دارد حالا الحمد لله این مجلس ماصورت ملاء اعلیٰ است، مثل آفتاب روشن است و این دیده شده که عالم اعلیٰ عالم محبت است، در ملاء اعلیٰ اتحاد و اتفاق است در ملاء اعلیٰ مقصود مقصود رحمانی است، الحمد لله اینجا هم همان طور است لهذا اگر بگویم این مجمع آسمانی است راست است چرا که هیچ مقصدی جز رضای خدا ندارید...

مجموعه خطابات، ص ۲۷-۲۸

و حضرت عبدالبهاء در لوحی که به اعزاز محافظین راه دیلیجانس بین رشت و قزوین عزّ صدور یافته چنین میفرمایند:

هو الله میر فندرسکی میگوید: چرخ گردون کاین چنین نغز و خوش و زیباستی - صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی. جهان ملکوت را راه راستی و آن راه را راهدار و راهنما و محافظانی. حال شما محافظ این راه دیلیجانس در زمین هستید امیدوارم که زیر صورت عالم بالا باشد یعنی در راحت و انتظام آن طریق بکوشید و رفیق و انیس یاران شفیق باشید. عابرین آن سبیل از یاران نهایت رضایت را از شما اظهار می‌نمایند علی‌الخصوص جناب قائم‌مقام میفرمایند که آن یاران بجمیع عابرین مهربان هستند و بقدر امکان در خدمت مسافران جانفشانی مینمایند لهذا عبدالبهاء بتحریر این نامه مختصر پرداخت تا مفصل آنرا از لوح دل و جان بنهایت دقت بخوانید. امیدوارم که همواره رهروان را آیت

الطاف یزدان باشید و جمیع ملل و نحل از حسن معامله شما در نهایت ممنونی و  
خوشنودی باشند. وعلیکم البهاء الابهی.  
عبدالبهاء عباس

چنانچه تصریح فرموده‌اند بیت منقول از میر فنندرسکی است و در مطلع  
قصیده‌ای آمده که تمام آن در ذیل: «این سخن را...» نقل شده است. نیز ن ک به ذیل:  
«صورتی در زیر...».

## چشم باز و گوش و باز و این ذکا خیره‌ام در چشم‌بندی خدا

حضرت بهاء‌الله در لوحی که به امضای میرزا آقاخان خادم‌الله عزّ صدور یافته چنین میفرمایند:

له الحمد والمنة و له الذكر والثناء والعظمة و له القدرة والرفعة... از مقتدر قدیر میطلبیم بهمت اولیائش عالم را از ضغینه و بغضا و ظلم و تعدی و نزاع و فساد و جدال و جمیع اعمال شنیعه مذمومه مقدّس و منزّه فرماید در لیالی و ایام از لسان مالک انام این فقره جاری و نازل البتّه آثارش در ملک ظاهر شود و عالم از غبار غرور و دخان بیدانسی پاک گردد اگر بی‌شعورهای اهل بیان و همج رعاع اهل فرقان بگذارند عالم یک قطعه از جنت مشاهده شود، بقول شعرای قبل عجب چشم‌بندی است الی آخر بدون آنکه خون ریخته شود و یا اذیت وارد گردد روح اخذ میشود هزار و دوست سنه و ازید کتاب الهی یعنی فرقان را تلاوت نمودند و یک حرف آنرا ادراک نکردند صد هزار رحمت بر اهل فرقان چه که آن حزب از اول در دبستان اوهام بقرائت کتب ظنون مشغول بودند و لکن اهل بیان بچشم خود مشاهده نمودند که آنچه در دست بوده از ناحیه و توابع و جابلقا و جابلسا و قائم کلّ کذب و افترا بوده و ثمره اعمال آن فرقه باغیه شهادت نقطه اولی روح ما سواه فداه گشت این فرقه بیانیّه هم بر همان قدمها مشی مینمایند و همان حرفها بمیان آمده...

اشاره جمال‌قدم به قول شعرای قبل شاید ناظر به بیت مولوی در مثنوی (دفتر سوّم، بیت ۱۱۰۹) باشد که میفرماید:

چشم باز و گوش باز و این ذکا      خیره‌ام در چشم‌بندی خدا

و نیز نک به ذیل: «حیرتم در چشم‌بندی...».

## چشم بدت دور ای بدیع شمائل

حضرت عبدالبهاء در لوحی که به اعزاز جناب آقا سید یحیی عزّ صدور یافته چنین میفرمایند:

هو الله ای ثابت بر پیمان از قرار اشارات و بشارات حضرات نسوان خدا به شما  
نجل نجیبی عنایت شده است که در نهایت صباحت و ملاححت است یعنی ثانی  
اثنین جناب قدسی الالقاب است. پس باید این بیت را خواند، چشم بدت دور ای  
بدیع شمائل، مزاح نمودم که سبب انبساط گردد، اسمش را ادیب نهید بلکه  
انشاء الله در سبیل حبّ جمال مبارک رشید شود. امة الله ورقه رحمانیه را تکبیر  
برسانید والسلام. ۶۶

و نیز ن ک به ذیل: «نام تو میرفت...».

مصرع منقول از سعدی است و تمام غزل محتوی این مصرع در ذیل: «پرده چه  
باشد...» نقل شده است. بیت سعدی چنین است: «چشم خدا بر تو ای بدیع شمائل -  
یار من و شمع جمع و شاه قبائل».

مخاطب لوح فوق آقا سید یحیی پسر میرزا محمدعلی نهری و زهراء خانم است و  
در لوح جمال قدم که به مناسبت ازدواج آنان عزّ صدور یافته (ادعیه محبوب،  
ص ۲۹۱-۲۹۸) آقا سید یحیی به «عبدالبهاء» ملقب شده است. آقا سید یحیی با خانم  
افندی که صبیبه سلطان الشهداء بود در سنه ۱۳۰۷ ه.ق. ازدواج نمود و از این ازدواج  
انسی افندی (ملقب به قدسی که در لوح مبارک به نام او اشاره شده)، خورشیدخانم و  
فرزند پسری که در لوح فوق به «ادیب» تسمیه شده به وجود آمدند. فاطمه خانم  
مسمی به منیره خانم که خواهر آقا سید یحیی بود به حباله نکاح حضرت عبدالبهاء  
درآمد.

اصطلاح «ثانی اثنین» که در لوح آقا سید یحیی مذکور شده اصطلاحی قرآنی است. خداوند در سوره توبه (۹) آیه ۴۰ چنین میفرماید:

إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

مضمون کلام الهی آن که وقتی کفار مکه رسول خدا را از آن شهر بیرون کردند خداوند او را نصرت فرمود و آن گاه که آن دو تن در غار بودند یکی از آنان به دیگری گفت مترس زیرا خدا با ماست. در آن هنگام خدا آسایش و آرامش خاطر بر او فرو فرستاد و او را با جنود غیبی خود مدد فرمود.

این آیه مبارکه راجع به ایامی است که کفار قریش رسول الله را مجبور بر ترک مکه نمودند و آن حضرت امیر المؤمنین را در بستر خود خوابانید و با ابوبکر از برابر دیدگان قریش عبور نموده در غاری سکنی گزیدند. چون کفار قریش به در غار رسیدند هیاهوی آنان ابوبکر را مضطرب ساخت. در این حالت رسول خدا به او فرمودند خائف نباش زیرا خدا با ماست.

## چشم بگشاید بر دارید علم

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب استاد آقا علی اکبر در رفسنجان چنین میفرمایند:

هو الله ای ثابت مستقیم نامه شمارسید دلیل جلیل بر ثبوت قدم در این سبیل بود رؤیائی که دیده بودید دوی هر دردمند علیل ولی هر ناقص را هزار برهان مقاومت او هام ننماید زیرا انوار ساطعه شمس حقیقت خفّاش صفت را کوری چشم و مورث خشم. لهذا آنان را باید بخود وا گذاشت، ذرهم فی خوضهم یلعبون. وما لهؤلاء القوم لایکادون یفقهون حدیثا. باری اشعاری که در عالم رؤیا القا شده بود مصراع اول، چشم بگشاید بر دارید علم و در بیت ثالث مصراع ثانی، شرط ایمان یفعل الله ما یشاء است. اما سه فرد دیگر، لطف حق بین آفتاب انور است - روشن است و بر حقیقت رهبر است. نفحة گلشن عبیر و عنبر است - هر مشامی خوش ز مشک اذفر است. لیک محروم است مزکوم غبی - سر قرآن کی نصیب هر صبی. پس بموجب این مصراع اخیر بیت پنجم چشم پوشانید از این ناکسان را مجری دارید، ذرهم فی خوضهم یلعبون. وعلیک البهاء الابهی. ع

فهم دقیق مندرجات این لوح مبارک محتاج مراجعه به عریضه واصله از استاد علی اکبر است که متأسفانه حقیر به آن دسترسی نداشته است اما با توجه به مندرجات لوح چنین پیدا است که در عالم رؤیا ابیاتی به استاد علی اکبر القاء شده و او در ضمن شرح رؤیای خود آن ابیات را که لااقل پنج بیت بوده به حضور حضرت عبدالبهاء معروض داشته است. حضرت عبدالبهاء پس از وصول نامه استاد علی اکبر و ملاحظه ابیات، در بعضی از مصاریع آن تصحیحاتی معمول فرموده و مطابق مندرجات لوح مبارک سه بیت دیگر نیز بر آنچه در رؤیا بر او القاء شده بوده اضافه نموده اند. از تزئید این سه بیت میتوان چنین نتیجه گرفت که ابیات دیگر را نیز حضرت عبدالبهاء در عالم رؤیا به استاد علی اکبر القاء فرموده بوده و بعد آن ابیات در



عالم شهود به تصحیح و تکمیل هیکل اطهر فائز گردیده است. بر اساس مندرجات لوح مبارک مصاربع و ابیاتی که در این قطعه مشخص و معلوم است به شرح ذیل می‌باشد:

بیت اول: چشم بگشائید بردارید علم

\_\_\_\_\_

\_\_\_\_\_ بیت دوم:

\_\_\_\_\_

\_\_\_\_\_ بیت سوم:

شَـرْطُ اِیْمَانٍ یَفْعَلُ اللّٰهُ مَا یَشَآءُ

\_\_\_\_\_ بیت چهارم:

\_\_\_\_\_

\_\_\_\_\_ بیت پنجم:

چشم پوشانید از این ناکسان

بیت ششم: لطف حق بین آفتاب انور است

روشن است و بر حقیقت رهبر است

بیت هفتم: نَفْحَةُ غُلَّشْنِ عَبِیرٍ وَ عَنَبِرٍ اسْت

هر مشامی خوش ز مشک اذفر است

بیت هشتم: لیک محروم است مزکوم غبی

سَرَّ قَرَّآنِ کِی نَصِیبِ هَر صَبِی

عبارت عربی «ذره‌م فی خوضهم یلعبون» قسمتی از آیه ۹۱ در سوره انعام (۶) است، به این مضمون که پس از اتمام حجّت بر کفّار و مخالفین آنها را به حال خود بگذار تا با بازیچه‌های خود سرگرم باشند. فقره عربی دیگر موجود در همین لوح قسمتی از آیه ۷۸ در سوره نساء (۴) است، به این مضمون که چرا این قوم جاهل از فهم کلام دور و مهجورند؟

## چشم مگویک قرابه باده خلر زلف نگویک لطیمه عنبر سارا

حضرت عبدالبهاء در لوح «امه الله رضوان الملوک» میفرمایند:

ای کنیز جمال ابهی جناب تمدن علی وزن تدحرج در کوه و بیابان فرنگ  
بی درنگ غلطان غلطان کوشید تا خود را به شیراز خوش آواز برساند مختصر این  
است باوجود زینت فرنگ و لطافت آب و هوا و رنگ و خوشی آهنگ و  
گلستانهای قشنگ و نعمتهای رنگارنگ جناب تمدن همه را تصدق شما نمود و  
به فارس در کمال سرعت تاخت ملاحظه کن که چقدر مهربان است ولی اگر  
هیمنه عبدالبهاء نبود این را بدان که به کلی در آن صفحات درنگ مینمود ولی  
تازیانه به کار رفت، بهانه نماند، سیر روز آروز و شبانه استمرار یافت تا به کاشانه  
خویش شتافت الحمدلله دیده هایش روشن شد یعنی بعد از آن که مشاهیر  
حکمای اروپا عملیه اجرا نمودند و امید قطع کردند پس موهبتی از خدا شد که  
این چشم در نهایت رمد شفا یافت حال با دو چشم چون نرگس شهلا وارد بر شما  
خواهد شد، چشم مگویک قرابه باده خلر - زلف نگویک لطیمه عنبر سارا. ولی  
عنبر سارا را به مقراض اثری نگذاشته گویا میترسد که سفیدی نمایان شود زیرا  
ریشه ریش را کنده است معلوم نمیشود یعنی جوان شده است ناتوان بود توانا  
گردیده و مانند گوی در میدان کامرانی میغلطد. وعلیک البهاء الابهی.

بیت منقول در لوح فوق از قآنی شیرازی است که در قصیده ای در ستایش  
محمدشاه چنین می گوید:

... زلفش از جنبش نسیم چو رقااص گاه بیابین فتاد و گاه ببالا  
چشم مگویک قرابه باده خلر زلف مخوان یک لطیمه عنبر سارا  
حلقه زلفش کلید نعمت جاوید مزده وصلش نوید دولت دنیا

مات شدم در رخس چنانکه تو گفتی او همه خورشید گشت و من همه حربا...  
دیوان قآنی، ص ۷

در باره کلمه «لطیمه» در پاورقی صفحه ۷ دیوان قآنی چنین آمده است:

لطیمه بفتح لام بمعنی مشک و نافه مشک و بازار عطر فروشانست و در حاشیه چاپ کلهر بنقل از صحاح لطیمه بفتح لام بمعنی «جای طیب» گرفته شده است.

مقصود از «جناب تمدن» که از حالات او در لوح فوق به طنز یاد شده میرزا عبدالحسین تمدن الملک شیرازی است که به امرالله اقبال نموده از مشاهیر بهائیان گشت و در سفر حضرت عبدالبهاء به غرب نیز از جمله همراهان بود ولی بعداً به ازلیه پیوست و مردود و مطرود حضرت عبدالبهاء گردید. برای ملاحظه شرحی از حضرت عبدالبهاء درباره تمدن الملک به ذیل «من آنچه شرط...» مراجعه فرمائید.

میرزا حبیب الله قآنی پسر میرزا علی گلشن در سال ۱۲۲۲ ه. ق. در شیراز متولد شد و تحصیلات خود را در همان شهر آغاز نمود. سپس در مشهد به ادامه تحصیل علوم متداوله مشغول شد و بعد در طهران مسکن نموده به دربار قاجار راه یافت. قآنی در سال ۱۲۵۹ ه. ق. به شیراز مراجعت نمود و تا سال ۱۲۶۲ ه. ق. در آن مدینه اقامت داشت. سپس به طهران برگشت و در پنجم شعبان ۱۲۷۰ ه. ق. در این شهر وفات یافت. قآنی که از معروفترین شعرای دوره قاجاریه است کتابی بنام پریشان به سبک گلستان سعدی تصنیف نموده و دیوان اشعار او نیز چاپ و منتشر شده است. قآنی قصیده معروف خود با مطلع «مقتدای انس و جان آمد پدید» را در وصف مهدی آخر زمان سروده است.

برای مطالعه شرح احوال و آثار قآنی به مقدمه مفصل آقای محمدجعفر محجوب بر دیوان حکیم قآنی شیرازی (ط: امیرکبیر، ۱۳۳۶ ه. ش.) مراجعه فرمائید. معلّم حبیب آبادی نیز در مکارم الآثار، ج ۳، ص ۷۴۵-۷۴۹ مراجع شرح احوال قآنی را بدست داده است.

## چگونه سر ز خجالت بر آورم بر دوست که خدمتی بسزا بر نیامد از دستم

حضرت بهاء‌الله در یکی از الواح چنین میفرمایند:

این عبد حزین که در ارض حزن جالس شده و از جوهر حزن مرزوق گشته... با جمیع لطمات که شنیدید و گویا که اعظم از آن در ملک ظاهر نشده، آنی نمیگذرد مگر آن که از طلعات قدس و وجهات انس شرم میکنم و خجالت میبرم زیرا که خدمتی از دست این عبد حزین بر نیامد که موجب سرور حضرتشان شود نیکو است این بیت در این مقام، چگونه سر ز خجالت بر آورم بر دوست - که خدمتی بسزا بر نیامد از دستم...

و حضرت بهاء‌الله در اثری که از لسان میرزا آقاخان خادم‌الله خطاب به «حضرت اسم‌الله م ه» در طهران عزّ صدور یافته و به تاریخ ۴ محرم سنه ۱۳۰۱ ه. ق. مورّخ است چنین میفرمایند:

سبحانک یا من یسمع حنین المقربین بماورد علی اولیائک و اصفیائک... اوّل دستخط آن حضرت این بیت مرقوم، چگونه سر ز خجالت بر آورم بر دوست - که خدمتی بسزا بر نیامد از دستم. بعد از عرض این کلمه از ملکوت بیان ظاهر لله الحمد اقبالت ظاهر و حبت مشرق و کلمات ناطق و رجلت قائم و عملت مقبول و مشکور. خجالت و اسف و ندامت از برای نفوسی است که به نور عدل فائز نشدند و مابین نور و ظلمت فرق نگذاشتند. ذنب را منصب شبانی بخشیدند و خائن را نگهبانی دادند. جهلا را علما اخذ نمودند. این الابصار و این الآذان از حقّ جل جلاله می‌طلبیم کّل را بنور انصاف منور دارد و به طراز عدل مزین انتهی. فی الحقیقه این فرد بسیار سبب رقت این عبد و جمعی شد یک حرف که بجا واقع می‌شود عندالله احبّ است از صد هزار کلمه...

حضرت عبدالبهاء در لوح احبای الهی در خوی و مناطق اطراف آن چنین

میفرمایند:

ای یاران عزیز عبدالبهاء ید قدرت الهیه چون خیمه عزت ابدیه وحدت عالم انسانی را در قطب امکان برافراخت ابواب رحمت کبری بر روی همه ما بگشاد و در کلمات مکنونه خطابات رحمانیه فرمود و بعنوان ای بندگان من سرافراز کرد، نسبت بخویش داد و از اضطراب و تشویش برهاند. خوان نعمت گسترد، صلاهی عام زد و از هر مائده آسمانی و نعمت رحمانی و موهبت سبحانی مهیا فرمود از هر بار گران نجات داد و از هر حمل ثقیل آزاد کرد باوامر و نواهی و تعلیمی امر فرمود که روح را جان بخشد و جانرا بجنانان رساند. جمیع احکام گشایش است نه تضییق، اطلاق است نه تقيید، روح و ریحان است نه تحدید. در جمیع احکام و شرایع سالفه جهاد است و تیغ و کمان و سهم است و سنان و شمشیر است و زنجیر و تهدید است و ضرب اعناق هر جبار عنید. اما این بار گران را جمال مبارک در این دور بدیع از یاران بینداخت و نزاع و جدال حتی لجاج را نسخ و فسخ فرمود و عاشروا الادیان بالزوح و الزیحان تأسیس کرد. با جمیع ملل و ادیان ما را خیرخواه و مهربان فرمود و با جمیع قبائل معامله با حسن فضائل امر نمود، حتی دشمنان را دوستان شمرد و بیگانگان را آشنا جلوه داد و اغیار را یار دانست این بغض و عدوان و استعمال سهم و سنان چه بار گرانی بود بالعکس لطف و احسان چه قدر سبب روح و ریحان است. حال بشکرانه این الطاف بی پایان باید بموجب وصایا و نصایح و تعالیم و اوامر جمال مبارک قیام نمائیم و بجان و دل بکوشیم که از این صهبای الهی جام سرشار بنوشیم و بگفتار و رفتار و کردار اسرار پردازیم و محبت و مهربانی نمائیم و بویا و صفا ثابت کنیم که کل بنده آن آستانیم و صادق و ثابت و پاسبان و بهائیان حقیقی هستیم نه بلفظ و لسان عبدالبهاء آرزوی آن نماید که در بندگی درگاه بهاء سهیم و شریک یاران باشد ولی مخجول و شرمسار است و شب و روز ناله و ندبه نماید و این بیت را تکرار کند، چگونه سر ز خجالت برآورم بر دوست - که خدمتی بسزا بر نیامد از دستم. وعلیکم البهء الابهی. ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا میرزا مهدی اخوان الصفا چنین میفرمایند:

هو الله ای یار مهربان نامهٔ اخیر در اسکندریه وصول یافت باوجود نهایت ضعف و نفاقت جواب مرقوم میگردد تا تلافی مافات شود در این سفر شب و روز مشغولیت بدرجه‌ای بود که ابدأ فرصت تحریر نبود لهذا قصور حصول یافت حال باوجود نفاقت چون فرصتی هست لهذا بنگارش جواب پرداختم آن یار موافق همیشه در نظر بود و از اعتمادی که باو داشتم قلب مطمئن و نفس مستبشر بود فی الحقیقه زحمت زیادی کشیدی جانفشانی نمودی آرام نگرفتی همواره بی‌سر و سامان بودی نه راحت صبحگاهی و نه آسایش شبانگاهی با عبدالبهاء همعنان بودی جمال مبارک روحی لاحبائه الفداء ما را تربیت فرمودند و پرورش ندادند که راحتی کنیم یا به نعمتی رسیم یا شادمانی کنیم یا کامرانی نمائیم در زندان ایام بسر بردند ما را تربیت فرمودند که از بادهٔ ناکامی سرمست گردیم و تحمل هر مشقتی نمائیم تا در طینت مانیت صادق خدمت بامرالله سرشته گردد و در جانفشانی بی‌اختیار گردیم دمی نیاسائیم و راحت نجوئیم حال الحمدلله تو موقفی و عبدالبهاء محروم، چگونه سر ز خجالت برآورم بر دوست - که خدمتی بسزا بر نیامد از دستم. الحمدلله از سفر بمازندران نتایج حمیده حاصل شد و امیدوارم که روز بروز بهتر شود و این نار موقده الهیه شعله بیشتر زند جمیع یاران الهی را تحیت ابدع ابهی برسان...

و حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر که به اعزاز جناب آقا میرزا علی داماد آقا میرزا حسین عطار عزّ صدور یافته چنین میفرمایند:

هو الله ای واله جمال ابهی چه نگارم که با دلی سوخته و رخی افروخته در دبستان عبودیت دلبر ابهی تا بحال درس و سبقی نیاموخته‌ام و این سبب رقت این قلب پُر حسرت است، فنعم ما قال: چگونه سر ز خجالت برآورم بر دوست - که خدمتی بسزا بر نیامد از دستم. این عبد در آتش این حسرت میگذازم. یاران باید که همتی نمایند و در میدان بندگیش قوت و صولتی بنمایند و گوی سبقتی بریابند تا این جان پژمردهٔ افسردهٔ عبدالبهاء روح و ریحان یابد و امیدوار گردد هذا

سبب حیاتی و هذا وسیلة مسرّاتی. وعلیک التّحیّة والثناء. ع ع

و حضرت عبدالبهاء در لوح جناب حاجی خلیل در قزوین چنین میفرمایند:

هوالبهی ای خلیل جلیل قربان روی منور که آفاق روشن نمود و خوی معطر  
که مشامها گلشن کرد. آنی از یادت فارغ نیستم و از ذکرت غافل، چکنم کثرت  
مشاغل و احزان و قوت و عظمت امتحان و طرفان افتتان مانع از تقریر و تحریر  
است. جمال مبارک روحی لعنتبه السّامیّة الفداء چه ناله‌ها در نیم شبها  
میفرمودند و چه حنین و این از قلب مبارک برمیخواست و میفرمودند به  
اصحاب حمل فلان ثقیل است. حال مشهود گشت چه که شب و روز در این  
حسرتم که خدمتی از دست برنیاید و به اطاعتی موفق نشدم، چگونه سر ز  
خجالت برآورم بر دوست - که خدمتی بسزا بر نیامد از دستم. و البهاء علیک و  
علی کلّ ثابت علی الميثاق... ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی که در رمله اسکندریه به تاریخ ذی الحجة  
۱۳۲۸ ه.ق. به اعزاز جناب آقا عبدالمهدی هائی در اسکندرون عزّ صدور یافته چنین  
میفرمایند:

ای سلیل آن شخص جلیل نامه شما را از عکا به اقلیم ماه کنعانی فرستادند... و من  
نیز در اقلیم مصرم از بقعه مبارکه هرچند دورم ولی بعبودیت آستان مقدّس  
مشغولم فوز بمطاف ملاء اعلی و استفاضه از آن فیوضات لاتتناهی اعظم آمال  
بندگان حضرت کبریاست ولی در این ایام عبودیت درگاه احدیت یعنی خدمت  
بعته رحمانیت نیز عظیم است تا بحال ایامی بقصور گذشت بلکه من بعد  
بقطره‌ای از بحر عبودیت فائز گردم، نعم ما قال: چگونه سر ز خجالت برآورم بر  
دوست - که خدمتی بسزا بر نیامد از دستم...

و همچنین در لوح دیگری از حضرت عبدالبهاء چنین مذکور است:

ای ثابتان ای نابتان شکر کنید خدا را که بشرف و موهبت کبری فائزید و  
بخدمت احبّاً قائم در عرصه وجود هرکسی مظهر فضل وجود گردد ناصیه و

خود را بغبار نعال یاران غبارآلود نماید و این سنجیه را باید مقام محمود دانست  
عزت و منقبتی اعظم از خدمت دوستان حضرت احدیت نه و شرف و منزلتی  
اتم از عبودیت آستان ربوبیت نیست الحمدلله شما در این مقام مؤید و موفقید  
تا ببینیم ما چه خواهیم کرد ان شاء الله بعون و عنایت حق این عبد نیز موفق  
خواهد گشت، فنعلم ما قال، چگونه سر ز خجالت برآورم بر دوست - که خدمتی  
بسزا بر نیامد از دستم. وعلیکم التَّحِيَّةُ وَالشَّانَاءُ. ع

مکاتیب، ج ۸، ص ۴۵-۴۶

و حضرت عبدالبهاء در لوح «حضرت اسمین جناب حاجی آقامحمد» در اسکندریه  
چنین میفرمایند:

ای ثابت بر پیمان نامه‌های شما رسید و بدقت تمام ملاحظه گردید. تنگی امور  
و کثرت دیون و عسرت مخزن این عبد را محزون نمود فی الحقیقه آن شرکت بنام  
اهل حق شهرت یافته این ضیق و عسرت باعث کدورت گردید ولی در این چند  
سال انقلاب ایران معلوم لهذا خدا میداند که این عبد به چه زحمت و مشقتی  
اداره امور نمود و مراجعت بجائی بی نهایت ناگوار بود توکل بخدا کرده هر قسمی  
بود ایامی بسر آمد لهذا نتوانستیم که اعانت مخزن نمائیم و از این جهت خجل و  
شرمساریم، چگونه سر ز خجالت برآورم بر دوست - که خدمتی بسزا بر نیامد از  
دستم...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح «جناب آقا میرزا عبدالحسین خان» در تربت چنین  
میفرمایند:

ای سمی عبدالبهاء تو عبدالحسینی و من عبدالبهاء و این دو نام هرچند بلفظ  
متفاوت ولی دال بر معنی واحد الحمدلله تو از عهده این عبودیت برآمده و  
خواهی آمد نور این عبودیت در جبینت غایت نور مبین ولی عبدالبهاء در نهایت  
خجلت و شرم از عجز عظیم و نعم ماقال الشاعر: چگونه سر ز خجالت برآورم بر  
دوست - که خدمتی بسزا بر نیامد از دستم. آرزوی این مهجور آن است که یاران



غیور دست به تضرع و تبتل گشایند و بملکوت ربّ جلیل عجز و زاری کنند که این فاقد الوجود را نصیبی از عبودیت واجب الوجود بهره و نصیب بخشد و ثمر مسرت بی پایان گردد. جمیع یاران را بنهایت محویت و فنا تحیت ابدع ابهی برسان. در هر صبحگاهی بعتبه نامتناهی سر بسجود آم و طلب تأییدات ملیک وجود کنم که هریک چون گل صد برگ رائحه طیبه بخطه تربت بخشد آن خاک تربت پاک شود آن اقلیم جنت التعمیم گردد. وعلیک البهاء الابهی. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین میفرمایند:

هو الله ای ثابت ثابت اکنون در مملکت مصر با یاران در نهایت روح و ریحان ایامی بیاد دوستان میگذرانیم و شب و روز در فکر آنم که بلکه بعون و عنایت حضرت احدیت عبدالبهاء نیز بعبودیتی موفق گردد و بخدمتی مؤید شود و تأسی باصحاب نماید شماها الحمد لله بآن موفق و محظوظ ولی من از شدت خجالت چگونه سر برآورم بر دوست، مگر آنکه یاران دعا نمایند و عجز و ابتهاج فرمایند و مرا تأیید و توفیق طلبند. جمیع یاران تبریز را از شدت حبّ جام لبریزم و در طلب عنایت به درگاه احدیت سحرخیز. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب عبدالبهاء در بشرویه چنین میفرمایند:

هو الله ای ثابت بر پیمان نامهٔ ۷ ربیع الاول [۱۳۲۹ ه.ق.] وصول یافت ولی به جان عزیز آن عبدالبهاء قسم که فرصت نامهٔ مفصل ابداً نیست لهذا به ایجاز پرداختم الحمد لله باب تأیید و عطا مفتوح است و امید چنان است که بر خدمت عالم انسانی قیام و به ترویج آیات بینات و نشر نفحات موفق و مؤید گردی. به درگاه احدیت به کمال ضراعت تبتل و ابتهاج گردید که یاران موفق به فصاحت بیان و جوهر تبیان گردند لسان فصیح بگشایند و نطق بلیغ بنمایند. مقصود از حرکت به مصر این بود که شاید بدرقهٔ عنایت برسد و توفیق خدمتی حاصل گردد ولی هنوز این بیت شعر ورد زبان است که خدمتی بسزا بر نیامد از دستم بلکه در مستقبل حرکت مذبوحی شود...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا میرزا محرم در بمبئی چنین میفرمایند:

هو الله ای بنده درگاه بهاء مکتوب مرقوم ملحوظ گردید و مضامین مفهوم شد  
از قصور در عبودیت در آستان مقدس مرقوم نموده بودید این قصور شامل عموم  
عبدالبهاء نیز هر دم در نهایت خجالت این بیت را قرائت مینماید، چگونه سر ز  
خجالت برآورم بر دوست - که خدمتی بسزا بر نیامد از دستم. ولی امید بعفو و  
الطاف است نه قصور و اعتساف از فضل حق تمنای غفران عصیان مینمائیم تا  
ببزرگواری او قصور هر گناه کاری بدل بسرور و حبور و کامکاری گردد و لیس  
ذلک علیه بعزیز...

و نیز حضرت عبدالبهاء در پایان یکی از مکاتیب خود چنین میفرمایند:

... عبدالبهاء بجهت اعلاء کلمة الله و نشر نفحات الله از عتبه مقدسه که روح و  
روان اوست هجرت نموده و از تقبیل آستان آرزوی دل و جان مهجور گشته  
محض اینکه بلکه موفق بخدمتی و عبودیتی شود و هیچ فکر و ترتیبی جز اعلاء  
کلمة الله ندارد، چگونه سر ز خجالت برآورم بر دوست - که خدمتی بسزا بر نیامد  
از دستم. ع ع

مکاتیب، ج ۸، ص ۲۳۶

حضرت عبدالبهاء بیت فوق را در لوح جناب حاجی عبدالحسین در اردکان نیز نقل  
فرموده‌اند و آن لوح در ذیل «نه هرکه چهره...» مندرج است.

بیتی که در آثار عدیده فوق بدان استشهاد شده از حافظ است که میفرماید:

بغیر از آنکه بشد دین و دانش از دستم

بیا بگو که ز عشقت چه طرف بریستم

اگرچه خرمن عمرم غم تو داد بباد

بخاک پای عزیزت که عهد نشکستم

چو ذره گر چه حقیرم بین بدولت عشق

که در هوای رُخت چون بمهر پیوستم

بیار باده که عمریست تا من از سرامن

بکنج عافیت از بهر عیش ننشستم

اگر ز مردم هشیاری ای نصیحت گو

سخن بخاک میفکن چرا که من مستم

چگونه سر ز خجالت برآورم بر دوست

که خدمتی بسزا بر نیامد از دستم

بسوخت حافظ و آن یار دلنواز نگفت

که مرهمی بفرستم که خاطرش خستم

دیوان حافظ، ص ۲۱۴-۲۱۵

در باره بعضی از الواحی که نقل شد ذکر چند نکته ذیل مفید به نظر می آید:

اول - شرح احوال و خدمات آقا میرزا مهدی اخوان الصفا که یکی از الواح صادره خطاب به ایشان نقل گردید در کتاب مصابیح هدایت، ج ۴، ص ۴-۹۱، به تفصیل مندرج است.

دوم - مقصود از جناب حاجی خلیل در قزوین که لوح صادره خطاب به ایشان نقل شد جناب حاجی محمدابراهیم خلیل قزوینی فرزند حاجی عبدالمجید است. حاجی محمدابراهیم خلیل را سه پسر به اسامی حاجی محمداسماعیل، آقا نصرالله و آقا عبدالمجید و دو دختر به اسامی نوریّه و فاطمه بوده است.

سوم - برای مطالعه شرحی در باره «اسمین» که یکی از الواح آنان نقل گردید به ذیل «باکریمان کارها...» مراجعه فرمائید.

چهارم - مقصود از جناب عبدالبهاء که یکی از الواح ایشان نقل شد پسر میرزا محمدحسن ضریر بشرویه‌ای است که خواهرزاده جناب ملاحسین بشرویه‌ای بوده است.

## چنان قحط سالی بشد در دمشق که یاران فراموش کردند عشق

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا میرزا ابراهیم خطاط در تبریز چنین میفرمایند:

هو الله ای ثابت بر پیمان مدّتی است که اثر کلک آن جناب ملاحظه نگردید، چنان قحط سالی بشد در دمشق که یاران فراموش کردند عشق. باری البتّه از احوال خویش خبر خوش بنگار زیرا در نزد من عزیزی و یار قدیمی و انیس و ندیم از فضل اسم اعظم امید چنین است که در هر جایی بخدمت نور مبین موفّق باشی در آذربایجان ملتفت باشید که گاه گاهی مخابرین جرائد اروپا یا سیّاحان به آن صفحات آیند با آنان بنهایت محبّت و مهربانی آمیزش نمایند تا بدانند که اهل بهاء چقدر خیرخواه و مهربان به نوع انسانند و از القآت و شبهات ناقضین و اّمّت یحییٰ محفوظ مانند این مسئله بسیار مهمّ است ملاحظه داشته باشید و به جناب بنکدار و آقا میرزا حیدرعلی نیز سفارش از قول من نمائید. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی چنین میفرمایند:

هو الله ایها الشّهِید المجدید ایادی امرالله، مدّتی است که از شما نه خبری نه اثری نه پیامی نه سلامی، بقول شیخ، چنان قحط سالی بشد در دمشق - که یاران فراموش کردند عشق...

بیت مذکور از سعدی است و در مطلع «حکایت در معنی رحمت با ناتوانان در حال توانائی» در بوستان چنین آمده است:

حکایت در معنی رحمت با ناتوانان در حالِ توانایی  
چنان قحط شد سالی اندر دمشق که یاران فراموش کردند عشق  
چنان آسمان بر زمین شد بخیل که لب‌تر نکردند زرع و نخیل

بخوشید سرچشمه‌های قدیم  
 نبودی بجز آه بیوه‌زنی  
 چو درویش بی‌برگ دیدم درخت  
 نه در کوه سبزی نه در باغ سُخ  
 در آن حال پیش آمدم دوستی  
 وگرچه به مُکنت قوی حال بود  
 بدو گفتم: ای یارِ پاکیزه خوی  
 بفرّید بر من که عقلت کجاست؟  
 نبینی که سختی به غایت رسید  
 نه باران همی آید از آسمان  
 بدو گفتم: آخر تو را باک نیست  
 گر از نیستی دیگری شد هلاک  
 نگه کرد رنجیده در من فقیه  
 که مرد ارچه بر ساحل است، ای رفیق  
 من از بی‌مُرادِ نایم روی زرد  
 نخواهد که بیند خردمند، ریش  
 یکی اوّل از تندرستان منم  
 مُنغص بود عیش آن تندرست  
 چو بینم که درویش مسکین نخورد  
 یکی را به زندان بری دوستان  
 نماند آب، جز آبِ چشمِ یتیم  
 اگر برشده دودی از روزنی  
 قوی بازوان سست و درمانده سخت  
 ملخ بوستان خورده مردم ملخ  
 از او مانده بر استخوان پوستی  
 خداوند جاه و زر و مال بود  
 چه درماندگی پیشت آمد؟ بگوی  
 چو دانی و پرسى سؤالت خطاست  
 مشقت به حدّ نهایت رسید؟  
 نه بر می‌رود دودِ فریادِ خوان  
 گُشد زهر جایی که تریاک نیست  
 تو را هست، بط را ز طوفان چه باک؟  
 نگه کردنِ عالمِ اندر سفیه  
 نیاساید و دوستانش غریق  
 غمِ بی‌مُرادان دلم خسته کرد  
 نه بر عضوِ مردم، نه بر عضوِ خویش  
 که ریشی ببینم بلرزد تنم  
 که باشد به پهلوی رنجورِ سست  
 به کام اندرم لقمه زهرست و درد  
 کجایانندش عیش در بوستان؟

بوستان، ص ۵۸

## چند خواهی پیرهن از بهر تن تن رهاکن تا نخواهی پیرهن

میرزا محمود زرقانی در کتاب بدایع الآثار از بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء چنین آورده است:

... حکایتی در مقام انقطاع فرمودند که احببای ایران اکثر اوقات پیاده سفر می نمودند هر جا خسته می شدند می خوابیدند در سایه هر درختی که میخواستند راحت می کردند یکی وقتی وارد امیری شد شخص امیر خواست هدیه ای باو بدهد باصرار یک پیرهن را باو داد بعد از آن چون در صحرا خسته شد پای درختی پیرهن را زیر سر گذاشته خوابید از وسوسه خیال خواب نرفت و مکرر دید که دزدی در خیال بردن پیرهن است آخر الامر برخاست پیرهن را دور انداخت و گفت تا این پیرهن و تعلق آن با من است من راحت نیستم پس راحت در ترک آن است، چند خواهی پیرهن از بهر تن - تن رهاکن تا نخواهی پیرهن انتهى.

بدایع الآثار، ج ۱، ص ۲۷۱

بیتی که بدان استشهاد فرموده اند از مطلع قصیده غرّای حکیم قانّی شیرازی است که در مناقب حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب بنظم درآمده است. چند بیت اوّل این قصیده مطوّل بشرح ذیل است:

چند خواهی پیرهن از بهر تن	آنچنان وارسته شو کز بعد مرگ
مردّهات را عار آید از کفن	مر بدن را رخت عبرانی بپوش
پیش از آن کت خاک پوشاند کفن	عشق خواهی جام ناکامی بنوش
فقر خواهی کوس بدنّامی بزن	داعی ابلیس را از در بران
جامه تلیس را از سر بکن	تن بکاه ای خواجه در تیمار جان
تا بکی جان گاهی از تیمار تن	جان مهذب ساز همچون جبرئیل
تن معذب دار همچون اهرمن	

دیوان قانّی، ص ۵۸۸-۵۸۹

## چو آهنگ رفتن کند جان پاک چو بر تخت مردن چو بر روی خاک

حضرت عبدالبهاء در رساله مدیته چنین میفرمایند:

... و این واضح و بدیهی است که حیات این عالم فانی چون نسائم صبحگاهی بی ثبات و در مرور در این صورت خوشا بزرگواری که در سبیل رضایت باری صیت ممدوحه و ذکر خیری یادگار گذارد، چو آهنگ رفتن کند جان پاک - چو بر تخت مردن چو بر روی خاک...

رساله مدیته، ص ۸۳

بیتی که حضرت عبدالبهاء به آن استشهاد فرموده‌اند از سعدی است و در انتهای حکایت اول در باب اول کتاب گلستان آمده است. تمام آن حکایت به شرح زیر است: حکایت (۱): پادشاهی را شنیدم که به کشتن اسیری اشارت کرد. بیچاره در حالت نومیدی به زبانی که داشت ملک را دشنام دادن گرفت و سَقَطُ گفتن که گفته‌اند: هر که دست از جان بشوید هر چه در دل دارد بگوید.

إِذَا يَسِسَ الْإِنْسَانُ طَالَ لِسَانُهُ كَسِتُورٍ مَغْلُوبٍ يَصُولُ عَلَى الْكَلْبِ

✽

وقت ضرورت چو نمائد گریز دست بگیرد سر شمشیر تیز  
ملک پرسید که چه می‌گوید. یکی از وزرای نیک‌محضر گفت: ای خداوند جهان  
همی گوید: [و] الْكَاطِمِينَ الْعَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ. ملک را رحمت در دل آمد  
و از سر خون او درگذشت. وزیر دیگر [که ضد او بود] گفت: اینای جنس ما را  
نشاید در حضرت پادشاهان جز براستی سخن گفتن. این ملک را دشنام داد و  
سقط گفت. ملک روی از این سخن درهم کشید و گفت: مرا آن دروغ پسندیده‌تر  
آمد از این راست که تو گفتی که روی آن در مصلحتی بود و بنای این بر خُبثی. [و]  
خردمندان گفته‌اند: دروغی مصلحت‌آمیز به از راستی فتنه‌انگیز.

حیف باشد که جز نکو گوید

هر که شاه آن کند که او گوید

بر طاق ایوان فریدون نیشته بود:

دل اندر جهان آفرین بند و بس  
که بسیار کس چون تو پرورد و گشت  
چه بر تخت مردن، چه بر روی خاک  
گلستان، ص ۵۸-۵۹

جهان، ای برادر، نمائد به کس  
مکن تکیه بر مُلکِ دنیا و پشت  
چو آهنگ رفتن کند جان پاک

در توضیحات استاد یوسفی درباره این داستان از جمله چنین آمده است:

سقط گفتن: سخن درشت بر زبان آوردن، دشنام دادن

اذایش...: هرگاه آدمی ناامید شود زبان درازی کند، چنان که گریه شکست خورده نیز به سگ حمله آرد.

والکاظمین...: سوره آل عمران (۳) قسمتی از آیه ۱۳۴ که متن و معنی آن چنین است: الَّذِينَ يَثْقُونَ فِي السَّزَاءِ وَالصُّزَاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْغَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ: آنان که در فراخی و تنگدستی از مال خود انفاق می‌کنند و خشم و غضب را فروخورند و بر مردم ببخشایند [نیکوکارند] و خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد.

دروغی مصلحت‌آمیز...: این سخن موضوع بحث و انتقادها شده است، از جمله، رک: ادوارد براون، تاریخ ادبی ایران، جلد دوم، ترجمه علی پاشا صالح، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۸، ص ۸۹۰؛ هانری ماسه، تحقیق درباره سعدی، ترجمه دکتر محمدحسن مهدوی اردبیلی، غلامحسین یوسفی، تهران، ۱۳۶۴، ص ۲۴۶، ۴۲ح؛ علی دشتی، «دروغ مصلحت‌آمیز»، آینده، سال نخستین، شماره ۳ (مهر ۱۳۰۴)، ص ۱۵۶-۱۵۹؛ اعتصام‌زاده، شماره ۵ (آذر ۱۳۰۴)، ص ۲۸۹-۲۹۲؛ درگاهی خاندانی کرمانی، شماره ۵، ص ۳۰۷-۳۱۵؛ احمد بهمینیار، «بر حکمت سعدی نتوان خرده گرفتن»، سعدی‌نامه ۶۴۹-۶۵۶؛ نیز برای اطلاع بیشتر از آراء مختلف رک: علی پاشا صالح، ترجمه تاریخ ادبی ایران، تألیف ادوارد براون، جلد دوم، ص ۹۵۷-۹۶۲؛ محاضرات الادباء، ۱/۱۲۳.

بدیهی است باید حکایت را با دقت تمام خواند و نیز مورد خاص و روح شفقت نویسنده را هم در نظر گرفت. مقصود سعدی آن است که لزوم پرهیز از «راستی



فتنه‌انگیز» چندان است که «دروغی مصلحت‌آمیز» بر آن ترجیح تواند داشت. بنابراین او خواسته است بر این پرهیز تأکید کند و سخن او مربوط به چنین موردی است نه حکمی کلی، بخصوص که در همین کتاب (ص ۱۸۶) آمده است: گر راست سخن گویی و در بند بمانی به زان که دروغت دهد از بند رهایی فریدون: پادشاه پیشدادی و شخصیت مشهور داستانی در شاهنامه فردوسی. برای ملاحظه شرح استاد یوسفی درباره سایر نکات مندرج در این قصه به کتاب گلستان، ص ۲۳۳-۲۳۶ مراجعه فرمائید.

## چوباده نوش کنی جرعه‌ای فشان بر خاک

حضرت عبدالبهاء در لوح صادره به اعزاز جناب آقا عزیزالله جذاب خراسانی چنین میفرمایند:

هوالبهی ای خالص مخلص در دین‌الله بلایا و محن و آلام آن جناب در سبیل‌الله فی‌الحقیقه چون امواج بحر و افواج بر است و اگر چنانچه سنگ و حجر بود ذاب و آب میشد لکن قوه توکل است که مقاومت مینماید و باید چنین باشد تا در عرصه شهود واضح و مشهود گردد که احبای الهی را قوه‌ای غیر از این قوه عنصری و طاقتی غیر از این طاقت جسمانی بوده و هست. در جمیع امور حتی در حمل بلایا و رزایا سبیل حق را بجان و دل قبول نمودند و در نزدشان مصیبت موهبت بود و بلایا عطایا. امیدواریم که محن و آلام شما من بعد خفت کلیه حاصل کند زیرا زیاده از قسمت خویش برده این حال نوبت ما باشد رفیق این نمیشود که کل موهبت را تو از میان ببری انصاف هم خوب است، چوباده نوش کنی جرعه‌ای فشان بر خاک. ایام از قلت بلایا در سبیل محبوب آفاق به بی حاصلی میگذرد بلکه شما همتی کنید و سهمی نیز بما بدهید. باری در کل احیان مذکور بوده و هستید همیشه بیاد شما مشغول بودیم دقیقه‌ای از خاطر نرفته‌اید جمیع احبای الهی را تکبیر ابدع ابهی ابلاغ فرمائید و از فضل جمال قدم امیدوارم که در آن صفحات از ریاض قلوب احبنا نفعات قدس نشر شود که مشام دوست و بیگانه کل معطر گردد و الفضل ما شهدت به الاعداء محقق شود. والبهاء علی کل من ثبت و رسخ قدما علی عهدالله و میثاقه وتمسک بالعروة الوثقی. عبدالبهاء عباس

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا علی اکبر در اردستان چنین میفرمایند:

هوالله ای مؤمن ممتحن ملاحظه فرما که حضرت علی اکبر در ارض طف

چگونه جانفشانی نمود آن جانفشانی کامرانی و شادمانی بود حلاوت شهادتش تا بحال کامها را شیرین مینماید و مذاق روحانیان را پُر از شهد و انگبین میفرماید حال تو جرعه از آن جام نوشیدی و شیرین‌کام گشتی اذیت و آزار و ظلم ستمکار سبب روحانیت ابرار گردد. جمال ابهی از افق بلا اشراق نمود و هیچ اذیتی نبود که بوجود مبارک وارد نیامد حال دوستانش را نیز از خمخانهٔ بلایش نصیبی و بهره‌ای، چو باده نوش کنی جرعهٔ فشان بر خاک، و للأرض من كأس الكرام نصیب، و عليك التَّحِيَّةُ والثناء.

مصرع منقول ناظر به مطلع غزل حافظ است که چنین میفرماید:

اگر شراب خوری جرعهٔ فشان بر خاک	از آن گناه که نفعی رسد بغیر چه باک
برو بهر چه تو داری بخور دریغ مخور	که بسی دریغ زند روزگار تیغ هلاک
بخاک پای تو ای سرو نازپرور من	که روز واقعه پا وا مگیرم از سر خاک
چه دوزخی چه بهستی چه آدمی چه پری	بمذهب همه کفر طریقتست امساک
مهندس فلکی راه دیر شش جهتی	چنان بیست که ره نیست زیر دیر مفاک
فریب دختر رز طرفه میزند ره عقل	مباد تا بقیامت خراب طارم تاک
براه میکند حافظ خوش از جهان رفتی	دعای اهل دلت باد مونس دل پاک

دیوان حافظ، ص ۲۰۳-۲۰۴

و نیز ن ک به ذیل: «و للارض من كأس...» در کتاب مأخذ اشعار، ج ۱، ص ۱۱۱-۱۱۴ و نیز ن ک به ذیل «یا بیاد این...».

مصرع منقول یادآور ابیات مظهر گجراتی است که میگوید:

ای دلبری که زلف تو دیو است و رخ پری	در زیب و زینت از مه و خورشید بهتری
خورشید را کجاست لب لعل جانفزای	مه را کجاست سلسلهٔ زلف عنبری
گر بایدت که زنده کنی کشتگان خویش	بر خاک ریز جرعهٔ جامی که میخوری

مجمع الفصحاء، ج ۳، ص ۱۱۷۲

شرح احوال جناب عزیزالله جذّاب که یکی از الواح صادره خطاب به ایشان نقل شد در کتاب مصابیح هدایت (ج ۷، ص ۴۴۸-۵۰۲) به طبع رسیده است.

مقصود از علی اکبر در لوح آقا علی اکبر اردستانی، علی اکبر پسر امام حسین بن علی بن ابی طالب است که از بطن لیلی بنت ابی مرّة تولّد یافت و در هجده سالگی در سنه ۶۱ هـ.ق. / ۶۸۱ م در واقعه کربلا با شمشیر مرّة بن منقذ به شهادت رسید. ارض طف محلی نزدیک کوفه است که مشهد شهدای کربلا بوده است.

## چون از او گشتی همه چیز از تو گشت چون از او گشتی همه چیز از تو گشت

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب حاجی عزیزخان در قزوین چنین میفرمایند:  
هو الابهی این ناظر الی الله در سبیل دوست معنوی و یار حقیقی جان و روان و  
آسایش وجدان را فدا کن تا مظهر آثار بخشایش الهی از جمیع جهات گردی، فنعم  
ما قال، چون از او گشتی همه چیز از تو گشت - چون از او گشتی همه چیز از تو  
گشت. این بیت تجنیس مع ترصیع است. باری من کان لله کان الله له. اگر از  
مواهب جلیله ملکوت ابهی خبرگیری قسم به مرئی غیب و شهود که از شدت  
بشارت و سرور چون کره نار برافروزی و آتشی به قلب آفاق زنی و شمع روشنی  
در زجاجه امکان مشتعل نمائی و جان و دل را در سبیل جانان رایگان کنی.  
والبهاء علیک. عبدالبهاء ع

گوینده بیت بر حقیر معلوم نیست اما در کتبی که درباره علم بدیع به رشته تحریر  
درآمده - نظیر کتاب فنون بلاغت و صناعات ادبی، اثر استاد جلال الدین همائی  
(ج ۱، ص ۸۶) - بیت مزبور نقل گردیده است.

تجنیس (جناس) بنا بر توضیح استاد همائی در کتاب فوق (ج ۱، ص ۴۸-۴۹) «آن  
است که گوینده یا نویسنده در سخن خود کلمات هم جنس بیاورد که در ظاهر به  
یکدیگر شبیه، و در معنی مختلف باشند...». اما اصطلاح ترصیع (مرصع) بنا بر  
مندرجات کتاب استاد همائی (ج ۱، ص ۴۵-۴۶) «... در اصطلاح بدیع آن است که در  
قرینه‌های نظم یا نثر، هر لفظی با قرینه خود در وزن و حروف روی مطابق باشند. و این  
صنعت در حقیقت نوعی از سجع متوازی است که آن را به نثر و اواخر قرینه‌ها  
اختصاص نداده باشیم».

برای مطالعه شرح مربوط به حدیث «من کان لله کان الله له» که در لوح مبارک نقل  
شده به مقاله این عبد که در مجله پیام بهائی (شماره ۸۸، مارس ۱۹۸۷م، ص ۶-۸) به  
طبع رسیده مراجعه فرمائید.

## چون برآمد شمس آن شق القمر

حضرت عبدالبهاء در لوحی چنین میفرمایند:

...انشقاق قمر را معانی متعدده است، محصور معنی ظاهر نبوده از آن جمله مقصود اضمحلال نفسی است که قبل از طلوع شمس احدیه از افق محمدیه ناس مستنیر از انوار علوم و حکم و معارف او بودند، چون نفوسی که در کور مسیح قبل از ظهور جمال احمدی در مابین ناس دعوت بصراط مستقیم و منهج قویم مینمودند و انوار معارف و حکمی که از مصباح عیسوی و مشکات مسیحی اقتباس نموده بودند از السنشان ظاهر و ناس بهدایت و دلالتشان و نور حکمت و معرفتشان در سبیل هدایت سلوک مینمودند چون نیر اعظم و شمس قدم از مشرق یشرب و بطحا ظاهر گشت این نفوس موفق بایمان نشدند و از آن شمس افق توحید مستضیی نگشتند، لذا این نجوم ساقط و قمر منشق گشت، چون برآمد شمس آن شق القمر. این است که در انجیل در علامات ظهور بعد میفرماید، تتساقط النجوم والقمر لایعطی نوره أبداً. البتة اشعة ساطعه که از شمس حقیقت ظاهر گشته رونق و جلوه هر کوکب منیری را محو میفرماید. ع

مکاتیب، ج ۲، ص ۶۲-۶۳

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی که به اعزاز امة الله ربابه در طهران عزّ صدور یافته چنین میفرمایند:

ای ربابه رباب را نغمه بلند باید نه آهنگ خفی خفیف، دردمند مباش باهوش و امیدوار گرد مقصد میسر گردد و دست مانع و هائل کوتاه شود دلبر تأیید پرده براندازد و حقیقت بازار مجاز را کساد فرماید. چون شمع روشن شود ظلمت تاریکی نابود و مضمحل گردد، چون برآید شمس انشق القمر. وعلیک التحیة والثناء. ع

مصرعی که نقل فرموده‌اند از مولوی است و در مثنوی چنین آمده است:

آفتاب آمد دلیلی آفتاب	گر دلیلت باید از وی رو مَتَاب
از وی از سایه نشانی می‌دهد	شمس هر دم نورِ جانی می‌دهد
سایه خواب آرد ترا همچون سَمَر	چون برآید شمسُ إِنشَقُّ الْقَمَرُ
خود غریبی در جهان چون شمس نیست	شمسِ جان باقی کِش اَمْسُ نیست

مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۱۶-۱۱۹

## چون بکوشم تا سرش پنهان کنم سر برآرد چون علم کاینک منم

نک به ذیل: «می بکوشم تا...» و «سر برآرد چون...».



## چون تجلی کرد اوصاف قدیم پس بسوزد وصف حادث را گلیم

حضرت بهاء‌الله در شرح وادی فقر در رساله هفت وادی چنین میفرمایند:

... و سالک بعد از ارتقای بمراتب بلند حیرت بوادی فقر حقیقی و فنای اصلی وارد شود و این رتبه مقام فنای از نفس و بقای بالله است و فقر از خود و غنای بمقصود است و در این مقام که ذکر فقر میشود یعنی فقیر است از آنچه در عالم خلق است و غنی است بآنچه در عوالم حق است زیرا که عاشق صادق و حبیب موافق چون بلقay محبوب و معشوق رسید از پرتو جمال محبوب و آتش قلب حبیب ناری مشتعل شود و جمیع سرادقات و حجبات را بسوزاند بلکه آنچه با اوست حتی مغز و پوست محترق گردد و جز دوست چیزی نماند، چون تجلی کرد اوصاف قدیم - پس بسوزد وصف حادث را گلیم. و در این مقام واصل مقدس است از آنچه متعلق بدنیاست پس اگر در نزد اصلین بحر وصال از اشیاء محدوده که متعلق بعالم فانی است یافت نشود چه از اموال ظاهریه باشد و چه از تفکرات نفسیه بآسی نیست زیرا که آنچه نزد خلق است محدود است بحدود ایشان و آنچه نزد حق است مقدس از آن...

آثار، ج ۳، ص ۱۲۹-۱۳۰

بیتی که جمال قدم آن را نقل فرموده‌اند از مولوی است و در مثنوی چنین آمده است:

وحی و برق نور سوزنده نبی است

پس بسوزد وصف حادث را گلیم

وصف مطلوبی چو ضد طالبی است

چون تجلی کرد اوصاف قدیم

مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۹۵-۱۳۹۶

## چون تو دارم همه دارم دگرم هیچ نباید

حضرت بهاء الله در لوحی که به امضای خادم الله به تاریخ ۸ شعبان ۱۳۰۰ ه.ق. به اعزاز «جناب آقا علی اکبر» عزّ صدور یافته چنین میفرمایند:

هو الله تعالى شأنه العظمة والأقتدار في الحقيقه بايد توجه و ذکر و بیان و خضوع و خشوع و عجز و ابتهال جميع بکینونت واحده از حقّ جلّ جلاله از برای دین مبین نصرت طلب نمایند چه که قمر بطحا را خسوف اخذ نموده و شمس حجاز را کسوف اعدای دین در کمین و در هر یوم بحبلی متمسک و بر ملت بیضا قیام مینمایند و یک جزء از اجزایش را میریابند. سبحانک یا مالک الملوک و راحم الملوک و مذهب الشکوک و معین الضلّوک اسئلک بکوثر رحمتک و نار محبتک و امطار سحاب فضلک و سماء کرمک بان تحفظ الملة المرحومة من اشرار خلقک و طغاة بریتک ای ربّ تری عبادک الأخیار تحت مخالب الاشرار و تسمع دمدمة مدافعهم و تری مکر انفسهم اسئلک بقدرتک الّتی احاطت بالممکنات و بالذی جعلته مظهر اسمک الاوّل و الآخر و الظاهر و الباطن و به ختم مظاهر امرک و مهابط علمک بان تقدّر لهؤلاء الضعفاء ما يجعلهم اقویاء فی مملکتک انک انت المقتدر علی ما تشاء و فی قبضتک زمام الاسماء لاله الا انت المقتدر القدير و بعد نامه آن جناب رسید الحمد لله دارای دو مژده بود یکی صحّت و دیگری عرف محبت بقول قائل که میگوید: چون تو دارم همه دارم دگرم هیچ نباید. هر نفسی الیوم فی الحقیقه بمحبت حقّ جلّ جلاله فائز شد دارای هر حسنی و هر خیری بوده و هست...

و نیز حضرت بهاء الله در لوحی که از لسان میرزا آقا جان خادم الله به اعزاز «حضرت اسم الله جمال» در تاریخ ربیع الثانی سنه ۱۳۰۱ ه.ق. عزّ صدور یافته چنین میفرمایند:

الحمد لله الذي هدانا الى صراطه المستقيم... امطار رحمت بشأنى در اين ايام  
باريده كه فى الحقيقه انسان از ذكرش عاجز و قاصر است طوبى لحضرتكم و لمن  
معكم و يحبكم حق شاهد و گواه است كه اين خادم لازال بذكر آن حضرت و  
مؤانست و معاشرت در ربيع عنايت مشغول بوده و هست هرگز اين امور از نظر  
نميرود و از قلب محو نميشود از حق جل جلاله سائل و امل كه از آن حضرت  
ظاهر فرمايد آنچه پاينده و باقى است انه لهو المقتدر القدير.

قرّة عين حبّ الله عليه عناية الله را ذاكر بوده و هستم و خدمت مخدّره ورقه  
عليها بهاء الله و عنايته سلام و تكبير ميرسانم و از حق ميطلبم كه بايشان صبر  
عطا فرمايد اگرچه احزان وارده صعب بوده و هست ولكن با ظهورات عنايات و  
الطاف لانهايه هر تلخي شيرين و هر شدتي سهل، نعم ما قيل من قبل: چون تو  
دارم همه دارم دگرم هيچ نبايد. با ظهور اين فقره فى الحقيقه جميع عالم قابل  
توجه نه و لايق اعتنا نه السلام والبهاء والتكبير على حضرتكم و على من معكم  
و على الذين تمسكوا بحبل الله المتين...

مصرعى كه بدان استشهاد شده از سعدى است كه چنين ميفرمايد:

بخت باز آيد از آندر كه يكي چون تو در آيد

روى ميمون تو ديدن در دولت بگشايد

صبر بسيار بايد پدر پير فلک را

تا دگر مادر گيتى چو تو فرزند بزايدي

اين لطافت كه تو دارى همه دلها بفريبدي

وين بشاشت كه تو دارى همه غمها بزدايدي

رشكم از پيرهن آيد كه در آغوش تو خسبدي

زهرم از غاليه آيد كه بر اندام تو سايد

نيشكر با همه شيرينى اگر لب بگشائى

پيش نطق شكرينت چونى انگشت بخايد

گر مرا هیچ نباشد نه بدنی نه بعقبی  
 چو تو دارم همه دارم دگرم هیچ نباید  
 دل بسختی بنهادم پس از آن دل بتو دادم  
 هر که از دوست تحمل نکند عهد نباید  
 با همه خلق نمودم خم ابرو که تو داری  
 ماه نو هر که ببیند بهمه کس بنماید  
 گر حلالست که خون همه عالم تو بریزی  
 آنکه روی از همه عالم بتو آورد نشاید  
 چشم عاشق نتوان دوخت که معشوق نبیند  
 پای بلبل نتوان بست که بر گل نسراید  
 سعدیا دیدن زیبا نه حرامست ولیکن  
 نظری گر بر بانی دلت از کف بریاید

کلیات سعدی، ص ۶۰۷-۶۰۸

## چون دهد قاضی بدل رشوت قرار کی شناسد ظالم از مظلوم زار

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب ابوالفضائل که با عبارت «یا من وقف حیا ته  
لاعلاء کلمة الله...» شروع میشود چنین میفرماید:

... سبحان الله نور حقیقت را به سبحات شبها تپنهان توان نمود و یا آفتاب  
راستی را به سحاب مفتریات نهان توان کرد لا والله مگر آن که اغراض بصیرت را  
به کلی کور و بصر را به تمامه محروم و مهجور نماید در این صورت احتیاج به  
سحاب و سبحات نیز نماند. چون دهد قاضی بدل رشوت قرار - کی شناسد  
ظالم از مظلوم زار. چون غرض آمد هنر پوشیده شد - صد حجاب از دل بسوی  
دیده شد. باری مقصود این است که حزب فتور پاپی این طیور شکورند و آنی  
فراغت از حرکات و سکنا ت پُر وحشت ننمایند و فوراً ناله بلند کنند که پاپی ما  
هستند متعرض بما و این عبد دائماً مساءً و صباحاً احباء را وعظ و نصیحت  
مینمایم که حضرات کلّ دوستان جمال مبارک هستیم و در ظلّ خیمه حیات حال  
اگر چنانچه روش و حرکت متفاوت شده تعرض ننمائید و پاپی نشوید هرکس  
هر قسم میخواهد حرکت نماید...

مجموعه مکاتیب، شماره ۸۸، ص ۸-۹

دو بیتی که بدان استشهاد فرموده اند از مولوی است و در مثنوی چنین آمده است:

چون غرض آمد هنر پوشیده شد	صد حجاب از دل به سوی دیده شد
چون دهد قاضی به دل رشوت قرار	کی شناسد ظالم از مظلوم زار

مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۴-۳۳۵

و نیز ن ک به ذیل: «چون غرض آمد...».

شرح حیات، خدمات و آثار جناب ابوالفضائل گلپایگانی به تفصیل در کتاب شرح

احوال جناب میرزا ابوالفضائل گلپایگانی به قلم جناب روح‌الله مهرباخانی به رشته تحریر در آمده و این کتاب در طهران به سال ۱۳۱ بدیع منتشر شده است. اثر فوق در سال ۱۹۸۸م تحت عنوان زندگانی میرزا ابوالفضائل گلپایگانی در آلمان بوسیله لجنه نشر آثار تجدید طبع شده است.

## چون غرض آمد هنر پوشیده شد صد حجاب از دل بسوی دیده شد

حضرت عبدالبهاء در لوحی چنین میفرمایند:

... شما از جمیع قونسولهای دولت جاوید مدّت چه سلف و چه خلف استفسار فرمائید از اهل ایران حزب مطیع و اوامر اولیاء امور را بجان و دل سمیع و سریع این طائفه هستند و همچنین در جمیع ایران ولكن چون غرض آمد هنر پوشیده شد - صد حجاب از دل بسوی دیده شد. اما عاقبت هر سرّی آشکار گردد و حقیقت هر نیتی پدیدار...

مکاتیب، ج ۵، ص ۱۲۷

حضرت عبدالبهاء در رساله مدیته نیز به بیت فوق استشهاد نموده و چنین میفرمایند:

... در قرون سالفه کراً و مراراً حکومت آلمان غالب بر فرنسا گشت و همچنین سلطنت فرنسا دفعات عدیده بر اقلیم آلمان حکمرانی نمود حال جائز که ششصد هزار نفوس مسکین از بندگان پروردگار فدای این نتایج و منافع موقته صوریه گردد لا والله بلکه اطفال نیز ادراک مضرت اینگونه امور بنمایند ولكن متابعت هوی صد هزار حجاب از دل بر دیده افکند و بصر و بصیرت هر دو نابینا گردد، چون غرض آمد هنر پوشیده شد - صد حجاب از دل بسوی دیده شد...

رساله مدیته، ص ۷۵

و نیز ن ک به لوح حضرت عبدالبهاء در ذیل: «چون دهد قاضی...».

بیت منقول از مولوی است و در دفتر اول مثنوی (بیت ۳۳۴) مندرج میباشد.

## چون قلم در دست غداری فتاد لاجرم منصور بر داری فتاد

حضرت عبدالبهاء در لوح مشهور به لوح هزاربیتی چنین میفرمایند:

... ولی حمد نمایم حضرت احدیت را که اهل فتور پس از پنج سال غور و شور  
قصوری که بر این عبد وارد آوردند این بود که بکنایه و اشاره و عبارة و تلویح و  
حال بتوضیح تفهیم کلّ مینمایند که این عبد مدعی مقامی و شأنی و ظهور  
جدیدی و طلوع بدیعی هستم یعنی خود را مطلع وحی میدانم و مظهر الهام  
شمرم و بنصّ کتاب اللّٰه وحی مختص بحضرت اعلیٰ و جمال مبارک است و تا  
هزار سال وحی منقطع و بعث مظاهر ممتنع است پس بسبب این ادعای وحی  
کفر ثابت و حکم یبعث اللّٰه علیه من لایرحمه لاحق چه که این متمم آیه من  
یدعی امرا قبل اتمام الف سنة کامله است. باری چنین افترای صریحی زدند و  
تهمت شدیدی روا داشتند و فتوای عظیمی دادند. فنعن ما قال:

طوعاً لقاوض اتی فی حکمه عجبا افتی بسفک دمی فی الحل والحرم  
چون قلم در دست غداری فتاد لاجرم آن یار بر داری فتاد...

رحیق مختوم، ج ۲، ص ۲۶۰-۲۶۱

و در لوح جناب قوام الدیوان در طهران از قلم حضرت عبدالبهاء چنین عزّ صدور یافته  
است:

هو اللّٰه ای قوام ایوان امروز دیوان در دست گرگان و دیوان است یعنی علمای پُر  
ظلم و عدوان که مانند وحش درنده و مار گزنده بر یاران دل زنده، آهوان بیابان  
رحمن هجوم نمایند. سرها بریده بین و جگرها دریده بین و مرغ جانها پریده  
بین. چون قلم در دست غداری فتاد - لاجرم منصور بر داری فتاد. ولی هرچند  
بظاهر جان باختند اما به حقیقت جانان یافتند و از جام سرشار موهبت کبری



سرمست شدند و با دلبر ابهی جانبازی پرداختند و از این تنگنای ظلمانی به جهان نورانی تاختند فنعلم اجرالشهداء روحی لهم الفداء. ع ع

حضرت عبدالبهاء در مکتوب مفصلی که خطاب به دوستان حقیقی در طهران عزّ صدور یافته چنین میفرمایند: «ای دوستان در این ایام وقوعاتی در این زندان واقع گشته و جمیع از مقدرات غیبیه و تقدیرات لاریبیه است...». سپس هیکل اطهر به شرح دسائس و حیل ناقضین پرداخته و در آن به روابط فتنه‌انگیز آنان با دشمنان امرالله و قضایای مربوط به اعضای هیئت تفتیشیه اشاره نموده و سرانجام در فقره‌ای از این مکتوب چنین میفرمایند:

... حضرت ملای رومی میگوید، چون قلم در دست فسادی فتاد - لاجرم منصور بر داری فتاد، یعنی مادام برادر به هوس جانشینی این نوع فساد مینماید و بدخواهان در این مملکت بعضی محررّ لائحہ و بعضی شارح لائحہ و بعضی شاهد لائحہ و نفسی موجود نه که به هیئت محترمه تحقیقیه بیان حقیقت کند و شمه‌ای از وقایع سالفه عرض نماید و غمخواری نیز در میان نه و ما آواره و بی‌معین و نصیر و بی‌آشنا و بی‌حامی و در این دیار غربت دیگر معلوم که عاقبت چه خواهد شد باری شما نظر به این امور ننمائید توجه به خدا کنید و توسل به ملاء اعلیٰ جوئید...

بیت منقول در آثار فوق از مولوی است و در دفتر دوم مثنوی به این صورت مذکور شده است:

چون قلم در دست غداری بود      بی‌گمان منصور بر داری بود

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۹۸

برای ملاحظه شرحی در باره بیت «طوعاً لقاوض اتی...» ن ک به مآخذ اشعار، ج ۱، ص ۴۹-۵۰.

تصریح حضرت عبدالبهاء در لوح هزاربیتی به انقطاع وحی تا قبل از انقضای هزار سال راجع به فقره شماره ۳۷ در کتاب مستطاب اقدس است که جمال‌قدم میفرمایند:

من يدعى امرأ قبل اتمام الف سنة كاملة انه كذاب مفتر نسل الله بان يؤيده على  
الرجوع ان تاب انه هو التواب و ان اصّر على ما قال يبعث عليه من لا يرحمه انه  
شديد العقاب

مقصود از جناب قوام الديوان که حضرت عبدالبهاء در لوح فوق ایشان را قوام  
ایوان نامیده‌اند حاج عبدالکریم ماهوت فروش طهرانی مشهور به قوام دیوان است که  
در طهران از جمله اعیان محسوب بود و در سنه ۱۳۰۰ ه. ق. در جریان مصائب و  
بلیات وارده بر احبای آن مدینه گرفتار شد و مدت بیست و سه ماه در زندان نایب  
السلطنه محبوس بود.

حاج عبدالکریم از دوستان نزدیک اقبال الدوله بود و چون او به حکومت  
کرمانشاهان رسید حاج عبدالکریم را نیز با خود به کرمانشاه برد و زمانی که آقا میرزا  
اسدالله اصفهانی عرش مطهر حضرت ربّ اعلیٰ را از ایران به ارض اقدس حمل  
می نمود جناب قوام دیوان در کرمانشاه نهایت مساعدت و مهمان‌نوازی را معمول  
داشت.

حاج عبدالکریم از نفوسی است که در تبلیغ جناب ابوالفضائل نقش عمده داشته  
و در طهران مصدر خدمات مهمه و امور خیریه عديده بوده است. او در پانزدهم  
رجب سنه ۱۳۲۴ ه. ق. / ۱۹۰۶ م در طهران به ملکوت ابهی صعود نمود و جمع کثیری  
از رجال دین و دولت در مراسم تشییع جنازه او شرکت نمودند.

حاجی عبدالصمد و حاجی غفارخان از اولاد جناب قوام دیوان‌اند.

## چون قلم در وصف این حالت رسید هم قلم بشکست و هم کاغذ درید

جمال اقدس ابهی در لوح مصدر به عبارت «ریاض بیاض قلوب عاشقان...» که تمام آن در ذیل «باقی این گفته...» نقل شده به مصرع اول بیت فوق استشهاد فرموده‌اند.

جمال قدم در لوحی دیگر چنین میفرمایند:

هو هو ندانم که این آتش هجر و فراق آخر تا بکی در سوز و گداز است و ابواب قرب و وصل تا بکی مسدود و فراز است گویا تا تن از جان و روح از ریحان در اهتزاز است زنجیر افسوس و حسرت و سلسله غم و حیرت برگردن این مهاجران ممدود و دراز است با آنکه در کلّ اوان و مرور ایام و ازمان دست دعا و طلب بساحت حضرت ربّ فراز است و زبان به ناله و زاری و دل به سوزش و بیقراری دمساز زبانرا قدرت حرکتی باقی نمانده که بحکایت آغاز کنیم و یا لب را بشکایت باز نمائیم و یا رشحی به طفحی از آنچه در قلب فروزان و در سینه بفوران است ابراز نمائیم سبحان الله هر لیل ظلمانی را صبح نورانی از پی و هر مشقت و زحمت و سختی را فتوح و گشایشی از عقب مگر شب فراق دوستانرا که آنرا انتهای نه و دریای هجر محبان را که پایانی نه چه توان نمود که قلم قضا در کف تقدیر است نه در قبضه تدبیر و زمام قدر بدست ربّ قدیر است نه عباد فقیر و کلّ شیء فی قبضه قدرته اسیر پس خوشتر آن بود که اگر از سر تا پا حکایت و از پا تا سر شکایت باشیم در یک مقام از جمیع آرزوها و خیالات مرده و دل و جان برضای او سپرده باشیم و اگر بنظر لطیف ملاحظه کنیم و مشاهده نمائیم در آن مقام جز رضای خود نبینیم و از گلشن قَدر جز گلهای طلب و آرزوی عود نچینیم زیرا بعد از فنای عبد در رضای معبود و محور رضا و طلب عاشق در قضای معشوق رضای عبد نفس رضای معبود گردد و رضای معشوق حقیقت رضای

عاشق، چون قلم در وصف این حالت رسید هم قلم بشکست و هم کاغذ درید.  
عمو قزی را بتکبیرالله مکبریم و آقا را هم طالب و بسیار شایق.

بیت مذکور از مولوی است که میفرماید:

چون سخن در وصف این حالت رسید هم قلم بشکست و هم کاغذ درید

مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۹۵

مضمون بیت فوق در دفتر اول مثنوی نیز به این صورت آمده است که:

چون قلم اندر نوشتن می شتافت چون به عشق آمد قلم بر خود شکافت

مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۱۴

## چون کرور آید یک نیز پیش ماست

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب عندلیب چنین میفرمایند:

... ای غزلخوان محامد و نعوت را رونق بحصر معانی در ستایش جمال ابهائی  
بقول ملأ، چون کرور آید یک نیز پیش ماست. ع ع

مکاتیب، ج ۵، ص ۲۱۳

مصرع مذکور صورت دیگری از مصرع دوّم در بیت ذیل است که مولوی  
میفرماید:

نام احمد نام جمله انبیاست چون که صد آمد نود هم پیش ماست

مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۱۰۶

و نیز ن ک به ذیل: «چون که صد...» و «نام احمد نام...».

## چون کلیم اندر میان قبطیان یا چه روح الله میان جاحدان

نک به ذیل: «ای صبا از...».

## چون که بی رنگی اسیر رنگ شد موسی با موسی در جنگ شد

بیت فوق از مولوی است و شیخ سلمان هندیجانی شرح و تفصیل آن را از جمال قدم استدعا نموده است. در جواب شیخ سلمان لوحی از قلم جمال قدم عزّ نزول یافته که در مجموعه الواح (طبع مصر، ص ۱۲۸-۱۶۰) به طبع رسیده است. بیت مزبور در دفتر اول مثنوی چنین آمده است:

چون که بی رنگی اسیر رنگ شد	موسی با موسی در جنگ شد
چون به بی رنگی رسی کان داشتی	موسی و فرعون دارند آشتی
گر ترا آید براین نکته سؤال	رنگ کی خالی بود از قیل و قال

مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۶۷-۲۴۶۹

نقل تمام شرح مفصل جمال قدم بر بیت مورد نظر در این جا میسر نیست و لذا طالبین مطالعه این تفسیر جلیل باید به لوح سلمان مراجعه فرمایند اما برای آن که عصاره مطالب عرضه شده باشد فقراتی از تفسیر مزبور را ذیلاً نقل می نماید:

... و اینکه از معنی شعر سؤال نمودی اگر چه قلم امر اقبال بر اینکه بر معانی شعر حرکت نماید نداشته چه که الیوم بحور معانی بکینونتها و اصلها ظاهر شده دیگر احتیاج بکلمات قبل نبوده و نیست بلکه کلّ ذی علم و حکمت و عرفان از قبل و بعد محتاج باین بحور متموّجه بدیعه بوده و خواهند بود. ولکن نظر بخواهش تو مختصری ذکر میشود و از قلم قدّم علی ما ارادالله جاری میگردد، سؤال: چونکه بی رنگی اسیر رنگ شد - موسی با موسی در جنگ شد.

ای سلمان، عرفا را در امثال این مقالات بیانات بسیار است بعضی حقّ را بحر و خلق را امواج فرض گرفته و اختلاف امواج را میگویند از صُور است و صُور حادث است و بعد از خَلْع صُورُ جمع بیبحر راجع یعنی حقیقت بحرند و در صُورُ هم بعضی بیانات دیگر نموده اند که ذکر آن در این مقام جائز نه و هم چنین حقّ را

مداد و سائر اشیا را بمنزله حروفات ذکر نموده‌اند و گفته‌اند همان حقیقت مداد است که بصور مختلفه حروفات ظاهر شده و این صور در حقیقت مداد واحد بوده و اول را مقام وحدت و ثانی را مقام کثرت گفته‌اند و هم چنین حق را واحد و اشیا را بمنزله اعداد و حق را آب و اشیا را بمنزله ثلج چنانچه گفته‌اند،

وما الخلق فی التمثال الا کثلجة      وأنت لها الماء الذی هو نابع  
ولکن بذوب الثلج یرفع حکمهُ      و یوضع حکم الماء والامر واقع

و در مقامی دیگر گفته‌اند،

والبحر بحر علی ما کان فی قِدم      ان الحوادث أمواج وأشباح

باری جمیع اشیا را مظاهر تجلی ذاتی حق میدانند و تجلی را هم سه قسم ذکر نموده‌اند: ذاتی و صفاتی و فعلی. و قیام اشیا را بحق قیام ظهوری دانسته‌اند و اگر این مطالب بتمامها ذکر شود سامعین را بشأنی کسالت اخذ نماید که از عرفان جوهر علم محروم مانند و هم چنین بکون اعیان ثابته در ذات قائل شده‌اند چنانکه یکی از حکمای عارف گفته «حقائق الاشیاء کائنه فی ذاته تعالی بنحو أشرف ثم أفاضها» چه که معطی شیء را فاقد شیء ندانسته‌اند و میگویند محال است چنانچه ابن عرب در این مطلب شرحی مبسوط نوشته و حکمای عارفین و متأخرین بمثل صدر شیرازی و فیض و امثالهما در زضرارض ساقیه ابن عرب مشی نموده‌اند. فطوبی لمن یمشی علی کثیب الأحمر فی شاطیء هذا البحر الذی یموج من أمواجه مُجِیَّتِ الصُّورُ و الأشباح عمّا توهموه القوم. فیا حبذا لمن عری نفسه عن کُلِّ الاشارات و الدلالات و سَبَّحَ فی هذا البحر و غمراته و وصل بحیتان المعانی و لآلیء حکمیه التي خلقت فیہ فنعیما للفاثرین و هر نفسیکه معتقد بر بیانات عرفا بوده و در آن مسلک سالک شده موسی و فرعون هر دو را از مظاهر حق دانسته منتهی آنست که اول را مظهر اسم هادی و عزیز و امثال آن و ثانیا مظهر اسم مُضِلُّ و مُذِلُّ و امثال آن ولذا حکم جدال مابین این دو محقق و بعد از خلع تعینات بشریه هر دو را واحد دانسته‌اند چنانچه در اصل جمیع اشیا را واحد میدانند و مجمل آن از قبل ذکر شد این مطالب قوم که بعضی از آن مجملا



بیان شد و لکن ای سلمان قلمِ رحمن میفرماید الیوم مثبت و محقق این بیانات و مُبْطِل آن در یکدرجه واقف چه که شمس حقیقت بنفسها مشرق و از افق سماء لایزال لایح است و هر نفسیکه بذکر این بیانات مشغول شود البتّه از عرفان جمالِ رحمن محروم ماند ربیع تحقیق اوهام زمان غیبت است و الیوم ربیع مکاشفه و لقاء قل أن اڑتوا یا قوم فی تلك الايام فی ریاض المکاشفة والشهود ثم دعوا الاوہام کذلک أمرکم قلمُ اللّٰه المہيمن القیوم ذکر جمیع علوم برای عرفان معلوم بوده و بیان ادلّه مخصوص اثبات مدلول حال الحمد للّٰه که شمس معلوم از افق سماء قیوم مشرق و قمر مدلول در سماء امر ظاهر و لائح قلب را از کُلّ اشارات مقدّس کن و شمس معانی را در سماء قدس روحانی بچشم ظاهر مشاهده نما و تجلیات اسمائیه و صفاتیّه اش را در ماسواہ ملاحظه کن تا بجمیع علوم و مبدأ و منبع و معدن آن فائز شوی...

ای سلمان حال خوشتر آن که اسرار جان و بدایع اذکار جانان را در سماء مشیّتِ رحمن ودیعه گذاریم و در معنی شعر شروع نمائیم.

بدان مقصود صاحب مثنوی از ذکر موسی و فرعون ذکر مثل بوده نه اینکه این دو در ذات یکی بوده اند نعوذ باللّٰه عن ذلک چه که فرعون و امثال او بکلمه موسی خلق شده اند لوانتم تعرفون و همان اختلاف ظاهره که مابین بوده دلیل بر اینست که در کُلّ عوالم با یکدیگر مخالف بوده اند و این بیانست خفی لایعرفه الا کُلّ عارف بصیر و صاحب مثنوی جمیع عباد را در ملکوت اسماء موسی فرض نموده چه که کُلّ از تراب خلق شده و بتراب راجع خواهند شد و هم چنین کُلّ بحروف موسومند و در عالم ارواح که عالم یکرنگی است ابدأ جنگ و جدال نبوده و نیست چه که اسباب جدال مشهود نه و لکن بعد از دخول ارواح در اجساد و ظهور آن در این عالم اسباب نزاع بمیان می آید چه حقّ و چه باطل و این نزاع و جدال اگر لاثبات امر ذوالجلال واقع شود حقّ بوده و خواهد بود و من دون آن باطل و این نزاع و جدال و حبّ و نفاق و اقبال و اعراض جمیع طائف حول اسبابند مثلاً ملاحظه نما یک سبب از مسبّب ظاهر میشود و این سبب واحد

بوده و لکن در هر نفسی بماهو علیه منقلب میشود و آثار آن ظاهر میگردد و لکن در هر مقام بظهوری ظاهر مثلاً در اسم مُغنی الهی ملاحظه نما که این اسم در ملکوت خود واحد بوده و لکن بعد از تجلی در مریای وجود انسانی در هر نفسی باقتضای او اثر آن تجلی ظاهر میشود مثلاً در کریم کرم و در بخیل بخل و در شقی شقاوت و در سعید سعادت ظاهر میشود چه که در حالت فقر نفوس و آنچه در او است مستور است مثلاً نفسی که فُلّسی نزد او موجود نه کرم و بخل او مستور است و هم چنین سعادت و شقاوت در این مقام غیر مشهود و بعد از غنا در هر نفسی آنچه در اوست ظاهر و مشهود میگردد مثلاً نفسی آنچه را مالک شد فی سبیل اللّٰه انفاق مینماید و نفسی اسباب محاربه ترتیب میدهد و با حقّ بمعارضه و مجادله قیام مینماید و نفسی جمیع را حفظ مینماید بشأنیکه خود و دین او از مال او محرومند حال ملاحظه کن از یک تجلی چه مقدار امور مختلفه متغایره ظاهر میشود و لکن قبل از تجلی جمیع این نفوس در اماکن خود مخموم و مستور و افسرده بوده و به یک تجلی شمس اسم مغنی این نفوس را چه گونه محشور نمود و آنچه در باطن مستور بود ظاهر و مشهود فرمود و اگر بچشم بصیرت در این بیان ملاحظه نمائی بر اسرار مستوره مطلع شوی ملاحظه در فرعون زمان کن که اگر غنا و قدرت ظاهره نبود ابداً بمحاربه باجمال احدیه قیام نمی نمود چه که در فقدان اسباب عاجز بوده و خواهد بود و کفر در او مستور پس خوشا حال نفوسیکه اسیر رنگ دنیا و ماخلق فیها نشده اند و بصبح اللّٰه فائز گشته اند یعنی برنگ حقّ در این ظهور بدیع درآمده اند و آن تقدیس از جمیع رنگهای مختلفه دنیا است و جز منقطعین بر این رنگ عارف نه چنانچه الیوم اهل بهاء که بر سفینه بقا را کبند و بر قلزم کبریا سائر یکدیگر را میشناسند و دین این اصحاب احدی مطلع نه و اگر هم عارف شوند همان مقدار که اعمی از شمس ادراک مینماید....

ای سلمان ملاحظه در امر اللّٰه نما که یک کلمه از لسان مظهر احدیه ظاهر میشود و آن کلمه در نفس خود واحد بوده و از منبع واحد ظاهر شده و لکن بعد از

اشراق شمس کلمه از افق فم‌الله بر عباد در هر نفسی علی ماهو علیه ظاهر میشود مثلاً در یکی اعراض و در یکی اقبال و هم چنین حب و بغض و امثال آن و بعد این مُحِب و مُبْغِض بمحاربه و معارضه قیام مینمایند و هر دو را رنگ اخذ نموده چه که قبل از ظهور کلمه با یکدیگر دوست و متحد بوده‌اند و بعد از اشراق شمس کلمه مُقْبِل بلون‌الله مزین شده و مُعْرَض بلون نفس و هوی و اشراق همین کلمه الهیه در نفس مقبل بلون اقبال ظاهر شده و در نفس معرض بلون اعراض مع آنکه اصل اشراق مقدس از الوان بوده در شمس ملاحظه نما که به یک تجلی در مرایا و زجاجات تجلی مینماید و لکن در هر زجاج بلون او در او جلوه مینماید چنانچه مشهود است و جمیع دیده‌اید باری سبب جدال معرض و مقبل لون و رنگ شده و لکن مابین این دو رنگ فرقی است لایحصى این بصیغ‌الله ظاهر شده و آن بصیغ هوی و صیغ مؤمن مقبل مجاهد صیغ رحمن بوده و صیغ معرض منافق صیغ شیطان آن رنگ سبب و علت تطهیر نفوس است از رنگ ماسوی‌الله و این علت آرایش نفوس است برنگهای مختلفه نفس و هوی آن حیات باقیه عنایت فرماید و این موت دائمه آن منقطعین را به کوثر بقا هدایت فرماید و این محتجبین را زقوم فنا چشانند از آن راعنه رحمن در مرور و از این روائح شیطان و مقصود صاحب مثنوی در این کلمات آن نبوده که موسی و فرعون در یک درجه بوده‌اند فنعودبالله عن ذلک چنانچه بعضی از جهال چنین فهمیده‌اند فعل موسی بر دین او گواهی است صادق چه که جدال او لله بوده و مقصود آنکه فرعون را از الوان فانیه نجات بخشد و بلون‌الله فائز نماید و خود در سبیل دوست شربت شهادت چشد و لکن جدال فرعون برای آنکه جان خود و سلطنت خود را حفظ نماید مقصود موسی اشتعال سراج‌الله بین ما سواه و مقصود فرعون اخماد آن أَقَمْتُ يُثْبِتُ رُوحَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَنْ يَحْفَظُ نَفْسَهُ خَلْفَ سَبْعِينَ أَلْفَ نِقَابٍ فَمَا لَهُؤَلَاءَ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ بَيَاناً مِنَ اللَّهِ الْعَالَمِ الْحَكِيمِ بَلْكَه مَقْصُودُ صَاحِبِ مَثْنَوِي أَنَّهُ سَبَبُ جَنْجِ مُوسَى وَ فِرْعَوْنَ رَنْجِ شَدِيدٍ وَ لَكِنْ رَنْجِ مُوسَى رَنْجِي بُوْدَهُ كِهْ اَهْلِ مَلَاءِ اَعْلَى خُودِ رَا فِدَائِ اَنْ رَنْجِ نَمُودَهُ اَنْدِ وَ رَنْجِ فِرْعَوْنَ رَنْجِي

که اهل جحیم سفلی از آن احتراز نموده خود صاحب مثنوی در مواضع عدیده ذکر فرعون نموده اگر ملاحظه کنید ادراک مینمائید که مقصود او این نبوده که بعضی نسبت میدهند و چه مقدار اظهار اشتیاق نموده که با احبّای الهی مانوس شود و خدمت دوستان حقّ فائز گردد این است که در مقامی ذکر مینماید،  
بی عنایات حقّ و خاصان حقّ      گر ملک باشد سیاه هستش ورق...

مجموعه الواح، ص ۱۳۸-۱۵۳

در باره بیت مورد نظر استاد بدیع‌الزمان فروزانفر در کتاب شرح مثنوی شریف با نقل آراء سائر مفسرین مثنوی مطالب سودمندی نوشته‌اند که ذیلاً به نقل آن می‌پردازد. این مطالب شارح نکاتی است که در لوح سلمان مورد اشاره قرار گرفته است:

چونک بی‌رنگی اسیرِ رنگ شد      موسیٰ با موسیٰ در جنگ شد  
چون بی‌رنگی رسی کآن داشتی      موسی و فرعون دارند آشتی

ب ۲۴۶۷، ۲۴۶۸

بی‌رنگی: با یاء مصدری، فطرت و آفرینش نخستین، عالم خدایی، عالم وحدت و حقیقت مطلق. می‌توانید آن را با یاء وحدت بخوانید، در آن صورت، بی‌رنگ، تعبیری است نظیر: بی‌نشان، در کنایت از حقّ تعالی، ممکن است بمعنی وحدت و فطرت نیز فرض شود.

موسیٰ: بهتر است که نسبت به موسی فرض شود یعنی پیرو موسی، شارحان مثنوی به یاء نکره خوانده‌اند و آن خالی از اشکال نیست چه اگر مقصود حقیقت موسی و مرتبه نبوت باشد آنجا خلافتی متصوّر نمی‌شود از آن جهت که پیمبران بمقام معرفت رسیده بودند و هیچ‌یک از آنها بانکار دیگری برنخاسته‌اند چنانکه عامّة مسلمانان بدان معتقد هستند و اگر مراد موسی نامی باشد نه موسی صفتی در آن مورد جنگ و ستیزه جای شگفتی نتواند بود.

می‌توانیم بگوییم که فطرت انسانی از رنگ هر مذهبی بدور است و کیشها و دینها از اجتماع و برای نظم امور جامعه پدید آمده‌اند و رنگ حدوث دارند و

میان ادیان و قوانین بشری ازین نظر فرقی و امتیازی دیده نمی‌شود، هر کسی غالباً از دینی پیروی می‌کند که پدر و مادرش بدو می‌آموزند و یا از محیط زندگی خود فرا می‌پذیرد، گرویدن از دینی بدین دیگر نیز معلول علل اجتماعی است از قبیل تحوّل محیط فکر یا حیات و عدم انطباق اصول و قواعد دینی که مورد اعتقاد است بر شرائط حیات ذهنی یا خارجی. گاهی نیز امور عاطفی در بدل کردن کیشها مداخله می‌کند و بهر حال آنجا که فطرت و آفرینش اولین است دینی وجود ندارد و انسان بحسب تأثیر تربیت یا محیط بدینی می‌گردد، در حدیث آمده است: *كُلُّ مَوْلِدٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ حَتَّى يُعْرَبَ عَنْهُ لِسَانُهُ فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ أَوْ يُنَصِّرَانِهِ أَوْ يُمَجِّسَانِهِ*. (هر که می‌زاید بر فطرت می‌زاید تا آنگاه که در سخن آید و پدر و مادرش او را یهودی یا نصرانی یا مجوسی کنند.) جامع صغیر، طبع مصر، ج ۲، ص ۹۳.

بنابر این، مراد چنین خواهد که این اختلاف و دوگانگی که عامیان بر سر مذهب و معتقدات خود می‌کنند با فطرت انسانی و اصول دعوت پیامبران موافقت ندارد، حقیقت انسانی بی‌رنگ است و قدر مشترک میان افراد بشر معنی و اصل انسانیت است پس همان بهتر که بدان حقیقت باز گردیم و ستیزه و پرخاش را بیک سو نهمیم.

مایه و رکن اصلی این توجیه استدلال حکمای اسلامی است که در اثبات نبوت عامه، میل انسان را به مدنیت جزو دلیل قرار می‌دهند بلحاظ آنکه تمدن، بدون نظام شریعت و قانون‌گذاری منتظم نمی‌گردد و اصولاً متصور نتواند شد.

از دگرسو، می‌توان گفت که ذات حق و عالم خدایی هیچ رنگی نمی‌پذیرد، صفت سبحان و قدوس و شُبوح مقتضی آنست که او را جَلُّ شَأْنُهُ از هر چه صفت حدوث دارد منزّه شماریم، همچنین خدای فرمان‌ده است و فرمان‌بر و فرمان‌پذیر نیست پس او را پیرو هیچ آیینی و کیشی فرض نتوان کرد، خدا خداست و نه ترسا و نه یهودی و نه بودایی است، سالک چون از عالم خلق برتر رود و از رنگ حدوث برهد و در حق فانی شود، صفات او بصفات حق بدل می‌گردد و در آن

هنگام از دوگانگی و خلاف جدا می‌افتد و بچشم خدایی در خلق می‌نگرد، همه کیشها و آیینها را برنگ و وحدت می‌بیند و همچنانکه حق از عداوت شخصی منزّه است او نیز از ینگونه دشمنایگی که مبدأ ستیزه‌گری است مبرّا می‌شود، حاصل آنکه اختلافها و دشمنیها در عالم خلق است و در جهان ایزدی، عداوت و خلاف‌انگیزی وجود ندارد و آن سالک که در جهان یگانگی گام نهاده است همه مذاهب را بیک چشم می‌نگرد و با هیچ‌یک دشمنی نمی‌ورزد یا از آن جهت که اوصاف خلق را از جان خود زدوده و یا بسبب آنکه اصول ادیان را از سوی خدا یافته است، مولانا نظر بدین معنی می‌فرمود: من با هفتاد و دو ملت یکی‌ام. این توجیه بهتر از نخستین و با مذاق مولانا مناسب‌تر می‌نماید، مؤید آن، شواهد ذیل است:

این سفال و این پلیده دیگرست

لیک نورش نیست دیگر ز آن سرست

گر نظر در شیشه داری گم شوی

ز آنک از شیشه است اعداد دوی

ور نظر بر نور داری واره‌ی

از دوی و اعداد جسم منتهی

از نظرگاهست ای مغز وجود

اختلاف مؤمن و کبر و جهود

مثنوی، ج ۳، ب ۱۲۵۵ بعد

کشت موجودات را می‌داد آب

موسی و عیسی کجا بد کآفتاب

که خدا افکند این زه در کمان

آدم و حوا کجا بود آن زمان

همان مأخذ، ب ۱۲۷۵ بعد

یک حمله مردانه مستانه بکردیم

تا علم بدادیم و بمعلوم رسیدیم

در منزل اول بدو فرسنگی هستی

در قافلة امت مرحوم رسیدیم

آن مه که نه بالاست و نه پستت بتابید

و آنجا که نه محمود و نه مذموم رسیدیم

دیوان، ب ۱۵۶۲۲ بیعد

در تقریر این معنی از عین القضاة بشنوید: «اما ای عزیز شرطهای طالب بسیارست در راه خدا که جمله محققان خود مجمل گفته‌اند. اما یکی مفصل که جمله مذاهب هفتاد و سه گروه که معروفند، اول در راه سالک، در دیده او یکی بود و یکی نماید و اگر فرق داند و یا فرق کند، فارق و فرق‌کننده باشد نه طالب، این فرق هنوز طالب را حجاب راه بود که مقصود طالب از مذهب آنست که باشد که آن مذهب که اختیار کند او را بمقصد رساند. و هیچ مذهب بابتدای حالت بهتر از ترک عادت نداند چنانکه از جمله ایشان یکی گفته است: بِالْقَادِسِيَّةِ فِتْنَةٌ مَا إِنْ يَرَوْنَ الْعَارَ عَارًا - لَا مُسْلِمِينَ وَلَا مَجُوسَ وَلَا يَهُودَ وَلَا نَصَارَى.

چون بآخر طلب رسد خود هیچ مذهب جز مذهب مطلوب ندارد. حسین منصور را پرسیدند که تو بر کدام مذهبی گفت "أَنَا عَلَى مَذْهَبِ رَبِّي" من بر مذهب خدام زیرا که هرکه بر مذهبی بود که آن نه مذهب پیر وی بود، مُخْتَلِطٌ باشد و بزرگان طریقت را پیر خود خدای تعالی بود پس بر مذهب خدا باشند و مخلص باشند نه مختلط. اختلاط توقفت و اخلاص ترقی و اخلاص در طالب خود شرط است (مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَزْبَعِينَ صَبَاحًا ظَهَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ) او از مذهبها دور است، ایشان نیز دور باشند گواهد است برین "تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ" مگر نشنیده‌ای این دو بیت:

آنکس که هزار عالم از رنگ نگاشت رنگ من و تو کجا خرد ای نداشت

این رنگ همه هوس بود یا پنداشت او بی‌رنگست رنگ او باید داشت»

تمهیدات عین القضاة، انتشارات دانشگاه طهران، ص ۲۲-۲۱

شیره و عصارة این بحث در یک بیت از مثنوی مندرج است:

مَلَّتْ عشق از همه دینها جداست عاشقان را مَلَّتْ و مذهب خداست

مثنوی، ج ۲، ب ۱۷۷۰

شارحان مثنوی با اختلاف در تعبیر و اجمال و تفصیل گفته‌اند که بی‌رنگی مرتبه اطلاق ذات است که در آنجا کثرت و احکام کثرت منتفی است و مراد از رنگ، تعین و تقید، و جنگ موسی با موسی عبارت است از تمایز و تغایر اعتباری نفس‌الامری که نزد محققین در موجودات ثابت است یعنی چون ذات از مرتبه اطلاق بقید تعین مقید شد و هر جا به تشخص و خصوصیت دیگر ظهور کرد ناچار یکی غیر دیگری آمد بلکه هر شخص غیر ذات مطلق نیز گشت و سبب غیریت ایشان با یکدیگر آنست که هر یکی را خصوصیتی است که در سایر تعینات نیست و مابه‌الامتیاز اوست از همه، و مغایرت هریک با مطلق آنست که ذات مطلق با همه است و بر هرکس صادق می‌آید و هیچ‌یک از ایشان بر دیگری صادق نمی‌آید پس جنگ موسی با موسی کنایت ازین تغایر باشد و یا بدین معنی است که چون ذات مطلق که بی‌رنگ است برنگ صفات جمال و جلال و هدایت و ضلالت مقید شد مظاهر هدایت و ضلالت با یکدیگر تضاد و تخالف پیدا کردند بدینگونه که یکی در جاژه بندگی و اطاعت قدم نهاد و دیگری در راه نافرمانی و سرکشی افتاد بلکه مظاهر هدایت نیز باهم جنگ و تخالف پیدا کردند زیرا که هرچند جمیع انبیا و اولیا در اصل هدایت و وصول بحق متحداند لیکن شریعت و طریق سلوک هریکی غیر شریعت و طریق سلوک دیگری است و جنگ موسی با موسی کنایت از اینست و چون ذات مطلق را ملاحظه کنی و امتیاز هدایت و ضلالت از نظر برداری دانی که موسی و فرعون هر دو مطیع رب‌اند که جز اطاعت و بندگی کاری ندارند. شرح ولی محمد اکبرآبادی، طبع لکناهو، ج ۱، ص ۱۷۶، ۱۷۹. این تقریر شبیه است بدانچه در شرح مثنوی شریف، ج ۱، ذیل: ب (۶۸۶) بیان کردیم که مبتنی بر مذهب وحدت وجود است.

شرح مثنوی شریف، ج ۳، ص ۱۰۴۷-۱۰۵۲

توضیح چند نکته در باره مندرجات فقراتی از لوح سلمان که فوقاً نقل شد مفید به



نظر می‌آید:

اول - ایات عربی «وما الخلق فی التمثال...» از قصیده عینیه عبدالکریم ابن ابراهیم جیلی است.

دوم - برای ملاحظه شرح مربوط به بیت عربی «والبحر بحر...» به کتاب مآخذ اشعار، ج ۱، ص ۹۱-۹۲ مراجعه فرمائید.

سوم - در باره اعیان ثابته و آراء ابن عربی که در لوح سلمان به آن اشاره شده به مقاله این عبد که تحت عنوان «آراء ابن عربی در آثار بهائی» در کتاب محبوب عالم، ص ۱۳۹-۱۵۷ انتشار یافته مراجعه فرمائید.

## چون که حق رش علیهم نوره مفترق هرگز نگرده نور هو

حضرت عبدالبهاء در یکی از آثار خود چنین میفرماید:

هو دوست مهربان و سرور بزرگوار من حقیقت انسانیّه از حیثیت وحدت  
اصلیه و الفت روحیه مظهر واحدیت فائضه‌ای است که حکایت از تجلیات  
احدیّت هویت غیبیه نماید در این مقام تعینات و شئونیه که از لوازم تکثر و  
تفرّق و مستلزم تعدّد و تشّت است ظلّ متناهی بلکه مضمحل و فانست بناء  
علیه طائفان کعبه عرفان و عاشقان جمال رحمن را ارتباطی معنوی و اتّحادی  
حقیقی و ذاتی است که از نتایج وحدت اصلیه و تحقّق الفت روحیه است و  
حدیث شریف انّ الله خلق الخلق فی ظلمة ثمّ رش علیهم من نوره و من اصابه  
ذلک النور فقد اهتدی و من لم یصبه فقد ضلّ، دلیل جلیل و برهان مبین است.  
مولوی گوید،

چونکه حق رش علیهم نوره

مفترق هرگز نگرده نور هو

مفترق شد آفتاب جانها

در درون روزن ابدانها

چون نظر در نور داری خود یکی است

و آنکه شد محبوب ابدان در شکی است

جان گرگان و سگان از هم جداست

متحد جانهای شیران خداست

بر مثال موجها ابدانشان

در عدد آورده باشد پادشان

مقصد از تمهید این مقدمه آنکه هرچند در مرتبه امکان حسی در حضرت حواس

ظاهره بیگانه بودیم لکن در حضرات اولیّه علویّه آشنای یگانه و در ظاهر واسطه معارفه جناب سباعی افندی بودند و در حقیقت رابطه الفت عنایت واحد حقیقی چنانچه میفرماید الارواح جنود مجتده ما تعارف منها ائتلف و ما تناکر منها اختلف در راه عشق مرحله قرب و بعد نیست باری الحمد لله و المنة که در جمیع مراتب اساس متین حب حقیقی و آشنائی معنوی ثابت و راسخ شد و لذائذ الفت روحانی و محبت وجدانی حلاوت بخش مذاق اهل میثاق گشت. امید از عنایت بی نهایت حضرت احدیت چنان است که بصر این مشتاقان نیز بمشاهده روی آن سرور آزادگان منور گردد و لیس ذلك على الله بعزیز. مضامین بلیغ و عبارات فصیح نامه نامی آن حضرت را وصف نتوانم و حلاوت و سلاست و براعت و لطافت اسرار و معانی اشعار آن جناب را تعبیر نیابم، لله در القائل و اذا نطقت فانك الجوزاء. بلبل گلزار فصاحت را بلاغتی چنین باید تا بر افنان معانی باهنگ پارسی بسراید، جان رقص میکند بسماع کلام دوست. باری از سرائر دل و جان قلم رقم نتواند و مداد استعداد ندارد خامه و نامه هر دو بیگانه، شرح حال عاشقان را دل بدل تواند گفت - این نه شیوه قاصد و این نه حد مکتوب است.

بیت فوق را حضرت عبدالبهاء در رساله مدیته (ص ۸۷) نیز نقل فرموده اند. چنانچه در لوح فوق تصریح شده ایات مزبور از مولوی است و در دفتر دوم مثنوی (بیت ۱۸۵-۱۸۹) چنین آمده است:

بر مثال موجهها اعدادشان در عَدَد آورده باشد بادشان  
 مفترق شد آفتاب جانها در درون روزن ابدان ما  
 چون نظر در قرض داری خود یکی است و آنکه شد محجوب ابدان در شکی است  
 تفرقه در روح حیوانی بود نفیس واحد روح انسانی بود  
 چونکه حق رَش علیهم نُورهُ مفترق هرگز نگردد نور او  
 بیت «جان گرگان و سگان...» نیز که در لوح فوق مذکور شده در دفتر چهارم مثنوی (بیت ۴۱۴) مندرج می باشد.

و نیز ن ک به ذیل: «جان گرگان و سگان...» و «بر مثال موجهها...» و «جان رقص میکند...» و «شرح حال عاشقان...».

برای ملاحظه مآخذ حدیث «ان الله خلق الخلق في ظلمة...» که در لوح فوق نقل شده به احادیث مثنوی، ص ۶-۷، مراجعه فرمائید. مآخذ حدیث «الارواح جنود مجنده...» نیز در کتاب فوق، ص ۵۲، ارائه گردیده است.

مصرع «واذا نطقت...» که در لوح مبارک نقل شده مصرع دوم این بیت است که «انا صخرة الوادی اذا ما زوحت - واذا نطقت فاننی الجوزاء».

## چون که صد آمد نود هم پیش ماست

حضرت بهاء‌الله در لوحی که به امضای میرزا آقاخان خادم‌الله به اعزاز «اس - محبوبی حضرت حاجی آقامحمد» عزّ صدور یافته و به تاریخ ربیع‌الاول سنه ۱۳۰۳ هـ ق. مورخ است چنین میفرمایند:

حمد حضرت مقصودی را لایق و سزااست که به یک اشراق آفاق نفاق را به نور توحید و اتفاق منور فرمود... الحمدلله به شهادت مولی صاحب ابصارید و دارای اخلاق و این عنایتی است عظیم و فضلی است کبیر که عنایت شد با ذکر این فقره هیچ ذکری جایز نه نیکوست قول قائل، چون که صد آمد نود هم پیش ماست. چون دارای اخلاق دارای کلّ خیرید و چون صاحب عملید صاحب ملل هنیئالکم و مرئیالکم...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا مشهدی‌علی خبّاز چنین میفرمایند:

هوالله ای متوجه بملکوت ابهی هرچند که در طهرانی و ما در این بعد مسافت در بقعه نورا ولی ذکر تو موجود و یاد تو در خاطر از خداوند می‌طلبم که در کلّ احیان بذکر حضرت یزدان مشغول گردی و خود نامه ناطقی از عبدالبهاء شوی تا در محافل احبّا چون طیر عما بابدع الحان بنعت و ستایش حضرت رحمن مشغول شوی و ترتیل آیات توحید کنی و بذکر ربّ مجید پردازی، باری الیوم یوم خدمت است و این دم دم فنا و نیستی و قربانی در سبیل حضرت احدیت باید خود را و جمیع شئون ذاتی را فراموش نمود و شب و روز بتضرّع و ابتهال بدرگاه احدیت پرداخت و منقطع از ماسوی‌الله شد. والبهاء علیک ع

جمیع خویشان و متعلقان و دوستان را فرداً فرداً تکبیر ابدع ابهی ابلاغ نمائید. از فضل الهی امیدوارم که چنان بنار محبت‌الله مشتعل گردند که کلّ اکوان را برافروزند و قلب امکان را بحرکت آرند و در هر نفسی بتأییدی جدید موقّق شوند

و هر یومی مظهر موهبتی گردند دیگر فرداً فرداً مکتوب ممکن نبود مرقوم گردد  
مکتوب بشما مکتوب بکل است، چونکه صد آمد نود هم پیش ماست مثل  
مشهور است. ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب میرزا نادعلی و جناب آقا محمدعلی زرقانی و  
جناب آقا احمد اخوی جناب میرزا محمود در زرقان چنین میفرمایند:

ای یاران روحانی هر سه در این انجمن رحمانی مذکورید و مشهور نادعلی تازه  
بنادیهها مألوف گشت، چونکه صد آمد نود هم پیش ماست. لهذا ایشان الحمد لله  
نادعلی هستند و نادمحمد و نادعیسی و نادموسی و ناد جمیع انبیا زیرا بیاد  
جمال ابهی مألوفند و بذکر شمس صبح هدی مانوس سبحان الله حضرت امیر  
علیه السلام را مظهرالعجایب دانند و این صحیح است و محقق و لکن عجب در  
این است که حضرت مقصود را نشناسند باوجود اینکه حضرت امیر علیه السلام  
خلیفه چهار اقلیم بود و لشکر بی پایان در رکاب داشت باوجود این بحسب ظاهر  
معاویه تسخیر ممالک دور و نزدیک کرد و این منافی مظهریت عجایب نیست  
ولی جمال ابهی باوجود بی ناصر و معین فرید و وحید بملاء آفاق مقاومت  
فرمود و با جمیع ملل مقابلی نمود عاقبت علم الهی بلند شد و صبح حقیقت  
دمید و شمس احدیت اشراق نمود این ناس غافل ابداً ملتفت این نیستند مظهر  
العجایب که سهل است توهین نمایند، فذرهم فی خوضهم یلعبون. جناب آقا  
محمدعلی الحمد لله معین و ظهیر یاران الهی است و جناب آقا احمد الحمد لله  
گاهی کتک از چوب و دکنک خورده اند و گاهی شتم و لوم از قوم شنیده اند این  
ضرب بسیار مفید است زیرا حلاوتش همواره در مذاق است و هروقت که بخاطر  
آید تبثّل و تضرّع حاصل گردد پس باید جناب آقا احمد بشکرانه قیام فرماید.  
وعلیکم التّحیّة والتّناء.

مصرع منقول از مولوی است که در مثنوی چنین میفرماید:

نام احمد نام جمله انبیاست چون که صد آمد نود هم پیش ماست

مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۱۰۶

و نیز ن ک به ذیل: «چون کرور آید...» و «نام احمد نام...».

قسمت دیگری از لوح جمال قدم که در صدر مقال نقل گردید در ذیل: «آن خطاباتى که...» مندرج گردیده است.

در لوح چند نفر از احبای زرقان که فوقاً نقل شد کلمه «نادعلی» مخفف «نادی علی» است، به معنی علی گو و مداح و ستایشگر علی. در همین لوح چنین مذکور شده است که حضرت امیر علیه السلام را مظهرالعجایب دانسته اند. سابقه این مطالب به دعای مبارکه نادعلی کبیر برمیگردد که با عبارات ذیل آغاز می شود و متن کامل آن در حاشیه زادالمعاد مجلسی به طبع رسیده است: «ناد علیاً مظهرالعجائب تجده عوناً لک فی النوائب کلّ همّ و غم الی الله حاجتی و علیه معولی...» (زادالمعاد، ص ۲۳۷)

در متن زیارتی که از امام جعفر صادق روایت شده و در هفدهم شهر ربیع الاول هنگام زیارت مشهد حضرت امیرالمؤمنین تلاوت می شود نیز از جمله چنین آمده است:

... السلام علیک یا من کتب اسمہ فی السماء علی السراقات، السلام علیک یا مظهرالعجائب و الایات، السلام علیک یا امیرالغزوات...

مفتاح الجنات، ج ۲، ص ۲۸۴-۲۸۵

## چون که گل رفت و گلستان درگذشت نشوی دیگر ز بلبل سرگذشت

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه چنین میفرمایند:

... تیر آفاق را مدّت حیات در زندان و نفی بلدان و آوارگی و آزردهی منقضی شد  
و اسیر زنجیر سجن یوسفی بود و در این غربت در نهایت کربت بافق عزّت صعود  
نمود دمی نیاسود و ساعتی نیارمید در آتش سوزان چون گُل خندان تبسم  
میفرمود و در سبیل غم حباب آسا در حرکت دوریّه شوقیه عیش و طرب مینمود  
حال این آوارگان نیز باید بکلی طمع آسایش و راحت را قطع نمائیم و از دنیا و  
آنچه در اوست درگذریم چشم از غیر دوست بپوشیم و از آنچه غیر از اوست  
ببریم و باو پیوندیم صد هزار حسرت و افسوس اگر بعد از آن روی نورانی و  
جمال رحمانی جرعه از جام صفا نوشیم یا از کسی آرزوی وفا کنیم و یا دمی  
بخواهیم که بیاسائیم و یا راحت جوئیم و یا ناز و نعمت طلبیم،

چونکه گل رفت و گلستان درگذشت    نشنوی دیگر ز بلبل سرگذشت

باری شبها را بمناجات بگذرانید و روزها در تضرّع و ابتهال در حالتی باشید که  
از این عالم بکلی بی خبر گردید جز او ندانید و غیر از او شناسید و غیر از او  
نجوئید و نپرسید...

بشارة النور، ص ۲۲۹-۲۳۰

بیت منقول از مولوی است و در مثنوی چنین ثبت شده است:

چون که گل رفت و گلستان درگذشت    نشنوی ز آن پس ز بلبل سرگذشت

مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹



## چون که گل رفت و گلستان شد خراب بوی گل را از که جوئیم از گلاب

حضرت عبدالبهاء چنین میفرمایند:

هو الله ای بنده حق از جواهر وجود چون سلاله موجود گردد باید اخلاق  
مناسب اعراق باشد مثنوی گفته، چون که گل رفت و گلستان شد خراب - بوی  
گل را از که جوئیم از گلاب...

و در لوحی دیگر حضرت عبدالبهاء چنین میفرمایند:

هو الله ای یادگار منصور منصور جلیل خلیل چون که گل رفت و گلستان شد  
خراب - بوی گل را از که جوئیم از گلاب. من همواره بیاد تو هستم و از جمال  
مبارک رجای عون و عنایت به جهت تو مینمایم در پناه پیمان هستی و آزاد از  
عالم امکان در معیت جناب حاجی باید بنهایت همت بکوشی. مأذونی و مقبول. ع.ع  
و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب غلامحسین خان علیه بهاء الله الابهی در تبریز  
چنین میفرمایند:

هو الابهی ای دوست روحانی من بقول عارف رومی، چونکه گل رفت و گلستان  
شد خراب - بوی گل را از که جوئیم از گلاب. چون جناب فدائی و قربانی جمال  
مبارک رضاقلی خان بملکوت ابهی صعود فرمود رانحه مشکین خویش را از  
ریاض دل جناب غلامحسین خان استشمام نمائیم حقا که تو سلاله جسمانی و  
روحانی آن سرور ربانی هستی و مظهر الولد سر ابیه لهذا از عون حضرت  
پروردگار امیدوارم که چراغ او را روشن نمائی و کشت او را آب یاری نمائی و  
نهال او را پرورش دهی بلکه موفق باعظم از آن گردی زیرا او نامش رضاقلی بود و  
تو نامت حسین قلی باری بکوش تا جام او را سرشار نمائی و سرور ابرار  
گردی. ع.ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا سید عبدالله در میانج چنین میفرمایند:

ای منجذب نفحات الله نامه مرقوم ملاحظه گردید مضمون مشحون به انجذابات روحانیه و ثبوت و رسوخ بر میثاق الهی بود... جناب مهدی قلی میرزا یادگار آن گل رعنا و شجر حدیقه وفا موزون میرزا است. مثنوی گوید، چون که گل رفت و گلستان شد خراب - بوی گل را از که جوئیم از گلاب. الحمد لله بانجابت اعراق وارث حسن اخلاق آن ثابت بر میثاق است...

و نیز ن ک به ذیل: «بوی گل را از...».

بیت منقول از مولوی است که در مثنوی چنین میفرماید:

چون که گل بگذشت و گلشن شد خراب بسوی گل را از که یابیم از گلاب

مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۷۲

با توجه به مضمون بیت فوق در یکی از الواح جمال اقدس ابهی نیز چنین مسطور است:

... راحت انسان ملاقات محبوبان بوده و هست اگر آن دست ندهد از برای ذکر قائم مقامی محقق است چه که به ذکر فی الجمله تسلی حاصل میشود این است که گفته اند، چون گل در پرده مستور شد به گلاب انسان تسلی مییابد...

الواح خط عندلیب، ص ۲۴۳

مهدی قلی میرزا که حضرت عبدالبهاء او را به ذکر جمیل در لوح آقا سید عبدالله یاد فرموده اند یکی از فرزندان برجسته شاهزاده حسینقلی میرزای موزون است. حسینقلی میرزا را فرزندان چندی بوده که بعد از پدر مصدر خدمات مهمه در امر الهی شده اند. شرح احوال حسین قلی میرزا و شمه ای از مراتب ایمان و ایقان مهدی قلی میرزا در کتاب مصابیح هدایت، ج ۲، ص ۵۰۷-۵۴۰ مندرج است.

مقصود از منصور خلیل که در صدر یکی از الواح فوق مذکور شده اند جناب آقا محمدابراهیم کاشانی ملقب به منصور است که شرح احوالش در کتاب تذکره الوفاء (ص ۱۲۸-۱۳۰) مندرج گردیده است.

**چون نظر در نور داری خود یکی است  
و آنکه شد محبوب ابدان در شکی است**

ن ک به ذیل: «چون که حقّ...».

## چهار تکبیر زدم یکسره بر هرچه که هست

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب میرزا علی خان اصفهانی چنین میفرمایند:

هو الله ای یار مهربان آنچه از زبان بالمواجهه صدور یافته ظاهر و عیان گردید سرگونی چهار مرتبه عبارت از چهار تکبیر زدم یکسره بر هرچه که هست. از الطاف و عنایت حق امیدم چنان است که من بعد اندک راحتی حاصل آید، بگذرد این روزگار تلختر از زهر، کار تو با کار من توأم است مشاکل ما با هم. هروقت در امور عبدالبهاء سهولت و آسانی یابی کار خویش را نیز سهل و آسان بینی. عنان بر عنان رود و این باید سبب سرور و شادمانی گردد چه بهتر از این که هم کار و هم قدم باشیم. به امة الله الموقنه حرم محترمه تحیت ابدع ابهی ابلاغ دار و همچنین نورسیدگان گلشن ابهی را. وعلیک البهاء الابهی. ع ع

در اسکندریه مرقوم شد تا به حال از کثرت اشتغال در ارسال تأخیر شد.

مصرع مورد نظر از حافظ است که در یکی از غزلیات خود چنین میفرماید:

مطلب طاعت و پیمان و صلاح از من مست

که به پیمانہ کشی شهره شدم روز الست

من همان دم که وضو ساختم از چشمه عشق

چار تکبیر زدم یکسره بر هرچه که هست...

دیوان حافظ، ص ۱۸

در باره اصطلاح «چار تکبیر زدن» در کتاب حافظ نامه چنین آمده است:

چار تکبیر زدن: یا چهار تکبیر کردن «کنایه از ترک کلی کردن و تبرای مطلق از ماسوی نمودن باشد. و کنایه از نماز جنازه هم هست که بعد از آن میت را وداع کنند.» (برهان) انوری گوید:

رغبتش رغم کان و دریا را

چار تکبیر کرده و سه طلاق

شرح لغات و مشکلات انوری، ص ۳۹۵

سنائی گوید:

هرکه در میدان عشق نیکوان گامی نهاد

چار تکبیری کند بر ذات او لیل و نهار

(همانجا)

خاقانی گوید:

چار تکبیری بکن بر چار فصل روزگار

چار بالشهای چار ارکان به دونان با زمان

دیوان، ص ۳۲۶

کمال‌الدین اسماعیل گوید:

کردیم دگر شیوه رندی آغاز

تکبیر زدیم چار بر پنج نماز

دیوان، ص ۹۱۰

در چار تکبیرزدن (یا کردن) به هنگام نماز میت بین مذاهب اربعه اهل سنت و

شیعه اختلاف است...

حافظ‌نامه، ج ۱، ص ۲۰۹

برای ملاحظه مطالب مربوط به مصرع «بگذرد این روزگار...» به ذیل آن مصرع

مراجعه فرمائید.

## چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیان؟

حضرت عبدالبهاء در لوح حاجی میرزا ابوالحسن امین اردکانی در طهران چنین میفرمایند:

هو الابهی ای امین عبدالبهاء نامه شما که بتاريخ ۱۰ جمادی الاولی ۱۳۳۹ بود رسید از خطایا و عصیان خود ذکر نموده بودی جمیع ماگنه کاریم ولی خداوند مهربان آمرزگار، غرق در عصیانیم ولکن بحر عفو و غفران بی پایان، چه باک از موج بحر آنرا که باشد نوح کشتیان؟ اعتماد بر اعمال و افعال خود نداریم بلکه بفضل و عنایت حضرت یزدان داریم ولی من در حق تو شهادت میدهم که از خود هیچ مقصدی نداری، جز رضای الهی آرزویی نداری از هر جهت خیرخواه کل هستی امیدم چنان است که تا نفس اخیر بحسن خاتمه موقت شوی. ایران را احزاب مختلفه ویران نموده اند ما در حق حکومت دعا می کنیم که موفق بآن گردد که این احزاب مختلفه را یک حزب فرماید این پریشانی و بی سر و سامانی را نهایت بخشد. بعشق آباد مکاتیب متعدده مرقوم گردید و وصولش رسید الحمدلله احبای الهی در نهایت ائتلاف و اتحادند و نسبت به پیش راحت و آسایش جسته اند و مشغول به عبودیت حضرت احدیتند. در جمیع نامه ها ذکر دوستان را با نهایت محبت مینمائی و همچنین ستایش از اماء الرحمن که جمیع را مقصد و مرام جانفشانی در سبیل حضرت یزدان است و همچنین طلب آمرزش از برای کسانی که ازین جهان بجهان دیگر شتافتند مینمائی و من هم با نهایت تضرع و ابتهال و عجز و زاری بدرگاه بی نیاز مناجات مینمایم و از برای خود و دیگران تمنای عفو و غفران میکنم. بجناب حاجی غلامرضا از من نهایت محبت و مهربانی ابلاغ دار. امیدم چنانست که این بنده الهی چون جبل راسخ در خدمت استقامت و استقرار یابد. وعلیک البهاء الابهی. عبدالبهاء عباس ۱۶ شعبان ۱۳۳۹ عکا بهجی

مصرع منقول در لوح فوق از سعدی است و در دیباچه کتاب گلستان چنین آمده است:

چه غم دیوار اَمّت را که دارد چون تو پشتیبان؟

چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیبان؟

گلستان، ص ۵۰

استاد یوسفی در شرح این بیت چنین نوشته‌اند:

اشاره است به سرگذشت نوح (ع)، از پیغمبران اولوالعزم، که سالها قوم خود را به راه راست دعوت کرد اما آنان از گمراهی دست نکشیدند و دچار طوفانی عظیم شدند. نوح کشتی ساخت و پیروان خویش و انبوهی از جانداران را نجات داد (رک: سوره عنکبوت (۲۹) آیه‌های ۱۴-۱۵).

گلستان، ص ۲۰۰

## چه جفا تو دیدی که وفا بریدی

حضرت عبدالبهاء در لوحی چنین میفرمایند:

ای ثابت بر پیمان نامه نامی که به جناب آقا سید اسدالله مرقوم نموده بودی  
ملاحظه گردید... جناب احتشام را از قبل من تحیت مشتاقانه برسانید و این پیام  
ابلاغ دارید که چه جفا تو دیدی که وفا بریدی، صیت عرفان و ایقان تو در جهان  
منتشر بود که مفتون آن روی نورانی و مجنون آن خوی ریانی هستی حال باز باید  
شاهباز بلند پرواز گردی و با نغمه و آواز شوی تا به ملکوت راز پی بری. وعلیک  
البهاء الابهی. ع

عبارت «چه جفا تو دیدی که وفا بریدی» ناظر به بیت سعدی است که میفرماید:

چه مخالفت بدیدی که مخالفت بریدی

مگر آن که ما گدائیم و تو احتشام داری

کلیات سعدی، ص ۷۷۴

و نیز نک به ذیل: «چه مخالفت بدیدی...».



## چه مخالفت بدیدی که ملاطفت بریدی مگر آن که ما ضعیفیم و تو احتشام داری

حضرت بهاء الله در صدر رساله چهاروا دی چنین میفرمایند:

ای ضیاء الحق حسام الدین راد - که فلک و ارکان چه تو شاهی نژاد. نمی دانم چرا  
یک مرتبه رشته محبت را گسیختید و عهد محکم مودت را شکستید مگر خدا  
نکرده قصوری در ارادت بهمرسید و یا فتوری در خلوص نیت پیدا گشت که از  
نظر محو شدم و سهو آمدم،

چه مخالفت بدیدی که ملاطفت بریدی

مگر آنکه ما ضعیفیم و تو احتشام داری...

آثار، ج ۳، ص ۱۴۰

و حضرت عبدالبهاء در لوح جناب محمدعلی خان بهائی چنین میفرمایند:

هو الله ای دوست حقیقی مدتی است که از شما نه نامه و پیامی و نه پرسش و  
سلامی در قرآن میفرماید، لاتزر وازرة و زر اخری. چه مخالفت بدیدی که  
مؤالفت بریدی، استغفرالله من باب مزاح است میدانم که در نهایت استقامت در  
محبتی ولی قدری دلتنگی اما باید حال از این عوالم بگذری و در جهان دیگر  
آئی. وقت شما آمد باید در میدان آئی و چوگانی بزنی و گوئی بریائی یعنی به  
خدمت قیام نمائی و در عبودیت آستان سهیم یار قدیم شوی. بجان تو عذری  
مقبول نه البته نامه نگار و در کمال سرور و حبور بخدمت پرداز، غصه مخور،  
آزرده مباش. من رفیق توام و انشاءالله شفیق بتو اگر فتوری بنمائی گردن من گیرد  
و اگر قصوری بفرمائی من متهم شوم زیرا وحدت حال است و یگانگی و شراکت  
در جمیع احوال زیرا این روزها کار مغشوش است رفیق را بجرم رفیق مؤاخذه  
نمایند، باری این شوخی بود. مقصود این است که از حزن شما محزونم. والسلام

عع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح پروفیسور ادوارد براون چنین میفرمایند:

بتاریخ ۲۴ مارت سنه ۱۸۹۳ از عکا هو الله یار مهربان مدّتیست که بکلی راه الفت بسته و جان و دل آزرده و خسته گشته نه یادی از این آوارگان نمودید و نه به دستخطی از مهجوران دلجوئی کردید، چه مخالفت بدیدی که مؤالفت بریدی ما را امید شدید است که بنیان محبت در میان چون حصن حصین است در این مدّت مترصد بودیم که اقدامی رود و متحسر بودیم اصراری شود باز امواج دریای محبت بحرکت آمد و موجی از عالم قلب و دل بر ساحل قرطاس و قلم زد زمام از دست ببرد و بی اختیار بیاد خلق و خوی تو افتادم و بذکر روی دلجوی تو پرداختم اینقدر بدان که در این انجمن رحمانی یادت چون شمع روشن است و ذکرت در دلها چون گلزار و گلشن شما اگر ما را فراموش نمودید ما در هیچ وقت نسیان نخواهیم نمود و از خدا میطلبیم که در جمیع امور مظهر عون الهی باشید و مطلع لطف نامتناهی. والسلام  
عباس

یبتی که در رساله چهاروادی نقل شده و مصرع اول آن در الواح حضرت عبدالبهاء نیز انعکاس یافته از سعدی است و در بدایع او چنین آمده است:

کس از این نمک ندارد که تو ای غلام داری  
دل ریش عاشقان را نمکی تمام داری  
نه من او فتاده تنها بکمند آرزویت  
همه کس سر تو دارد، تو سر کدام داری؟  
ملکا، مها، نگارا، صنما، بتا، بهارا  
متحیرم ندانم که تو خود چه نام داری  
نظری بلشگری کن که هزار خون بریزی  
بخلاف تیغ هندی که تو در نیام داری  
صفت رخام دارد تن نرم نازنینت  
دل سخت نیز با او نه کم از رخام داری

همه دیده‌ها بسویت نگران حسن رویت  
 منت آن کمینه مرغم که اسیر دام داری  
 چه مخالفت بدیدی که مخالطت بریدی؟  
 مگر آنکه ما گدائیم و تو احتشام داری  
 بجز این گنه ندانم که محب مهربانم  
 بچه جرم دیگر از من سر انتقام داری؟  
 گله از تو حاش لله نکنند و خود نباشد  
 مگر از وفای عهدی که نه بر دوام داری  
 نظر از تو برنگیرم همه عمر تا بمیرم  
 که تو در دلم نشستی و سر مقام داری  
 سخن لطیف سعدی نه سخن، که قند مصری  
 خجلست ازین حلاوت که تو در کلام داری  
 کلیات سعدی، ص ۷۷۴  
 و نیز ن ک به ذیل: «چه جفا تو دیدی...».

بیت «ای ضیاء الحق...» که در مطلع رساله چهاروادی آمده از مولوی است. برای  
 ملاحظه سابقه آن بذیل: «ای ضیاء الحق حسام الدین راد...» مراجعه فرمائید.  
 شرح احوال جناب محمدعلی خان بهائی که یکی از الواح صادره به اعزاز ایشان  
 نقل گردید در کتاب مصابیح هدایت، ج ۸، ص ۳۲۳-۳۷۰، به تفصیل مندرج شده  
 است. فقره‌ای از قرآن کریم که در لوح جناب بهائی نقل شده قسمتی از آیه شماره ۱۸  
 در سوره فاطر (۳۵) است که میفرماید:

وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَإِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ جِمْلِيهَا لَا يَحْمِلُ مِنْهُ شَيْءٌ وَلَا تَكُلُ  
 ذَاتُ رِئِي إِنَّمَا نَنْبِرُ الَّذِينَ يَحْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَمَنْ تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا  
 يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ

مضمون آیه مبارکه آن که هیچ کس بار گناه دیگری را بر دوش نمی‌گیرد و آن که

بارش سنگین است اگر دیگران حتی خویشاوندان خود را به کمک بطلبند کسی باری از دوشش برندارد. تو ای رسول خدا تنها آنان را که در خلوت از خدای خود میترسند و نماز میگذارند می‌توانی پرهیزکار نمائی و هر کس خود را پاک و مقدّس سازد خود از آن بهره‌مند میشود و بازگشت همه به سوی خداوند است.

## چه نسبت است به رندی صلاح و تقوی را

حضرت عبدالبهاء در بیانات شفاهی خود که میرزا محمود زرقانی آنها را در کتاب بدایع الآثار نقل نموده چنین فرموده‌اند:

... فردا دیگر مسافر دریا هستیم واقعاً قوه بخار چیز عجیبی است اگر این قوه نبود بحر محیط را چگونه طی مینمودند خدا چه اسبابی فراهم نموده جمال مبارک چه تائیدی فرموده و الا ما کجا و اینجا کجا، چه نسبت است به رندی صلاح و تقوی را...

بدایع الآثار، ج ۱، ص ۲۵

مصرع منقول از حافظ است که میفرماید:

چه نسبت است به رندی صلاح و تقوی را      سماع و عظم کجا نغمه ریاب کجا

دیوان حافظ، ص ۳

تمام غزلی که حاوی بیت فوق میباشد در ذیل «ببین تفاوت ره...» نقل گردیده است.

برای مطالعه شرحی مفصل در باره مفاهیم رند و رندی در شعر حافظ به کتاب حافظ‌نامه، ج ۱، ص ۴۰۳-۴۱۳، مراجعه فرمائید. توضیحات مربوط به تقوی (ورع) و ریاب نیز در صفحات ۱۷۳-۱۷۴ و ۲۳۶ همین کتاب مندرج گردیده است.



مآخذ اشعار فارسی  
در آثار بهائی



حرف:

ح





## حافظ وظیفه تو دعا گفتن است و بس در بند آن نباش که نشنید یا شنید

حضرت بهاء الله در لوحی که از لسان خادم الله به اعزاز جناب شیخ کاظم سمندر عزّ صدور یافته چنین میفرمایند:

سبحانک یا من بندائک الاحلی اجتذب قلب العالم... اگر ملا اسمعیل را ملاقات فرمودید از جانب این عبد فانی سلام برسانید اگرچه روایح قدسیّه از ایشان استنشاق نشده و لکن نظر بمحبّت قدیم این عبد خالصاً لوجه ربّه الرّحیم معروض میدارم که شاید از حبل ظنون و اوهام منقطع شوند و بعروّه محکمه الهیّه متمسک گردند. شعری میخوانند مناسب این مقام است، حافظ وظیفه تو دعا گفتن است و بس - در بند آن مباش که نشنید یا شنید. لذا عبد باید خالصاً لوجه الله بآنچه فهمیده دوستان قدیم را ناظراً الی شطر الوفا متذکر نماید لو سمع لنفسه و لو اعرض ان الله لغنى عن العالمین. یومی از ایّام تلقاء عرش اعظم حاضر از لسان اقدس استماع شد فرمودند او را بحبل اوهام قبل از حقّ محروم نموده اند یا لیت اطلع و عرف الذی تشبّث به لعمری لو يعرف لیتوب فی الحین و یرجع الی الله الملك الحقّ المبین...

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا سید مهدی در رنگون چنین میفرمایند:

ای ثابت بر پیمان مکتوبی که به جناب منشادی نگاشته بودی از مصر فرستاد... اما حوادث بقعه مبارکه این است که این ارض مضطرب است و جمیع منتظر آن که مصیبتی عظیمه بر این آوارگان وارد گردد و بغتة امری آید و این ارض منقلب شود و لکن سکون و قرار و وقار عبدالبهاء ساکن دارد به قسمی که شاید کسی تازه وارد گردد گمان کند که هیچ حکایتی نیست اما احبّای الهی را باید ابدأ از وقوعات این ارض متأثر نگردند و مترصد حوادث و اخبار این ارض نباشند بلکه بکمال ثبوت و استقامت و فرط نشاط و انبساط همواره بخدمت پردازند و اعلاء

کلمة الله نمايند ارض مقدس هر قسم بشود ضروری ندارد عين موهبت است اما ياران بايد در جميع اطراف بکار خود مشغول باشند کاری بانقلاب و عدم انقلاب بقعة مبارکه نداشته باشند، حافظ وظيفه تو دعا گفتن است و بس. در سلف ملاحظه نماييد که بعد از حضرت روح حواریون ابدأ قصوری ننمودند شب و روز در صور دميدند تا اکثر از امم را منقلب بشطر رحمان کردند شما نیز بايد چنین ثابت و راسخ و قائم باشيد. و عليكم التَّحِيَّةُ وَالسَّلَامُ.

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب ابن ابهر چنین میفرماید:

... در خصوص اختلاف در شؤون بين بعضی از اولیای امور مرقوم نموده بودید که احبًا متحیرند با این اختلاف چگونه حرکت نمایند. احبّای الهی را کاری به اختلاف و اتفاق اولیای امور نه ابدأ چنین اذکار را حتّی بزبان نباید برانند بر احبّای الهی اطاعت اوامر و احکام اعلیحضرت پادشاهی است آنچه امر فرماید اطاعت کنند و همچنین کمال تمکین و انقیاد به جميع اولیای امور داشته باشند ولی در بين آنان اگر بروندی حاصل چه تعلق به احبّای الهی دارد، حافظ وظيفه تو دعا گفتن است و بس. مقصود این است که احبّا نباید کلمه‌ای از امور سیاسی بر زبان رانند زیرا تعلق به ایشان ندارد بلکه بامور و خدمات خویش مشغول شوند و بس در فکر آن باشند که بخدا نزدیک شوند و به رضای الهی قیام نمایند و سبب راحت و آسایش و سرور و شادمانی عالم انسانی گردند...

امر و خلق، ج ۳، ص ۳۴۵

چنانچه پیداست بیت منقول از حافظ است که در غزل ذیل چنین میفرماید:

بوی خوش تو هرکه ز باد صبا شنید	از یار آشنا سخن آشنا شنید
ای شاه حسن چشم بحال گدا فکن	کاین گوش بس حکایت شاه و گدا شنید
خوش میکنم بباده مشکین مشام جان	کز دلق پوش صومعه بوی ریا شنید
سرّ خدا که عارف سالک بکس نگفت	در حیرتم که باده فروش از کجا شنید
یا ربّ کجاست محرم رازی که یک زمان	دل شرح آن دهد که چه گفت و چها شنید

اینش سزا نبود دل حق گزار من  
 محروم اگر شدم ز سر کوی او چه شد  
 ساقی بیا که عشق ندا میکند بلند  
 ما باده زیر خرقه نه امروز میخوریم  
 ما می ببانگ چنگ نه امروز میکشیم  
 پند حکیم محض صوابست و عین خیر  
 حافظ وظیفه تو دعا گفتن است و بس  
 کز غمگسار خود سخن ناسزا شنید  
 از گلشن زمانه که بوی وفا شنید  
 کانکس که گفت قصه ما هم ز ما شنید  
 صد بار پیر میکرده این ماجرا شنید  
 بس دور شد که گنبد چرخ این صدا شنید  
 فرخنده آنکسی که بسمع رضا شنید  
 در بند آن مباش که نشنید یا شنید

دیوان حافظ، ص ۱۶۴-۱۶۵

شیخ کاظم سمندر قزوینی که یکی از الواح ایشان نقل شد در ۱۷ محرم سنه ۱۲۶۰ هـ. ق. / ۱۸۴۴ م در قزوین متولد شد. چون پدرش شیخ محمد نبیل قزوینی در ایام حضرت ربّ اعلیٰ به آن حضرت مؤمن شده بود شیخ کاظم در عائله‌ای با ایمان رشد و نمو یافت و پس از تحصیل علوم متعارف به تجارت مشغول شد. شیخ کاظم سمندر در ایام حیات خود مصدر خدمات مهمه به امر الهی گردید. از جمله رساله‌ای در ردّ دعاوی میرزا یحیی ازل نوشت و هادی نفوس عدیده به شریعت الله گردید و منزلش در قزوین به صورت مرکزی برای فعالیت‌های مختلفه امری درآمد. شیخ کاظم سمندر در سال ۱۳۳۶ هـ. ق. / ۱۹۱۷ م صعود نمود و در آثار حضرت بهاء الله به سمندر ملقب گردیده است. شیخ کاظم جدّ عائله سمندری است.

برای ملاحظه شرح احوال جناب شیخ کاظم سمندر به تاریخ سمندر و مصابیح هدایت، ج ۷، ص ۳-۶۸، مراجعه فرمائید.

شرح احوال جناب ابن ابهر که یکی از الواح ایشان نقل گردید در کتاب مؤسسه ایادی، ص ۴۰۲-۴۴۹ مندرج است.

## حَبّ بهائی سراج صون بهائی زجاج خاک درش بر تو تاج مژده به مشتاق بخش

نک به ذیل: «شمع شبستان حق...» و «شرق منور نما...».

## حسن ز بصره بلال از حبش صهیب از شام ز خاک مکه ابوجهل این چه بوالعجبی است

حضرت عبدالبهاء در لوحی که به اعزاز جناب نصرالله خان در پاریس عزّ صدور یافته چنین میفرمایند:

ای یار عزیز هرچند آن نفس نفیس آواره بمدارس پاریس شد ولی این سبب گشت که قرین و انیس بعضی از زائرین بقعه مبارکه در آن غربت گردید نسیمی از گلشن حقیقت وزید و اندکی از خواب بیدار کرد سبحان الله شمس حقیقت از افق ایران طلوع نمود و شعاع ساطعش بخاور و باختر تافت به قسمی که طوائف امریک نزدیک شدند ولی بسیاری از هموطنان مبتلا بحرمان گشتند این چه سرّ عجیب است. چه خوش گفته، حسن ز بصره بلال از حبش صهیب از شام - ز خاک مکه ابوجهل این چه بوالعجبی است. ولی تو شکر نما که الحمد لله اندکی پرده احتجاب دریدی پس بکوش تاگریبان بمحبت الله بدری و بال و پر بگشائی و در این فضای الهی پرواز نمائی و همراز و دمساز بلبان گلشن معنوی گردی و بگلبانگ الهی در آن دیار بیان مقامات معنوی کنی و هموطنان دیگر را نیز بیدار و هشیار نمائی و از قبل من بهریک نهایت مهربانی و اشتیاق را ابلاغ داری. همواره بدرگاه احدیت عجز و نیاز کنم که هموطنان عزیز را در جمیع فضائل عالم انسانی کامل و سبب تربیت جاهلان فرماید. وعلیک التّحیّة والثّناء.

و نیز حضرت عبدالبهاء در اثری دیگر که به اعزاز جمعی از احبای وان عزّ صدور یافته چنین میفرمایند:

هوالبهی ای یاران الهی حمد کنید خدا را که نفحات قدس روحانی یافتید و زندگی جاودانی شمع ابدی افروختید و جشن سرمدی آراستید کنز معنوی یافتید و بموهبت آسمانی رسیدید در ظلّ شجره انیسا درآمدید و در گلشن میثاق پیمانۀ پیمان نوشیدید این از فضل و مواهب حیّ قیوم است که آن یاران محرم

راز شدند و آشنایان محروم و بیگانگان گشتند این چه موهبتی است که امریک را نزدیک نموده و نزدیک را بُعد افریک داده. حسن ز بصره بلال از حبش صهییل [کذا] از شام - ز خاک مکه ابوجهل این چه بوالعجبی است. الحمدلله نورانیت امرالله آفاق را روشن کرده و شعله طور الهی و لمعة نور معنوی جهان را بهیجان آورده ولی افسوس که معدودی نوهوس پاس نعمت بگذاشتند و اساس موهبت برانداختند غباری برانگیختند که نور آفتاب پیمان را پنهان کنند خود را مهجور و محروم نمودند و بظلمت اندر ظلمت انداختند فوا اسفا علیهم بما غیروا و بدلوا نعمة الله واستبدلوا المن والسلوی بالفوم والبصل والبقل والقشاه أتستبدلون الذی هو خیر بالذی هو ادنی از ثبوت بر پیمان که اعظم موهبت رحمن است در گذشتند و با وهن بیوت بیت عنکیوت اوهام و شبهات پناه بردند سبحان الله اول من استکبر در نشئه اولی از وهم و هوی بهانه جست و خلقته من طین و خلقتنی من نار گفت مستکبرین این زمان مشهود و واضح که خلقه من طین و خلق مرکزالعهد من النور با وجود این باز استکبار نمودند خدا ادراک و شعوری عنایت فرماید فاعتبروا یا اولی الأبصار. ای پرودگار این یارانرا بنواز و بآتش عشق بگداز و به رازت دمساز نما موهبت ملکوت ابهات رایگان کن و رحمت افق اعلایت شایان فرما زیرا منجذب جمال نورانیتند و زنده از نفس رحمانی سبزه چمن زار حقیقتند و شکوفه بوستان معرفت آواره تواند و بیچاره تو افتاده تواند و دلداه تو در ظل جناح احدیتت از امتحانات شدیدة حفظ فرما و در پناه رحمانیتت از حوادث زمانه محروس دار تویی مقتدر و توانا و تویی حاضر و بینا. وعلیکم التَّحیَّةُ وَالتَّنَاءُ. ع ع

و نیز از قلم حضرت عبدالبهاء در لوح جمعی از احبای آستانه چنین عرّ صدور یافته است:

ای یاران روحانی بنده ربّ جلیل جناب اسمعیل در نامه خویش نام شما برده مژده ایمان و ایقان داده که الحمدلله آن نفوس از صهبای محبت الله سرمست شدند و قدح بدست در میدان عرفان در جنبش و رقصد و کف زنان و پاکویان

مستمعان را بوجد و طرب آرند. این خبر مانند نسیم جانپرور قلوب اهل عرفان را  
 اثر سرور بخشید و جانها را به نیاز و اهتزاز آورد هزار سال بود که زهاد و عبّاد  
 منتظر این ندا بودند ولی هزار افسوس که بمجرّد استماع آهنگ ملاءاعلیٰ گوش  
 خود را بستند و چشم برهم نهادند تا ندا نشنوند و مشاهده انوار نکنند صمّ بکم  
 عمی فهم لا یرجعون. حال ملاحظه نمائید که چه موهبتی شامل حال شما  
 گردید که باین فیض اعظم واصل و از این کأس طافح بهره و نصیب حاصل گشت،  
 حسن ز بصره بلال از حبش سهیل [کذا] از شام - ز خاک مکه ابوجهل این چه  
 بوالهوسی است. لہذا هر دم بآهنگ تقدیس و تسبیح حضرت رحمانی پردازید  
 که این اکلیل جلیل بر سرها نهاد و این تاج و هاج را زینت هامه یاران نمود...

بیت منقول در غزل مندرج در دیوان حافظ طبع انجوی چنین آمده است:

اگرچه عرض هنر پیش یار بی ادیست  
 زبان خموش ولیکن دهان پُر از عریست  
 پری نهفته رخ و دیو در کرشمه حسن  
 بسوخت دیده ز حیرت که این چه بوالعجیست  
 سبب مپرس که چرخ از چه سفله پرور شد  
 که کام بخشی او را بهانه بی سبیست  
 در این چمن گل بی خار کس نجید آری  
 چراغ مصطفوی باشرار بولهیست  
 جمال دختر رز نور چشم ماست مگر  
 که در نقاب زجاجی و پرده عنیست  
 دوی درد خود اکنون از آن مفرّح جوی  
 که در صراحی چینی و شیشه حلیست  
 به نیمجو نخرم طاق خانقاه و رباط  
 مرا که مصطبه ایوان و پای خم طنیست

هزار عقل و ادب داشتم من ای خواجه  
 کنون که مست و خرابم صلاهی بی‌ادیست  
 حسن ز بصره، بلال از حبش، صهیب از روم  
 ز خاک مکه ابوجهل، این چه بوالعجیبت  
 بیار می که چه حافظ مدام استظهار  
 بگریه سحرئی و نیاز نیم شییست

دیوان حافظ، طبع انجوی، ص ۱۱-۱۲

کلمه صهیب چنانچه در لوح نصرالله خان و لوح ذیل و نیز در غزل حافظ آمده صحیح است و ضبط «صهیل» و «سهیل» در الواح جمعی از احبای وان و آستانه باید ناشی از سهو کاتبین بوده باشد. در هر حال مقصود از صهیب، صهیب ابن سنان ابن مالک است که در سال ۳۶ قبل از بعثت رسول الله در موصل متولد شد و در کودکی به دست رومیان اسیر گردید. او در جوانی به مکه آمد و از اسارت نجات یافت و چون اسلام ظاهر شد از نفوس اولیه‌ای بود که اسلام پذیرفت و در غزوات متعدد شرکت نمود. صهیب سرانجام در سال ۵۳۲ ه. ق. / ۶۵۲ م در مدینه از این عالم درگذشت. او در معارف اسلامی و ادب فارسی و عربی به تقوی و پرهیزکاری شهرت دارد.

حضرت عبدالبهاء در باره صهیب و چند نفر دیگر از صنایع اهل ایمان در صدر اسلام در یکی از الواح مبارکه چنین میفرمایند:

هو الله ای یادگار آن دو مرحوم مغفور محترم نامه شما رسید و بی‌نهایت سبب فرح و سرور گردید که الحمد لله از بلوک نور ظهور و بروزی گردیده و نامه‌ای از نفسی رسیده که از سلاله یاران قدیم است و هموطنان عزیز. سبحان الله شرق به نور اشراق منور است و غرب به راتحه محبت الله معطر آفریک و امریک و ترک و تاجیک و اروپا و صحرای آتریک به نفوذ امرالله پُرشور و شعله گردیده و لکن موطن جمال مبارک با وجود آن که عنوان نور دارد محروم و مهجور مانده، بیگانگان آشنا شدند و آشنایان بیگانه ماندند، بلال حبشی و صهیب رومی و عداس آشوری و سلمان پارسی محرم راز گشتند و سیدقرشی ابولهب و بستگان



و خویشان جمال محمدی محروم از انوار گردیدند. در انجیل میفرماید که جمیع انبیاء در شهر و موطن خود بی قدر و مقدار بودند فی الحقیقه چنین است و همچنین حضرت مسیح میفرماید که از شرق و غرب عالم می آیند و داخل ملکوت میگردند و ابناء ملکوت خارج میشوند حال صیت امرالله و آوازه ظهور بهاءالله اقالیم سبعة را به اهتزاز و حرکت آورده ولی اهل بلوک نور محروم گشته فاعتبروا یا اولی الابصار...

## حقّ عیان چون مهر رخشان آمده حیف کاند در شهر کوران آمده

جمال اقدس ابھی در رساله هفت وادی چنین میفرمایند:

... ای عجب که یار چون شمس آشکار و اغیار در طلب زخارف و دینار بلی از  
شدّت ظهور پنهان مانده و از کثرت بروز مخفی گشته،  
حقّ عیان چون مهر رخشان آمده حیف کاند در شهر کوران آمده...

آثار، ج ۳، ص ۱۳۲-۱۳۳

و نیز جمال قدم در لوح شیخ به بیت فوق استشهاد نموده چنین میفرمایند:

... معرضین تدبیرها نموده اند و بحیلها تمسک جسته اند از جمله صورت این  
سید را گرفته اند و همچنین صور بعضی را بعد هر کدام را در ورقی چسبانده اند و  
فوق اینها صورت میرزا یحیی را باری بهر اسبابی از برای انکار حقّ تمسک  
جسته اند قل،

حقّ عیان چون مهر رخشان آمده حیف کاند در شهر کوران آمده

لوح شیخ، ص ۱۱۹

و نیز جمال قدم در لوحی دیگر چنین میفرمایند:

... ای برادر من اگر نفسی این امر را انکار نماید و از این ظهور اعظم غافل شود  
قادر بر اثبات هیچ امری نبوده و نیست این فانی را حزن از کلّ جهات بشأنی  
احاطه نموده که از اظهارش عاجز است چه که از برای شمس حقیقت بعد از ظهور  
و اشراق دلیل ذکر مینماید و این خطائی است کبیر. باعلی النداء میفرماید، ائی  
اکون مقدساً عن کلّ ما ذکر و سطر انّ دلیلی ما ظهر من عندی و حجّتی نفسی  
لوانتم من العارفين انتهى. ولکن این عبد چون بعضی را ضعیف مشاهده نموده  
بحیل استدلال تمسک جسته که شاید از معین کلمات الهی کوثر باقی بیاشامند و  
بزندگی دائمی فائز گردند والا انّ الدلیل یستحیی ان ینسب الیه والبرهان یخجل  
ان ینسجد بین یدیه نعم ما قبل،

حقّ عیان چون مهر رخشان آمده حیف کاندر شهر کوران آمده  
سزاوار انسان آنکه بطراز عدل و انصاف مزین باشد مالک و جودی که بنفسه امام  
عالم قیام فرموده و باسم قیومش رحیق مختوم را گشود و معادل منزل من قبل و  
من بعد از قلم مبارکش جاری و نازل چگونه میتواند انسان در این مقام توقف  
نماید و یا نعوذ باللّه کلمه نالایق ادا کند...

مآئده آسمانی، ج ۷، ص ۲۴۶-۲۴۷

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب سرتیپ آقا میرزا آقاخان در بوشهر چنین  
میفرمایند:

هو الله یا من ثبت علی الميثاق حمد حیّ قیوم را لائق و شایان که باشراق نیر  
عهد و پیمان افق امکان را مستثنی و منور فرمود و بظهور آیات توحید شبهات  
اهل تحدید را زائل و مندفع نمود و بشهاب ثاقب و نجوم بازغ مرده نفاق و هزله  
شقاق و رزله نفاق را از صعود باوج میثاق طرد و تعقیب فرمود تا از استراق سمع  
و استماع اسرار یوم الجمع محروم و ممنوع مانند چه که در میدان پیمان هر گاو  
پروار جولان نتواند و هر زاغ شکسته بال در اوج عرفان طیران نداند طیور حدائق  
قدس باید تا از حقائق عهد قدیم دم زند و هژیران وادی عزت باید تا در فضای  
استقامت شور و ولوله اندازند سراج توحید باید تا در زجاج تفرید برافروزد و  
شجره مبارکه باید تا در جنت احدیت قد برافرازد مرغ خاکیان را با دریای بی پایان  
چه کار و کوران را با مهر رخشان چه سر و سودا، حقّ عیان چون مهر رخشان  
آمده - حیف کاندر شهر کوران آمده. والبهاء علیک ع ع

حضرت عبدالبهاء در لوحی چنین میفرمایند:

... الیوم در هر اقلیمی اگر شخصی ایرانی را تعریف و توصیف خواهند گویند این  
شخص از وطن بهاء الله است فوراً عزیز و محترم گردد اقلای ایرانیان باید قدر این را  
بدانند از انظار جهانیان افتاده بودند و از امم متوحشه شمرده میشدند حال چنین  
عزت پایدار یافتند و چنین تاجی از گوهر شاهوار بر سر نهادند نعم ما قال الشاعر،  
هرکه ارزان میخرد ارزان دهد گوهری طفلی بقرصی نان دهد

حق عیان چون مهر رخشان آمده حیف کاندر شهر کوران آمده  
شمس حقیقت اگر در سائر اقالیم اشراق نموده بود تابحال اشعه‌اش جهانگیر  
گشته بود زیرا اهل آن اقلیم قدر این فضل عظیم را میدانستند ولو مؤمن نبودند  
مسرور بودند...

مکاتیب، ج ۳، ص ۳۴۹

و در لوحی دیگر از حضرت عبدالبهاء چنین مذکور است:

ای نفوس زکیه جمیع ملل منتظر طلوع شمس حقیقت بودند هر یک بلقب و  
عنوانی قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن قَائِمًا ماتدعوا فله الأسماء الحسنی ولی پرده  
او هام دیده‌ها را کور نمود و منتظران را محروم نمود و مشامها را مزکوم کرد و از  
عطر مشموم بی‌بهره و نصیب گشتند، حق عیان چون مهر رخشان آمده - حیف  
کاندر شهر کوران آمده. آن نور حقیقت ساطع بر شرق و غرب گردید و در سحاب  
جلال پنهان شد و از این جهان غروب نمود و در افق غیب امکان الی ابدالآباد  
درخشان و تابانست با وجود این هنوز خفتگان بیدار نشده‌اند و محرومان محرم  
راز نگشته‌اند...

مکاتیب، ج ۸، ص ۱۶۴

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین میفرمایند:

... الحمد لله شب فراق منتهی شد و صبح وصال دمید یار پنهان آشکار گشت و  
دلبر آفاق عرض دیدار نمود یوسف رحمانی شهرة بازار شد و جمال رحمان  
شاهد انجمن آفاق گردید اما نابینایان ممنوع شدند، محروم گردیدند، مقهور  
شدند، محجوب گردیدند و فریاد این الشمس الطالعة برآوردند.

حق عیان چون مهر رخشان آمده حیف کاندر شهر کوران آمده  
باری زلزله در ایران افتاد و این ایام ولوله در آفاق بلند شد لهذا در بسیط زمین  
غلغلة ظهور نور مبین است و عالم آفرینش در حرکت و جنبش باوجود این  
غافلان ایران تا بحال بیدار نشدند و سر از بالین نادانی برنداشتند...

منتخبات مکاتیب، ج ۳، ص ۸۱-۸۲

و نیز حضرت عبدالبهاء در اثری دیگر چنین میفرمایند:

الهی الهی قد غشت القلوب غاشیة الاضطراب... ای بنده حق

حق عیان چون مهر تابان آمده حیف کاندر شهر کوران آمده

جمال ابهی روحی لأحبائه الفداء سی سال قبل از صعود کُل را بمرجع مخصوص دلالت و بکرات و مرات احبّاء حاضرین را دلالت بعد در کتاب اقدس بنصی صریح چون بنیان مرصوص بمقام منصوص هدایت فرمودند و شب و روز احبّاء را آگاهی بتصریح گهی تلویح گهی بکنایه گهی باشاره احضار و ایقاظ میفرمودند تا آنکه کتاب مبین و لوح محفوظ میثاق الهی باثر قلم اعلیٰ مرقوم شد و مرکز میثاق مشروح گشت آفتاب عهد بتابید نور هدایت کبریٰ بدرخشید تا باز بعد از صعود اختلاف حاصل نگردد و اجتهاد بمیان نیاید و هرکس بهوای خویش نپرد خلیفه ثانی حسبنا کتاب الله نگویند خلیفه ثالث اناذوالنورین نفرمایند مرکز میثاق معلوم باشد و مبین آیات نیر آفاق منصوص صغیر و کبیر کُل اطاعت نمایند عظیم و حقیر کُل هدایت جویند حال مرکز منصوص متروک و مرجع مخصوص مخزول و منکوب احزاب مهزومه در جولان و شبهات استنباطیه مستولی بر قلب هر جان و هزار افترا ورد زبان یکی گوید نسخ شریعت نمودند دیگری گوید نماز و روزه را برداشتند حزبی گویند چنین و حزبی گویند چنان. جمیع این روایات و حکایات محض القاء شبهاتست والّا دین دین الله است و شریعت شریعت الله لا تتغیّر و لا تتبدل الی یوم الله تا کُل در ظلّ شریعت الهیه مستظل و باحکام الهی مکلف تخلف نتوانیم و تمرّد نخواهیم این چه تصوّر است و این چه تفکر از این تدبیر ثمری جز تفضیح خویش نبینند و مفزّی از برای خود نیابند مقصودشان از این افترا تخدیش اذهان است و تشویش افکار این عبد اول من تمسک بشریعة الله و اول من اتبع او امر الله فاحضر لتری ولی نفوسی که در این افترا را میزنند آیا از شریعة الله خبر دارند یا از احکام الهی چیزی عمل نموده اند شما استفسار نمائید شریعتشان القاء شبهات و دینشان اتباع متشابهات...

مجموعه مکاتیب، شماره ۸۸، ص ۱۹۴-۱۹۵

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح «حضرت باقروف» در طهران چنین میفرمایند  
 ای ثابت بر پیمان نامه مشکین آن منجذب نور مبین وصول یافت... این امراض  
 مزمنه ایران به بارتنگ و خاکشیر معالجه نگردد یک قوه الهیه میخواهد که سبب  
 ترقی از حسیب ادنی به اوج اعلی گردد، قوه‌ای که عرب وحشی بادیه بی آب و  
 گیاه را به اوج عزت ابدیه رساند، قوه‌ای که یهودیان چند ذلیل را پطرس اعظم و  
 یوحنا و بولس حواری نمود و سرور جمیع فرنگستان کرد، قوه‌ای که اسرائیل  
 ضعیف ذلیل را سلطنت سلیمانی بخشید. باری چنین آفتاب درخشنده‌ای از افق  
 ایران طلوع نمود و ایران هنوز در ظلمات او هام. چه خوش گفته، حق عیان چون  
 مهر رخشان آمده - حیف کاندلر شهر کوران آمده. باری شما بقدر امکان بکوشید  
 تا سبب عزت ابدیه ایران و ایرانیان گردید...

خاندان سادات خمس، ص ۱۰۸-۱۰۹

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا شیخ حسن در نهاوند چنین میفرمایند:  
 ای حسن احسن حضرت امام حسن علیه السلام میفرماید، و عندی جوهر علم  
 لو ابوح به لقیل لی هذا ممن یعبدالوئنا. هرچند این بیت را نسبت بائمه دیگر  
 علیهم السلام نیز میدهند و لکن فی الحقیقه از امام حسن علیه التَّحیة والتَّناست،  
 میفرماید یک جوهر علمی در نزد من هست که اگر آنرا بیان کنم قوم بر من قیام  
 نمایند و گویند این شخص بت پرست است، آن جوهر علم امروز واضح و آشکار  
 گشت این است که جمیع ملل بر اعتراض قیام نموده اند الحمد لله برهان واضح  
 است و دلیل لائح و حجت قاطع و نور حقیقت ساطع از برای نفسی مفزیه نه.  
 روز روشن هر که جوید او چراغ - عین جستن کوریش دارد بلاغ. حق عیان چون  
 مهر رخشان آمده - حیف کاندلر شهر کوران آمده. باری تو حمد کن خدا را که  
 مطلع بر اسرار حضرت امام حسن علیه السلام گردیدی و پرده دریدی و از لوم و  
 سطوت قوم نرنجیدی و بمقصود رسیدی. امة الله المحترمه ضجیع مکرمه را  
 تحیت برسان بلکه شما سبب هدایت رجال گردید و او سبب اهتدای نساء.  
 وعلیکما البهَاء والتَّناء ع

چون بیت «حق عیان چون...» همراه با دو بیت دیگر مثنوی مولوی یعنی بیت «هرکه ارزان میخرد...» و بیت «روز روشن هرکه...» در الواح فوق نقل شده به این قرائن گوینده بیت «حق عیان چون...» نیز میتواند مولوی بوده باشد اما حقیر این بیت را در چند نسخه مثنوی مولوی که در اختیار داشتم نیافتم. حضرت عبدالبهاء در لوحی که ذیلاً نقل میگردد به بیت مورد بحث در رساله سلوک اشاره میفرماید و متن رساله سلوک که همان رساله هفت وادی میباشد در صدر مقال نقل گردید. متن لوح مبارک حضرت عبدالبهاء که به آن اشاره شد چنین است:

هو الله ق جناب ابوالقاسم خان علیه بهاء الله الابهي ملاحظه نمایند الله ابهي  
يامن سمع النداء ولبي يا ربي الابهي اگر نظر را بافق اعلى اندازی انوار ملکوت  
ابهی مشاهده نمائی که آفاق کائنات را روشن نموده و اگر سمع را متوجه عالم بالا  
کنی استماع فرمائی که ندای سروش و هاتف غیبی غلغله و ولوله در ارض و  
سماء انداخته صدهزار افسوس که گوش‌ها گوش بهائم است و چشم‌ها چشم  
اولی الخسائر صم بکم عمی فهم لایرجعون در رساله سلوک میفرماید قوله  
جل ذکره، حق عیان چون مهر رخشان آمده - حیف کاندرا شهر کوران آمده. حال  
کوران انوار فیوضات ملکوت ابهی را مشاهده نمایند. ع ع

برای ملاحظه شرحی در باره «هرکه ارزان میخرد...» و «روز روشن هرکه...» به  
ذیل آن ابیات مراجعه فرمائید.

در باره بیت «وعندی جوهر علم...» شرحی در مآخذ اشعار، ج ۱، ص ۱۰۰-۱۰۱  
به طبع رسیده است.

در لوح مبارک حضرت عبدالبهاء که از مکاتیب جلد هشتم نقل شد عبارت «قل  
ادعوا الله...» قسمتی از آیه شماره ۱۱۰ در سوره کهف (۱۷) است که میفرماید:

قُلْ اَدْعُوا اللّٰهَ اَوْ اَدْعُوا الرَّحْمٰنَ اَيًّا مَا تَدْعُوْا فَلَہٗ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰی وَلَا تَجْہَرُوْا  
بِصَلْوٰتِکُمْ وَلَا تَخَافُوْا بِہَا وَابْتَغِ بَیْنَ ذٰلِکَ سَبِيْلًا

مضمون آیه مبارکه آن که خدا را به هر رسمی که بخوانید صفات و اسماء حسنی

همه مخصوص اوست. تو در نماز صدا را بلند یا بسیار آهسته نکن بلکه حدّ متوسط را اختیار نما.

حدیث «حسبنا کتاب الله» که در لوح حضرت عبدالبهاء نقل شده در امالی شیخ مفید (۴۸-۴۹) مندرج است. در همین لوح مبارک «ذوالنورین» از القاب عثمان ابن عفان خلیفه سوم است که با دو بنت رسول خدا یعنی رقیه و ام‌کلثوم یکی بعد از دیگری ازدواج نمود و به این سبب به این لقب ملقب شده است.

اما بارتنگ که ذکر آن در لوح جناب باقروف مذکور شده از دانه‌های دوائی است که به آن بارهنگ نیز می‌گویند. دانه بارتنگ غالباً قرمز رنگ و پُر لعاب است و برای معالجه درد سینه به مصرف میرسد. بارتنگ مُدرّ نیز میباشد.

در همین لوح مبارک خاکشیر نیز مذکور شده و آن نیز گیاهی است که دانه‌های قرمز رنگ و پُر لعاب دارد. خاکشیر را برای رفع اختلالات معدی تجویز می‌کنند.



## حیرت اندر حیرت آمد زین قصص

جمال اقدس ابھی در لوح مبارک دنیا چنین میفرمایند:

... حال هر یوم نار ظلمی مشتعل و سیف اعتسافی مسلول سبحان الله بزرگان ایران و نجبای عظام باخلاق سبعی فخر مینمایند (حیرت اندر حیرت آمد زین قصص) این مظلوم در لیالی و ایام بشکر و حمد مالک انام مشغول چه که مشاهده شد نصائح و مواعظ تأثیر نموده و اخلاق و اطوار این حزب بدرجۀ قبول فائز چه که ظاهر شد آنچه که سبب روشنی چشم عالم است و آن شفاعت دوستان از دشمنان نزد امراء بوده کردار نیک گواه راستی گفتار است امید آنکه اختیار بروشنی کردار گیتی را روشن نمایند...

مجموعه الواح، ص ۲۹۳-۲۹۴

و نیز در لوحی که از لسان خادم الله به اعزاز جناب ناظر در اسلامبول عزّ صدور یافته و به تاریخ ۲۷ ذی الحجة ۱۳۰۵ ه.ق. مورخ است چنین مسطور است:

حمد مقصود عالم را لایق و سزا که اولیای خود را در هر حین آگاهی عطا میفرماید بر خدعه و مکر معتدین و کذب و افترای ظالمین لله الحمد کشف غطا شد و سبحات جلال شقّ گشت و افتراء و کذب نفوس غافله به مثابه آفتاب بر آن محبوب آشکار شد. سبحان الله شعور چه شد، عقل کجا رفت گمان نمیکنند که شاید نفس سامع بر امور مطلع باشد یقولون باقواهم و يعملون بما منوعانه فی کتاب الله. باری دستخطهای آن محبوب فواد رسید هر کلمه آن گواهی بود صادق بر کذب و مفتریات انفس مجعوله غافله. از خط موهوم مراتب و مقاماتش معلوم لله الحمد آن محبوب مطلع گشتند و آگاه شدند حیرت این عبد و اهل مداین سمع و بصر را اخذ نمود خادم خود را مانند موله باهت مشاهده کرد. عقل و ادراک به این مقامات نمیرسد که چگونه انسان آنچه از لسانش جاری شود

مخالف باشد، حیرت اندر حیرت در این مقام است نه قصص مولوی علیه‌الرحمه. باری بحر بیان به امواجی ظاهر و نیر اعظم به انواری مشرق و باهر که از برای منصفین مجال توقّف نبوده و نیست...

و نیز حضرت بهاء‌الله در لوحی که از لسان خادم‌الله به اعزاز جناب حاجی محمد علاقه‌بند یزدی عزّ صدور یافته و به تاریخ ۵ جمادی‌الآخری سنه ۱۳۰۵ هـ.ق. مورخ است چنین میفرمایند:

حمد مقدّس از ذکر آیه و خامه مشرق نور سلطان احدیّه را لایق و سزااست که علم امرش را مرتفع نمود و عرصه گیتی را به ظلّش بیاراست... یا حبیب فوادی اعمال نفوس غافله و متابعت علمای جاهل عباد را از بحر رحمت رحمانی و فیوضات فیاض حقیقی منع نموده. اوهام سدی است کبیر و ظنون حجابی است غلیظ، اغلظ من الجبال حایل شده و قوّه باصره و مدرکه را از مشاهده محروم داشته اصحاب ملکوت متحیر چه که مشاهده می‌نمایند در قرون و اعصار یک نفس از اهل عمائم از حزب شیعه به عرفان مقصود و کیفیت ظهور آگاه نبود، حیرت اندر حیرت آمد زین قصص. قد حقت کلمة القبل و اکثر اعدائه العلماء افتخار آن حزب آن بود که ما به وصی بلافضل قائلیم و نفسی که هزار وصی و ولی از کلمه‌اش خلق شد او را جهره سب نمودند و بر قتلش فتوی دادند قد ارتکبوا ما لا ارتکبه اليهود ولا النصارى ولا المجوس...

و نیز حضرت بهاء‌الله در لوحی که به امضای میرزا آقاخان خادم‌الله در تاریخ ۹ جمادی‌الاولی سنه ۱۲۹۹ هـ.ق. به اعزاز جناب زین‌المقرین عزّ صدور یافته چنین میفرمایند:

حمد مقدّس از فکر و لسان محبوب عالمیان را لایق و سزااست که به یک کلمه هستی بخشید و به کلمه‌ی آخری به نیستی راجع نمود... بسیار عجب است و عجب مشاهده میشود بلکه عجب فوق عجب است الی مالانهایه چه که این فانی مشاهده مینماید جمیع اهل عالم منتظر آنند که دست‌آویزی پیدا نمایند و امری

در عالم از ایشان بظهور آید اهل ایران که فی الحقیقه اهل شعور و ادراکند از این امر اعظم که شبه آن در عالم دیده نشده غافل و محجوبند، حیرت اندر حیرت آمد زین قصص. باری از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل که ابصار را بگشاید و آذان جدیدۀ واعیه عطا فرماید اوست مقتدر و توانا...

و حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا میرزا علی محمد ابن اصدق چنین میفرمایند:

هو الابهی ای ناظر به ملکوت ابهی و مشتعل بنار محبت اللّٰه مسطورات آنجناب تلاوت شد و نفحات ریاض حبّ استشمام گشت از عنایات الهیّه توفیق ثبوت و استقامت خواسته بودید معلومست این امر الیوم اعظم امور و این شأن اهمّ شئون عند ربّک العزیز القیوم ربّ اجعل اقدام احبائک ثابتة علی امرک و راسخة فی حبّک و اجعل قلوبهم منورا بالاشعة الساطعة من ملکوتک الابهی و صدورهم منشرحة بآیاتک النازلة من جبروتک الاعلی ای ربّ انهم ایتام التجاؤا الی کھف ولایتک و فقراء آووا الی ظلّ حمایتک و اذلاء تمسکوا بحبل عزّک و عنایتک فانظر الیهم بعین رحمانیتک و اجعلهم آية رحمتک بین بریتک انک انت العزیز المقتدر القدير.

در تفصیل جستجوی خانه آقاعلی حیدر الّذی صعد الی اللّٰه بقلب طاهر و نفس زکیّة و فؤاد مطمئن و حقیقه مقدّسه عن کلّ دنس لایرضی به اللّٰه علیه بهاء ربّه الاعلی فی الافق الابهی این امور مظنونۀ مفتریّه شأن ارذل اقوام و اخبث عوام بوده سبحان اللّٰه چگونه در حقّ آن کمان نمودند و از مفترین پذیرفتند، حیرت اندر حیرت آمد زین قصص. باآنکه نفوسیکه در ظلّ تربیت الهیّه پرورده شدند مظهر رحمت پروردگارند و خیر محضند و حتّیٰ خیرخواه دشمنان خویشند و فارغ از بیگانه و خویش ناظر بمنظر اکبرند و غافل از اغراض نفسانیۀ عالم بشر دریای صبر و سکونند و امطار فضل پروردگار بیچون از دست امم عالم زهر چشند و شهد بخشند زخم تیر و سنانرا به جود و احسان مقابلی کنند،

بر من مسکین جفا دارند ظنّ که وفا را شرم میآید ز من

در حقّ چنین نفوس که خیرخواه عمومند چنین گمان و ظنون مینمایند مفسدین

را میپرورند و مهربان ببدخواهانند و بدوستان صادقان گمان چنین امر قبیحی و فعل فزیحی و نیت خبیثی مینمایند فاعتبروا یا اولی الابصار فنعیم ما قال، خوش بودگر محک تجربه آید بمیان... ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا شیخ علی در کرمانشاه چنین میفرمایند:

ای ثابت بر پیمان اسم اعظم روحی لأحبائه الفدا در رساله سلوک خطاباً بشیخی از شیوخ میفرمایند «ای شیخ همت را زجاج نما تا این سراج را از بادهای مخالف حفظ نماید». حال عبدالبهاء میگوید همت را بر صون و حمایت امرالله بگمار یعنی سپاه حصن حصین شو و حارس دین مبین شب و روز بکوش که نار محبت الله افروخته گردد و عاشقان جمال ذوالجلال جان سوخته تر و آهنگ ملکوت ابهی چنان عبور و سرور بخشد و جذب و طرب آرد که انسان را بحیرت و وله اندازد، سبحان الله این نغمه الهی آفاق را بحرکت آورده و شرق و غرب را منجذب نموده اروپا و امریک برقص و طرب آمده ولی هنوز جم غفیری از ایران خفته و بیهوش افتاده، حیرت اندر حیرت آمد زین قصص. تو جهدی کن بلکه خفته را بیدار نمائی و محروم را محرم اسرار کنی و نافه محبت الله نثار فرمائی و آن اقلیم را مشکبار کنی وعلیک التحیة والثناء. سلیل جلیل و نجل نجیب جناب آقابزرگ را از قبل عبدالبهاء تحیت مشتاقانه برسان و بگو اشکرالله علی ما اعطاک هذا الاب الحنون البر الرؤف وعلیک التحیة والثناء ع ع

مصرع فوق در لوح حضرت عبدالبهاء خطاب به ادوارد براون نیز نقل شده و آن لوح در ذیل «دل زنده میشود...» مندرج گردیده است.

مصرعی که در آثار فوق نقل و یا به مضمون آن اشاره شده از مولوی است که در مثنوی چنین میفرماید:

حیرت اندر حیرت آمد این قصص بیهشی خاصگان اندر اخص

مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۸۰۵

در لوح دنیا که در صدر مقال نقل گردید اشاره جمال قدم به «شفاعت دوستان از

دشمنان» راجع به واقعه شهادت حاجی محمد رضای اصفهانی در عشق آباد است که بهائیان از قاتلین آن شهید مظلوم در نزد اولیاء امور شفاعت نمودند و شرح آن حوادث را حضرت ابوالفضائل به تفصیل نوشته‌اند. برای مطالعه شرح مذکور به کتاب مصابیح هدایت، ج ۲، ص ۲۸۲-۳۱۶ مراجعه فرمائید.

مقصود از جناب ناظر در اسلامبول که فقراتی از لوح ایشان نقل شد حاج میرزا ابوالقاسم ناظر اصفهانی است و مندرجات لوح مبارک راجع به حیل و دسایس و افتراات اعدای امرالله در اسلامبول است که جزئیات آن را میتوان در رساله آقا میرزا عبدالحسین سمندرزاده که در تاریخ سمندر، ص ۳۷۱-۴۴۵ به طبع رسیده است مطالعه نمود.

عبارت «اکثر اعدائه العلماء» که در لوح جناب علاقه‌بند مذکور شده فقره‌ای از حدیث امام جعفر صادق است که جمال‌قدم متن آن را در کتاب مستطاب ایقان، ص ۱۸۸، نقل فرموده‌اند. در کتاب قاموس ایقان، ج ۴، ص ۱۸۶۲-۱۸۶۴ شرح مبسوطی در باره آن حدیث مندرج گردیده است.

مقصود حضرت عبدالبهاء از «رساله سلوک» در لوح جناب آقا شیخ علی، رساله هفت وادی است که به اعزاز شیخ محیی‌الدین قاضی خانقین از قلم جمال‌قدم عزّ نزول یافته است. در اواخر این رساله جمال‌قدم خطاب به شیخ محیی‌الدین چنین میفرمایند:

... ای شیخ همّت را زجاج کن که شاید این سراج را از بادهای مخالف حفظ نماید...

آثار، ج ۳، ص ۱۳۵

برای ملاحظه شرح مطالب مربوط به «بر من مسکین...» و «خوش بود گر محک...» که در لوح جناب ابن اصدق مذکور شده به ذیل آن اشعار مراجعه فرمائید.

## حیرتم در چشم‌بندی خدا

حضرت عبدالبهاء در لوحی چنین میفرماید:

الهی الهی انت تعلم عجزی و انکساری و قلقی و اضطرابی... بکرات و مرّات مرقوم گردید که تا دولت و ملت مانند شهد و شیر آمیخته نگردند فلاح و نجاح محال است ایران ویران شود، ابدأ مسموع نیفتاد. ملاحظه کنید که چگونه عین واقع تحقق یافت و هنوز بی‌خردان آرام نگیرند و بیشتر از پیشتر تیشه بر ریشه ایران و ایرانیان زنند. و همچنین مرقوم شد، ای یاران الهی در الفت بین دولت و ملت کوشید و اگر عاجز مانید کناره‌گیری زنده‌گزار که در خون یک ایرانی از هر حزبی داخل شوید. سبحان‌الله این خیرخواهی مقبول نیفتاد و وساوس نفسانی مقبول شد. رقباء بیانی ایران را ویران نمودند و هنوز ایرانیان در خوابند، صوراسرافیل بیدار نکند تا چه رسد بصوت کوس و نفیر. در زمانی که مدعیان که بگمان خود اهل بیاند ایران را پریشان نمودند این آوارگان در امریک و فرنگ آهنگ وحدت عالم انسانی بلند و ایران را عزیز و ایرانیان را ارجمند مینمودند، بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا. جمیع وقایع اخیره سالهای چند پیش از وقوع صریحاً در نامه‌ها اخبار شد و مضرات اختلاف و نزاع و جدال احزاب و نتایج آن واضحاً بیان گردید یک یک عیناً واقع شد با وجود این انتباهی نیست، حیرتم در چشم‌بندی خدا...

مصرع «حیرتم در چشم‌بندی خدا» از مولوی است که در مثنوی چنین میفرماید:

چشم باز و گوش باز و این ذکا خیره‌ام در چشم‌بندی خدا

مثنوی، دفتر سزم، بیت ۱۱۰۹

برای ملاحظه شرح مربوط به «بین تفاوت ره...» به ذیل آن مصرع مراجعه فرمائید. و نیز نک ب ذیل: «چشم باز و گوش باز...».

مآخذ اشعار فارسی  
در آثار بهائی



حرف:

خ





## خدمتی بسزا بر نیامد از دستم

نک به ذیل: «چگونه سرز خجالت...».

## **خود تو دانی کافتاب اندر حمل می چه گوید باریا حین باد غل**

نک به ذیل: «آن خطاباتى که...» و «خود تو میدانى...».

## خود تو در ضمن حکایت گوش دار

حضرت بهاء الله در لوحی چنین میفرمایند:

ولا بأس بما اتخذته وسيلة للمعاش لان ذكر المظلوم ممدوح في كل وقت و اوان  
واجعله وسيلة لا يفاظ الراقدين و تنبيه الغافلين تحت الرمز والاشارة والایماء كما  
قال الشاعر، خود تو در ضمن حکایت گوش دار...

امر و خلق، ج ۳، ص ۳۷۰

و حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح چنین میفرمایند:

یا من وقف حیاته لاعلاء كلمة الله آنچه مرقوم فرموده بودید ملحوظ گردید...  
دیگر آنکه اهل فتور پایی این عبد پر قصورند و این عبد حال مدّت چهار سالست  
که تحمل جفا و انکار و افترا و اراجیف و تزییف و تحقیر و بلکه تکفیر نموده و  
مینماید چنانچه اگر در بعضی اوراق و مکاتیب دقت فرمائید ملاحظه میکنید که  
جمیع ایّاک اعنی یا جار است و خود در ضمن حکایت گوشدار...

و نیز نک به لوح جناب ابن ابهر در ذیل: «برده ویران خراج و عشر...».

مصرع منقول مصرع ثانی در بیت ذیل است که مولوی میفرماید:

گفتمش پوشیده خوشتر سرّ یار      خود تو در ضمن حکایت گوش دار

مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۵

**خود تو میخوانی نه من ای مقتدی  
من که طور و تو موسی و این صدا**

نک به ذیل: «ای ایاز از...».

## خود تو میدانی که آن آب زلال می چه گوید با ریاحین با نهال

حضرت بهاء‌الله در لوحی که از لسان میرزا آقاخان خادم‌الله به اعزاز جناب آقاعلی‌اکبر در اسکندریه عزّ صدور یافته و به تاریخ ۱۹ جمادی‌الاول سنه ۱۳۰۵ هـ.ق. مورّخ است چنین میفرمایند:

الحمد لله به عنایت حقّ جل جلاله ابواب رحمت و عنایت و حفظ گشاده و مفتوح اولیایش به کلمه مبارکه توحید لا اله الا هو ناطق و به وحدانیت و فردانیتش مقرّ و معترف... حال مبرهن و واضح شد بر هر ذی علم و درایتی که السن عالم از شکر عنایتی از عنایاتش عاجز و قاصر است. در هر نفسی صد هزار نعمت موجود جلّت عظمت و عظمت نعمته و کمال انعامه و عطائه لا اله غیره. بعد از قرائت هر نامه تلقاء وجه عرض شد در هر کوزه نیر عنایت مشرق و آفتاب فضل مشهود خود آن جناب امواج بحر بیان را مشاهده نموده‌اید احتیاج به عرض این بنده نیست، خود تو میدانی که آن آب زلال - می چه گوید با ریاحین با نهال. خود تو دانی کافتاب اندر حمل - می چه گوید با ریاحین با دغل [کذا]...

و نیز حضرت بهاء‌الله در اثری که از لسان میرزا آقاخان خادم‌الله خطاب به «حضرت اسم‌الله م ۵» در طهران عزّ صدور یافته و به تاریخ ۴ محرم سنه ۱۳۰۱ هـ.ق. مورّخ است چنین میفرمایند:

سبحانک یا من یسمع حنین المقربین بماورد علی اولیائک و اصفیائک... این ایام از ملکوت بیان ظاهر شده آنچه که فی الحقیقه اکباد عالم را محترق نموده خود آن محبوب دیده‌اند امواج بحر بیان را و شنیده‌اند حقیف سدره مبارکه را یالها من بیان لویلقى علی النار یبدلها بالنور ولو علی الصخرة لتلین من بیان‌الله مالک الغیب والشهود نعم ما قال من قبل، خود تو دانی کافتاب اندر حمل - می چه گوید با ریاحین با دغل. خود تو میدانی که آن آب زلال - می چه گوید با

ریاحین با نهال. لعمرک یا محبوب فزادی لو وجدت بعدد الذرات السنأ ناطقة قد  
نظقت یا لیتنی مع حضرتکم و رأیت نفسی تحت السلاسل والاغلال. قسم به تیر  
سماء بیان الهی که آنچه وارد شده محو نمی‌شود و از دفتر امکان زایل نخواهد  
شد آثارش به دوام ملک و ملکوت باقی و اثمارش لایتناهی...

و نیز حضرت بهاء‌الله در لوحی که از لسان خادم‌الله به اعزاز «جناب آقا سید یحیی»  
عزّ نزول یافته و به تاریخ دوّم جمادی‌الثانی سنه ۱۳۰۸ ه.ق. مورخ است با استشهاد به  
مضامین شعر مولوی چنین میفرماید:

جوهر حمد و ثنا و ساذج ذکر و بهاء مخصوص ذات بی‌همتا است که با غفلت  
عباد و ضرّ فی البلاد و بلائی نازل و رزایی حادثه اولیای خود را فراموش  
نفرموده در لیالی و ایام ذکر نموده و مینماید و مقصودی جز عزّت دوستان و  
ارتفاع مقامشان نبوده و نیست. هم عالم شاهد و هم عالم گواه کتابش مع  
تقدیسش از لسان بشأنی ندایش مرتفع که شرق و غرب عالم را احاطه نموده  
فی‌الشرق مقامه و فی‌الغرب آثاره و الصلوة والسلام علی من تزیّن بذکره  
الملکوت و بآیاته الجبروت و علی آله و اصحابه الذین بهم امطر السحاب و  
تنبت الارض و نادى المناد من کلّ الجهات و برزت سطوة‌الله المهیمن القیوم و  
ظهرت قدرته و سلطانه علی ماکان و مایکون. و بعد دستخطهای عالی مقدّس از  
تحدید اوّل و ثانی رسید. دیگر اثرش معلوم و ثمرش مشهود آن کرد با فانی که  
بقول حضرت مولوی علیه‌الرحمه، آب زلال به نهال و تشعشعات آفتاب در  
فصل بهار. رسید و مسرّت بخشید و بهجت آورد...

دو بیتی که بدان استشهاد شده از مولوی است که در مثنوی چنین میفرماید:

خود تو دانی کآفتابی در حمل	تا چه گوید با نبات و با دقل
خود تو دانی هم که آن آب زلال	می چه گوید با ریاحین و نهال

مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۰۶۸-۱۰۶۹

کلمه دقل (به فتح اوّل و دوّم) در بیت فوق به معنی درخت خرماى پُرمیوه است. کلمه «دغل» که در لوح جمال قدم مذکور شده به معنی درخت بسیار و جمع آن یعنی «ادغال و دغال» به معنی جنگل است. این کلمه در بیت مولوی البتّه بسیار مناسب است.

در مثنوی طبع جعفری ابیات فوق به این صورت آمده است:

خود تو دانی کآفتاب اندر حمل	تاچه گوید بانبات و با حلل
خود تو میدانی که آن آب زلال	می چه گوید با ریاحین و نهال

شرح مثنوی، ج ۱۳، ص ۴۲۶

و نیز ن ک به ذیل: «آن خطاباتى که...» و «هم تو میدانی...».

## خود ثنا گفتن ز من ترک ثنا است

در لوح حضرت عبدالبهاء خطاب به عبدالحسین آواره که به تاریخ ۱۹۲۱/۱۱/۹ مورخ است چنین مسطور:

ای آواره کوه و صحرا در سبیل جمال ابهی و منادی عهد و میثاق نامه نهم محرم ۱۳۴۰ وصول یافت مرقوم فرموده بودید، خود ثنا گفتن ز من ترک ثنا است. اما ثنای عبدالبهاء را ترک نباید کرد و بسیار مختصر و مفید است و مقدس از اسهاب و اطناب و آن عبدالبهاء است. هذا قول الفصل و هو حقیقتی و کینونتی و هویتی و ذاتی و نفسی و روحی و لحمی و دمی و عظمی و نهایت آمالی...

مصرع مذکور از مولوی است و در مثنوی چنین آمده است:

این ثنا گفتن ز من ترک ثناست      کین دلیل هستی و هستی خطاست  
پیش هست او بیاید نیست بود      چیست هستی پیش او کور و کبود

مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۱۷-۵۱۸



## خوردن برای زیستن و ذکر کردن است تو معتقد که زیستن از بهر خوردن است

میرزا محمود زرقانی از بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء چنین آورده است که در خصوص اشغال و تقیدات اهل پاریس چنین فرمودند:

در لسان فارسی شعری است که خوردن برای زیستن و ذکر کردن است - تو معتقد که زیستن از بهر خوردن است. حال اهل پاریس و اکثر اروپائیا برآنند که انسان برای کار است نه کار برای انسان.

بدایع الآثار، ج ۲، ص ۱۱۹

بیت فوق مأخوذ از حکایتی در باب سوّم کتاب گلستان است که سعدی چنین میگوید:

حکایت: در سیرتِ اردشیرِ بابکان آمده است که حکیمی [عرب] را پرسید که روزی چه مایه طعام مصلحت است خوردن؟ گفت: صد درم [سنگ] کفایت کند. گفت: این قدر چه قوت دهد؟ [گفت]: هَذَا الْمِقْدَارُ يَحْمِلُكَ وَ مَا زَادَ عَلَى ذَلِكَ فَأَنْتَ حَامِلُهُ، [یعنی این قدر تو را بر پای همی دارد و هرچه براین زیادت کنی تو حَمَالِ آنی].

خوردن برای زیستن و ذکر کردن است

تو معتقد که زیستن از بهر خوردن است

گلستان، ص ۱۱۰-۱۱۱

در توضیحاتی که دکتر غلامحسین یوسفی راجع به این داستان نوشته‌اند چنین آمده است:

اردشیر بابکان: اردشیر فرزند بابک، نخستین پادشاه ساسانی و پایه‌گذار آن سلسله که از ۲۲۴ تا ۲۴۱ میلادی فرمانروایی کرد.

حکیم: ... در اینجا یعنی پزشک.

چه مایه طعام: چه مقدار غذا، خوردنی.

درم سنگ: وزن یک درم... چهل و هشت حبه، چهل و هشت جو میانه...

گلستان، ص ۳۸۰

ذکر کردن: ذکر، در لغت یعنی یادکردن و در این جا منظور یادکردن خداست و از

اصطلاحات صوفیان است...

گلستان، ص ۳۷۴-۳۷۵

## خوش بود تسلیم خوشتر زان رضا پیش یار مهربان با وفا

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقامیرزا رضاخان چنین میفرماید:

هوالبهی ای عاشق جمال ذوالجلال در مراسله این بیت مسطور، غیر تسلیم و رضا کو چاره - در کف شیری نری خونخواره. ولی من میگویم، خوش بود تسلیم خوشتر زان رضا - پیش یار مهربان با وفا. زیرا آنچه کند جوهر صفاست و روح وفا باری چون آتش عشق در هویت قلب برافروزد قصور و فتور و ذنوب و کروب را بکلی بسوزد در آن مقام حکومت سلطان محبت نماید و سلطنت شهریار عشق راند از فضل حق امیدگشایش است و حصول آسایش ان ربی کریم کریم ع

مکاتیب، ج ۸، ص ۱۲۵-۱۲۶

بیتی که حضرت عبدالبهاء به نظم آورده‌اند ناظر به بیت مولوی در مثنوی است که میفرماید:

جز که تسلیم و رضا کو چاره‌ای      در کف شیر نری خونخواره‌ای  
مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۷۷

و نیز ن ک به ذیل: «غیر تسلیم و رضا...» و «جز که تسلیم...».

آقا میرزا رضاخان که لوح ایشان نقل شد جدّ عاقله تسلیمی است که نام فامیل خود را با الهام از منظوم لوح فوق «تسلیمی» انتخاب نمودند.

## خوش بودگر محک تجربه آید بمیان قاسیه روی شود آنکه در او غش باشد

حضرت عبدالبهاء در رساله سیاسیه چنین میفرمایند:

... این جمع بی خردان یعنی پیشوایان پنجاه سال است در معابر و مناظر و مجالس و محافل در حضور اولیاء امور نسبت باین حزب مظلوم تهمت فساد میدادند و نسبت عناد روا داشتند که این حزب مخزب عالمند و مفسد اخلاق بنی آدم فتنه آفانند و مضرت علی الاطلاق عَلم عصیانند و رایت طغیان دشمن دین و دولتند و عدو جان رعیت مقتضای عدل الهی ظهور و وضوح حقیقت هر حزب و گروه بوده تا در انجمن عالم معلوم و مشهود گردد که مصلح کیست و مفسد که فتنه جوین چه قومند و مفسدان کدام گروه **والله يعلم المفسد من المصلح**، خوش بودگر محک تجربه آید بمیان - تا سیه روی شود آنکه در او غش باشد...

رساله سیاسیه، ص ۳۸-۴۰

حضرت عبدالبهاء مصرع «خوش بودگر محک تجربه آید بمیان» را در لوح جناب ابن اصدق نیز نقل فرموده‌اند و آن لوح در ذیل «حیرت اندر حیرت...» نقل گردیده است.

حضرت عبدالبهاء بیت «خوش بودگر محک...» را در لوح جناب آقاجان طیب نیز نقل فرموده‌اند و آن لوح در ذیل «صورتی در زیر دارد...» مندرج است.

بیت منقول از حافظ است که در غزل ذیل چنین میفرماید:

نقد صوفی نه همه صافی بیغش باشد      ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد  
صوفی ما که ز ورد صحری مست شدی      شامگاهش نگران باش که سر خوش باشد  
خوش بودگر محک تجربه آید بمیان      تا سیه روی شود هرکه درو غش باشد  
خط ساقی گر ازین گونه زند نقش برآب      ای بسا رُخ که بخونابه منقش باشد

ناز پرورد تنعم نبرد راه بدوست عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد  
 غم دینی دنی چند خوری باده بخور حیف باشد دل دانا که مشوش باشد  
 دلق و سجاده حافظ ببرد باده فروش گر شرابش ز کف ساقی مهوش باشد  
 دیوان حافظ، ص ۱۰۸

در باره کلمه «غش» که در بیت اول و سوم غزل حافظ آمده در حافظنامه، ج ۱، ص ۶۱۸، چنین مذکور شده است:

غش/بیغش: در بیت سوم همین غزل «غش» را به کار برده است. «غش» در فارسی به فتح اول رایج است، به معنای خیانت، تزویر، کدورت و کینه، شپله و پيله. در عربی این کلمه به کسر اول است. به معنای خبث و خیانت و تقلب و تزویر (متهی الارب؛ لغت نامه).

منوچهری گوید: اوستاد اوستادان زمانه عنصری - عنصرش بی عیب و دل بی غش و دینش بی فتن (دیوان، ص ۷۲).

غزالی می نویسد: «واجب دوم اندر بیع آن است که هیچ چیز از عیب کالا را از خریدار پنهان ندارد و همه به تمامی و راستی با وی بگوید. اگر پنهان دارد غش کرده باشد... و همچنانکه اندر بیع فریضه است غش ناکردن، اندر همه پیشه‌ها فریضه است، و کار قلب کردن حرام است مگر که پوشیده ندارد. (کیمیا، ج ۱، ص ۳۵۰-۳۵۲...)»

و در باره بیت سوم که در رساله سیاسیّه نقل شده در حافظنامه، ج ۱، ص ۶۱۹ چنین آمده است:

معنای بیت: این بیت در زبان فارسی، حکم مثل سائر را پیدا کرده است. بعد از اینکه در بیت اول از نقد قلب صوفی و در بیت دوم از باده‌نوشی او سخن گفت می‌گوید چه خوبست که برای آزمون این نقدها و ناسره‌ها معیاری باشد (نقدها را بود آیا که عیاری گیرند)، تا بر مبنای آن معیار خارجی و ضابطه عینی خدشه‌ناپذیر، هر نقدی که ناسره است همانند زر ناسره به مدد محک رسوا شود.

مضمون این بیت احتمالاً ملهم است از قول معروف حضرت علی (ع):  
عند الامتحان يُكْرَمُ الرَّجُلُ اَوْ يُهَانَ (هنگام امتحان است که انسان سربلند یا  
سرشکسته می‌شود.) شرح خوانساری بر غررالحکم و دررالکلم، تألیف  
عبدالواحد آمدی، ج ۴، ص ۳۲۱.

## خوش بیان کرد آن حکیم غزنوی بهر محبوبان مثال معنوی

حضرت عبدالبهاء در قسمتی از رساله مدیته چنین میفرمایند:

... از جمله منکران دیانت شخصی بوده ولتر نام از اهل فرانسه و کتب عدیده در ردّ ادیان تصنیف نموده که مضامینش سزاوار ملعبه صبیان بی خردان است. این شخص حرکات و سکنات پاپ را که رئیس مذهب کاتولیک است و فتن و فساد رؤسای روحانیّه ملت مسیحیه را میزان قرار داده بر روح الله زبان اعتراض گشوده و بعقل سقیم ملتفت معانی حقیقیّه کتب مقدسه الهیه نگشته بر بعضی مضامین کتب منزله سماویّه محذورات و مشکلات بیان کرده، و ننزل من القرآن ماهو شفاء و رحمة للمؤمنین ولایزید الظالمین الا خساراً،

خوش بیان کرد آن حکیم غزنوی      بهر محبوبان مثال معنوی  
که ز قرآن گر نبیند غیر قال      این عجب نبود ز اصحاب ضلال  
کز شعاع آفتاب پُر ز نور      غیر گرمی می نیابد چشم کور  
یضَلُّ به کثیراً و یهدی به کثیراً و ما یضَلُّ به الا الفاسقین...

رساله مدیته، ص ۸۵-۸۶

ایاتی که نقل فرموده اند از مولوی است و در دفتر سوم مثنوی (بیت ۴۲۲۹-۴۲۳۱) مندرج است.

عبارت «وننزل من القرآن...» آیه شماره ۸۲ در سوره اسراء (۱۷) است که خداوند میفرماید که آنچه از قرآن فرو فرستیم به منزله شفای دل و رحمت الهی برای اهل ایمان است و کافران را بجز زیان چیزی نخواهد افزود.

عبارت «یضَلُّ به کثیراً...» نیز قسمتی از آیه شماره ۲۶ در سوره بقره (۲) است که خداوند میفرماید:

إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَاتَعْوَضَةً فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ

أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا  
وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ

مضمون بیان الهی آن که خداوند خجالت نمیکشد که به پشه و یا موجودات بزرگتر از آن مثل زند. آنهایی که مؤمنند مثلی را که خداوند میزند درست و بجا و از جانب او میدانند و کسانی که کافرنند سؤال میکنند که مقصود خدا از ذکر این امثله چیست. بلی خداوند با مثالی که میزند بسیاری را گمراه میکند و بسیاری دیگر را هدایت میفرماید و او احدی را گمراه نمیکند مگر آن که از فاسقان باشد.

مقصود از ولتر که در رساله مدنیّه به بعضی از آراء و عقایدش اشاره شده نویسنده و فیلسوف شهیر فرانسوی، فرانسوا ماری آروئه دو ولتر (François Marie Arouet de Voltaire) است که به سال ۱۶۹۴م در پاریس متولد شد و در سال ۱۷۷۸م در همان شهر از این عالم درگذشت.

ولتر نسبت به دیانت مسیح شدیداً خصومت ورزیده و در دشمنی علنی خود با مسیحیت از وارد کردن اتهامات ناروا و غرض ورزی های بی جا کوتاهی نکرده است. حضرت عبدالبهاء در لوح میرزا یوحنا ابن داود نیز که در کتاب مکاتیب (ج ۳، ص ۴۵۸-۴۵۹) به طبع رسیده به افکار و شبهات ولتر اشاره فرموده اند.



## خوشر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران

حضرت بهاء‌الله در اواخر رساله چهار وادی (آثار، ج ۳، ص ۱۵۶) ابیاتی از مثنوی مولوی را نقل فرموده‌اند که از جمله آنها بیت فوق است. این بیت در دفتر اول مثنوی (بیت ۱۳۶) مندرج می‌باشد.

بیت مذکور در لوح حضرت عبدالبهاء خطاب به «دکتور آقامیرزا حبیب‌الله خان» هم نقل گردیده و لوح مزبور در ذیل: «بگذرد این روزگار...» مندرج است.

## خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

حضرت عبدالبهاء در لوحی چنین میفرمایند:

... ملاحظه نمائید که اولیای الهی و اصفیای ربّانی از پیش چه کشیدند و چه سمّ قاتلی چشیدند و چه زهر هلاهللی نوشیدند ولی آن بلاعین عطا بود و آن زهر عین شفا و آن زحمت رحمت بود و آن مشقّت راحت، نظر بعاقبت باید نمود نه بدایت اگر نظر باغاز نمائید یزید را عزّت و راحتی مزید و ولید را هر دم خوشی و شادمانی جدید ولی عاقبت عذابی شدید و نکبتی پدید ولی مظلوم دشت بلا شهید کربلا روح المقربین له الفدا را در بدایت سهم مسموم ولی عاقبت عزّت ابدیه مقرر و معلوم و در جهان ابدی حیات سرمدیه مشبوت و محتوم نظر باین مقام نمائید زیرا آن عزّت دنیویّه خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود سراپست نه آب سایه است نه آفتاب تاریک است نه تابناک...

مکاتیب، ج ۸، ص ۹

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح میرزا عبدالحسین آواره که به تاریخ ۴ شوال سنه ۱۳۳۹ ه.ق. مورخ است چنین میفرمایند:

ای منادی پیمان از عدم فرصت جواب نامه مختصر مرقوم میگردد... اما امور ایران در قبضه قدرت اسیر است آنچه که مطابق رضای الهی است جاری میشود هیچ عزلی بی حکمت نیست و هیچ نصبی بی سبب نه، خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود. باری احبّای الهی باید بهمان منوال سابق در امور سیاسی مداخله نمایند در آبادی ایران بکوشند در نشر علوم و فنون و صنایع همّت نمایند و در فلاح و زراعت ید بیضا بنمایند. الیوم این امور سبب تأیید است و الاّ سیاست هر دم در تحویل و تبدیل در حقّ سروران دعا نمائید که موقّق بتأسیس حکومت عادلّه گردند. ایران ویران و احزاب و اهالی هر دم عنوان

جدیدی نمایند و بر امری قیام کنند و رأی جدیدی جلوه دهند ولی هیچ موفقیت در میان نه و علویتی مشهود و عیان نه. اما اگر جمیع احزاب مقاصد مختلفه خویش را کنار نهند و با اتحاد و اتفاق پردازند یقین است که تأییدات الهیه و توفیقات ربّانیه در نهایت جلال و جمال جلوه نماید. الحمد لله ما از جمیع احزاب درکناریم نه با حزبی الفت داریم و نه با حزبی کلفت جمیع را خیرخواهیم و در قوت بنیه ایران می‌کوشیم و تأسیسات خیریه ابدی می‌نمائیم چون بنیه قوت گیرد جمیع علل و امراض خود مندفع شود قوت بنیه ایران بحسن سیاست است و ترقی در جمیع مراتب، خدا موفق کند. امیدواریم که عنقریب حکومت عادلانه‌ای تأسیس گردد و بزرگان و زبردستان جمیعاً راحت و آسایش یابند. احبّای الهی حتی در خلوات نباید صحبت از سیاسیات نمایند، باید بجان و دل بکوشند تا ایران از هر جهت ترقی نماید. در حسن اخلاق بسیار بکوشید تا احبّای الهی بگفتار و کردار و رفتار خدمت بعموم ایرانیان کنند مانند شمعهای روشن به اقلیم نور بخشند علیکم باخلاق الله علیکم ببذل الروح فی خیر عبادالله علیکم ببذل القوة و فرط الهمة فی رعاية اهل الصلاح والفلاح. وعلیکم البهاء الابهی...

حضرت عبدالبهاء مصرع فوق را در یکی دیگر از الواح خود نیز نقل فرموده‌اند و آن لوح در ذیل «یا ربّ کجاست...» مندرج است.

مصرع منقول در آثار فوق از حافظ است و غزلی که شامل این مصرع میباشد چنین است:

یاد باد آنکه سر کوی توام منزل بود	دیده را روشنی از خاک درت حاصل بود
راست چون سوسن و گل از اثر صحبت پاک	بر زبان بود مرا آنچه ترا در دل بود
دل چو از پیر خرد نقل معانی میکرد	عشق میگفت بشرح آنچه برو مشکل بود
آه از آن جور و تطاول که درین دامگه است	آه از آن سوز و نیازی که در آن محفل بود
در دلم بود که بی دوست نباشم هرگز	چه توان کرد که سعی من و دل باطل بود
دوش بر یاد حریفان بخرابات شدم	خم می‌دیدم خون در دل و پا در گِل بود

بس بگشتم که بهرسم سبب درد فراق مفتی عقل درین مسئله لایعقل بود  
راستی خاتم فیروزه بواسحاقی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود  
دیدنی آن قهقهه کبک خرامان حافظ که ز سرپنجه شاهین قضا غافل بود  
دیوان حافظ، ص ۱۴۰-۱۴۱

شرح سودی بر بیت مورد نظر حاکی از آنست که بواسحاق نام یکی از سلاطین  
ایلخانیه است و «مراد از درخشیدن خاتم فیروزه، کمال ظهور امور سلطنت میباشد و  
مراد از دولت مستعجل، سریع الزوال بودن دولت ابواسحاق میباشد یعنی سلطنتش  
چندان دوام نکرد.» (شرح سودی، ج ۲، ص ۱۲۰۸)

بنابه تصریح حافظنامه (ج ۱، ص ۲۹۵-۲۹۷) کلمه دولت در شعر حافظ کمابیش  
به چهار معنی به کار رفته است:

الف - سعادت، بخت نیک، خوشبختی، اقبال، طالع، و به قول امروزها شانس.

ب - به معنای دستگاه و جاه و مکنّت و اعتبار و اقتدار.

پ - به معنای بسیار نزدیک به معنای سیاسی امروزش، یعنی هیأت حاکمه و  
رجال سیاست و ملک و دربار.

ت - به معنای مدد، یمن همّت و نظایر آن

کلمه دولت در مصرع منقول به معنای اول و دوم مندرج در فوق است.

مقصود از یزید در لوح مبارکی که در صدر مقال نقل گردید یزید ابن معاویه ابن  
ابوسفیان است که دومین خلیفه بنی امیه بود و در سال ۵۶ ه. ق. به ولایت منصوب  
شد. چون معاویه درگذشت مردم در سنه ۶۰ ه. ق. با یزید بیعت نمودند و او چهار  
سال خلافت بنی امیه را در دست داشت. یزید در سنه ۶۴ ه. ق. به سن سی و هشت  
سالگی از این عالم درگذشت. او مردی عیاش و دائم الخمر بود.

مقصود از ولید در همین اثر منیع ولید ابن عتبة ابن ابوسفیان است که در سال ۵۷ ه.  
ق. معاویه او را والی مدینه نمود و چون یزید ابن معاویه در سنه ۶۰ ه. ق. به حکومت

بنی امیه دست یافت ولید را مأمور ساخت تا امام حسین ابن علی را وادار به بیعت با او نماید. امام حسین از این بیعت امتناع نمود و از مدینه به مکه و سپس به کربلا رفت و در آنجا بنا به فرموده مبارک در لوح فوق واقعه شهادت «مظلوم دشت بلا شهید کربلا» یعنی امام حسین در اولین سال حکومت یزید اتفاق افتاد.

## خون دل و جام می هریک به کسی دادند در دائره قسمت اوضاع چنین باشد

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا سید اسدالله قمی چنین میفرمایند:

... باری علی العجالة تو خوش بخت بودی چه که در ظلّ این شخص خطیر  
افتادی و ابن ابهر در سایه امیرکبیر آن حبس و زندان دید تو قصر و ایوان یافتی آن  
زجر شدید دید تو اجر مزید آن تلخی قهر یافت تو حلالت لطف و مهر او  
بتاریکی چاه راه یافت تو باوج ماه،  
خون دل و جام می هریک بکسی دادند

در دائری قسمت اوضاع چنین باشد

خلاصه از الطاف خفیه پروردگار امیدواریم که همیشه بر مسند عزت مستقر و بر  
صدر جلال مقرّ یابند و در صون حمایت الهیه محفوظ و مصون مانند و بمنتهای  
آمال مقرون گردند، السلام علی من اتبع الهدی. ع ع

مکاتیب، ج ۲، ص ۲۲۶-۲۲۷

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا میرزا حیدرعلی اصفهانی در حیفای چنین  
میفرمایند:

هو الله ای رفیق عبدالبهاء چندی است شما در آنجا به جوار آستان مقدس فائز  
و به تقبیل عتبه مبارکه مشرف و عبدالبهاء محروم و مأیوس حافظ شیرازی  
گفته، خون دل و جام می هریک به کسی دادند. از قرار مسموع انکسار مزاجی  
حاصل امیدوارم تا بحال زائل و به عبودیت صرفه حقیقیه من دون تأویل  
عبدالبهاء به آستان بهاء منجذب و مستبشر باشند و علیک البهاء الابهی ع ع .

مجموعه آثار، شماره ۸۴، ص ۳۵۴

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین میفرمایند:

... باری حضرت بیچون این بندگان درگاه احدیتش را بجهت عیش و عشرت و ناز  
و نعمت و آسایش و راحت نیافرید،  
جام می و خون دل هریک بکسی دادند

در دائرة قسمت اوضاع چنین باشد  
یکی را همدم گل و لاله و ساغر و پیاله نمودند و یکی را مونس آه و ناله یکی را  
پیمانه سرشار بخشیدند و دیگری را چشم اشکبار لیلی را غمزه دلسوز دادند و  
مجنون را آه جگرسوز پس معلوم شد که نصیب عاشقان روی دوست تیر جفا  
است نه در عطا جام بلاست نه جای صفا سوختن است نه آسودن...

بشارة النور، ص ۲۲۸

حضرت عبدالبهاء مصرع اول بیت مورد مطالعه را در لوح جناب حاجی میرزا  
حسین نیز نقل فرموده‌اند و آن لوح در ذیل «در کار گلاب...» مندرج است.

چنانچه تصریح فرموده‌اند شعر منقول از حافظ است و غزلی که متضمن این بیت  
میباشد چنین است:

کی شعر تر انگیزد خاطر که حزین باشد	یک نکته ازین معنی گفتیم و همین باشد
از لعل تو گر یابم انگشتری زنهار	صد ملک سلیمانم در زیر نگین باشد
غمناک نباید بود از طعن حسود ای دل	شاید که چو و ابینی خیر تو درین باشد
هر کو نکند فهمی زین کلک خیال انگیز	نقشش بحرام از خود صورتگر چین باشد
جام می و خون دل هریک بکسی دادند	در دایره قسمت اوضاع چنین باشد
در کار گلاب و گل حکم ازلی این بود	کاین شاهد بازاری وان پرده‌نشین باشد
آن نیست که حافظ را رندی بشد از خاطر	کاین سابقه پیشین تا روز پسین باشد

دیوان حافظ، ص ۱۰۹-۱۱۰

برای ملاحظه شرح مربوط به «شخص خطیر» که در لوح جناب آقا سید اسدالله  
قمی مذکور شده به ذیل «آمدیم ای شاه...» مراجعه فرمائید.





مآخذ اشعار فارسی  
در آثار بهائی



حرف:

د



## داد حق را قابلیت شرط نیست زانکه شرط قابلیت داد اوست

حضرت عبدالبهاء در لوح «جناب محمّد کاظم اخوی خادم آستان» چنین میفرمایند:

هوالبهی ای ناطق به ثنای الهی جناب اخوی اگرچه مدّتی است علیل و مریض و ضعیف و نحیف است، جسمش ناتوان و قوّتش رو به نقصان است و لکن مدّت زندگانی را در مجاهده در سبیل ربّانی و خدمت آستان رحمانی بگذرانند. سائق مواهب الهی به این مقام دلالت نمود. این مقام مقامی است که منتهی آرزوی مقربین است و غایت آمال موحدین. داد حق را قابلیت شرط نیست - زانکه شرط قابلیت داد اوست. در جمیع احوال به ذکر شما متذکر است ابدأ فراموش ننموده و نخواهد نمود. از خدا بخواهید که موقّق بفرماید و محض عنایت معامله نماید که ابواب خیر از جمیع جهات به جمیع شئون گشوده گردد. والبهاء علیک و علی الموقنین.

شعر فوق دو مصرع از دو بیت مثنوی مولوی است که در دفتر پنجم آن کتاب شریف چنین ثبت افتاده است:

چاره آن دل عطای مُبدلی است	داد او را قابلیت شرط نیست
بلکه شرطِ قابلیت داد اوست	داد لبّ و قابلیت هست پوست
اینکه موسی را عصا ثعبان شود	همچو خورشیدی کفش رخشان شود
صد هزاران معجزات انبیا	کآن نگنجد در ضمیر و عقل ما
نیست از اسباب تصریف خداست	نیستها را قابلیت از کجاست
قابلی گر شرط فعل حق بُدی	هیچ معدومی به هستی نآمدی

مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۳۷-۱۵۴۲

## داروی مشتاق چیست زهر ز دست نگار مرهم عشاق چیست زخم ز بازوی دوست

حضرت عبدالبهاء در لوح آقامحمدحسین پدر میرزا فیض‌الله صبحی مهتدی چنین میفرمایند:

ای ثابت بر پیمان چه هممه و دمدمه‌ای از امتحان عیان شد ولی بعون و عنایت جمال مبارک روحی لاجبانه الفداء بمجالات مهّمه سفارش محکم گردید و جواب محکم گرفته شد بلکه ظلم و تعدی تکرّر پیدا ننماید اگرچه هر ظلمی که بر انسان در سبیل الهی واقع گردد آن عین عنایت است و صرف موهبت موقع شکرانه است که موقّق بر آن شد که جام تلخ سرشاری بنهایت حلاوت از عشق دلبر آفاق نوشید چه خوب گفته، داروی مشتاق چیست زهر ز دست نگار - مرهم عشاق چیست زخم ز بازوی دوست. وعلیک البهاء الابهی.

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب حاجی آقامحمد علاقه‌بند چنین میفرمایند:

ای ثابت بر پیمان مکتوبی که به جناب منشادی مرقوم نموده بودید ملحوظ شد... از نزول مصیبت جدیده بر آن جناب نهایت اضطراب از برای قلوب حاصل گشت سبحان‌الله این چه سزاست عجیب و بلائی غریب بنیان صبر و شکیب را براندازد با وجود این چون این جام از دست حبیب است باید مانند شاهد در مذاق شیرین آید، داروی مشتاق چیست زهر ز دست نگار - مرهم عشاق چیست زخم ز بازوی دوست...

بیت مزبور از سعدی است و در بدایع او چنین آمده است:

آب حیات منست خاک سرکوی دوست	گر دو جهان خرمیست ما و غم روی دوست
لوله در شهر نیست جز شکن زلف یار	فننه در آفاق نیست جز خم ابروی دوست
داروی مشتاق چیست زهر ز دست نگار	مرهم عشاق چیست زخم ز بازوی دوست
دوست بهندوی خود گر بپذیرد مرا	گوش من و تا بحشر حلقه هندوی دوست
گر متفرق شود خاک من اندر جهان	باد نیارد رسود گرد من از کوی دوست

گر شب هجران مرا تاختن آرد اجل      روز قیامت زنم خیمه به پهلوی دوست  
هر غزلم نامه ایست صورت حالی در او      نامه نوشتن چه سود چون نرسد سوی دوست  
لاف مزن سعدیا شعر تو خود سحرگیر      سحر نخواهد خرید غمزه جادوی دوست

کلیات سعدی، ص ۷۲۱

## دانه چون اندر زمین پنهان شود راز آن سرسبزی بستان شود

حضرت عبدالبهاء در لوحی میفرماید:

هوالبهی ای اخترخاوری آنچه در نامه‌های آسمانی پدیدار خواهد شد مطمئن باش. دانه چون اندر زمین پنهان شود - راز آن سرسبزی بستان شود. تو کمی درنگ کن از آهن و این سنگ چنان پرتو آتشی پدید گردد که کیهان آتشکده مهر یزدان شود تو خوش باش و شیفته یار مهوش تا در میان راستان بنده آستان و پاسبان گردی جانت خوش باد و دلت شادمان ع.ع.

مجموعه الواح مبارکه به افتخار بهائیان پارسی، ص ۲۷

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین میفرماید:

... اگر بدانید که به چه موهبتی مخصّص گشته‌اید و به چه الطافی مشمول گردیده‌اید البتّه از شدّت سرور مانند ابر بهمن بگریید و از شدّت فرح بمثابه چمن بخندید این الطاف الآن مانند تخم پاک است که در خاک طیب طاهر بیفشانی چون انبات گردد و سبز و خرّم شود و برگ و خوشه نماید و خرمن تشکیل کند معلوم گردد که چه فیض و برکتی است و چه موهبتی و عنایتی فنعم ما قال،  
دانه چون اندر زمین پنهان شود سرّ آن سرسبزی بستان شود...

مستخبات مکاتیب، ج ۳، ص ۴۸-۴۹

و حضرت عبدالبهاء در لوح جمعی از اجبای اصفهان در باره جناب میرزا مهدی اخوان صفا چنین میفرماید:

... هرچند عبدالبهاء از وفات آن مقتدای اهل سجود و وجود محمود محزون شد ولی از همّت آن یاران روحانی که در تشییع و تکفین و تدفین جنازه آن بزرگوار مجری داشتند تسلی خاطر یافت و بدرگاه جمال مبارک تضرّع و تبّتل نمود و شما را عون و عنایت نامتناهی خواست و امیدم چنان است که از صعود آن جان پاک در آن خاک اسباب تنبّه و تذکّر از برای ناس حاصل گردد، بقول ملائی رومی:

دانه چون اندر زمین پنهان شود      سر آن سرسبزی بستان شود...

ظهورالحق، ج ۸، ص ۱۲۹

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقامیرزا آقای قائم مقامی چنین میفرمایند:

هو الله ای یار حقیقی نامه مفصل شما ملاحظه گردید عناد و فساد و اضطهاد اهل جفا در بیت المقدس و صحرای کربلا و میدان تبریز معلوم و واضح گردید که بچه درجه است لهذا تعجب ننمائیم و از غرایب اتفاق نشمریم ملاحظه فرمائید که با یکدیگر چه میکنند و چگونه بخون یکدیگر دهان و دندان بیالیند و ابداً انصاف ننمایند بلکه راه اعتساف پویند ولی شما را این فخر و مباهات بس است که از بلایا و محن آن مظاهر انوار بهره و نصیب دارید وللارض من كأس الكرام نصیب حضرت طوقان آقا شهید سبیل الهی خود را فی الحقیقه فدای جمیع یاران فرمود طوبی له و حسن مآب سر این شهادت بعد ظاهر و آشکار گردد، دانه چون اندر زمین پنهان شود - سر آن سرسبزی بستان شود. نعم ما قال، عش خالیاً فالحب راحته عناً فاوله سقم و آخره قتل ولا تحسبن الذين قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون. الحمد لله در جمیع موارد مأمون و منصور بوده و هستی ولی باید بقدر امکان من بعد بمهربانی معامله فرمائی ولی تابحال چاره همان بود که مجری داشتی واسئل الله ان یكون لك عوناً و صوناً جمیع اجبای الهی را فرداً فرداً تحیت ابدع ابهی ابلاغ دارید. وعلیک البهاء الابهی. ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین میفرمایند:

... از اهل ایران حزب مطیع و اوامر اولیاء امور را بجان و دل سمیع و سریع این طائفه هستند و همچنین در جمیع ایران ولکن چون غرض آمد هنر پوشیده شد صد حجاب از دل بسوی دیده شد. اما عاقبت هر سرّی آشکار گردد و حقیقت هر نیتی پدیدار.

دانه چون اندر زمین پنهان شود      سر آن سرسبزی بستان شود...

مکاتیب، ج ۵، ص ۱۲۷

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح «امه الله والدة آقامیرزا حاجی آقای سنگسری علیه

بهاء الله الابهی «چنین میفرمایند:

هو الله يا امة الله شكرکن خدا را که پسر پاک‌گهري عنایت فرمود که در درگاه کبریا مقبول و در نزد عبدالبهاء محمود و در نشر نجات الله ساعی و در عبودیت درگاه احدیت ثابت و بخدمت قائم است این موهبت سزاوار شکرانه و ستایش خداوند یگانه است البته از این در نهایت سروری. حال را ملاحظه منما عنقریب مشاهده خواهد شد که هر نفسی در این کشت‌زار رحمانی تخمی افشاند هزاران خرمن توده توده بشمر رسید پسر عزیزت دهقان رحمانی شده و در اراضی مبارکه تخم پاکی می‌افشاند، دانه چون اندر زمین پنهان شود - سر آن سرسبزی بستان شود، و علیک البهء الابهی. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقامیرزا محمدباقرخان شیرازی چنین میفرمایند:

هو الابهی ای مقرب درگاه کبریا، مکتوب نخوانده جواب مرقوم میشود تأیید ملکوت ابهی شامل و توفیق رفیق ماست مطمئن باش، شاعر رومی گفته  
دانه چون اندر زمین پنهان شود سر آن سرسبزی بستان شود  
اول اعداد و مبداء اعداد احد است و داخل در عدد نیست عرش واحد است و ذی‌العرش احد ذکر بناء مقدس و بنیان هیكل عظیم را نموده بودید و نهایت آرزو در خاک‌کشی آن صرح مشید نموده بودید انشاء الله من بالوکاله از شما چند کس خاک‌کشی مینمایم وان هذا لبشارة یضیی بها وجهک بین ملاء المقربین البهء علیک ع ع

مجموعه آثار مبارکه، شماره ۸۴، ص ۲۹۵

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح «اخوی جناب حاجی علی محمد کربلانی محمدحسن» چنین میفرمایند:

هو الابهی ای موقن بکلمه الهی جناب اخوی هزار فرسنگ طی نمود و از درندگان صحرا و چنگ نهنگ دریا محفوظ و مصون باستان مقدس وارد و برمس مطهر فائز و بانچه اعظم آمال اصفیاست واصل اگرچه حال به سبب حجاب و نقاب این فوز عظیم مستور و این نور مبین مکنون ولی در عوالم ملکوت وجود



واضح و مشهود،

دانه چون اندر زمین پنهان شود سر آن سرسبزی بستان شود  
این موهبت چون کشف حجاب کند و رفع نقاب صبح روشنی بدمد و آفتاب  
انوری بدرخشد و اسرار مکنون مشهود آید هنیثالمن کشف عنه الغطاء و بصره  
حدید بفضل الله والبهاء علیک ع

مجموعه آثار مبارکه، شماره ۸۴، ص ۲۴۹-۲۵۰

و نیز حضرت عبدالبهاء در اثری که آن را با کلمه «آقا» امضاء فرموده‌اند و به ظن قوی  
در عهد جمال اقدس ابهی از قلم مبارک عزّ صدور یافته چنین میفرمایند:

هو الابهی علیک بهاء الله و ضیائه یا من اشتعل قلبه من نار محبة الله... به راستی  
می‌گویم که الیوم مردودترین امور بین یدی الله فساد است البتّه باید آن جناب در  
آن صفحات کلّ را به سکون و قرار دلالت فرمایند و روش حقّ را به دیده خود  
ملاحظه نمودید ضرور به بیان نه و همچنین اجهار امر به وضوح تام در هیچ  
ارضی جائز نه چون که در اراضی دیگر سبب ضرّ احبای الهی می‌گردد، دانه چون  
اندر زمین پنهان شود - سرّ آن سرسبزی بستان شود. کلّ اوامر حقّ مبنی بر  
حکمت کلیّه است نباید انسان به فکر خود حرکت کند و یا خود کلمه تنطق نماید  
ولکلّ شیء قدر معلوم لایعلمه الا ربّک علام الغیوب. الیوم باید به توفیقات  
الهیّه و تائیدات سمائیّه به تبلیغ من علی الارض قیام نمود و به روح الهی نفوس  
میته را حیات ابدیّه احسان نمود...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی که به اعزاز جناب مشکین قلم عزّ صدور یافته چنین  
میفرمایند:

ای مشکین الهی از عدم وصول الراح حبّ و اتحاد هرگز مپندار که از قلوب  
محبّان و دوستان آتی ذکر شما محو شود و یا سستی و وهن در عروه محبّت واقع  
گردد... ایام در گذار است و از هیچ حالی اثری باقی نماند، نه عزّت این خاکدان  
فانی باقی و نه ذلّت و محنتش برقرار. کلّ رو به زوال است مگر اموری که در  
سبیل حقّ واقع شود آن لم یزل و لایزال باقی و برقرار بوده. متتها این است که در  
ظاهر به صورت دیگر و نحو دیگر مشهود میشود، دانه چون اندر زمین پنهان

شود - سرّ آن سرسبزی بستان شود. در این مقام ظاهر را عنوان باطن مشهوداً ملاحظه کنید چه که در نقطه تراب نیز جز ذکر حقّ و احبای او باقی نبوده و نخواهد بود...

بیت فوق را جمال اقدس ابهی در لوح مصدر به عبارت «دی شیخ با چراغ...» نیز نقل فرموده‌اند. برای ملاحظه این لوح به ذیل «دی شیخ با چراغ...» مراجعه فرمائید. بیت مزبور در لوح دیگری از حضرت عبدالبهاء نیز نقل شده و آن لوح در ذیل «گوهر پاک بیاید...» مندرج گردیده است.

بیت مورد مطالعه از مولوی است که در مثنوی چنین میفرماید:

دانه چون اندر زمین پنهان شود      سرّ آن سرسبزی بستان شود  
زرّ و نقره گر نبودندی نهان      پرورش گی یافتندی زیر کان

مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۷-۱۷۸

شرح احوال جناب میرزا مهدی اخوان صفا که به شمه‌ای از صفات ایشان در لوح جمعی از احبای اصفهان اشاره شده در کتاب مصابیح هدایت، ج ۴، ص ۴-۹۱ مفصلاً مندرج گردیده است.

برای ملاحظه شرح مربوط به «وللارض من كأس...» و «عش خالیاً فالحب...» که در لوح جناب آقامیرزا آقای قائم مقامی نقل شده به ذیل این اشعار در کتاب مآخذ اشعار، جلد اول، مراجعه فرمائید. آیه مبارکه «ولا تحسبن الذین...» که در همین لوح مبارک نقل شده آیه شماره ۱۶۹ در سوره آل عمران (۳) است. مضمون آیه به فارسی آن که کسانی را که در راه خدا به شهادت رسیده‌اند مرده نپندارید، آنان به حیات ابدی زنده‌اند و به نعمت‌های الهی مرزوق میباشند.

شرح مربوط به بیت «چون غرض آمد...» که در لوح منقول از مکاتیب جلد پنجم نقل شده در ذیل آن بیت مندرج است.

## دانی که چنگ و عود چه تقریر میکنند پنهان خورید باده که تکفیر میکنند

حضرت عبدالبهاء در لوح جمعی از احبای مشهد چنین میفرمایند:  
ای یاران مهربان من نامه‌ای که پس از ورود دو شمع منور میرزا طراز و میرزا  
علی اکبر ارسال نموده بودید رسید... تشکیل محافل و تأسیس امور بریّه خیریه  
بسیار موافق ولی باید در نهایت حکمت باشد، علی قول شیخ حافظ شیرازی من  
باب مزاح مینویسم تیاران را تبسمی و دوستان را تفسّحی حاصل گردد،  
دانی که چنگ و عود چه تقریر میکنند پنهان خورید باده که تکفیر میکنند  
مقصد این است که در نهایت حکمت بنشر نفحات اللّه پردازید و خفياً تبلیغ  
نمائید...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب میرزا آقای قائم مقامی چنین میفرمایند:

هو الله ای ثابت برپیمان نامه بدیع معانی ملاحظه گردید نغمه بلبل وفا بود و  
یا گلبنگ مرغ آشنا از ضوضاء بله‌اء و غوغا سفه‌اء خبر داد. ای یار مهربان تا  
زلزله در ارکان عالم نیفتد غلغله ملاء اعلیٰ بگوش بیهوشان نرسد،  
ولوله در شهر نیست جز شکن زلف یار فتنه در آفاق نیست جز خم‌ابروی دوست  
ولی یاران الهی باید حکمت را از دست ندهند. حافظ شیرازی گفته،  
دانی که چنگ و عود چه تقریر میکنند پنهان خورید باده که تکفیر میکنند.  
اگرچه آتش عشق چون شعله زند پرده سوز گردد و جهان افروز شود با وجود این  
بقدر امکان ملاحظه لازم. شکایت بحکومت محلیّه نمائید و داوری از مرکز  
سلطنت سنیه و مسند صدارت عظمی خواهید، زیرا رأفت شهریاری و عدالت  
صدارت پناهی غالب است و لکن آنچه حقیقت است این است که جفاکاران را  
بویا رفتار نمائید و بدخواهان را خیرخواه شوید دشمنان را دوست مهربان گردید  
و درندگان را فرشته آسمان شوید دشنام را به تحیت و سلام مقابلی کنید و تیغ و  
سنان را بروج و ریحان برابری نمائید. این است صفت سالکان و این است سمت  
روحانیان جمال‌قدم و اسم اعظم روحی له الفدا چنین سلوک فرمودند و چنین  
تعلیم نمودند عنقریب این ابرهای تیره متلاشی شود و این غبار بنشیند و صبح

حقیقت بدرخشد و آفتاب حقیقی پرتو بخشد جهان ریاض رحمن شود و غرباء  
جنت ابهی گردد. و عليك التحيّة والثناء. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب شیخ احمد در سلطان آباد چنین میفرمایند:

الحمد لله الذي بظهور مظهر نفسه قد تكورت الشمس... ديدة انسان ضعيف و  
آن جوهرالجواهر بسیار لطیف گوشها بسته و ندای ملاءاعلی آهسته چشمها کور  
پس از جلوه طور و شعله نور چه ثمر بخشد حمد خدا را که آن جناب در محفل  
تجلی راه یافتید و برکن شدید پناه بردید و بر سر حق آگاه شدید و مؤیدید و  
موفق و منصورید و مظفر ولی بحکمت منزله در کتاب عمل نمائید،  
دانی که چنگ و عود چه تقریر میکنند پنهان خورید باده که تکفیر میکنند...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقامحمد علاقه‌بند یزدی که به تاریخ ۷  
جمادی الاول ۱۳۲۸ ه. ق. مورخ است چنین میفرمایند:

هو الله ای ثابت بر پیمان نامه شما رسید مضمون معلوم گردید از کثرت  
مشاغل و غوائل فرصت تفصیل نیست مختصر بهتر و دلیل بر عدم تکلیف  
است. نامه‌هایی که در تبریک عید مرقوم گردید مقصود بیت شعر حافظ است،  
دانی که چنگ و عود چه تقریر میکنند پنهان خورید باده که تکفیر میکنند.  
قلوب باید در نهایت وجد و سرور باشد ولی بظاهر حکمت منظور باید بطور  
سابق نهایت ملاحظه را بنمود زیرا ناس جاهلند و کاهل و نادانند و ذاهل گمان  
نمایند نعوذ بالله یاران را در محبت سید ابرار فتوری و قصوری و حال آنکه ما در  
سبیل آنان جانفشانی نمائیم و زیارت سیدالشهدا را مفضل تلاوت کنیم و  
عندالاستماع مانند ابر بهار همدم چشم اشک‌بار گردیم. و اما قضیه امانت و  
دیانت فی الحقیقه در این دور بدیع اعظم برهان ایمان و ایقان است در لوح امانت  
ملاحظه فرمائید که از قلم اعلی صادر و از برای انتباه کل کفایت است اگر نفسی  
بجمیع اعمال خیریه قائم ولی در امانت و دیانت ذره‌ای قاصر اعمال خیریه مانند  
سپند گردد و آن قصور آتش جانسوز شود ولی اگر در جمیع امور قاصر لکن  
بامانت و دیانت قائم عاقبت نواقص اکمال شود و زخم التیام یابد و درد درمان  
شود مقصود آن است که امانت عندالحق اساس دین الهی است و بنیاد جمیع

فضائل و مناقب است اگر نفسی از آن محروم از جمیع شئون محروم. با وجود قصور در امانت از ایمان و دیانت چه ثمری و چه اثری و چه نتیجه‌ای و چه فائده‌ای لهذا عبدالبهاء کُلّ احبّنا را نصیحت مینماید بلکه عجز و زاری میکند که حرمت امرالله را محافظه نمائید و عزّت نفوس را محافظه کنید تا اهل بهاء در بین کُلّ ملل مشهور و معروف بامانت و دیانت گردند و خدمتی الیوم اعظم از این نه و خلاف آن تیشه بر ریشه امرالله است نعوذبالله من هذا الذنب العظیم. اسئل الله بان یحفظ احبّائه من هذا الظلم المبین و علیکم البهّاء الابهی. و در عهد محکم که مرقوم نموده بودی توفیق طلبم و تأیید جویم امة الله شوکت باجی و جناب آقا محمدحسین را از قبل من تحیت ابدع ابهی ابلاغ دارید. و علیکم البهّاء الابهی

عع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح یکی از احبّای تبریز چنین میفرمایند:

ای ناطق به ذکر و ثنای محبوب عالمیان از الطاف جمال مبین امیدواریم که احبّای دلبر حقیقی در زمره عاشقان حقیقی محشور گردند... البتّه آن جناب باید احبّای الهی را دائماً باذکار تقدیس و تنزیه متذکر دارید که هر یک در هر دیاری هستند بانوار تنزیه و تقوی در بین ملاء امم مُشرق و روشن باشند آیه کمالات معنویّه گردند و هیكل پاکی و تنزیه و تقدیس بین ملاء عام شوند. این است صفت مخلصین و سمت مقربین. ماهی بحر الهی پاک و منزّه است صفت مرغ خاکی و آلودگی نخواهد و طیور حدیقه محبت الله پر و بال خویش را بگلهای عوالم بشری نیالایند صهبای محبت الله نچنان ایشان را مدهوش نموده است که مشغول بشئون دیگر گردند و البهّاء علیک. در ممالک آذربایجان علی الخصوص تبریز نهایت حکمت را ملاحظه داشته باشند که فزع بلند نشود،

دانی که چنگ و عود چه تقریر میکنند پنهان بیان کنید که تکفیر میکنند. صهبای اسرار الهی را باید در محفل قدس و مجلس انس نوشانید و شمع اسرار را باید در زجاجه قلوب صافیّه روشن کرد بسیار مستعجل مرقوم شد اگر خوانده نشود معاف بدارید. عع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا سید محمد در تبریز چنین میفرمایند:

هو الابهی ای مشتعل بنار محبت الله ذکر در این انجمن گذشت، بوی خوشی

در مشام روحانیان درآمد، مجلس معطر شد، قلوب منور گشت، صدور به فیض سرور منشرح گردید و وجوه مستبشر شد. ملاحظه فرما که انجذابات الهیه چه میکند. تو در تبریز و ما در این خاک مشکبیز صد هزار فرسنگ است با وجود این در محفلی و حاضر منزل عطر حدیقه قلبت منتشر است و رائحه طیبه بوستان جانت معطر. در خدمت امر مشغولی و به نشر نفعات الله مألوف لکن حکمت را بسیار ملاحظه نما، علی قول خواجه،

دانی که چنگ و عود چه تقریر میکنند پنهان خورید باده که تکفیر میکنند

ع

چنانچه تصریح فرموده اند بیت مذکور از حافظ است و در مطلع غزلی است که تمام آن بشرح ذیل میباشد:

دانی که چنگ و عود چه تقریر میکنند	پنهان خورید باده که تعزیر میکنند
ناموس عشق و رونق عشاق می برند	عیب جوان و سرزنش پیر میکنند
جز قلب تیره هیچ نشد حاصل و هنوز	باطل درین خیال که اکسیر میکنند
گویند رمز عشق مگوئید و مشنوید	مشکل حکایتیست که تقریر میکنند
ما از برون در شده مغرور صد فریب	تا خود درون پرده چه تدبیر میکنند
تشویش وقت پیر مغان میدهند باز	این سالکان نگر که چه با پیر میکنند
صد ملک دل به نیم نظر میتوان خرید	خوبان درین معامله تقصیر میکنند
قومی بجد و جهد نهادند وصل دوست	قومی دگر حواله بتقدیر میکنند
فی الجملة اعتماد مکن بر ثبات دهر	کاین کارخانه ایست که تغییر میکنند
می خور که شیخ و حافظ و مفتی و محاسب	چون نیک بستگری همه تزویر میکنند

دیوان حافظ، ص ۱۳۵-۱۳۶

مقصود از «میرزا طراز و میرزا علی اکبر» که در اولین لوح منقول در فوق مذکور شده اند ایادی امرالله جناب میرزا طرازالله سمندری و جناب علی اکبر رفسنجانی هستند. شرح اسفار آنان به تفصیل در شرح حال جناب سمندری در کتاب مؤسسه ایادی امرالله، ص ۵۱۸-۵۴۶ مندرج گردیده است. حضرت عبدالبهاء خدمات این دو نفس را در لوح دیگری نیز مذکور داشته اند و آن لوح در ذیل «شیراز پر غوغا

شود...» مندرج است.

برای ملاحظه شرح مربوط به بیت «ولوله در شهر...» که در لوح جناب میرزا آقای قائم مقامی نقل شده به ذیل آن بیت مراجعه فرمائید.

مقصود از «لوح امانت» که از قلم اعلیٰ صادر شده و حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا محمد علاقه بند به آن اشاره میفرمایند شاید لوح مبارک جمال قدم با مطلع «قد کنا تفکرنا فی الارض...» باشد که متن کامل آن در امر و خلق، ج ۳، ص ۱۵۶ به طبع رسیده است.

## داوری دارم خدایا من که را داور کنم

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب ابوالفضائل گلپایگانی چنین میفرمایند:

... ملاحظه نمائید که این بیسر و سامان شب و روز با وجود سوزش در آتش حرمان در اعلاء کلمات الله و نشر نفحات الله مشغول بجای آنکه کل معاونت نمایند بالعکس باهانت برخیزند و بخمودت کوشند و در نشر اوراق شبهاست پردازند یا حسرة علی العباد ما در بحبوحه معرکه با تمام ملل عالم وصف حرب در جنگ و جدال بغتہ یاران جفاکار در پشت افواج بتفریق سپاه نجات کوشند یا سبحان الله داوری دارم خدایا من که را داور کنم؟

مائده آسمانی، ج ۹، ص ۴۴-۴۵

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین میفرمایند:

ربّ و رجائی و ملجأی و ملاذی و مهربی و معاذی... ای یاران شکر خدا را که حجاب و نقاب حائل زائل شد و صبح حقیقت مانند آفتاب واضح و لائح گشت چشم بینا شد و گوش شنوا گردید و شبهاست مبدل با آیات بینات شد هر قومی را بهانه‌ای بود و هر فرقه‌ای را ترانه‌ای. اگر چنانچه محتجب گشتند احتجاب آنان را استغرابی نبود زیرا شرائطی بر موز از پیش برای یوم موعود مذکور و مسلم بود. جاهلان چون پی بکنوز آن رموز نبردند لهذا در پرده احتجاب غنودند و اسیر قیودند ولی حضرت اعلیٰ روحی له الفدا حجابی از برای اهل بیان نگذاشتند، فرمودند آنچه طلعت مقصود بفرماید همان صحیح است جمیع بیان و ماقیه مقاومت یک حرف او ننماید با وجود این صراحت چگونه غفلت نمایند و شبهاتی او هن از بیت عنکبوت تشبّث کنند. ملاحظه فرمائید که نفع صور و نقر ناقور و اشراق نور و زوال ظلام دیجور و حشر و نشور و حساب و کتاب و صراط و میزان و عذاب و زلزله ارض و اخراج اثقال و تحدیث اخبار، خلاصه جمیع وقایع قیامت کبری و حوادث تامه عظمیٰ را حضرت اعلیٰ میفرماید در طرفه العینی واقع گردید و حاصل شد و جاء ربک والملك صفًا صفًا واضح



گشت و فرمود اگر نفسی طرفه‌العینی توقّف نماید و مؤمن بوقوع این وقایع  
بتمامها در آن واحد نگردد در نار احتجاب است و اشدّ عذاب. خلاصه این همه  
وقایع عظیمه در طرفه‌العین واقع شد و لکن مسئله مکتب‌خانه من يظهر در مدت  
پنجاه سال تقرر و تحقّق نیافت؟ فاعتبروا یا اولی الأبصار، داوری دارم خدایا من  
که را داور کنم؟ ملاحظه نمائید که چقدر بی‌انصافی است. باری حمد خدا را که  
آن نفوس مقدّسه از جام الهی سرمست شدند و جمیع این اوهامات را هباءً منبثاً  
انگاشتند و بجوهر مقصود پی بردند و بظل ممدود شتافتند و امیدوارم که بمقام  
محمود برسند. وعلیکم التّحیّة والثناء. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب میرزا محمودخان مستوفی در خراسان چنین  
میفرمایند:

ای بنده صادق اسم اعظم حضرت حیدر قبل علی با شما جناب شکست لکن  
هر دو بردید من باختم این چه عدالت است و این چه انصاف، داوری دارم خدایا  
من که را داور کنم؟ ولی چون نتیجه این برد و باخت حیات نفوس شد لهذا این  
گرامت را بنهایت مسرت من قبول نمودم و اگر چنانچه در تسویه حساب  
نقصانی در میان آنرا نیز در عهده گیرم دیگر کار بدست شما افتاد هر حکمی  
بفرمائی مجراست. الحمدلله بنور محبت الله رویت مه تابان و خویت نسیم  
گلستان و دلت آئینه جلوه نور عرفان و روح مستبشر بمواهب عهد و پیمان.  
وعلیک التّحیّة والثناء.

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح خاندان گندم‌پاک‌کن چنین میفرمایند:

ای خاندان آن شخص جلیل سرور این دودمان را هر چند لقب گندم‌پاک‌کن بود  
ولی مقصود این حنطه نیست گندمی است که حضرت آدم روضه رضوان را بدان  
بفروخت. برکت آسمانی است و غذای رحمانی آن بنده الهی با ایمان کامل  
بساحت نقطه اولی حضرت اعلیٰ روحی له الفداء مثل یافت وقتی که شیخ  
محمدحسن نجفی مجتهد شهیر بایال و کوپال چون حاجی ملاًهادی از آن نور  
مبین و نباء عظیم روی بتافت. این است که حضرت اعلیٰ روحی له الفداء  
میفرماید که شیخ محمدحسن محروم شد و گندم‌پاک‌کن محرم راز گردید، يجعل  
اعلاکم اسفلکم و اسفلکم اعلاکم. و ملاًهادی دولت‌آبادی خویش را از زمره علما

میشمرد و خویش را میزان حق و باطل میگماشت و بر منابر چنانچه میدانید و عموم اهل اصفهان شاهد تبری از حضرت اعلیٰ میکرد. ای اهل انصاف ببینید چه خبر است بر منابر تبری و در محافل خفیه ازلی باوجود این ادعای سروری اصفیاء، این عدم انصاف و فرط اعتساف از کجا. باری الحمد لله علم حضرت مقصود در شرق و غرب پرموج و در ترک و تاجیک و اروپ و افریک و هند و امریک شلیک یابهاءالابهی بلند است رغماً عن انف کل ملحد این ساحران مهین را آرزو چنین که مقابلی بشعبان مبین نمایند و این خفاشان را مقصد چنان که مهر درخشنده را پنهان کنند. هیئات هیئات بقول ملائی رومی،

می بکوشم تا سرش پنهان کنم سر برآرد چون علم کاینک منم.

این علقه مضغه‌ها که بنفاق دعوی مذهب جعفری نمایند و خویش را از متعصب‌ترین شیعیان شمرند بیاطن زمزمه حزب بیان نمایند و ادعای برتری بر دیگران. داوری دارم خدایا من که را داور کنم؟ اجبای الهی در میدان شهادت کبری علم یابهاءالابهی بلند نمایند و این حزب چون بحفرة خفا روند در کمال خوف و خشیت و حفظ تن تشکیل انجمن کنند و یکدیگر را ستایش نمایند یکی بدیگری گوید که تو شیر ژبانی و دیگری گوید تو هژیبر بیانی و دیگر گوید تو فیل هندوستانی اظهار شجاعت و بسالت نمایند ولی در میدان امتحان چون روبهان ترسان و لرزان و هراسان و گریزان ملاحظه کنید که رایت حق چگونه بلند است و همت باطل چقدر پست و همین کفایت می‌کند. وعلیکن البهءالابهی. عبدالبهء عباس. ۱۲ صفر ۱۳۳۹ - حیفاً.

و نیز حضرت عبدالبهء در لوح جناب آقا سید نصرالله باقروف چنین میفرمایند:

هو الحق المبین ای ثابت بر عهد و وفا نامه بلیغ و لائحہ جدید ملاحظه گردید... به مقامات عالیہ عرض کنید که آه مظلومان آتش انگیز است و سرشک دیده ستمدیدگان سیل خیز. یک عادل حقیقی در میان، نفوسی که منکر مسیح ملیح و معرض از حضرت احمد محمود بودند حال چون منجذب حضرت روح الله و معترف و مقرّ به بزرگواری و نبوت سرور کائنات شده‌اند باید مورد سخط و ظلم و عدوان یهود گردند، داوری دارم خدایا من که را داور کنم؟ باوجود این امید نجات از مشکلات؟ قدری ملاحظه در تاریخ اروپا شود تا چنین

تعرّضات دینی و مذهبی بود روز به روز ملّت و دولت تَدَنی می‌کرد چون عدالت و مساوات حاصل گشت این ترقّیات نمود باری امیدواریم که عدالتی به میان آید و دست تطاول یحیائیها کوتاه گردد. وعلیک البهاء الابهی. عبدالبهاء عباس

مصرع فوق را حضرت عبدالبهاء در لوح ادوارد براون نیز نقل فرموده‌اند و تمام آن لوح در ذیل «دل زنده میشود...» مندرج گردیده است.

مصرعی که در آثار مبارکه فوق به دفعات نقل شده از حافظ است که در یکی از غزلیات خویش چنین میفرماید:

من نه آن رندم که ترک شاهد و ساغر کنم	محنسب داند که من این کارها کمتر کنم
من که عیب توبه کاران کرده باشم بارها	توبه از می وقت گل دیوانه باشم گر کنم
عشق دُرَدانه‌ست و من غَوّاص و دریا می‌کده	سر فرو بردم در آنجا تا کجا سر بر کنم
لاله ساغرگیر و نرگس مست و بر ما نام فسق	داوری دارم بسی یا ربّ کرا داور کنم
بازکش یکدم عنان ای ترک شهر آشوب من	تا ز اشک و چهره راحت پر زر و گوهر کنم
من که از یاقوت و لعل اشک دارم گنجها	کی نظر در فیض خورشید بلند اختر کنم
چون صبا مجموعه گل را بآب لطف شست	کج دلم خوان گر نظر بر صفحه دفتر کنم
عهد و پیمان فلک را نیست چندان اعتبار	عهد با پیمانم بندم شرط با ساغر کنم
من که دارم در گدائی گنج سلطانی بدست	کی طمع در گردش گردون دون پرور کنم
گرچه گردآلود فقرم شرم یاد از همتم	گر بآب چشمه خورشید دامن تر کنم
عاشقانرا گر در آتش می‌پسندد لطف دوست	تنگ چشمم گر نظر در چشمه کوثر کنم
دوش لعلش عشوه میداد حافظ را ولی	من نه آنم کز وی این افسانها باور کنم

دیوان حافظ، ص ۲۳۷-۲۳۸

و نیز ن ک به آثار مبارکه مندرج در ذیل: «لاله ساغرگیر...».

شرح مربوط به بیت «می بکوشم تا سرش پنهان کنم...» که در لوح خاندان گندم‌پاک‌کن نقل شده در ذیل آن بیت مندرج گردیده است.

برای ملاحظه مطلب مربوط به «مکتب‌خانه من یظهر...» که در لوح دوّم منقول در

فوق مذکور شده به فقره ۱۷۵ کتاب مستطاب اقدس و توضیحات مربوط به آن مراجعه فرمائید.

در لوح میرزا محمودخان مستوفی «جناق» (یا جناغ) نام استخوانی است که در قسمت وسط و جلو سینه قرار دارد و از شکستن جناق سینه مرغ برای شرطبندی استفاده می‌کنند.

مقصود از «گندم‌پاک‌کن» که یکی از الواح صادره خطاب به خاندان ایشان نقل گردید ملاجعفر اصفهانی است. او اول کسی است که در اصفهان به شرف ایمان حضرت ربّ اعلیٰ فائز گردید. ذکر ایمان جناب ملاجعفر گندم‌پاک‌کن در مطالع الانوار، ص ۸۵-۸۶ مذکور شده و حضرت ربّ اعلیٰ در باب ۱۴ از واحد هشتم کتاب بیان فارسی ذکر اقبال و ایمان ایشان را فرموده‌اند. چنانچه ذیلاً خواهد آمد جمال‌قدم نیز در فقره ۱۶۶ کتاب اقدس ایشان را باعنوان «من ینقی القمح والشعیر» مذکور داشته‌اند.

شیخ محمدحسن نجفی که نام او در لوح مبارک مذکور شده فرزند شیخ باقر ابن شیخ عبدالرحیم اصفهانی است. شیخ محمدحسن نجفی از اجله و اعظم علماء و فقهاء امامیه بوده و صاحب کتاب معروف جواهرالکلام میباشد که آن را در شرح کتاب شرایع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام محقق حلی به رشته تحریر درآورده است. به این جهت شیخ محمدحسن نجفی را شیخ محمدحسن صاحب جواهر نیز می‌گویند. او در روز چهارشنبه غره شعبان سنه ۱۲۶۶ هـ.ق. / ۱۸۴۴ م در نجف از این عالم درگذشت.

جمال‌قدم در فقره ۱۶۶ کتاب مستطاب اقدس خطاب به شیخ محمدحسن نجفی چنین می‌فرماید: «اذکروا الشیخ الذی سمی بمحمد قبل حسن وکان من اعلم العلماء فی عصره لما ظهر الحق اعرض عنه هو و امثاله و اقبل الی اللّٰه من ینقی القمح والشعیر...».

حاجی میرزاهادی دولت‌آبادی که نام او نیز در لوح خاندان گندم‌پاک‌کن مذکور

شده فرزند عبدالکریم است که در سال ۱۲۵۷ ه. ق. / ۱۸۴۱ م در دولت آباد اصفهان به دنیا آمد و پس از اتمام تحصیلات مقدماتی خود در دولت آباد و اصفهان به سال ۱۲۸۹ ه. ق. / ۱۸۷۲ م به عتبات عالیات سفر نموده مدت پنج سال در آن دیار به کسب علوم شرعیه پرداخت و چون در سال ۱۲۹۴ ه. ق. / ۱۸۷۷ م به اصفهان مراجعت نمود بساط درس و منبرگسترده و نایب و وصی میرزا یحیی ازل در بین ازلیان گردید. حاجی میرزا هادی برای ملاقات با ازل در سال ۱۳۰۳ ه. ق. / ۱۸۸۵ م سفری با دو پسر خود به قبرس رفت و پس از بازگشت به ایران و اقامت چند سالی در اصفهان در سال ۱۳۰۷ ه. ق. / ۱۸۸۹ م طهران را محل اقامت خود قرار داد و سرانجام در همین شهر در سال ۱۳۲۶ ه. ق. / ۱۹۰۸ م رخت بسرای دیگر کشید و در این بابویه به خاک سپرده شد. شرح عناد حاج میرزا هادی با حضرت بهاء الله و تبرّی او از حضرت ربّ اعلیٰ در آثار جمال قدم انعکاس یافته و در لوح شیخ محمدتقی نجفی نیز مندرج است. برای ملاحظه مجموعه‌ای از آثار جمال قدم در باره اعمال و آراء حاجی میرزا هادی دولت آبادی به کتاب لثالی درخشان، ص ۲۲۰-۲۲۴ مراجعه فرمائید.

اما عبارت «یجعل اعلاکم اسفلکم و اسفلکم اعلاکم» که در لوح خاندان جناب گندم پاک کن وارد شده از کلمات حضرت امیرالمؤمنین است که جمال قدم در ایقان شریف نیز آن را نقل فرموده‌اند. برای ملاحظه شرح مربوط به این عبارت به کتاب قاموس ایقان، ج ۴، ص ۱۸۲۷-۱۸۲۹ مراجعه فرمائید.

## در این مژده آسایش جان ماست

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب محسن افندی در عکاً چنین میفرمایند:

دوست مهربانا نامه شما رسید و از مضمون نهایت سرور حاصل گردید زیرا دلیل بر وفا بود و مژده صحت و عافیت حضرت برادر محترم و عموم عائله بود، در این مژده آسایش جان ماست. من آن خاندان را یقین بدان فراموش ننمایم زیرا حقوق قدیمه در میان...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب میرزا علی محمدخان سررشته‌دار که به تاریخ ۲۰ ربیع الثانی سنه ۱۳۲۴ ه.ق. مورخ است چنین میفرمایند:

هو الله ای بنده صادق آستان جمال مبارک نامه رسید فاتحه عنوان آنه من علی محمد و آنه بسم الله الرحمن الرحيم و خاتمه بیان خادم احبای الهی اما این خاتمه‌الکتاب فاتحه‌الالطاف بود و چقدر از این مسرور شدم که افتخار بچاکری ابراز مینمائی اینست سزاوار و از یگانگی آزادگان مژده داده بودید من نیز چنین امیدوارم و از استقامت یاران خبر داده بودید آرزوی من نیز چنین است از نشر نفحات بشارت داشت سرور دل و جان من نیز در اینست اما محفل روحانی که انجمن بیان حجت و برهان و ترقی و تدریس جوانان است فی الحقیقه شایان نهایت ستایش است از عدالت و حمایت دولت ابدمدت نگاشته بودید، در این مژده آسایش جان کل. پس بنهایت عجز و زاری از حق طلب تأیید بجهت اعلیحضرت پادشاهی نمائید و بشکرانه عدالت بنهایت صداقت و اطاعت و دولت‌خواهی پردازید خوب وقتیست و عجب زمانی یاران باید این فرصت را غنیمت دانند و در آنچه سبب حیات جاودانی و ظهور فضائل و کمالات انسانی است بکوشند زیرا موسم ربیع بدیع است و باید هر شجر ثمر بخشد والا یأس و خسران ابدی است و از برای نفوسی که مکاتیب خواسته بودید از پیش مرقوم شد و ارسال گردید. وعلیک التّحیّة والثّنَاء. ع

مصرع منقول مصرع ثانی در این بیت شاهنامه فردوسی است که میگوید:

بدین مژده گر جان فشانم رواست      که این مژده آسایش جان ماست  
 برای مطالعه سایر الواحی که حاوی این بیت میباشد و نیز مطالعه ابیات شاهنامه به  
 ذیل «بر این مژده...» مراجعه فرمائید.

فاتحه عریضه میرزا علی محمدخان سررشته‌دار که در لوح مبارک به آن اشاره  
 شده ناظر به منطوق‌نامه سلیمان خطاب به بلقیس است که در آیه ۳۰ در سوره نمل  
 (۲۷) چنین آمده است: «إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ».

## در تصوّر ذات او را گنج کو تا درآید در تصوّر مثل او

حضرت عبدالبهاء در شرح حدیث کنت کنز چنین میفرماید:

... از برای آن ذات احدیت بهیچوجه مثل نتوان زد زیرا از عقول و ادراک برتر و از تشبیه و تمثیل اعظمتر است،  
در تصوّر ذات او را گنج کو      تا درآید در تصوّر مثل او  
چنانچه میفرماید «لیس کمثله شیء» و دلایل بسیار و برهان بیشمار براین مطلب  
هست...

مکاتیب، ج ۲، ص ۷

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین میفرماید:

... معنی توحید را جمال قدم روحی و ذاتی لاجبائه الثابتین فدا در لوح جناب سلمان و در رساله ایقان و در سائر الواح الهیه به اوضح بیان شرح و تفصیل فرموده‌اند باوجود این حضرات از کلمه توحید همان معنی را که سائر امم عتیقه که از قدم عالم حکایت مینمایند میفهمند و ادراک کنند ماشاءالله ترقی نموده‌اند. مقصود این است که معنی توحید در زیر و الواح الهی مشهود و اما وحدانیت جمال قدم این اوضح از یوم نشور،  
در تصوّر ذات او را گنج کو      تا درآید در تصوّر مثل او  
انا کلّ له عابدون، انا کلّ له ساجدون، انا کلّ له خاضعون عنت الوجوه للحی  
القیوم...

مجموعه مکاتیب، شماره ۱۳، ص ۱۰۰-۱۰۱

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب عندلیب لاهیجی چنین میفرماید:

الله ابهی ای عندلیب گلستان الهی موسم بهار الهی هنوز در نهایت طراوت و لطافت و گلشن رحمانی در غایت نصارت و حلاوت و دوستان روحانی چون شاهدان انجمن یزدانی در نهایت ملاحظت و صباحت و بلبل معنوی در ابداع الحان فصاحت و بلاغت باوجود این زاغانی چند میدان گرفته‌اند و به نعیق و نعیب



عریده در این چمن انداخته‌اند که این گلشن رحمانی را گلخن ظلمانی نمایند و این فردوس الهی را مزبله شیطانی نمایند طیور شکور را لاشخور منفور کنند و بازان غیور را زاغان کفور نمایند طوطیان شکرستان الهی را کلاغان قبرستان ترابی کنند و گلزار حقائق و معانی را خارستان رزائل غیرمتناهی نمایند دانه که در این دام انداخته‌اند توحید عوام است و تفرید متبادر باذهان انعام که از امم قدیمه کهنه میراث مانده باوجود آنکه در جمیع الواح و زبر الهی بیان توحید بابدع معانی موجود و مشهود حال این قوم عنود بذیل تلمود یهود تشبّث نموده‌اند جواب شیخ سلیمان علیه بهاء‌الله‌الابهی را ملاحظه نمائید و اگر مقصود عظمت و بزرگواری و بی‌مثل و نظیری جمال مبارک روحی لعنته المقدّسه الفدّاست این مسلم کُلّ و متفق علیه عموم اهل هداست لایختلف فیه اثنان،

در تصوّر ذات او را گنج کو تا درآید در تصوّر مثل او.

او مقدّس از توحید و تکثیر و اطلاق و تقيید و ترکیب و بسیط است کُلّ هذا اوصاف ادنی خلقه این بیچاره‌ها نه از بیان اولیای سلف خبر دارند نه از معانی و حقائق حضرت اعلیٰ روحی له الفدا و نه از جواهر تبیان جمال ابهی فدیت احبّائه بکُلّ الوجود والقوی توحیدشان معنی متبادر باو هام. ع ع

اليوم اعظم فرائض اتحاد احبّای الهی البتّه سعی بلیغ مبذول بفرمائید بهر وسیله باشد الفت تامّه بین دوستان حاصل گردد این امر را آن جناب باید نهایت همّت بفرمائید. ع ع

مجموعه مکاتیب، شماره ۸۷، ص ۶۲۰-۶۲۱

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین میفرمایند:

هو الابهی یا محمدتقی و عبدالوهاب علیکما بهاء ربّکما فی الآخرة والاولیٰ و سلام مولا کما فی المبداء والمآب. آنچه مرقوم نموده بودید به نظر حبّ مطالعه شد از فضل و الطاف الهی امید چنان است که در ظلّ کلمه توحید ثابت و راسخ باشید و جز محبوب ابهی ندانید و نبینید و نشنید، اوست وحده محبوب عالمیان، اوست وحده مقصود روحانیان،

در تصوّر ذات او را گنج کو تا در آید در تصوّر مثل او.

امیدواریم که در کھف حفظ و حمایت الهیّه محفوظ و مصون مانید. بی اهل و

عیال اذن تشرف به روضه مطهره دارید. والیهاء علیکما. ع ع

بیت مذکور از مولوی است و در مثنوی چنین آمده است:

شمس در خارج اگرچه هست فرد      می توان هم مثل او تصویر کرد  
شمس جان کاو خارج آمد از آئیر      نبودش در ذهن و در خارج نظیر  
در تصور ذات او را گنج کو      تا درآید در تصور مثل او

مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۰-۱۲۲

عبارت «لیس کمثله شیء» که در تفسیر کنت کنز آمده مأخوذ از آیه ۱۱ در سوره شوری (۴۲) است که میفرماید:

فَاطِرُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْإِنْعَامِ أَزْوَاجًا  
يَذَرُوكُمْ فِيهِ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ

مضمون کلام الهی آن که خداوند که آفریننده زمین و آسمانها است برای شما ازواج قرار داد و چهارپایان را نیز مذکر و مؤنث آفرید تا به این وسیله خلق بی شمار به بار آورد، اما خداوند را ابداً مثل و مانندی نیست و او شنوا و بینا است.

عبارت عربی که در آخر لوح منقول از مجموعه مکاتیب شماره ۱۳ مذکور شده قسمتی از آیه شماره ۱۱۱ در سوره طه (۲۰) است که میفرماید: «وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا». مضمون آیه کریمه آن که بزرگان عالم و همه در پیشگاه عزت آن خدای حی توانا ذلیل و خاضع اند و در آن روز هرکس که بار ظلم و ستم بر دوش دارد سخت زبون و زیانکار است.

برای مطالعه مطالب مربوط به توحید در لوح سلمان و کتاب ایقان که در لوح فوق به آن اشاره فرموده اند به کتاب مجموعه الواح، ص ۱۲۸-۱۶۰ و باب دوم کتاب مستطاب ایقان مراجعه فرمائید. مسائل مربوط به الوهیت و توحید و الواح مبارکه راجع به آنها مفصلاً در کتاب الوهیت و مظهرت، ص ۵۳-۲۰۱ مندرج گردیده است.

## در خانه اگر کس است یک حرف بس است

حضرت عبدالبهاء در لوحی که به اعزاز جناب آقاموسی سلیل آقاابراهیم کلیمی ساکن عراق عزّ صدور یافته چنین میفرمایند:

هو الله ای یادگار حضرت ابراهیم منظومه شما رسید و ملاحظه گردید ولی ستایش عبدالبهاء کلمه عبدالبهاست و بس. مثل مشهور است، در خانه اگر کس است یک حرف بس است. پس به ستایش و نیایش اسم اعظم روحی لاحقاً الفداء پرداز و زبان شیرین بگشا و قصائد رنگین تنظیم کن تا اهل علیین را مذاق شکرین نمائی و قلوب مؤمنین را فرح و سرور مبین بخشی. ابناء خلیل در این دور جلیل موفق بایمانی ثابت و ایقانی محکم و اطمینانی عظیم شدند، فخر اسرائیل گشتند و مباهات حزب ربّ جلیل شدند لهذا از الطاف جمال ابهی غایت رجا و منی اینست که هریک سراجی منیر گردد و محفل یاران دیرین بیاراید و بنار محبت الله بگدازد و بآتش عشق بسوزد و بسازد. وعلیک البهاء الابهی. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین میفرمایند:

ای سلیل شهید فی سبیل الهی... سردار اسعد وقتی که در پاریس بود در خصوص یموتیها اشاره به او شد که شما در امور و گفتگوی به بعضی اشخاص دقت نمائید بیدار باشید ولی حاجی میرزایحیی از او انفکاک نداشت من نیز در این خصوص به اشاره اکتفاء کردم مثلی است مشهور، در خانه اگر کس است یک حرف بس است...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح «جناب میرزا شهاب سلیل فتح اعظم» چنین میفرمایند:

ای ثابت بر پیمان بشارت باد تو را آینده آن دودمان و استقبال آن خاندان چون بهشت برین نازنین و دلنشین و شکرین است عنقریب خواهی دید که حضرت فتح اعظم چه فتحی نمود و چه کشوری بگشود و چه سلطنت روحانی تأسیس نمود... جناب میرزا نورالدین را مؤدّه الطاف ربّ العالمین بده و جناب

آقاغلامحسین نجل احمد زواره‌ای را مهربانی نما و شادمانی بخش و مزده  
آسمانی بده و بگو مثلی است مشهور، در خانه اگر کس است یک حرف بس  
است...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین میفرمایند:

... به هریک از احباء که مراسله ارسال نموده بودید یک نسخه رقی منشور بدهند  
تا بلحن الهی قرائت نماید و مثل مشهور است، در خانه اگر کس است یک حرف  
بس است. والا صحف اولین و آخرین فائده ننماید لهذا عذر مکتوب علیحده را  
بخواهند. والبهاء علیک. ع ع

مکاتیب، ج ۵، ص ۳

مصرع منقول در رباعی شیخ عزالدین یا شیخ عزیزالدین محمود کاشانی است و  
تمام رباعی مزبور بشرح ذیل میباشد:

دل گفت مرا علم لدنی هوس است    تعلیم کن گرت بدان دست رس است  
گفتم که الف گفت دگر گفتم هیچ    در خانه اگر کس است یک حرف بس است

ریاض العارفین، ص ۳۷۰

بر اساس مندرجات ریاض العارفین شیخ عزیزالدین محمود کاشانی از افاضل  
حکما و اکامل فضلا و مشایخ عرفا در زمان خود محسوب بوده و در علوم مختلفه  
جامعیت داشته است. عشق‌نامه، عقل‌نامه و ترجمه عوارف و شرح قصیده تائیه ابن  
فارض از آثار اوست. عزالدین محمود کاشانی را کتاب دیگری نیز در دست است که  
تحت عنوان مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة طبع و منتشر شده است. این اثر از آثار  
مهم عرفانی در شرح اصول و مبانی تصوف اسلامی است. عزالدین محمود بن علی  
کاشانی در سنه ۵۷۳۵.ق. / ۱۳۳۴م از این عالم درگذشته است. برای ملاحظه شرح  
احوال او به کتاب تاریخ ادبیات، ج ۳، بخش ۲، ص ۱۲۶۴-۱۲۶۵ مراجعه فرمائید.

در صفحه ۳۵۸ کتاب مثلها و حکمتها به نقل از صفحه ۳۳۶ دیوان اشعار  
علاءالدوله سمنانی که هم‌عصر عزالدین کاشانی بوده نیز این ابیات آمده است که  
فرمود:

چون حاصل عمر آدمی یک نفس است      جز ذکر خدا هر آنچه گوئی هوس است  
 سر فاش نگفتم و یقین می‌دانم      در خانه اگر کس است یک حرف بس است  
 مصرع منقول یادآور ابیات جامی است که میفرماید:

نباشد این مَثَل پوشیده بر کس      که گر در خانه کس حرفی بُود بس  
 چه خوش گفت دانا که در خانه کس      چو باشد ز گوینده یک حرف بس  
 همان به که در کوی دل ره کنیم      زبان را بدین حرف کوتاه کنیم

مثلاً و حکمتها، ص ۳۵۸

مقصود از سردار اسعد که ذکر او در یکی از الواح مبارکه گذشت به ظن قومی حاجی علی قلی خان سردار اسعد است که پسر سؤم حسین قلی خان بختیاری بود. سردار اسعد در سال ۱۲۷۴ هـ.ق. / ۱۸۵۷ م متولد شد و در نیمه دوم محرم سال ۱۳۳۶ هـ.ق. / ۱۹۱۷ م در سن ۶۳ سالگی در اصفهان از این عالم درگذشت. سردار اسعد چندین سال ریاست سواران بختیاری را در اداره سواره دیوانی بعهده داشت و در دستگاه میرزا علی اصغر خان امین السلطان صاحب نفوذ و قدرت فراوان بود. سردار اسعد در سال ۱۳۲۱ هـ.ق. / ۱۹۰۳ م به اروپا رفت و مدت زیادی در اروپا مخصوصاً در پاریس اوقات خود را گذرانید. سردار اسعد در علم و کمال و علاقه شدید به بسط و توسعه معارف در خاندان بختیاری بسیار معروف و مشهور است. برای ملاحظه شرح حال او به تاریخ رجال ایران، ج ۲، ص ۴۴۸-۴۵۱ مراجعه فرمائید.

در همین لوح مبارک مقصود از «حاجی میرزا یحیی» حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی فرزند حاجی میرزا هادی دولت‌آبادی است که پس از فوت پدرش زعیم ازلیان گردید.

## در دل دوست به هر حيله رهى بايد كرد

حضرت بهاء الله در لوحى كه به امضای ميرزا آقاجان خادم الله خطاب به «حضرت اسم جود» به تاريخ شعبان سنه ۱۳۰۴ هـ.ق. عزّ صدور یافته چنین میفرماید:

يا محبوب فزادى دستخط عالی كه باسم خادم فانی بود سنابرقش عالم وجود را روشن نمود چه كه مزین بود به توحيد الهی و ذكر و ثنای حضرت لايزالی... یاد شما و ذكر شما لازال بوده و هست اگر تقصير و کوتاهی از این جانب بشود از آن حضرت نشده و نمیشود، باری در دل دوست به هر حيله رهى بايد كرد. هر قسم كه هست خوب قسمی است چه كه ذكر شما الحمد لله بمیان میآید. هذا من فضل الله عليكم انه هو الفضال الكريم...

و حضرت عبدالبهاء در لوح جناب حاجی آقامحمد علاقه‌بند یزدی چنین میفرماید:

هو الله ای حاجی ناجی هر روز بواسطه‌ای از من باجی و خراجی‌گیری، یک روز یک یار عزیز را دست‌آویز کنی و جام لبریزی طلب نمائی روز دیگر مهرپروری را وسیله نمائی و نامه مشکین معطری طلبی و قس علی ذلک و برهانت اینکه در دل دوست به هر نحو رهى بايد كرد. حق با شماست من راضی تا خدا كه را قاضی کند. باری از این جهت هر روزی آهنگ جهان‌سوزی برآرم و بیاد تو پردازم تا بدانی كه در این بساط عزیزى. و عليك التحيّة والشّناء. ع

مصرع منقول در آثار فوق مصرع ثانی در مطلع غزل معروف نشاط اصفهانی است كه میفرماید:

طاعت از دست نیاید گنّهی باید كرد	در دل دوست بهر حيله رهى بايد كرد
مَنظر دیده قدمگاه گدایان شده است	كاخ دل در خور اورنگ شهی باید كرد
تیغ عشق و سر این نفس مقنع بخرد	زین سپس خدمت صاحب کلهی باید كرد
روشنان فلکی را اثری در مانست	خَدَر از گردش چشم سیهی باید كرد
شب كه خورشید جهانتاب نهان از نظرست	قطع این مرحله با نور مهی باید كرد

خوش همی می روی ای قافله سالار براه  
 نه همین صفازده مژگان سیه باید داشت  
 جانب دوست نگه از نگهی باید داشت  
 گر مجاور نتوان بود به میخانه نشاط  
 گذری جانب گم کرده ره می باید کرد  
 بصف دلشدگان هم نگهی باید کرد  
 کشور خصم تبه از سپهی باید کرد  
 سجده از دور بهر صبحگهی باید کرد  
 دیوان نشاط، ص ۹۶-۹۷

میرزا عبدالوهاب متخلص به نشاط و ملقب به معتمدالدوله که یکی از مشهورترین غزلیات او نقل شد از شعرای بنام عصر قاجار است. او در سال ۱۱۷۵ هـ. ق. / ۱۷۶۱ م در اصفهان متولد شد و بیشتر ایام حیات خود را در آن شهر بسر برد. نشاط اصفهانی در علوم فلسفی و ریاضی و ادبی مهارت کامل داشت و در سنه ۱۲۴۴ هـ. ق. / ۱۸۲۸ م به عالم باقی شتافت. دیوان اشعار نشاط به کوشش دکتر حسین نخعی در طهران به طبع رسیده است. شرح احوال نشاط در مقدمه دیوان او مندرج میباشد. در حدیقه الشعراء، ج ۳، ص ۱۸۷۱-۱۸۸۳ نیز شرح احوال و مآخذ مطالعه سوانح حیات نشاط اصفهانی مفصلاً مندرج گردیده است.

کلمه سنابرق در لوح جمال قدم به معنی درخشش و تابش برق است و ناظر به آیه قرآنی در سوره نور (۲۴)، آیه ۴۳ است که میفرماید: «... يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ».

مضمون بیت نشاط اصفهانی یادآور سخن هدایت طبرستانی است که گفت:

یا به حالت یا به حیلت یا به زاری یا به زور

عاقبت اندر دل سخت تو راهی می کنم

گلزار ادب، ص ۲۴۷

## درسشان آشوب و شور و ولوله نی زیادات است و باب سلسله

جمال قدم بیت فوق را در رساله چهار وادی (آثار، ج ۳، ص ۱۴۸) نقل فرموده‌اند.  
بیت از مولوی است و در دفتر سوم مثنوی، بیت ۳۸۴۹، مندرج می‌باشد. ن ک به ذیل:  
«عاشقان را شد...».



## در سمرقند است قند اما لبش از بخارا یافت و این شد مشربش

حضرت عبدالبهاء در لوح چند نفر از احبای سمرقند چنین میفرمایند:

ای یاران عزیز عبدالبهاء قند سمرقند از پیش مشهور، چنانکه ملا گفته،  
در سمرقند است قند اما لبش از بخارا یافت و این شد مشربش.  
لهذا این نامه مانند نبات مصری ارسال میگردد امیدوارم که کام آن مشتاقان را  
شیرین و شکرین نماید و چون قند و نبات جمع شود حلاوت بی منتهی حاصل  
گردد. بلایا و آلام جناب عطاءالله بی حد و پایان و این مشهود اهل عیان ولی اجر  
جزیل و الطاف ربّ جلیل در پایان باید صبر فرماید و در زاویه نسیان بیفکند  
عبدالبهاء بهزاران چنین بلایا مبتلا بود ولی چون صبر و سکون نمود عاقبت  
جمیع زائل و این ابرها متلاشی و افق وجود روشن و تابان گشت فعلیک بالصبر  
الجمیل و عاقبة الصبر الجمیل جمیل. امید عبدالبهاء چنان است که آنچه مقصود  
اصلی و آرزوی دل و جان است میسر گردد این حوادث مانند افواج امواج است  
در مرور و عبور است ولی دریا باقی و برقرار در سمرقند هرچند هوشمند قلیل  
است و دانشمند اقل قلیل ولی قوه کلمةالله شدید است و نفوذ روح الله عظیم  
لهذا باید آن نفوس مبارکه در آن شهر ولوله ای اندازند و غلغله ای برپا نمایند که  
خفتگان بیدار شوند و پژمردگان تر و تازه گردند باجناب آقا میرزا ابوالفضل  
همیشه بذکر شما مشغولیم و طلب تأیید مینمائیم. وعلیکم البهء الابهی.

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح صادره به اعزاز جناب شیرمحمدخان در سمرقند  
چنین میفرمایند:

هوالبهی ای طالب جمال ذی الجلال، ملای رومی گفته،

در سمرقند است قند اما لبش از بخارا یافت و این شد مذهبش.  
اگرچه لسان ملا باین بیت ناطق شد و لکن بنظر نمی آید که بحقیقت معنائی که  
استنباط از این بیت میشود و مطابق واقع است خود او چنانچه باید و شاید  
ملفت شده باشد. چه بسیار میشود که کلمه از لسانی جاری میشود و خود قائل

ملتفت نیست. باری طوائف هر یک بحسب اوهام خویش محل و مرکزی از برای آن قند هندوستان الهی و نیات مصر رحمانی معین نموده بودند و منتظر ظهور آن حلاوت و شیرینی الهی از آن معدن بودند. قومی کان این شهد را جابلقا و جابرضا دانستند و طائفه منبع این قند مخازن آسمان پنداشتند. باری هر یک جایی را توهم نمودند لکن عارفان روی حق و عاکفان کوی حق این شهد بقا را و این عسل مصفی را از کان فارس و معدن ارض مقدسه یافتند. در وقت نوشتن شخصی از احباب ذکر سمرقند نمود باین مناسبت بمقام مزاح که فی الحقیقه از جدّ عظیم تر و شدیدتر است این کلمات مرقوم شد تا آن طالب شهد معانی بمعدن حلاوت معنوی پی برند. والبهاء علیک. ع ع

حضرت بهاء الله نیز در یکی از الواح مبارکه به مضمون بیت فوق اشاره فرموده اند و آن لوح در ذیل «دل پیش تو است...» نقل شده است.

چنانچه در الواح فوق تصریح شده بیت منقول از مولوی است و در مثنوی چنین آمده است:

دل‌طپان سوی بخارا گرم و تیز	رُو نهاد آن عاشقِ خونابه‌ریز
آبِ جیحون پیش او چون آب گیر	ریگی آموں پیش او همچون حریر
می‌فتاد از خنده او چون گلستان	آن بیابان پیش او چون گلستان
از بخارا یافت و آن شد مذهبش	در سمرقند است قند اما لبش
لیکن از من عقل و دین بر بوده‌ای	ای بخارا عقل افزا بوده‌ای

مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۶۰-۳۸۶۴

در باره این ابیات در شرح مثنوی (ج ۸، ص ۵۴۲) چنین آمده است:

بالاخره آن عاشق خونابه‌ریز با دلی پُر از تپش، گرم و تیز رهسپار بخارا گشت ریگهای خشن آمو در زیر پایش مانند پَر نیان لطیف و آب پهناور جیحون چون جویبار باریک برای او جلوه میکرد.

آن بیابان بی‌آب و علف چون گلستان سرسبز و خرم پیش پایش گسترده و او خود گاهی مانند کسی که بوی گل مستش کند از خنده بر زمین میافتاد. آری،

جایگاه قند سمرقند است، اما لبان آن عاشق دلباخته قند شیرین را که طعم جان  
برای او داشت از بخارا یافته بود، هنگامیکه سیاهی و شبخ بخارا را دید، در  
لابلای تاریکی‌های اندوهش نقطه سفیدی پدید آمد و ساعتی بیهوش بر زمین  
افتاد و عقلش در گلستان راز عشق به پرواز درآمد. آنگاه با بخارا آن کوی  
روح‌افزای محبوبش بگفتگو درآمد و گفت:

ای بخارا عقل‌افزا بوده‌ای      لیک از من عقل و دین بر بوده‌ای...

## در صریح امر کم جواتباس

نک به ذیل: «فکر خود را...».

## در طور بیا ترک گله کن

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب حاجی آقامحمد علاقه‌بند چنین می‌فرمایند:

هوالبهی ای بی‌سر و سامان حق در طور بیا ترک گله کن هرچند آن واله  
شیدائی در صلح و آشتی را مسدود دانسته‌اند ولی این عبد چنان میدانند که درها  
باز است و انجام طبق آغاز هیچ حادثه این باب را مقفول ننماید و هیچ سانحه این  
صحت را معلول نکند اساس الفت متین است و بنیان محبت قدیم بنیاد بر سنگ  
خاراست و پایه بر اساسی از زیر حدید عالم بالا...

مصرع منقول از مولوی است. برای ملاحظه الواح مبارکه و غزلی که شامل مصرع  
مزبور است به ذیل «ای موسی من...» مراجعه فرمائید.

## در کار گلاب و گل حکم ازلی این بود کان شاهد بازاری وین پرده نشین باشد

حضرت عبدالبهاء در لوح «جناب حاجی میرزا حسین من اهل شین» چنین میفرمایند:

هندوستان جناب حاجی میرزا حسین من اهل شین علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند هو الابهی ای یار سفر کرده بعد از مدتی مدیده مراسله مختصره وارد و بر تفصیل سفر و ورود و خمود و جمود بعضی و حرارت و قود دیگری اطلاع حاصل گردید حمد خدا را که سالمأ واصل شدید و امید چنان است که اخبار متواصل باشد الیوم یوم عظیم و عصر عصر حی قدیمست روز روز یومئذ یصدر الناس اشتاتاً است تا لیروا اعمالهم محقق گردد یکی در اعلی افق ملکوت پرواز نماید و بجناح انقطاع باوج عزت حضرت کبریا عروج نماید دیگری در ادنی مراتب طبقات سفلی سیر کند و در حضيض ثم رد دنه آشیا نه سازد یکی بسلطنت امکان آلودگی نخواهد یکی در گوشه دگان سوداگری و آسودگی جوید یکی پرند و پرنیان را بالین نسازد و خار مغیلان را در سبیل رحمن بستر سازد دیگری بآرزوی فرشی پشمین چون کرم بید مهین شب و روز آرام نگیرد یکی چون حیثان بحر الهی بنهر قناعت نکند و هوای محیط اکبر در سرگیرد و دیگری چون حشرات مائی در گودالی بسر برد. باری سلیقه ها متفاوت است و همتها مختلف و لكل نصیب فی الكتاب و لكل منا مقام معلوم، خون دل و جام می هر یک به کسی دادند. انشاء الله نصیب مشتاقان خون دل باشد نه جام سرشار عالم آب و گل کامی که از حلاوت انقطاع و شهد محبت الله شیرین نباشد خروب خرابه زار نزدش عسل مصفی باشد نفسی که از بحر سائغ و ماء نایع و معین و تسیم و نمیر و سلسبیل بی خبر باشد ماء متن غدیر را گوارا یابد هر یک را نصیبی باشد باید کسی را با کسی کاری نباشد هر نفسی تکلیف خویش میداند یکی سرگشتگی و سودائی و در محبت الله شیدائی جوید دیگری پرده عزلت و گوشه قناعت و کنج آزادگی و خلوت آسودگی طلبد،

در کار گلاب و گل حکم ازلی این بود      کان شاهد بازاری وین پرده نشین باشد

رساله منطبقه ملاحظه شد خیلی خوب طبع شده در طهران آن شخص معهود یعنی صفی‌علی‌شاه بسیار رسوا و مخجول گردید حال میگوید که من مقصودم این بود که این حدیث ضعیف است لکن جمعی از معتقدان بیدار شدند و بعضی بشاطی بحر عرفان وارد گشتند، باری آن جناب باید جمیع فکر را در نشر نفحات‌الله حصر نمائید در آن خطه اگر چنانچه باید و شاید قیام شود عنقریب کلی نتایج بخشد و روح امرالله در جسم آن اقلیم چنان سرایت نماید که جمیع انظار حیران ماند امید این عهد در جهت هندوستان عظیم است چه که بکرات از فم مظهر بشرف اصفا فائز شدیم که امرالله را در خطه هندوستان و فرنگستان نفوذی عظیم حاصل خواهد گردید باری تاکی سبب جریان این سیل گردد و که همّت بگمارد و باعث فیضان این نیل جلیل شود. ع ع

بیت منقول از حافظ است و غزلی که حاوی این بیت میباشد در ذیل «خون دل و جام...» به طبع رسیده است.

برای ملاحظه شرح مطلب مربوط به مصاریع «خون دل و جام...» و «کسی را با کسی...» که در لوح فوق نقل شده به ذیل آن اشعار مراجعه فرمائید.

عبارت «یومئذ یصدر...» که در لوح فوق مذکور شده آیه شماره ۶ در سوره زلزال (۹۹) در قرآن مجید است که میفرماید: «يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ». مضمون کلام الهی به فارسی آن که در روز قیامت مردم از قبور پراکنده خود بیرون می‌آیند تا پاداش اعمال نیک و بد خود را ملاحظه نمایند.

عبارت «ثم ردّناه...» نیز در آیه ۵ در سوره تین (۹۵) است که میفرماید: «ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ». مضمون کلام آن که خداوند میفرماید که ما انسان را به احسن تقویم آفریدیم و سپس او را به اسفل سافلین برگردانیدیم.

اما اشاره حضرت عبدالبهاء به صفی‌علی‌شاه راجع به حاجی میرزا حسن صفی‌علی‌شاه است که چون کتاب ایقان را ملاحظه نمود و حدیث «ان فی قائمنا اربع علامات...» را در آن مطالعه کرد گمان نمود که شرح فقرات حدیث از جمال‌قدم است و لذا رساله‌ای در ردّ و اعتراض به مندرجات کتاب ایقان نوشت و متقابلاً حاجی

میرزاحسین شیرازی معروف به خرطومی در جواب او رساله‌ای تهیه نمود که به نام نجم‌العرفان فی رجم من اعترض علی‌الایقان در بمبئی به طبع رسیده است. بیان حضرت عبدالبهاء در لوح فوق که میفرمایند «رساله منطبعه ملاحظه شد» به ظن قوی راجع به رساله حاجی میرزاحسین خرطومی است و از این شواهد چنین پیداست که لوح مبارک مذکور در فوق خطاب به حاجی میرزاحسین شیرازی معروف به خرطومی عزّ صدور یافته است.

برای مطالعه مطالب مربوط به صفی‌علی‌شاه و رساله خرطومی به کتاب تاریخ ظهورالحقّ (ج ۱، ص ۵۱۳-۵۱۷) و نیز به ذیل «گهی بر طارم...» مراجعه فرمائید.



## درکوی تو معروفم و از روی تو محروم

نک به ذیل: «گرگ دهن آلوده...».

## در مدیحت داد معنی دادمی غیر این منطق لبی بگشادمی

حضرت بهاء‌الله در لوحی چنین میفرمایند:

... این بنده ضعیف و طلعت نحیف نمیداند بکدام کلمات مهمل غیر مستعمل  
اظهار مطلب نماید که هرچه در آن حضرت عرض شود افک صرف است و آنچه  
ذکر آید شرک محض.

گر نبودی خلق محجوب و کثیف      ور نبودی حلقها تنگ و ضعیف  
در مدیحت داد معنی دادمی      غیر این منطق لبی بگشادمی  
ولکن کلام بزرگان است مالا یدرک کله لایترک کله...

رحیق مختوم، ج ۱، ص ۴۰۹

بیت منقول در دفتر پنجم مثنوی مولوی، بیت ۴، مذکور شده است. و نیز نک به  
ذیل «گر نبودی خلق...». برای ملاحظه شرحی در باره «مالا یدرک کله...» نک به  
مقاله این حقیر در مجله پیام بهائی، شماره ۱۳۷ (اپریل ۱۹۹۱م)، ص ۲۱-۲۳.

## در نامه مجنونان از نام من آغازند زین پیش اگر بودم سردفتر دانائی

حضرت عبدالبهاء در لوحی چنین میفرمایند:

هو الله یا من سمی عبدا لجمالہ العظیم ای بنده آن محبوب عالم در عبودیت  
آستان مقدس سرفرازی و در محبت اسم اعظم گریبان چاک نموده رسوای آفاق  
شدی،

در نامه مجنونان از نام من آغازند زین پیش اگر بودم سردفتر دانائی  
باری تا توانی در کمال مدارا و حکمت و خضوع و خشوع لله بجمیع قبایل و امم  
تبلیغ اسم اعظم و تلقین نام مکرم نما تا روح حیات بجسد عالم بدمی و شبمنی  
بمزرعه قلوب امم برسانی کشت زار دلها محتاج فیض دمام است و خدماتت در  
درگاه حق مثبت و مسلم. ع ع

مکاتیب، ج ۵، ص ۱۲۸

و نیز حضرت عبدالبهاء در اثری دیگر که به اعزاز جناب میرزا علی اکبر میلانی عز  
صدور یافته چنین میفرمایند:

هو الابهی ای علی نورانی در این بساط رحمانی تمکنی نجو و در این جنت  
ابهائی تفسحی و در این بحر صمدانی تعمقی و در این گیسوی مشگبوی دلبر  
یکتا تعلقی و در این مسجد اقصی تهجدی و در این عشق و شور و شیدائی تخلع  
و تهتکی.

در نامه مجنونان از نام من آغازند زین پیش اگر بودم سردفتر دانائی  
والبهاء علیک و علی احباء الله فی وطنک. ع ع

مجموعه مکاتیب، شماره ۷۹، ص ۵

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح «امه الله ورقه طیبه ماه سلطان» چنین میفرمایند:

هو الله ای ورقه مؤمنه فائزه از شما حکایتی دارد و روایتی گوید که ماه سلطان  
در کهف امان بود و در نهایت راحت دل و جان بعد پریشان روی دلبر حقیقی شد  
و آشفته موی یوسف الهی بیسر و سامان شد و آشفته و سرگردان اگر چنین

است حقّ است که سرگشته و پرسودائی و گمگشته و واله و شیدا،  
 در نامه مجنونان از نام من آغازند      زین پیش اگر بودم سردفتر دانائی  
 ع  
 برای ملاحظه مطالب مربوط به بیت منقول در آثار مبارکه فوق به ذیل «ای عشق  
 منم...» مراجعه فرمائید.

## درویش جهان سوخت از این شعله جانسوز الهی وقت آن است گنی زنده از این ناله زار

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقامحمد ملقب به درویش در یزد چنین میفرمایند:

هو الله ای منجذب الهی وقت آن است که این بیت را مانند مرغ سحر بفنون  
الحان بخوانی،

درویش جهان سوخت از این شعله جانسوز الهی

وقت آنست گنی زنده از این ناله زار.

پس شعله روشنی برافروز و از حرارت لمعه طور حکایت کن تا در وادی ایمن  
طالبان را بنار هدایت کبری دلالت فرمائی و سبب سرور و حبور آن انجمن گردی.  
وعلیک التّحیّة والثناء ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب میرزا محمد که ملقب به عبدالبهاء بوده چنین میفرمایند:

### هو الابهی

درویش جهان سوخت از این نغمه جانسوز الهی

وقت آنست گنی زنده از این ناله زار

ای مشتعل بنار موقده الهیه شجره طوبی و سدره منتهی در وادی ایمن بقعه  
مبارکه غرس شد و در ذروه طور سیناء قد برافراخت و در وادی طوی شکوفه  
بشکفت و بنفحات قدس آفاق را معطر نمود و نار موقده ربّانیه در این شجره  
لاشرقیه و لاغربیه برافروخت و ندای الهی بلند شد و جمال رحمانی رخ بگشود  
صد هزار کلیم فریاد ارنی برآورد و صد هزار طور حقائق از این تجلیات ربّانیه  
مندک گشت و صد هزار کینونات مجرّده مست و مدهوش و منصعق در این دشت  
و صحرا بیفتاد و از هر سمت آواز و اشرفت الأرض بنور ربّها بلند شد و از ملکوت  
ابهی فیوضات جلیله متتابع بر حقائق لطیفه نازل گشت و نغمات و ترنمات  
محامد و نعوت الهیه از طیور حدائق قدس بلند شد و ما هنوز مخمود و افسرده

در زاویهٔ خمول خزیده و بالایش ششون این دار جنون چسبیده نه ناله‌ای نه آوازی  
 نه نغمه‌ای نه سازی نه افغان جانگدازی نه شوری نه شعفی و نه اشتعالی و نه آه  
 جانسوزی. طيور قدس اگر در این موسم بهاری قرن اعظم الهی بابدع نغمات  
 رحمانی برشاخسار توحید نسرایند چگونه بیاسایند و منتظر چه موسمی چه  
 فصلی هستند پس از بهار خزان است و بعد از اردیبهشت فصل دی پُرخمار آیا  
 منتظر چه باشیم و چه ایامی آرزو نمائیم که بال و پری زنیم و پروازی کنیم و  
 جولانی نمائیم و ساز و آوازی آغاز کنیم از جور زاغان گلخن جفا مترسیم و از  
 چنگال تیز جفدان بی حیا نهراسیم چه که اگر سینه درند مرهم فوز بملکوت ابهی  
 موجود و اگر خونخوار ستمگرند فوز و فلاح جبروت اعلیٰ مشهود و اگر لانه و  
 کاشانه ضبط و خراب نمایند الحمدلله آشیانه در سدرهٔ منتهی محقق و مثبت  
 پس از چه ترسیم و از چه اذیتی بهراسیم،

گر در عطا بخشد اینک صدفش دلها و ر تیر بلا آید اینک هدفش جانها  
 والبهأ علی اهل البهأ. عبدالبهأ ع.

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقادریش در کله‌دره چنین میفرماید:

هو الابهی الابهی ای آقادریش جمال ذوالجلال روحی و کینونتی لاحتبانه الفدا  
 در نهایت غزل مشهور میفرماید،

درویش جهان سوخت از این شعلهٔ جانسوز الهی

وقت آنست کسنی زنده از این نالهٔ زار

پس از فوت فرزند و موت دلبنده محزون و دردمند مشو آن دو مرغ آشیان بقا  
 باوج عالم اعلیٰ پرواز نمودند و بتسبیح و تقدیس در گلشن ملکوت ابهی دمساز  
 گشتند و بمحامد و نعوت الهی پرداختند این مقام مقام رضای بقضا است و  
 ستایش و نیایش محبوب یکتا که آنان را در ظل تیر اشراق بچنین موهبت عظمی  
 در جوار رحمت کبریٰ فائز فرمود والدهشان ورقهٔ موقنه را تسلی بدهید که غم  
 مخور آن دو امانت در دست مقدر حقیقی در ملکوت ابهی محفوظ و مصون. ع.ع

بیت مذکور در آثار فوق در مقطع قصیده جمال قدم موسوم به قصیده «ساقی از  
 غیب بقاء» آمده و قصیده مزبور در مائده آسمانی، ج ۴، ص ۲۰۹-۲۱۱ مندرج است.

برای ملاحظه مطالب مربوط به «گر درّ عطا...» به ذیل آن بیت مراجعه فرمائید.  
عبارت «واشرقّت الارض...» که در لوح مبارک آمده قسمتی از آیه ۶۹ در سوره  
زمر (۳۹) است که میفرماید:

وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِئَتْ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ  
بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ

مضمون آیه مبارکه به فارسی آن که زمین به نور خدا روشن گردد و نامه اعمال  
خلق در پیشگاه حقّ نهاده شود و انبیاء و شهداء احضار شوند و در میان خلق به عدل  
حکم کنند و به هیچ کس ابداً ظلمی وارد نخواهد شد.

## درویش هرکجا که شب آید سرای اوست

میرزا محمود زرقانی در کتاب بدایع الآثار از بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء چنین آورده است که فرمودند:

... نفوس خاکی در قید قصرند اما دوستان الهی در خیال قبر خداوند برای شماها قصری ابدی ساخته که هیچ انهدام نیابد تفرّجگاه ماها در آنست و آن قصر سرمدی ترویج امر الهی است نشر آثار رحمانی است غرقاش آیات سلطان نور است غلمان و حورش فضائل و اسرار یوم النشور بنیانش کلمة الله است و ایوانش معرفت الله علمش صلح عمومی بین ملل و امم دنیاست و پرچمش اسم اعظم ابهی حدائقش مزین بگل‌های معانی و حقائق است و اشجارش پُر از ثمرات رموز و دقائق کنگره‌اش تا عرش اعلیٰ است فضای جانفزایش محیط ارض و سما خادمانش اهل ملکوت ابهی و دربانش عبدالبهاء ما در فکر چنین قصری هستیم دیگر الحمد لله نه قصری داریم و نه لانه و آشیانه‌ای خواهیم هرجا برویم مأوی داریم، درویش هرکجا که شب آید سرای اوست. بدایع الآثار، ج ۲، ص ۲۸۸

مصراع مذکور در بدایع سعدی است که میفرماید:

آنرا که جای نیست همه شهر جای اوست	درویش هرکجا که شب آید سرای اوست
بیخانمان که هیچ ندارد بجز خدای	او را گدا مگویی که سلطان گدای اوست
مرد خدا بمشرق و مغرب غریب نیست	چندانکه می‌رود همه ملک خدای اوست
آن کز توانگری و بزرگی و خواجگی	بیگانه شد، بهر که رسد آشنای اوست
کوتاه دیدگان همه راحت طلب کنند	عارف بلا، که راحت او در بلای اوست
عاشق که بر مشاهده دوست دست یافت	در هرچه بعد از آن نگرود اژدهای اوست
بگذار هرچه داری و بگذر که هیچ نیست	این پنجر و ز عمر که مرگ از قفای اوست
هر آدمی که کشته شمشیر عشق شد	گو غم مخور که ملک ابد خونبهای اوست
از دست دوست هرچه ستانی شکر بود	سعدی رضای خود مطلب چون رضای اوست

کلیات سعدی، ص ۷۱۸



## دریا بخيال خویش موجی دارد خس داند که این کشاکش با اوست

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب امین چنین میفرمایند:

ای ثابت بر پیمان نامه شما که به تاریخ ۷ شهر ذی الحجة ۳۳۹ بود وصول یافت... مرقوم نموده بودید الحمدلله احبای الهی قطره بودند و حال دریا گشتند ولی این امواج باید در بحر الهی محو و فانی گردند تا تعالیم الهی چون شمس از افق حقیقت بدرخشد الیوم امرالله در نهایت قوت ولی برخی بی خردان را مقصد چنان که این بنیه قویّه امرالله را ضعیف کنند تا از ضعف بنیه گوئی بریابند و بمقاصد خویش رسند هیهات هیهات. آن طبیب الهی در زیر زنجیر چنان قوه ای باین بنیه عنایت فرموده که قوت بنیه جمیع علل و امراض را حکما دفع مینماید ولا یبقی لهم الا الخسران المبین. خوب بیتی مرقوم نموده بودید،  
دریا بخيال خویش موجی دارد خس داند که این کشاکش با اوست...

بیت فوق از سحابی استرآبادی است و در رباعی ذیل آمده است:

عالم بخروش لا اله الا هوست

غافل بگمان که دشمن است این یا دوست

دریا بوجود خویش موجی دارد

خس پندارد که این کشاکش با اوست

ریاض العارفین، ص ۱۲۸

## دست پنهان و قلم بین خط گذار گرد پیدا بین و ناپیدا سوار

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب بهمن میرزا در طهران چنین میفرمایند:

هو الله ای سرگشته و سودائی، شیدای دلبر آفاق و پروانه نیر آفاق گرد تا نفست چون روح حیات مردگان آن صفحات را زنده نماید و چون نسیم بهار روحانی حتی گیاه پژمرده را تر و تازه کند و از محبت دلبر الهی چون ابر بگری و مانند برق بخندی و چون رعد بخروش و دریا آسا بجوش و بجان و دل بکوش تا ایران ویران بنفحه رحمن بحرکت آید و از حسیض سقوط باوج صعود رسد اگرچه در این سنین اخیره در ایران جنبش و کوشش احزاب بود و کل مدعی خیرخواهی ایران تا مملکت بیارایند و رعایای بیچاره بیسایند کشور معمور گردد و درفش کاویان منصور گردد ولی هیچ حزبی موفق نشد اقلیم معمور مطمور شد ایران ویران گشت و ثابت و محقق گردید که ایران جز بنفحه رحمن باوج عزت ابدیه نرسد لهذا این آوارگان از هر خصوص قصور نمودند بآنچه باید و شاید پرداختند عنقریب این بیت تحقق یابد،

دست پنهان و قلم بین خط گذار      گرد پیدا بین و ناپیدا سوار  
باری باید خیرخواهان ایران بوسائلی تشبث نمایند که نتیجه محتومه است و  
بحصول مقرون و الا از قضایای ناقصه نتایج کامله ممتنع و محال. وعلیک البهاء  
الابهی  
عبدالبهاء عباس ۱۴ ربیع الثانی ۱۳۳۷

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب میرزا آقا چنین میفرمایند:

هو الابهی ای مبتهل و متضرع به ملکوت ابهی آه و فغان و ناله دل و جان آن عاشق روی جانان به گوش مشتاقان واصل گشت بیان تأثر و تحسر از عدم وصول جواب نامه فرموده بودند اگرچه اثر خامه صادر نشد و این از کثرت مشغولیت و هجوم هموم و مهام امور که چون بحر بی پایان در موج و هیجان است واقع و لکن اگر به حقیقت بنگری و به بصیرت نظر فرمائی هر نامه را به واسطه پیک روحانی دو صد جواب صادر چه که اگر ورق مسطور ارسال نشد

الحمد لله رقی منشور قلوب به ابداع خطوط و کلمات و معانی و اسرار موجود و مشهود اگر این واسطه در میان نبود این شوق و وله و انجذاب از کجاست، دست پنهان و قلم بین خط‌گذار گرد پیدا بین و ناپیدا سوار باری همچنین بدان که آنی از یاد دوستان الهی فارغ نبوده و نیستیم و پیوسته متوسل به ملکوت ابهی بوده و هستیم که موهبتی فرماید که آن جواهر وجود و سواذج شهود مطالع انوار ملیک محمود گردند و در این نشأه عالم انسانی به شونی مبعوث شوند که حیات جاودان عالم انسان شود. والبهاء علیک و علی الذین شربوا الرحیق من هذه الکأس الانیق. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح احبای الهی و اماءرحمن در طهران چنین میفرمایند:

ای یاران عزیز عبدالبهاء و اماءالرحمن هرچند نائرة امتحان بعنان آسمان رسیده و زلزله افتتان و لوله در شرق و غرب انداخته و ضجیح و صریخ از کران بکران رسیده و لوله در آفاق افتاده و تزلزل در ارکان اهل نفاق ظاهر شده شرق مضطرب است غرب متأثر آفاق در انقلاب است و قلوب در اضطراب باوجود این الحمد لله که یاران ثابت نابتند و دوستان صادق مانند علم خافق در این طوفان مانند جبل فاران بفوران نار محبت الله مشتعلند و باعلاء کلمة الله مشتغل و بنشر نفعات الله مأنوس و بانجذاب دل و جان مألوف شمعهای روشنند و شاهدان انجمن طیور اوج عرفانند و کواکب بروج ایقان این نیست مگر موهبت جمال ابهی و عون و عنایت حضرت کبریا بشکرانه این استقامت باید مانند مرغان چمن به نغمه و ترانه پردازند و در ظل شجرة مبارکه لانه و آشیانه نمایند ولی با این استقامت باید حکمت را از دست ندهند همچنان که از پیش مرقوم شده پرده دری نمایند و مانند فرشته و پری آشکار و خفی باشند،

دست پنهان و قلم بین خط‌گذار اسب پیدا و ناپیدا سوار این بحکمت نزدیکتر است و خوشتر و دلکشتر...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح حضرت علی قبل اکبر در طهران چنین میفرمایند:

هو الله ای منادی پیمان آنچه مرقوم نموده بودی معلوم و مفهوم گشت از سب و شتم و طعن و لعن اراذل قوم مرقوم نموده بودید این عنوان بزرگواری است و

دلیل ثبوت و رسوخ احبای الهی... در خصوص تبلیغ مرقوم نموده بودید الحمدلله لسان ناطق حق در همه جهان مشغول به تبلیغ است هرچند به ظاهر عیان نه ولی پنهانی در کار است،

دست ناپیدا قلم بین خطگذار اسب پیدا بین و ناپیدا سوار احبای الهی اگر چنانکه باید و شاید به عبودیت آستان مقدس قیام نمایند و به موجب تعالیم الهیه رفتار کنند نفعات قدس تبلیغ کند. اسئل الله ان یبعث نفوساً مقدسه منزهه ثابتة نابتة مبتهله ناطقة بالحجج والبرهان بین اهل الادیان. وعلیک التحیة والثناء. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا محمدعلی نجار چنین میفرمایند:

هو الابهی ای ناطق به بیئات الهی، دست پنهان و قلم بین خطگذار اسب در جولان و ناپیدا سوار بعضی برآند که حزبی از اولیاء رحمٰن رجال غیبند و دافع شک و ریب. به ظاهر غائبند و به حقیقت حاضر من حیث الآثار مشهورند و من حیث الشخص مخفی و مستور و لکن تا به حال حقیقت حال مجهول و غیر معروف. جناب آقا میرزا حیدرعلی علیه بهاء الله الابهی الآن حاضر و میفرماید این حقیقت مجهوله در این ظهور اعظم واضح و مبرهن شد و آن جناب آقا محمدعلی هستند که رجل غیب شدند و ملقب به این لقب در نزد اهل ریب. سبحان الله این چه امر عجیب است و حکایت غریب که بشر حکم ملائکه یابد و انسان مستنباء از آیات رحمٰن گردد به قسمی که آثار مشهور و مؤثر مستور لیس ذلك الا من فضل ربک العزیز الغفور والبهاء علیک. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح چند نفر از احبای چنین میفرمایند:

الله ابهی ای دوستان معنوی دیده به ملکوت ابهی روحی لاحبائه الفداء باز کنید همه انوار است، چشم از امکان و ملکوت ادنی بپوشید همه ظلمات است. آیات توحید گردید چه که بانگ بانگ یوم میثاق است، مطالع تقدیس شوید زیرا اشراق بر همه آفاق است. ملکوت ابهی هرچند غیب امکان است ولی تجلیاتش ظاهر و آشکار.

دست ناپیدا قلم بین خط‌گذار      گرد بین پیدا و ناپیدا سوار  
باری بکوشید که در این دور و کور اسم اعظم روحی لاجبانه الفداء خدمتی به امر  
کنید و نشر دین‌الله نمائید و اعلاء امرالله. والبهاء علی کلّ من وفی بالمیثاق  
العظیم. ع ع

حضرت عبدالبهاء با استشهاد به بیت فوق در رساله مدیته چنین میفرمایند:

... مقصدی جز خیر کلّ نداشته و ندارم بلکه چون دلالت بر خیر را عین عمل خیر دانسته لهذا بدین چند کلمه نصحیه ابنای وطن خویش را چون ناصح امین لوجه‌الله متذکر مینمایم و ربّ خبیر شاهد و گواه است که جز صرف خیر مقصدی نداشته چه که این آواره بادیه محبت‌الله بعالمی افتاده که دست تحسین و تزییف و تصدیق و تکذیب کلّ کوتاه است، انما نُطعمکم لوجه‌الله لانرید منکم جزاء ولا شکورا،

دست پنهان و قلم بین خط‌گذار      اسب در جولان و ناپیدا سوار...

رساله مدیته، ص ۸

و دکتر حبیب مؤید از بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء چنین آورده است که

شب در بیت مبارک نجم‌باختر را خواندند و وضع پرگرام مجلس سانفرانسیسکو به حضور مبارک عرض شد فرمودند «هر امری که قوه دارد خودش کار میکند حال ما اینجا هستیم جمیع ابواب مسدود و طریق مقطوع است ولی امر خودش در شرق و غرب عالم کار میکند کلمه‌الله نفوذ میکند عَلم الهی بلند میشود، ملای رومی میگوید:

دست پنهان و قلم بین خط‌گذار      گرد پیدا بین و ناپیدا سوار

دست پیدا نیست ولی قلم کار میکند حالا هم همین‌طور در جمیع اطراف عالم عَلم الهی بلند است بدون علمدار، ندای حقّ بلند است بدون منادی، سراج الهی روشن است بدون مشکوة. این از قوه امر است...»

خاطرات حبیب، ج ۱، ص ۳۱۸

چنانچه تصریح فرموده‌اند بیت مزبور از مولوی است و در مثنوی چنین آمده

است:

این جهان چون خَس به دستِ بادِ غیب      عاجزی پیش گرفت و دادِ غیب  
 گه بلندش می‌کند گاهیش پست      گه دُرستش می‌کند گاهی شکست  
 گه یَمینش می‌برد گاهی یَسار      گه گلستانش کند گاهیش خار  
 دست پنهان و قلم بین خط‌گزار      اسب در جولان و ناپیدا سوار  
 تیر پَران بین و ناپیدا کمان      جانها پیدا و پنهان جان جان

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۰۰-۱۳۰۴

آیه مبارکه‌ای که در رساله مدیته نقل شده آیه ۹ سوره دهر (۷۶) است که میفرماید  
 ما شما را برای رضای خدا اطعام میکنیم و از شما هیچ پاداش و سپاسی نمی‌طلبیم.  
 در باره «رجال غیب» که ذکر آنان در لوح آقا محمدعلی نجّار مذکور شده در کتاب  
 فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبيرات عرفانی، ص ۴۱۳، چنین آمده است:

رجال غیب - نجبا را رجال غیب گویند چنانکه فرمودند «و علی الاعراف رجال و  
 من المؤمنین رجال». چه مردانند ایشان که خدا ایشان را مرد خواند. مردانی که باد  
 عنایت و نسیم رعایت از جانب قرب ناگاه برایشان گذر کرد.  
 شمالی باد چون بر گُل گذر کرد      نسیم گُل بباغ اندر اثر کرد  
 چون باد عنایت بر ایشان گذر کرد، الهامشان به نور معرفت زنده کرد، جانهاشان به  
 وصال خوشبو.

برای ملاحظه شرح احوال آقا محمدعلی نجّار مشهور به رجال الغیب به کتاب  
 محاضرات، ج ۲، ص ۱۰۶۲-۱۰۶۴، مراجعه فرمائید.

## دست ناپیدا قلم بین خط گذار گرد بین پیدا و ناپیدا سوار

نک به ذیل: «دست پنهان و قلم...».

## دستی از دور بر آتش داری

مصرع فوق در آثار عدیده بهائی نقل شده است. ذیلاً این آثار را مندرج میسازد:

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقاغلامحسین زائر در درخش چنین میفرمایند:

هو الله ای بنده جمال مبارک نامه مرقوم ملحوظ گشت شرح و بسطی در آیه شریفه علمه شدیدالقوی و معنی کلمه و حکمت خواسته بودید ولی کجا فرصت و مهلت، دستی از دور بر آتش داری و نمیدانی چه خیر است لهذا شرح این آیه به وقت دیگر مرهون هروقت ممکن شود قصور نخواهد گشت و به جهت نفوس مبارکه نامه ای خواسته بودید یک نامه مرقوم گشت و اما معلمی اطفال بدان که اشرف ترین حرف و صنایع و اشغال معلمی اطفال است و این وظیفه اگر چنانکه باید و شاید ایفاء گردد نتایج کلیه حاصل شود انسان سبب بینائی و هوشیاری جمعی غفیر شود و در این امر مبرور استثنائی در بین جمهور نه. اطفال یار و اغیار و بیگانه و آشنا مساوی هستند یعنی انسان کامل باید به تربیت و تعلیم کل پردازد لهذا امیدوارم که تلامذه آن استاذ در جمیع مراتب ترقی نمایند و به تبلیغ مشغول شوند. وعلیک البهاء الابهی. ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقامیرزا جعفرابن محمود شریعتمدار چنین میفرمایند:

ای بنده الهی دستی از دور بر آتش داری نمیدانی چه خیر است غم خویش داری و حزن و اندوه از بلایای وارده مخصوص. جمیع بلایای وارده بر تو حکم قطره دارد و این طوفان بلا در این سنه مانند دریا سبحان الله در ذکرش محذور واقع تا چه رسد بوقوعش باری از اینگونه امور محزون و مغموم مباش و قلب را از جمیع این افکار مقدس و منزّه کن والا مانند طیور مبتلا بقیودی پرواز نتوانی و آهنگ و آواز ملکوت ابهی نشنوی فی الحقیقه کار این است که رساله را اتمام نمائی و بتبلیغ امرالله پردازی این حقیقت ثمره و نتیجه بخشد و ما عداى آن مانند سراب است حتى اذا جائه لم یجده شیئا و من در حق تو دعا مینمایم که



آنچه اسباب سرور و راحتی دل و جانست خداوند مهربان مقدر و مبدول  
فرماید. و عليك التَّحِيَّةُ وَالشُّنَاءُ. ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب شریعتمدار که قسمتی از آن در ذیل «و لوان ما  
بی بالجبال...» در کتاب مآخذ اشعار (ج ۱، ص ۱۱۵) نقل گردیده چنین میفرمایند:

ای محبت مدار نامه رسید و شکرانه وصول تحاریر معلوم گردید... این بلاست که  
تو را بمناجات آورده و بتبتل و تضرع انداخته که شب و روز خطاباً باسم اعظم یا  
جمال الله فدیت بکلی لک می گوئی قدرت حق اینجاست که یک قطره تحمل  
یک دریای بلا مینماید و اما دستی از دور بر آتش داری. این مصراع را در مقابل  
خطاب شما نوشتم که مرقوم نموده بودی و مضمون این بود که تو در مهد راحتی  
و من در بستر زحمت تو سریر بالین نازداری و من در آتش مشقت جانگداز تو را  
مقرّ اوج ماه و مرا منزل و مأوی قعر چاه تو از چشمه هذا مغتسل بارد و شراب  
مینوشی و من در بادی سراب سرگردان. این بود مضمون خطاب لهذا مرقوم  
گردید، دستی از دور بر آتش داری. حضرت نوح نه صد و پنجاه سال صبر بلا  
نمود، اقلّ تو باید عشر معشار تحمل کنی و نوحه حضرت نوح بدرجه ای بود که  
مسمی بنوح شد. مرقوم نمودی که در عوض آب آتش عطا نمود آب برودت آرد  
آتش حرارت افزایشد البتّه این بهتر است و لا بد باید فرار منک والیک باشد لکن با  
وجود آتش غضب حصول مقصد چه فائده دارد، ای یار من شوخی مینمایم تا  
تبسم نمائی و بشاشت حاصل کنی...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح اخوی حضرت شهید جناب علی اکبر در یزد چنین  
میفرمایند:

هو الله ای معرض مصائب و رزایا اگر چنانچه گردباد مصائب غبار احزان بر  
آئینه قلب و وجدان آن جناب نشانده جنود شروشد و لشکر عنودش مهاجم بر  
این بیسر و سامان قطره و جرعه ای اگر ید قضاء از جام بلا در کام تو ریخت بحر  
بیکران و دریای بیپایانش را بهره کام این ناکام نمود قسم بآن آفتاب حقیقت که اگر  
جمع بلا یا و رزایا مظاهر آیات حضرت احدیت را جمع نمائید البتّه مقابلی  
ببلا یا ای این عید ننماید، دستی از دور بر آتش داری با وجود این چون در سبیل

ربّ جلیل است زهرش شهد و سلسبیل است و سَمَش حیات بخش هر علیل  
 پس تو که جامت از صهباء بلا سرشار شد و کامت از شکر ابتلا شیرین و پرتذاذ  
 باید خشنود باشی که شریک و سهیم من کشتی و رفیق طریق برادر مهربان را در  
 راه خدا فدا نمودی و این طفل خوردسال را نیز تقدیم درگاه ذوالجلال گردی از  
 عنایت حضرت احدیت هر دو مقبول گشت. والبهاء علیک و علی کلّ من وفی  
 بالمیثاق. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین میفرمایند:

... این عبد در هر ساعتی آرزو دارد که با احبّای الهی نامه نگارد ولی مشاغل نه  
 بدرجّه که بتوان وصف نمود، دستی از دور بر آتش دارید اما بتأییدات جمال قدم  
 از ملکوت ابهی مطمئن و مستریحیم لهذا شما از احبّای الهی معذرت بخواهید  
 که در آستان مقدّس در طلب تأیید بجهت راستان تقصیر نمیشود امیدوارم که آثار  
 باهره‌اش ظاهر شود. والبهاء علیک و علی کلّ ثابت علی العهد و المیثاق. ع ع

مکاتیب، ج ۱، ص ۲۴۱

و در لوحی دیگر چنین مسطور:

... قسم بجمال قدم روحی لأحبّائه الفدا که چون ذکر دوستان در انجمن یاران  
 شود جان بروح و ریحان آید و چون خامه گرفته و بتحریر خلق و خوی احبّاء  
 رحمن پردازم مشام روح معطر گردد پس واضح و مبرهن است که راحت و  
 مسرت بلکه فرح روحانی و شادمانی وجدانی در ذکر و فکر یاران الهی است و  
 این منتهی آمال قلوب رحمانی ولی چه نگارم که دستی از دور بر آتش داری  
 نمیدانی که امواج مشاغل عظیمه از هر جهت چگونه بلند و مرتفع است و دقیقه  
 فراغت محال و ممتنع اگر حاضر بودید ملاحظه میفرمودید که به چه درجه  
 محبت قلبیه این عبد نسبت بدوستان متین و محکم است که باوجود جمیع این  
 مشاغل شب و روز بذکر احبّای حقیقی مشغولم هیچ مانعی مانع نه و هیچ  
 حاجزی حائل نیست...

مکاتیب، ج ۸، ص ۱۰۴

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب فاضل شیرازی در طهران چنین میفرمایند:

هو الله ای که هرگز فرامشت نکنم نسیان را کجا مجال بلکه فراغت از یاد شما ممتنع و محال هر دم در نظری و مضمر ضمیر و خاطری چگونه فراموشت نمایم آن یار مهربان نچنان بذکر رحمن در حرکت و هیجان است که بتوانم او را نسیان نمایم و اگر چنانچه در تحریر تقصیر شود نمیدانی چه خبر است، دستی از دور بر آتش داری. از برای جمعی از نفوس مکتوب خواسته بودی عبدالبهاء چنان بضعف جسم مبتلا بود که امکان تحریر نبود گاهی بجواب نامه‌های مهمه میپرداخت لهذا تابحال مرقوم نشد معذور دارید حال الحمد لله آثار صحت بدرجه‌ای ظاهر و باهر انشاء الله من بعد قصور نخواهد گردید. تا توانی ندای الهی بلند کن و نفوس ضعیفه را تربیت نما اسیران نفس و هوئی را بنور هدی نجات ده و گمگشتگان بادیه حرمان را بکعبه مقصود دلالت فرما. این است مغناطیس تأیید و توفیق ربّ جلیل. در این سبیل این عبد مشتاق دیدار شما پیش از شما و انشاء الله در وقت مرهون اذن و اجازه داده خواهد شد مطمئن باشید. وعلیک التّحیّة والثّناء. ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب اسمین آقا سیدعلی در اسکندریه چنین میفرمایند:

ای یار دیرین از فتور من در تحریر آه و انین نمودی حقّ باشماست جای شکوه و شکایت است ولی دستی از دور بر آتش داری، نمیدانی چه خبر است بجان عزیز و مصاحبیت لذیذت قسم که دمی دم بر نیارم مگر آنکه صد کار درهم پیش آید باوجود این درد و غم چگونه محرم راز گردم و بگفتگو و تحریر پردازم مع ذلک فرصت را از دست ندهم و دمی مهلت را غنیمت شمرم و بمخابره با یاران پردازم محبت سابقه الحمد لله مسلسل باوقات لاحقه است، ابدأ فتوری حاصل نه مطمئن باش ابدأ شبهه‌ای نفرما. مکتوبی بجناب حاجی مرقوم و در جوف است برسانید. وعلیک التّحیّة والثّناء. ع

حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین میفرمایند:

هو الله یا من تمسک بعروة العهد والميثاق ای یار حقیقی از مضامین کتاب مبین این قلب حزین چنان متأثر و متحسّر گردید که تحریر و تقریر از بیانش قاصر

است و از قرائتش احزان چنان بر دل و جان هجوم نمود که ذکر نتوانم. از شدت تأثر تا به حال جواب ننگاشتم چه که اگر مرقوم میشد سبب ازدیاد هموم و غموم آن حبیب قلوب میگشت و زمام قلم از دست میرفت. پس ناچار سکوت اختیار شد مختصر این است که گویا در بلایا و اندوه شریک و سهیم این عبد هستید و آنچه بر این عبد وارد نصیبی به جهت آن جناب مفروض پس باید یکدیگر را تسلی دهیم چه که هر دو مبتلای دردهای بی درمان هستیم و جز صبر چاره نه ولی اگر آن یار مهربان مطلع بر غصه دل و جان و بلاهای ناگهان و شدت مقهوری و مظلومی و معذوری این عبد شود به کلی غصه خویش را فراموش کند و از قصه خویش خاموش شود، دستی از دور بر آتش داری. انما اشکو شی و حزنی الی الله. قسم به جمال قدم که در هر دقیقه به درگاه احدیت عجز و نیاز آرم و التماس خلع قمیص تن نمایم تا از این پیرهن نجات یافته عریان گردم و هیکل تراپی گذاشته سراسر جان شوم و به فضای ملکوت پرواز نمایم. ربّ یسرلی هذا المنی و ارزقنی هذا العطاء...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح «جناب میرزا علی محمدخان طیب من اهل صاد» چنین میفرمایند:

هو الله ای یار مهربان هرچند در جواب مراسلات فتور رفت و قصور واقع شد ولی اگر بدانی در چه طوفانی و گردابی افتاده‌ام البته به کلی جواب نطلبی بلکه سؤال را عین جواب شمری و خطاب را منبعث از جذب قلب با صواب، ولی دستی از دور بر آتش داری. مختصر این است که فی الحقیقه آن جناب در صدد نشر نفحات الله هستید و به خدمت امرالله قیام نموده‌اید علی الخصوص در خصوص احبای کلیمی بسیار در این قضیه اهتمام فرمائید و به کلی خود را مشغول به نفحات قدس کنید و فکر را حصر در اعلاء کلمة الله نمائید تا ناید ملکوت ابهی میرسد و توفیق پیاپی میشود و انشاء الله جواب مکاتیب ارسال می‌گردد یعنی به محض حصول فرصت قصور نخواهد شد. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در اثری دیگر چنین میفرمایند:

هو الابهی ای جوهر حب الله از فتور وصول محرّرات و قلت مراسلات شکایت

فرموده بودید و حال آن که به آن ساذج محبت‌الله به کزات و مرآت رسائل و محرّرات مرقوم و مرسل گشت و الآن نیز با کمال مشاغل مبرمه و عدم فرصت دقیقه واحده به نوشتن این جواب مفصل پرداخت. ای مشتعل به نار موقده در سدره سیناء اگر یک روز در اینجا بودی ملاحظه می فرمودی که امواج مشاغل و مشاكل و طوفان متاعب و مصائب چگونه شدید و عظیم است البتّه در مدّت حیات به سطری قناعت می نمودی و دلیل بر منتهای تعلق قلب می شمردی و لکن چه توان نمود که خبری می شنوی، دست از دور بر آتش داری. مقصود ناله و حنین و فریاد و فغان نیست و الا لعمر ربّی لنحت نياحاً تبکی من استماعه کلّ من فی الارض والسموات، بلکه مقصد بیان معذرت در مقابل شکایت است. نسل الله ان ینتک نباتا حسناً و يجعلک آية الهدی بین الوری فی الثبوت والاستقامة علی میثاق الله والتمسک بعهدالله...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا میرزا احمدعلی در نی ریز چنین میفرمایند:

هوالله ای شمع نی ریز شورانگیز شو و شکرریز و مشکبیر و مانند جام لبریز سبب نشئه و سرور و فرح و حبور یاران عزیز شو مدّتی است که بآن سرور مشتاقان نامه ننگاشتم و شرح حالی بیان نداشتم این از کثرت غوائل و متاعب و مشاغل بود نه غفلت و نسیان قسم بحضرت یزدان که مردم همدم جانی و مونس قلب و روان فراغت از یادت مستحیل است تا چه رسد بفراموشی و نسیان ای یار مهربان اگر بدانی که مشاغل به چه درجه است بآن دلبر مهربان قسم که در هر سالی بحر فی و در هر قرنی بکلمه قناعت فرمائی ولی دستی از دور بر آتش داری نمیدانی مشاغل چقدر است از فضل و عنایت حضرت احدیّت امیدوارم که روح و ریحان آن یاران این عبد را بشور و وله آرد و جمیع این خستگیها را فراموش نمایم اطّاب و اسهاب چه لازم بحقیقت ترا دوست دارم. وعلیک التّحیة والثّناء  
عع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا محمد علاقه بند چنین میفرمایند:

هوالبهی ای مؤمن موقن بآیات الله مکاتیب متعدده شما واصل و شکایت از قلّت مراسلات غیر واقع چه که تا به حال مکاتیب و اجوبه به متعدده ارسال گشت

و حال آن که اگر در این محضر حاضر باشید خود آن جناب شهادت می‌دهید که اگر در دهری یک مکتوبی مرقوم شود باز نهایت محبت و تعلق قلب بوده، دستی از دور بر آتش داری. قسم بجمال قدم که دقیقه از ذکر و یاد احبای الهی غافل نبوده در جمیع اوقات از درگاه احدیت سائل و آملم که آن مشتاق جمال رحمن را در جمیع احوال بنفحات ملکوت ابھایش زنده و تر و تازه دارد و بآنچه سبب مقبولیت در ملاء اعلیٰ است موفق فرماید...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب میرزا حسین احوالشهید چنین میفرمایند:

ای یار قدیم نامه آن جناب وصول یافت شکایت از فتور در جواب مرقوم فرموده بودید ای رفیق روحانی مراجعت بجعبه اوراق فرمائید و بانصاف شمارش و تعداد نمائید ملاحظه میفرمائید یک کتاب مکاتیب عبدالبهاء دارید البتہ زبان بشکرانه خواهید گشود که الحمدلله جمیع این مکاتیب بشما تحریر و تسطیر گردید. ای یار عزیز اگر حاضر بودی و دریای اوراق شرق و غرب را ملاحظه میفرمودی در مدت حیات بتحریر یک کلمه از عبدالبهاء یقیناً قناعت مینمودی ولی دستی از دور بر آتش داری. باری باوجود این امثال امر آن یار مهربان میگردد و جواب نامه تحریر میشود تا بداند که این دل پریشان بمحبت آن دوست مهربان چقدر در هیجان است...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب بشیرالهی در شیراز چنین میفرمایند:

هو الله ای حضرت بشیرالهی نامه نمروی ۴۰ وصول یافت ضمناً از عدم ارسال جواب احبای الهی شکوه دارند ولی نمیدانند که چه قیامتی است اگر بیایند و مشاهده فرمایند بکمال عدل و انصاف خود عذر خواهند فرمود ولی دستی از دور بر آتش دارند با وجود این بقدر امکان قصور نشده و نخواهد شد قبوضاتی که جناب افتان نزد شما ارسال نموده‌اند در نزد شما بماند و مکاتیب جوف را برسانید. وعلیک البهاء الابهی. ع ع

حضرت عبدالبهاء مصرع فوق را در لوح حضرت سمندر نیز نقل فرموده‌اند و آن لوح در ذیل «کجا دانند حال...» مندرج است. مصرع منقول در آثار عدیده فوق مصرع دوم در رباعی زیر است که شاعری میگوید:

از قیامت خبری میشنوی  
پای در کوره حدادی نه

دستی از دور بر آتش داری  
تا ببینی که چه بر سر داری

ریحانة الادب، ج ۲، ص ۴۹۳

مصرع منقول در شعر صائب تبریزی به این صورت آمده است که:

هرچه احسان تو داده است بما آن داریم  
داغ عشق تو ز اندازه ما افزون است

ما چه داریم ز خود تا ز تو پنهان داریم  
دستی از دور بر این آتش سوزان داریم

دست کوتاه ز دامان گل و پا در گل  
حال خار سر دیوار گلستان داریم

منتخبات اشعار صائب، ص ۹۰-۹۱

سید محمدعلی صائب تبریزی فرزند میرزا عبدالرحیم در سال ۱۰۱۰ ه.ق. / ۱۶۰۱ م در خاندانی تبریزی در اصفهان متولد شد. در ایام جوانی سفری به مکه مکرمه نمود و در سال ۱۰۳۹ ه.ق. / ۱۶۲۹ م به هند سفر کرد و در دربار شاه جهان محبوبیت یافت و ملقب به لقب ملک الشعراء گردید. او پس از چند سال اقامت در هند به اصفهان مراجعت نمود و در دربار شاه عباس دوم قربیت داشت. صائب در سال ۱۰۸۱ ه.ق. / ۱۶۷۰ م در اصفهان رخت به سرای دیگر کشید و اشعاری از خود بجا گذاشته است که در دیوانش بارها به طبع رسیده و منتشر است.

برای ملاحظه شرح حال صائب تبریزی و صورت مآخذ احوال او به تاریخ ادبیات، ج ۵، بخش دوم، ص ۱۲۷۱-۱۲۸۴ مراجعه فرمائید.

مضمون مصرع «دستی از دور بر آتش داری» یادآور ابیات نفی کمره‌ای گلپایگانی است که میگوید:

ای که نکرده در دلت سوز محبتی اثر  
دل به کسی نداده‌ای وز پی دل نرفته‌ای

هر نفس آتشی مزن در دلم از کنایتی  
سیلی غم نخورده‌ای می شنوی حکایتی

مجمع الفصحاء، ج ۴، ص ۱۰۴

آیه «علمه شدید القوی» که در لوح جناب آقا غلامحسین مذکور شده آیه شماره ۵ در سوره نجم (۵۳) است و مضمون آن چنین است که خداوند مقتدر و توانا علم الهی و حکمت ربّانی را به رسول خود آموخته است.

عبارت عربی مندرج در لوح آقا میرزا جعفر قسمتی از آیه شماره ۳۹ در سوره مبارکه نور (۲۴) است که میفرماید:

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْثَانُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَقَّيْهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ

مضمون آیه کریمه آن که کسانی که کافرنند اعمالشان در مثل مانند سرابی در بیابان بی آب و هموار است که آدم تشنه آن را آب میپندارد و به جانب آن میرود و چون بدانجا رسد آب نمی‌یابد. کافر خدا را ناظر بر اعمال خویش می‌بیند که به تمام و کمال به حساب اعمالش میرسد و خداوند به سرعت به حساب خلایق رسیدگی میکند.

اما عبارت «هَذَا مَغْتَسِلٌ بَارِدٌ وَ شَرَابٌ» که در لوح جناب شریعتمدار مذکور شده قسمتی از آیه شماره ۴۲ در سوره ص (۳۸) است که خداوند در پاسخ به تقاضای حضرت ایوب که از عذاب شیطان استدعای نجات نموده بود چنین فرمود «ارکض برجلک هَذَا مَغْتَسِلٌ بَارِدٌ وَ شَرَابٌ». مضمون کلام آن که ای ایوب پای خود را بر زمین زن و در چشمه آب سردی که بوجود می‌آید شستشو کن و از آن بیاشام تا از رنج و درد و عذابی که بتو رسیده خلاصی یابی.

برای ملاحظه شرح مربوط به «ای که هرگز فرامشت نکنم» که در صدر لوح جناب فاضل شیرازی آمده به ذیل: «روی برخاک...» مراجعه فرمائید.

برای ملاحظه شرح مربوط به «اسمین» که یکی از الواح آنان نقل شد به ذیل «با کریمان کارها...» مراجعه فرمائید.

عبارت حضرت عبدالبهاء در لوح مندرج در صدر صفحه ۲۴۶ که میفرمایند «التماس خلع قمیص تن نمایم تا از این پیرهن نجات یافته عریان گردم و هیكل ترا بی گذاشته سراسر جان شوم...» ناظر به بیت شماره ۶۱۳ در دفتر ششم مثنوی است که مولوی میفرماید:

وقت آن آمد که من عریان شوم      نقش بگذارم سراسر جان شوم  
برای ملاحظه شرح مربوط به این بیت به ذیل «وقت آن است...» مراجعه فرمائید.



## دشمن طاووس آمد پر او ای بسا شه را بکشته فرّ او

نک به ذیل: «جفدها بر باز...».

## دفع کن از مغز و از بینی زکام تا که ریح الله در آید در مشام

حضرت بهاء الله در هفت وادی چنین میفرمایند:

... اگر بلبلی از گل نفس برخیزد و بر شاخسار گل قلب جای گیرد و به نغمات حجازی و آوازهای خوش عراقی اسرار الهی ذکر نماید که حرفی از آن جمیع جسدهای مرده را حیات تازه جدید بخشد و روح قدسی بر عظام رمیمه ممکنات مبدول دارد هزار چنگال حسد و منقار بغض بینی که قصد او نمایند و با تمام جدّ در هلاکش کوشند بلی جعل را بوی خوش ناخوش آید و مزکوم را راتحه طیب ثمر ندهد این است که برای ارشاد عوام گفته‌اند،

دفع کن از مغز و از بینی زکام      تا که ریح الله در آید در مشام

آثار، ج ۳، ص ۱۱۱-۱۱۲

بیت منقول از مولوی است و در مثنوی چنین آمده است:

پنبه و سواس بیرون کن ز گوش	تا به گوشت آید از گردون خروش
پاک کن دو چشم را از موی عیب	تا بسینی باغ و سروستان غیب
دفع کن از مغز و از بینی زکام	تا که ریح الله در آید در مشام
هیچ مگذار از تب و صفرا اثر	تا بیابی از جهان طعم شکر

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۴۳-۱۹۴۶

## دل بدست آور که حج اکبر است

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقامیرزا محمدعلی خان در انزلی چنین میفرمایند:

هو الله ای بنده حقّ احبّای الهی در هر ارض الحمد لله موجود و مشهود و کلّ در ظلّ سدره وجود محشور الطاف حضرت بی چون چون بحر بی پایان و عنایات ملکوت پی در پی چون باران نیسان. پس باید ربّ زدنی گفت و به وسائل و وسائلی تشبّث نمود که سبب تزاید این فیض گردد و علّت تکثّر تأییدات غیب. از اعظم وسائل ازدیاد الطاف از ملکوت ابهی دلجوئی احبّاء است و تطیب خاطر دوستان کما قال، دل به دست آور که حج اکبر است. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب دکتر عطاءالله خان در طهران چنین میفرمایند:

هو الله ای ثابت بر پیمان همّتی که در ادای دین جناب بشیرالهی نمودی خدمتی نمایان بود و در آستان یزدان مقبول و عیان عزیز عبدالبهائی و بسبب این خدمت ربّ عزیز ترا عزیز کلّ فرماید و چون دوستی از دوستان خاطر یاری از یاران مسرور و مشعوف نماید و بنوازد این قلب نهایت روح و ریحان یابد. همواره در فکر آن باش که قلوب را ممنون نمائی و سبب شادمانی و خوشنودی و ممنونی و کامرانی نفوس مقبله گردی علی الخصوص کسانی که مستحق احترامند. ای عزیز بقول ملّا دل بدست آور که حج اکبر است. ذلک نصحی لک و وصیتی علیک لیوفقک الله علی اعظم المنی فی الاخرة والا ولی ویجعلک اسوة حسنة لكلّ الوری. وعلیک البهاء الابهی. ع ع

مصرع «دل بدست آور که حج اکبر است» از امثال سائره در زبان فارسی است. در باره این مثل در کتاب کاوشی در امثال و حکم به نقل از رسالة العلیه (وصل ۴ از اصل ۲) شرحی مذکور شده که قسمتی از آن را ذیلاً نقل می نماید:

بزرگی بحج میرفت نامش عبدالجبار مستوفی هزار دینار زر در میان داشت چون

بکوفه رسیدند قافله دوسه روزی توقّف کردند، عبدالجبار برسم تفرّج گرد محله کوفه برمیآمد اتفاقاً بخرابه رسید عورتی دید که گرد خرابه میگشت و چیزی میجست در یک گوشه مرغی افتاده بود آنرا در زیر چادر کشید و روان شد. عبدالجبار با خود گفت: «همانا که این زن درویش است و نیاز خود نهفته میدارد.» در عقبش روان شد تا همگی حال معلوم کند آن زن بخانه خود درآمد کودکش گرد وی در آمدند که ای مادر از برای ما چه آوردی؟ که از گرسنگی هلاک شدیم وی گفت: «ای جانان مادر غم مخورید که از برای شما مرغی آورده‌ام فی الحال بریان خواهم کرد.» عبدالجبار که این شنید بگریست و از همسایگان صورت احوال وی پرسید گفتند: «سیده ایست زن عبدالله بن زید علوی شوهرش را حجاج ظالم کُشت و او کودکان یتیم دارد و مروت خاندان رسالت نمیگذارد که از کسی چیزی طلبد.» عبدالجبار با خود گفت: «اگر حج میخواهی اینجاست،» هزار دینار از میان باز کرد و بدان زن داد و آن سال در کوفه بسقائی مشغول شد چون حاجیان مراجعت کردند وی باستقبال بیرون رفت. مردی در پیش قافله میآمد بر شتری نشسته چون چشمش بر عبدالجبار افتاد خود را از شتر بینداخت و گفت: «ای خواجه از آن روز باز که در عرفات ده هزار دینار به قرض بمن داده‌ا ترا میجویم» و ده هزار دینار بوی داد. عبدالجبار زریستد و متحیر فرو ماند و خواست که از آن شخص نیک استفساری فرماید از نظرش غایب شد آوازی شنید که: ای عبدالجبار هزار دینار را ده هزار دادیم و فرشته بر صورت تو آفریدیم تا از برای تو حج گزارد و تا زنده باشی هر سال حجتی مقبول در دیوان عملت مینویسیم تا بدانی که رنج هیچ نیکوکار بر درگاه ما ضایع نیست که انا لا نضیع اجراً من احسن عملاً، نظم

دل بدست آور که حج اکبرست      از هزاران کعبه یکدل بهترست  
کعبه بت‌گاه خلیل آزرست      دل نظرگاه جلیل اکبرست

کاوشی در امثال و حکم، ص ۲۶۵-۲۶۶

صورت دیگری از قصه فوق را مولوی در دفتر دوم مثنوی (بیت ۲۲۱۸ بیعد) در ذیل «گفتن شیخ ابا یزید را که کعبه منم گرد من طوافی می‌کن» آورده است.

اما رسالة العلیه که داستان فوق از آن نقل شده از تألیفات کمال الدین حسین بن

علی واعظ کاشفی (فوت ۵۹۱۰ ه. ق. / ۱۵۰۴ م) است و در عقاید و معارف و مکارم اخلاق اسلامی به رشته تحریر درآمده است.

## دل برگرفته بودم از ایام عمر لیک کاری بکرد همت پاکان روزگار

حضرت عبدالبهاء در لوح «حضرت رئیس تجارت جناب مسعود افندی» در حلب چنین میفرمایند:

ای یار مهربان دستخط شریف بکمال سرور ملاحظه گردید و از مضمون لطیف نهایت ممنونیت و شادمانی حاصل گشت در مثل است المکاتبة نصف المواصله ولی این مشتاق مخابره را عین الملاقات ملاحظه نمود از بس که خوشنود و مسرور شدم. جناب اخوی محترم محسن افندی در نهایت کامرانی و شادمانی ایام میگذرانند و این بیت را بلسان حال میخوانند،

دل برگرفته بودم از ایام عمر لیک      کاری بکرد همت پاکان روزگار  
حافظ گوید عنقا شکار کس نشود دام باز چین ولی جناب محسن افندی سیمغ و عنقا بدام آورده ملاحظه نما که به عون و عنایت ربّانی بابا کرد در این تنگنای زندانی چه شادمانی و کامرانی میفرماید این نیست مگر از فضل الهی اگر تشریف بیاوری مشاهده خواهی نمود که چه اوضاعی است. جلال‌الدین رومی میگوید،  
یک دست جام باده و یک دست زلف یار

رقصی در این میانه میدانم آرزوست  
جناب محسن افندی در این رقص و طربست دیگر اختیار با شماست هنوز از وجد و طرب اول فارغ نشده در فکر بساط جدیدی مهتا و عیشی مهیاست، یعنی از برای تحسین افندی نیز عیشی و طربی چنین خواهد خدا موفق نماید. اگر شما را نیز آرزوئی برادر مهرپرور حاضر و مهیاست دیگر اختیار با شماست. وعلیکم التّحیّة والثّنَاء و یرزق من یشاء بغير حساب.

بیت مورد مطالعه از حافظ است که در یکی از غزلیات خود چنین میفرماید:

عسیدست و آغر گل و بازاران در انتظار      ساقی بروی شاه بسین ماه و می بیار  
دل برگرفته بودم از ایام گل ولی      کاری بکرد همت پاکان روزه دار  
دل در جهان میند و بمستی سئوال کن      از فیض جام و قصه جمشید کامگار

جز نقد جان بدست ندارم شراب کو      کان نیز بر کرشمه ساقی کنم نثار  
 خوش دولتیست خرم و خوش خسروی کریم      یا رب ز چشم زخم زمانش نگاه دار  
 می خور بشعر بنده که زیبی دگر دهد      جام مرصع تو بدین دُر شاهوار  
 گر فوت شد سحور چه نقصان صبح هست      از می کنند روزه گشا طالبان یار  
 زآنجا که پرده پوشی عفو کریم تست      بر قلب ما ببخش که نقدیست کم عیار  
 ترسم که روز حشر عنان بر عنان رود      تسبیح شیخ و خرقة رند شراب خوار  
 حافظ چو رفت روزه و گل نیز می رود      ناچار باده نوش که از دست رفت کار

دیوان حافظ، ص ۱۶۶-۱۶۷

برای مطالعه شرح مطالب مربوط به ابیات «عنقا شکار کس...» و «یک دست جام...» به ذیل آن ابیات مراجعه فرمائید.

## دل پیش تو است صورت احوال از او پیرس

حضرت بهاء‌الله در یکی از الواح خود چنین میفرماید:

هو العزیز آتش انفصال بعد از آسایش ایام وصل و اتصال جان را سوخته و دل را گداخته. دل پیش تست صورت احوال از او پیرس. امیدواریم از فضل حقّ که قرب و وصل را بزودی روزی فرماید. روح روان ضیاءالرحمن را مشتاق دیدار و محتاج گفتاریم تا در سمرقند لقا از آن لب چون قند حدیث شیرین بشنویم. حضرت بدیع‌الله را از لسان ذاکر و از قلب آمل و بجان طالب، جان فدای قرب و گفت ای بدیع.

و نیز جمال‌قدم در لوحی دیگر که از لسان خادم‌الله عزّ صدور یافته چنین میفرماید:

هو الله تعالی شأنه العظمة والكبریا روحی و نفسی لك الفداء علی قول من قال، دل پیش تو صورت احوال از او پیرس. حضرت علیم خبیر شاهد و گواه است که در اکثری از احیان بذکر آن جناب مشغولم و بیانات جان‌افزایت مسرور و خرم نسل‌الله بان یوفتک فی کلّ الاحوال و یؤیدک علی ذکره و ثنائه و انتشار امره بین العباد کمال عنایت من مشرقها نسبت به آن جناب ظاهر و مشهود لایحتاج الی الذکر والبیان انشاءالله باید محبّان حقّ و قاصدان سبیل توحید و تفرید را بطراز ذکر الهی مزین فرمائید از فراق محزون نباشید قد قدر لک قرب لایعتریه البعد انه ولی من انقطع فی حبه و اقبل الیه بوجه منیر. از قبل این خادم فانی جمیع احبّای الهی را عرض سلام برسانید طائفان حرم عرفان جمیع سلام میرسانند مخدوم‌زاده را سلام لانهایه میرسانم امیدوارم از فضل و عنایت ربّانی در جوانی بخدمت امر و خدمت آن جناب مؤید و موفق شوند چه که حقّ ابوبن عندالمحبوب بسیار عظیم بوده مخصوص در این فقره تأکید بلیغ فرموده‌اند نسل‌الله بان یکتبه من الطائفین حول امره والناظرین الی وجهه بدوام ملکه و ملکوته انه هو ارحم الراحمین...

گوینده مصرع منقول در آثار فوق بر حقیر معلوم نیست.



کلام جمال قدم در باره «سمرقند لقا...» ناظر به بیت مولوی است که میفرماید «در سمرقند است قند اما لبش - از بخارا یافت و آن شد مذهبش». برای ملاحظه شرح مربوط به این بیت به ذیل «در سمرقند است...» مراجعه فرمائید.

**دل زنده میشود با امید وفای یار  
جان رقص میکند به سماع کلام دوست**

نک به ذیل: «این مطرب از...».

## دل زنده میشود بسماع کلام دوست

حضرت عبدالبهاء در اثری که مخاطب آن پرفسور ادوارد براون میباشد چنین میفرمایند:

هو دوست حقیقی مهربان اثر خامهٔ عنبرنثار آن یار وفادار چون نفعهٔ گلشن اسرار مشام مشتاقان را معطر و معنبر نمود، دل زنده میشود بسماع کلام دوست. چه عنایت است یا رب که سواد مداد را آینه کاشف اسرار نمودی و خامه و داد را ترجمان سرائر فؤاد فرمودی [تا] گمان صفحه‌ای نمودم چون گشودم صحیفه‌ای یافتم بلکه کتاب مبینی بود و اثر کلک مشکینی. باری ذکر میرزا ملکم‌خان را فرموده بودید که استفسار از روش و سلوک این طائفه نموده بودند و حال آن که بر نوایای صادقه و مقاصد خیریه و خلوص طوئیت و حسن سریرت و خیرخواهی عموم عالم که مبنای اصلی و اساس حقیقی این طائفه است نهایت اطلاع را دارند البتّه مقصدی پنهان در اظهار تجاهل داشته‌اند. سبحان‌الله بیگانگان برلین و انگلند دوست یگانه و آشنا شوند و آشنایان بیگانگی نمایند و حال آن که بر عموم ایرانیان دور و نزدیک تُرک و تاجیک مشهود و مسلم شده است و مجال شبهه و گمان نمانده که این مظلومان باوجود نهایت ظلم و عدوان دیگران در خیرخواهی ایران و ایرانیان جانفشانی نمایند به قسمی که در مقابل تیغ و شمشیر ستمکاران هر زخمی را مرهمند و هر دردی را دریاق اعظم هرچند جام زهر چشند ساغر شهد بخشند نیششان را نوشند و دیوشان را سروش چشم از آسایش جان و راحت وجدان بپوشند و در سعادت عموم بکوشند در انجیل جلیل میفرماید دشمن را دوست دارید و بدخواه را خیرخواه باشید جور و جفا را به مهر و وفا مقابلی کنید حال اگر انصاف باشد ملاحظه میشود که این حقیقت روش و سلوک این آوارگان و خلق و خوی آزادگان است ملاحظه فرمائید که مدّتی است هرچند پیوسته هدف سهام و سنان گشتند و معرض ظلم و عدوان لبی بشکوه نگشودند و غباری بز خاطر نیشانند و داوری نزد داوری و نبردند جز خدا پناهی نجستند و بغیر از رحمت پروردگار غمخواری نخواستند دست از

مال و جان بشستند و برضای حضرت یزدان پیوستند شب و روز به دل و جان خروشنند و کوشند که خفتگان را بیدار نمایند و درندگان را انسان دیوسیرتان را فرشته کنند و بدبختان را خیرخواه عالمیان. حمد خدا را که در اقلیم ظلمانی ایران چنین شمع نورانی برافروختند اگرچه سراپا سوختند و کالبد مرده را زنده نمودند اگرچه به هر ستمی آزرده گشتند گروهی در ایران به تخریب و تدمیر مشغول و قومی چون آتش سوزان به تزییع و اهلاک و تفریق مشهور جمعی هواخواهان وطن به ترمیم و تصلیح موصوف و این آزادگان اگر انصاف باشد ملاحظه میشود در کمال بردباری و مظلومی به تأسیس و تعمیر و تحکیم اصل بنیان ملت و دولت مألوف چه که بزرگواری هر دولت و ملتی و ترقی و سعادت جاودانی هر قوم و امتی منوط و موقوف به تصحیح اخلاق و تحسین اطوار و تحصیل دانائی و تدرّج در مدارج کمالات انسانی است و لکن چه فائده که قلم در دست بدخواه است و شاهد و قاضی هر دو دشمن آزادگان بی ملجأ و پناه. در بدایت منشأ این طائفه از عدم اطلاع و شدت تعرّض و اطعام و درندگی عمال و خونخواری جهال در بعضی جهات چون باوجود بیگناهی هجوم شدید از قریب و بعید دیدند دستی بمدافعه گشودند و لکن حال چهل سال است چون بحقیقت روش و سلوک پی بردند اگرچه جمیع خاک ایران بخونشان آغشته گشته و در هر روزی باآتش جانسوزی سوختند جز سر تسلیم و رضا ننهادند و بغیر از درگاه الهی ملجأ و پناهی نجستند در شبهای تیره بلایا بنورائیت صدق نوایا خوش و روشند و در گرداب مهالک و رزایا بصفای وجدان گلزار و گلشن. باری حوادث تازه ایران جهان را تیره نماید جز به چشم گریبان و قلب سوزان شرح نتوان داد زیرا استماعش دل سنگ‌خاره را پاره‌پاره نماید و به آه و ناله آرد و مختصرش این است چندی است که متعلّقین آقامیرزا ملکم‌خان در ایران به شوق و شور آمده‌اند و در بعث و نشور چندی بود زبان به تقبیح و تزییف روش و سلوک حکومت گشوده بودند و در بعضی مواقع به کنایه و اشاره و در خلوات بصریح عبارت از روش وزیر اوّل نهایت نکوهش و از بی‌نظمی حکومت و بی‌فکری حکمران شکایت میکردند تا آن که روزنامه قانون بمیان آمد و شیخ جمال‌الدین افغانی نیز در گوشه و کنار از جهت دلگیری از حکومت بنای قدح و مذمت گذاشت و در

ضمن مکالمه ماهرانه تحریک و تشویق و تعیب و تزییف مینمود و از قرار روایت کار بجائی رسید که اوراقی نوشتند و به کوچه و بازار انداختند و نوشته شدیدالمضمونی بشاه بلطائف الحیل رساندند و چون بمزاج شاه آگاهند نمایی کردند و بگمان انداختند که جمع غفیری هستند و عنقریب عَلم حریت برافرازند. باری حکومت در صدد تعرّض افتاد و قلع و قمع تصوّر نمود حضرات ملکم‌خانی و جمال‌الدینی بجهت تخویف و تهدید و تشویش شدید حکومت تدبیری اندیشه نمودند که این طائفه را نیز بتهمت اتفاق اندازند اوراق را بمضمونی نگاشتند که اتحاد با این طائفه مظنون و مفهوم گردد. خلاصه اخوی ملکم‌خان را با میرزای همدانی دوست شما و چند نفر دیگر با ده نفر از این طائفه گرفتند اجزای حکومت بدون فحص و تدقیق در گوشه و کنار بنای تعرّض این حزب مظلوم گذاشتند و حال آن که آن بیچارگان از این شور و آشوب و محرّک و متحرّک قسم بزرگواری الهی بهیچوجه اطلاع و خبر نداشتند و مقتضای مسلکشان عدم مداخله در این امور است. باری بمجرّد وصول این خبر به اصفهان چون شخصی از خواصّ محرمان ظلّ السلطان نیز متهم و گرفتار شده بود شاهزاده آزاده محض تحصیل برائت ذمّت خویش از این فساد و ستر سیئات اعمال مصلحت چنان دید که ظلم و ستمی عظیم بدون جرمی بر این طائفه وارد آرد لهذا مخابره با جلال‌الدوله نموده در شهر یزد و دهات بتعرّض شدید برخاست و ظلم و ستمی روا داشت که در تاریخ عالم شبه و مثلش وقوع نیافته، از جمله هفت نفر نفوس که کلّ ناس شهادت به پاکی و آزادی و فضل و کمالشان میدادند و بهانه‌ای جز بابی بودنشان ندانستند و در مدّت حیات خاطر موری را نیازرند آن اشخاص را در پیشگاه حکومت در حضور معدودی جهال مانند حتّا و قیافا که خود را علما می‌شمردند با غل و زنجیر و تیغ و شمشیر حاضر ساختند و تکلیف تبرّی از این طائفه نمودند چون نپذیرفتند بلکه اقرار و اعتراف نمودند آن مظلومان را هریک در گذرگاهی از عموم سر بریدند و بدار زدند و بعد جسدشان را در کوچه و بازار با طناب کشیدند و نهایت پاره پاره و ریزه ریزه کردند و باتش سوختند و نفوسی چند را بکلی غائب نمودند و معلوم نیست که چه بلائی بر سر آنها آوردند و بقدر هزار نفر از شهر یزد سر به صحرا و بیابان نهادند و

بعضی از شدت عطش در کوه و صحرا هلاک شدند و جمیع اموال به تالان و تاراج رفت و ظلم و بیداد چنان بنیاد این مظلومان را بیاد داد که اهل و عیال و اطفال مقتولین مظلومین چند روز در زیر زمین گریان و سوزان و لرزان گرسنه و تشنه بسر بردند و طلب آب نتوانستند و کسی رحمی جز زخمی روا نداشت بلکه عموم اهالی به دلالت و تشویق علما و حکومت بر اذیت شدید برخاستند و قصور و فتوری بهیچوجه نمودند مگر چند نفر تجار مسیحی که در شهر یزد مسافر بودند نان و آبی بجهت اطفال مظلومان بعد از چند روز بردند لکن آن بیچارگان از شدت خوف و هراس و ترس و اضطراب در را نمیگشودند باری آن شب را جمیع اهالی شهر آئین و چراغانی کردند و سور و شادمانی نمودند که چنین فتح عظیمی و نصر مبینی دست داد و غافلند از اینکه فی الحقیقه تیشه بر ریشه خویش میزنند و شادمانی کنند و بنیاد و بنیان هستی خود ویران کنند و حیات جاودانی شمرند. بسی حسرت و افسوس که غافلند که اشک چشم مظلومان سیل خیز است و آه ستمدیدگان شعله‌انگیز. باری حیرت اندر حیرت آمد زین قصص، در نزد حکومت منشأ و مبداء این شور و آشوب معلوم و معروف و ارکان و اعضا واضح و مشهود و برائت آن بیچارگان نیز مثل آفتاب متیقن و مثبت باوجود این خون مطهر مظلومان ریخته شود و هیکل پاک آزادگان آویخته گردد، داوری دارم خدایا من که را داور کنم. عدل و داد و انصاف و سداد حکومت و ارکان را از همین قیاس فرمائید، حکایت کنند که از پیشینیان قاضی بود قره‌قوش نام ولکن بیهوش و بی‌گوش در زمان حکومت و سطوت او دزدی شبانه بکاشانه جولائی درآمد در تیرگی شب حدقه دیده‌اش مصادم میخی شد که در دیوار بود قضاء چشمش نابینا گشت بامداد در پیشگاه قره‌قوشی دادخواهی نمود چون صاحب خانه را حاضر نمودند قاضی بازخواست نمود که چرا در جدار خویش میخی نهادی و تصور ننمودی که شاید دزدی شبانه بخانه درآید و چشمش از صدمه آن نابینا گردد جولای عرض نمود که دزد را شبانه بخانه بیگانه چه کار او را زجر و سیاست لازم نه مرا، قاضی عادل از او نپذیرفت فوراً بقصاص امر فرمود که چشم جولای را نابینا کنند چون راه مغرّ ندید عرض کرد که من جولایم و در صنعت خویش بدو چشم محتاج چه که در وقت بافتن راست و

چپ را دقت لازم اما همسایه‌ای دارم صیاد و شکاری در وقت شکار بیک چشم محتاج چشم راست را باز کند و چپ را بهم نهد و نشان گیرد اگر عدالت خواهید چشم او را بعوض من نابینا کنید فوراً صیاد بیچاره را حاضر ساختند و دیده‌اش را نابینا کردند و نمیدانست که این قصاص بسبب چه جرمی است و بجهت چه گناهی. حال ملاحظه کن از شدت کیاست و حسن سیاست در حکومت ایران نیز این عدالتها بیش از زمان قره‌قوشی جاری میشود این نامه بتطویل انجامید ولکن ربّ خبیر شاهد است که از شدت غلیان محبت آن یار مهربان چون قلم بردارم و بنگاشتن آغازم از تصوّر حلاوت یاد و دیدارت خامه را نخواهم که فروگذارم این است که شرح اشتیاق چون شبهای فراق دور و دراز میشود باقی هر کجائی خدا یار تو باد. والسلام مورّخه ۱۹ اغسطوس ۱۸۹۱ عباس

مصرعی که در اوائل لوح فوق نقل شده مأخوذ از بیت سعدی است که میگوید:  
دل زنده میشود بامید وفای یار جان رقص میکند بسماع کلام دوست  
برای ملاحظه تمام غزل سعدی که حاوی بیت فوق میباشد به ذیل «این مطرب از...» مراجعه فرمائید.

برای ملاحظه آثار مبارکه و شرح مربوط به مصاریع «حیرت اندر حیرت...» و «داوری دارم خدایا...» که در لوح فوق نقل شده به ذیل آن مصاریع مراجعه شود.

مقصود از میرزا ملکم‌خان که شمه‌ای از احوال او در لوح پروفیسور براون مذکور شده میرزا ملکم‌خان پسر میرزا یعقوب اصفهانی است که به القاب پرنس، نظام‌الدوله، ناظم‌الدوله و ناظم‌الملک ملقب بوده است. او در سال ۱۲۴۹ ه.ق. / ۱۸۳۳ م در اصفهان متولد شد، تحصیلات خود را در فرانسه به اتمام رسانید و پس از مراجعت به ایران در دارالفنون به تدریس پرداخت و در وزارت امور خارجه سمت مترجمی یافت. میرزا ملکم‌خان سالها در سلک رجال وزارت امور خارجه در اروپا تصدّی سفارت ایران را داشت و از جمله در سالهای ۱۲۸۹ ه.ق. / ۱۸۷۲ م تا ۱۳۰۶ ه.ق. / ۱۸۸۷ م وزیر مختار ایران در لندن بود. او در رجب سال ۱۳۰۷ ه.ق. / مارچ ۱۸۹۰ م روزنامه قانون را در لندن منتشر ساخت و در آن به انتقاد از حکومت ایران

پرداخت و در نتیجه القاب و امتیازات سیاسی خود را از دست داد و سرانجام در سال ۱۳۲۶ ه. ق. / ۱۹۰۸ م در سویس از این عالم درگذشت. از میرزا ملکم خان رسائل و آثار عدیده بجا مانده است.

برای ملاحظه لوحی از حضرت عبدالبهاء در باره احوال او به مائده آسمانی، ج ۹، ص ۱۴۳-۱۴۴ مراجعه فرمائید. شرح حال میرزا ملکم خان در کتاب تاریخ رجال ایران، ج ۴، ص ۱۳۹-۱۵۴ به طبع رسیده و کتاب ذیل نیز به شرح احوال و افکار او اختصاص یافته است: Hamid Algar, *Mirzá Malkum Khán* (Berkeley: University of California Press, 1973)

روزنامه قانون که ذکر آن در لوح فوق مذکور شده در سال ۲۵۳۵ شاهنشاهی / ۱۹۷۶ م به کوشش و با مقدمه خانم هما ناطق به وسیله مؤسسه انتشاراتی امیرکبیر در طهران تجدید طبع شده است. برای ملاحظه شرحی مبسوط در باره این روزنامه به مقدمه خانم ناطق و نیز به کتاب تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۴، ص ۹۶-۱۰۲ مراجعه شود.

مقصود از «شیخ جمال الدین» در این لوح همان سید جمال الدین اسدآبادی معروف به افغانی است. آثاری که در باره سید جمال الدین در دست است در کتاب ذیل به دقت معرفی گردیده است: A. Albert Kudsi-zadeh, *Sayyid Jamál Al-Dín Al-Afghání, An Annotated Bibliography* (Leiden: Brill, 1970)

برای ملاحظه مجموعه‌ای از آثار مبارکه بهائی در باره سید جمال الدین اسدآبادی به کتاب رحیق مختوم، ج ۱، ص ۷۳۷-۷۵۵ مراجعه فرمائید.

مقصود از «اخوی ملکم خان» در لوح براون، اسکندر خان ناظم الممالک است که شرح حالش در کتاب تاریخ رجال ایران، ج ۶، ص ۳۷-۳۸ به طبع رسیده است.

در همین لوح مبارک مقصود از «میرزای همدانی دوست شما» به ظن قوی میرزا محمدعلی خان قراگزلوی همدانی ملقب به فریدالملک است که در سالهای ۱۲۹۹-۱۳۰۶ ه. ق. / ۱۸۸۲-۱۸۸۹ م منشی سفارت ایران در لندن بود. شرح حال او



نیز در کتاب تاریخ رجال ایران، ج ۳، ص ۴۶۰-۴۶۲ مندرج می‌باشد.

در لوح مورد مطالعه مقصود از «شخصی از خواص محرمان ظلّ السلطان» حاجی میرزا محمدعلی محلاتی معروف به حاجی سیّاح است که از فدائیان و محرمان خاص سلطان مسعود میرزای ظلّ السلطان بوده است. شرح احوال حاجی سیّاح در تاریخ رجال ایران، ج ۳، ص ۴۲۴-۴۲۶ به طبع رسیده و کتاب خاطرات حاج سیّاح نیز به کوشش حمید سیّاح در سال ۲۵۳۶ شاهنشاهی/۱۹۷۷م بوسیله مؤسسه انتشاراتی امیرکبیر در طهران انتشار یافته است.

اشارات دیگر حضرت عبدالبهاء در این لوح در خصوص دستگیری احبّای الهی راجع به دستگیری حاجی میرزا ابوالحسن امین اردکانی و حاجی ملاعلی اکبر ایادی شهمیرزادی معروف به حاجی آخوند و عده‌ای دیگر از احبّای طهران در رمضان سنه ۱۳۰۸ هـ.ق. / آپریل ۱۸۹۱م و مسجونیت بیست و دو ماهه آنان است. وقایع شهدای سبعة یزد که حضرت عبدالبهاء به تفصیل بدان پرداخته‌اند راجع به وضوای شوال سنه ۱۳۰۸ هـ.ق. / می ۱۸۹۱م در این مدینه است که شرح آن به تفصیل در کتاب تاریخ شهدای یزد اثر جناب حاجی محمدطاهر مالگیری به رشته تحریر درآمده و شرح دیگری از ایشان و الواح و آثار مبارکه مربوط به این وقایع در ضمن ضمیمه شماره دوازدهم در کتاب تقویم تاریخ امر، ص ۲۶۵-۲۹۸ به طبع رسیده است.

برای ملاحظه شرح مربوط به حکایت قره‌قوش به مقاله این عبد که در مجله عندلیب (سال ۱۱، شمار ۴۱-۴۲، زمستان-بهار ۱۹۹۲م، ص ۶۶-۶۸) به طبع رسیده مراجعه فرمائید.

## دور مجنون گذشت و نوبت ماست هرکسی پنج روز نوبت اوست

نک به ذیل: «هرکسی پنج روزه...».

## دوستان چون از نفاق آلوده‌اند آستین بر دوستان خواهم فشاند

حضرت بهاء‌الله در لوحی که با عبارت «حمد حضرت مقصودی را لایق و سزاوار که به احزان وارده شاکرین و شاکین را از هم جدا نمود...» آغاز میشود چنین میفرمایند:

... حکیم خاقانی علیه رحمة‌الله را گفته‌اند اشعارش مشعر بر تکلف است ولکن این فانی شهادت میدهد که بعضی اشعار آبدارش از جمله کلمات سهل و ممتنع است، در یکی از قصاید گفته:

دوستان چون از نفاق آلوده‌اند      آستین بر دوستان خواهم فشاند  
دشمنان چون بر غم افزوده‌اند      بر سر دشمن روان خواهم فشاند  
مقصود از این دوستان مدعیان محبت و ودادند و الا مابین دوستی و نفاق بعدالمشرقین است...

ابیاتی که جمال‌قدم آنها را در لوح فوق نقل فرموده‌اند در قصیده‌ای از خاقانی است که آن را در پنجاه و چهار بیت به رشته نظم کشیده است. این قصیده در جواب مجدالدین خلیل است که سه قطعه در مدح خاقانی گفته بوده است. ذیلاً ده بیت اول این قصیده غرّاً را مندرج میسازد:

الصبح ای دل که جان خواهم فشاند  
پیش مرغان سر کوی مغان  
اشک در رقص است و ناله در سماع  
دیده می پالای و گیتی خاک پای  
بر سر خاک از جفای آسمان  
دوستان چون از نفاق آلوده‌اند  
دشمنان چون بر غم بخشوده‌اند  
کیسه‌ای کز دوستی بر دوختم  
دست مستی بر جهان خواهم فشاند  
دانه دل رایگان خواهم فشاند  
بر سماع و رقص جان خواهم فشاند  
جرعهای این بر آن خواهم فشاند  
خاک هم بر آسمان خواهم فشاند  
آستین بر دوستان خواهم فشاند  
بر سر دشمن روان خواهم فشاند  
بر زمانه هر زمان خواهم فشاند

هر زری کز خاک بیزی یافتم      بر سر این خاکدان خواهم فشانند  
 هر سحر خاقانی آسا بر فلک      ناوک آتش فشان خواهم فشانند

دیوان خاقانی، ص ۱۱۰

عبارت «بعدالمشرقین» که در لوح فوق مذکور شده اصطلاحی قرآنی است که در آیه ۳۸ سوره زخرف (۴۳) آمده است.

## دوست بدنیا و آخرت نتوان داد صحبت یوسف به از دراهم معدود

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا عطاء اللہ ابن حاجی علی چنین میفرمایند:

ای عطا شاعر معروف خطا ننمود که گفت،

دوست بدنیا و آخرت نتوان داد صحبت یوسف به از دراهم معدود.  
دوست با وفایت را ملاحظه نما که چه همّتی در حقّ تو نموده در عتبه مبارکه  
مرکز انوار مکمن اسرار مطاف ملاء اعلیٰ بقعه نورا بیاد تو افتاده و از عبدالبهاء  
خواهش این نامه نموده از خدا خواهم که از هر جهت با دلبر آمال همدم گردی و  
مؤید و موفق باشی. وعلیک التّحیة والثّناء.

بیت منقول از سعدی شیرازی است که در بدایع خود چنین میگوید:

مطرب مجلس بساز زمزمه عود	خادم ایوان بسوز مجمره عود
قرعه همّت برآمد آیت رحمت	یار درآمد ز در بطالع مسعود
دوست بدنیا و آخرت نتوان داد	صحبت یوسف به از دراهم معدود
وه که از او جور و تندیم چه خوش آید	چون حرکات ایاز بر دل محمود
روز گلستان و نو بهار چه خسبی	خیز مگر پرکنیم دامن مقصود
باغ مزین چو بارگاه سلیمان	مرغ سحر برکشیده نغمه داود
راوی روشندل از عبارت سعدی	ریخته در بزم شاه لؤلؤ منضود
وارث ملک عجم اتابک اعظم	سعد ابوبکر سعد زنگی مودود

کلیات سعدی، ص ۷۴۳

و نیز ن ک به ذیل: «صحبت یوسف به از...».

## دوست نزدیکتر از من به من است وین عجبتر که من از وی دورم

بیت فوق که از سعدی شیرازی است در آثار جمال‌قدم تفسیر شده است. درباره سابقه تفسیر این بیت در آثار مبارکه بهائی مطالبی انعکاس یافته که ذیلاً خلاصه آنها را شرح میدهد و بعد در باره بیت مزبور نکاتی را به استحضار خوانندگان گرامی میرساند:

در ایام اقامت جمال‌قدم در ادرنه شیخ سلمان هنديجانی و آقامحمدعلی سلمانی از میرزا یحیی ازل تقاضا کردند که بیت فوق را شرح و تفسیر نماید. در پاسخ به تقاضای آنان میرزا یحیی شرحی سخیف نوشت که دال بر عدم فهم معانی شعر بود. وقتی سید محمد اصفهانی و حاجی میرزا احمد کاشانی که هر دو از هواخواهان میرزا یحیی بودند آن شرح را ملاحظه نمودند روزی در منزل جناب میرزا موسی کلیم کوشش کردند که یحیی ازل را نسبت به سخافت و سستی آن شرح قانع نمایند اما میرزا یحیی راه مغالطه پیمود و توجهی به آراء آنان نکرد. در آن احیان سید محمد اصفهانی حتی از جمال‌قدم درخواست نمود که امر فرمایند تا نوشته ازل از سلمان اخذ شود و به اطراف ارسال نگردد.

مطالبی که مرقوم شد در دو لوح جمال‌قدم انعکاس یافته است. در یکی از این الواح که متن آن در کتاب مائده آسمانی، ج ۷، ص ۷۶ به طبع رسیده جمال‌قدم چنین میفرمایند:

... دو سنه قبل شعری جناب آقامحمدعلی و جناب سلمان سثوال نموده و اخوی جواب نوشته بعد سید [محمد] اصفهانی بین یدی حاضر و مذکور داشت میرزا علی ملتفت معنی شعر نشده‌اند و مصلحت نیست این مکتوب بسلمان داده شود. این بنده سکوت نمود بعد با حاجی میرزا احمد نزد اخوی در بیت حکیم [میرزا موسی کلیم] ذکر نمودند اخوی بعد از کلمات لایقنیه بالاخره متعذر شد که شاید سائل اصل شعر را غلط نوشته باشد بعد شعر را ملاحظه نمودند صحیح نوشته

بود و آن نوشته نزد سلمان موجود است و جمیع ملاحظه نموده‌اند...

نکات مندرج در لوح فوق در تفسیری از جمال قدم که در باره این بیت سعدی عزّ نزول یافته و ذیلاً در باره آن مفصلتر سخن خواهیم گفت نیز آمده است. در این تفسیر جمال قدم چنین میفرمایند:

... ای سائل نظر به شأن عباد نما همین سؤال [یعنی سؤال در باره شرح مفاهیم بیت سعدی] را در سنین قبل نفسی [یعنی شیخ سلمان هندیجانی] از مشرک باللّه [یعنی میرزا یحیی ازل] نموده و جوابی به خط خود نوشته نزد حرف سین [یعنی شیخ سلمان هندیجانی] است فوالذی انطقنی بذکره بین الارض والسماء که معنی ظاهر این فرد را ادراک ننموده و سید محمد اصفهانی تلقاء وجه حاضر و اظهار نمود این نوشته را امر فرمایند از سلمان اخذ نمایند جائز نه که به اطراف ببرد و حاجی میرزا احمد و او در منزل کلیم به مشرک باللّه ثابت نموده‌اند که غلط معنی نموده...

خوشه‌ها، ج ۱، ص ۶۲-۶۳

مطابق مندرجات لوحی که از قلم جمال مبارک خطاب به شیخ سلمان هندیجانی عزّ نزول یافته او از جمال قدم نیز تقاضا نموده بوده است تا شرحی بر بیت مزبور مرقوم فرمایند. در این لوح که تمام آن ذیلاً نقل میشود جمال قدم به «تا به حال آنی فرصت ننمودم» تصریح فرموده و به او تلویحاً وعده میدهند که شرحی در باره آن بیت مرقوم فرمایند. متن لوح مورد بحث چنین است:

هو الابهی جناب سلمان انتهای شب است و ابتدای طلوع صبح که این عبد قلم برداشته تا رشحی از ابحر حبّ که در قلب موج است از مجرای قلم به اعانت مداد بر لوح سداد جاری گردد و لکن قلم امکان را طاقت اظهار نه و الواح وجود را گنجایش این فضل مشهود نیست اگرچه در این ایام که راتحه رحمانی از یمن قدس روحانی در هبوب است جمیع این مراتب حبّ به قلب راجع است و نفحات طیبه و نسائم روحیه در عبور و مرور فهنیئاً للفائزین. باری به قوه الهی چون شعله نار به کلّ آفاق و دیار گذرکن و حجبات غافلین را به انامل ذکر و یقین خرق کن چه که اکثری از نفوس محتجبه از کیفیّت و کمیت امور غافل و از خفیّات

اسرار بکلی جاهل و تو در مطلع انوار جمال مختار حاضر و از تفصیل مطلع. لان یهدی بک نفساً خیر لک من حمرا لنعیم. ای سلمان به عنایات جمال منان مسرور باش از هیچ امری محزون مشو چه که کل فانی الا الطاف ربک الباقی در استقامت بر امرالله چون اوتاد وجود باش و در حب الله چون شمس در سماء شهود. ای سلمان از الطاف خفیه الهیه که لم یزل بر تو سبقت داشته مستریح باش که لم یزل تلقاء وجه حاضری، کمال مرحمت در حق تو بوده و خواهد بود در این صورت باید چون باز در پرواز باشی و چون شمع در هر جمع به ذکر حق برافروزی و انشاءالله به صحت و سلامت وارد بغداد شده‌اید. در ارسال پوسته قدری تأخیر رفت لا باس و ذلک من تقدیر ربک العزیز الکریم. و در خصوص تفسیر آن دو بیت فوالذی نفسی بیده از آن حین تا به حال آتی فرصت ننمودم و حال هم نزدیک صبح است که توانستم این دو کلمه را مرقوم دارم. به جان تو از آن روزی که از حضور مرخص شدی تا به حال همان یک شب را که نظر نموده بودم در فراش خواب وارد شدم. انشاءالله اگر ملاقات شد از عهده جمیع اینها خلاص می‌شوم و جناب عبدالکریم و محمدحسن و علی قلی را به کمال حب ذاکر شوید و جمیع احباءالله را از صغیر و کبیر تکبیر برسانید باقی همیشه در ابهر حب الله مستغرق باشید.

چندی پس از نزول لوح فوق و بر طبق اشاره‌ای که در آن شده لوحی به زیان عربی به اعزاز جناب سلمان از قلم جمال قدم عزّ نزول یافت که حاوی اشاراتی به مضامین کلی بیت سعدی است. متن این لوح به نقل از آثار قلم اعلیٰ (ج ۱، ص ۲۲۸-۲۲۹) به شرح زیر میباشد:

بسم الله الابهی یا من اردت اثری فاعلم اثری احاط السّموات والارض وفي مقام کل شیء اثری لو انت من العارفين. انّ السّماء اثر رفعتی والارض اثر سکونی والسّاعة الّتی اخذت داهيتها العباد أنّها اثر قدرتی المهيمنة على العالمين والسّحاب اثر حرکتی والارياح مرسلات من کلمتی والآيات بامری البديع. تالله انّ الشّمس اثر وجهی المشرق المنير و الشّکر الّذی ترى النّاس فيه أنّه من اثر خشیتی الّذی احاط الخلق کذلک نطق الحقّ اسمع وکن من الشّاکرين و الخلق اثر مشیتي و اواعی حبی لهم کشفتم جمالی و اظهرت سلطانی الّذی غلب العالمين.



هل ترى غيرى لتعرف قبرى اليه قل سبحان الله كل عدم تلقاء القدم ليس الملك  
 الا لله الواحد الاحد الفرد القدير. ليس له قرب و لا بعد و مثل هذه الاذكار يذكر  
 فى مدائن الاسماء ان ربك مقدس عما يعرفه العباد انه لهو المنزه عن الخلائق  
 اجمعين. كل ما خلقه انه اثرى لا نفسى فاعرف وكن من الشاكرين. اياك ان تذكر  
 الخلق عند ظهور الحق ان اجتنب من الذين اتخذوا له شريكا و لا يعرفون الا انهم  
 من الغافلين. هل تستوى الظلمات و النور قل سبحان الظهور من ان ترتقى اليه  
 اطيار قلوب العارفين. كلما ظهر فى الملك عما بيناه لك انه خلق من اثر قلم ربك  
 و ما ينزل منه انه سلطان الاثار وانه خير عما تطلع الشمس عليها طوبى لك و لمن  
 اراده من الله ربك و رب العالمين. و اما ما سئلت ربك الكبير المتعال فاعلم انا  
 ولو اردنا ان لا نرد من سئل ولكن انت ترضى فى نفسك بان يجرى هذا الاثر الذى  
 علق به حيوه العالم على ما تكلم به احد من العباد قل سبحانك يا الهى عزفتى ما  
 انت تريد انى انا من العابدين. تركت ما عندى رجاء ما عندك اذك انت ارحم  
 الراحمين و لما رايناك سائلا ربك لا نخيبك من هذا الباب العظيم. فاعلم لما  
 ثبت انه محيط على الاشياء و عالم بها يثبت بانه اقرب من الاشياء من نفسها بها  
 اماترى كيف نمحو و نثبت و نلهم فى القلوب و انه لهو الحق علام الغيوب لا اله  
 الا هو المهيمن القيوم. هذا سلطان البيان فى هذا المقام لو تعرف لتقول ان الحمد  
 لله رب العالمين و هذه كلمه لا ينكرها احد و انها طراز العلم لما سئلته ان اكف بها  
 و كن من الشاكرين.

پس از نزول تفسیر فوق شخص دیگری نیز مجدداً تفسیر بیت سعدی را از  
 جمال قدم تقاضا نمود. در پاسخ به این تقاضا این بار لوح مفصلتری به فارسی از قلم  
 جمال قدم عزّ نزول یافته که در ابتدای آن با اشاره به تفسیر قبلی نازل به اعزاز جناب  
 شیخ سلمان چنین میفرمایند:

آنچه از معنی این بیت در آیات الهی نازل و از افق سماء حقیقت مشرق همان  
 تمام است و فصل الخطاب لاینکره الا من کان من الجهلا بیانی دیگر به لسان  
 پارسی ذکر میشود...

در این تفسیر که فقره‌ای از آن قبلاً نقل گردید و تمام آن در کتاب خوشه‌ها، ج ۱،

ص ۵۴-۶۴ به طبع رسیده جمال قدم از جمله چنین میفرمایند:

... مقصود شاعر از این بیت که دوست نزدیکتر از من به من است وین عجب تر که من از وی دورم ترجمه آیه مبارکه بوده که میفرماید ونحن اقرب الیه من حبل الوريد و فی الحقیقه به لسان پارسی خوب ذکر نموده و در این حین از خمر رحمت رب العالمین شارب چه که از لسان قدم ذکرش جاری شد چون حق فرموده که من به انسان نزدیکترم از رگ گردن او به او لذا میگوید باوجود آنکه تجلی حضرت محبوب از رگ گردن من به من نزدیکتر است مع ایقان من به این مقام و اقرار من به این رتبه من از او دورم یعنی قلب که مقر استواء رحمانی است و عرش تجلی ربانی از ذکر او غافل است و به ذکر غیر مشغول از او محجوب و به دنیا و آلائی آن متوجه و حق بنفسه قرب و بعد ندارد مقدس است از این مقامات و نسبت او بکل علی حدّ سواء بوده این قرب و بعد از مظاهر ظاهر...

خوشه‌ها، ج ۱، ص ۵۴-۵۵

اما بیت سعدی که در لوح مبارک جمال قدم مورد شرح و بسط قرار گرفته در ضمن حکایتی است که در باب دوم کتاب گلستان آمده است. در این حکایت سعدی چنین میگوید:

حکایت [۱۰] در جامع بغلبک [وقتی] کلمه‌ای چند بطریق و عظم می‌گفتم با قومی افسرده دل مُرده [و] راه از صورت به معنی نبرده. دیدم که نَقسَم در نمی‌گیرد و آتشم در هیزم تر اثر نمی‌کند. دریغ آمدم تربیت ستوران و آینه‌داری در محلّت کوران، ولیکن در معنی باز بود و سلسله سخن دراز، در معنی [این] آیت: وَ نَحْنُ اقْرَبُ اِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ. سخن به جایی رسانیده بودم که [می‌گفتم]: دوست نزدیک‌تر از من به من است وینت مشکل که من از وی دورم! چه کنم؟ با که توان گفت که او در کنار من و من مهجورم؟! من از شراب این سخن سرمست و فضله قدح در دست که رونده‌ای در کنار مجلس گذر کرد و دور آخر در او اثر کرد. نعره‌ای چنان بزد که دیگران به موافقت او در خروش آمدند و خامان مجلس بجوش. گفتم: سُبْحَانَ اللَّهِ! دوران باخبر در حضور و نزدیکان بی‌بصر دور.

فهم سخن چون نکند مستمع قوت طبع از متکلم مجوی

فُسْحَتِ مِيدَانِ ارَادَتِ بِيَارِ      تا بزند مردِ سخنگوی گوی

گلستان، ص ۹۰-۹۱

در توضیحاتی که دکتر غلامحسین یوسفی بر کتاب گلستان مرقوم داشته‌اند جمیع کلمات و اصطلاحات مهمه حکایت فوق را شرح و بسط داده‌اند، از جمله مینویسد:

جامع بعلبک: مسجد جامع (که در آن نماز جمعه گزارند) بعلبک.

بُعْلَبَك: نام شهری قدیمی در لبنان...

راه از صورت به معنی نبرده: گرفتار دنیای ظاهر و اهل ظاهر بودند و در جهان حقیقت راه نیافته بودند...

آینه داری: آینه گردانی، آینه پیش روی کسی (عروس و دیگران) گرفتن تا خویشتن را در آن بیند... سعدی در این حکایت و عظم و اندرزه‌های بی‌اثر خود را در دل سرد و بی‌استعداد شنوندگان به تربیت کردن چارپایان و آینه گرداندن در محله کوران تشبیه کرده و کاری بی‌حاصل شمرده است...

نحن اقرب...: آیه ۱۶، سوره ق (۵۰) است یعنی ما به او (آدمی) از رگ گردن وی نزدیک‌تریم...

دوست: محبوب، معبود، خدا، نظیر مضمون این مصراع را در بیت زیر از مولوی نیز می‌توان دید:

ما ز خود سوی تو گردانیم سر      چون توئی از ما به ما نزدیک‌تر

(مثنوی ۲/۳۸۲)

فضله قدح: باقی مانده (شراب در) کاسه (ظرف شراب).

سخن را در تأثیر به شراب تشبیه کرده است. مفهوم جمله آن که: من از باده سخن سرخوش بودم و همچنان به بقیه گفتار ادامه می‌دادم که...

دورِ آخر: آخرین گردش جام باده... منظور آن که کلمات آخری در او تأثیر کرد... خامان مجلس: ناپختگان (سرددلان) از حاضران...

سُبْحَانَ اللَّهِ: منزّه می‌دانم خدا را، در بیان تعجب بکار می‌رود: شگفتا! نظیر: "خواجه گفت: ای سبحان الله! تو امروز دو ماه است که انگور می‌خوری، ندانی که شیرین کدام است!" (غزالی، نصیحة الملوک ۲۶۲).

دورانِ با خبر در حضور...: یاران دور دست و دل‌آگاه، حاضرند و حضور قلب

دارند و نزدیکان بی نصیب از بینایی (کوردلان) از عالم معنی (نزدیکی به خدا) دورند...

فسحت میدان...: میدانِ دوستداری (دل‌بستگی به شنیدن سخن) را فراخ و گشاده دار تا سخنگوی گوی سخن را بزند. فسحت: فراخی، گشادگی...

گلستان، ص ۳۳۱-۳۳۳

در باره نفوسی که در الواح فوق مذکور شده‌اند ذکر چند نکته مختصر ذیل در معرفی و ارائه مآخذ شرح احوال آنان مفید به نظر می‌آید:

شرح حال آقا محمدعلی سلمانی در کتاب آقای نعمت‌الله ذکائی بیضائی موسوم به تذکره شعرای قرن اول بهائی، ج ۲، ص ۱۸۶-۲۰۳ مندرج است.

شرح احوال جناب شیخ سلمان هندیجانی در کتاب تذکره الوفا، ص ۲۶-۳۱ و نیز در تاریخ سمندر، ص ۱۹۸-۲۰۰ مندرج می‌باشد.

برای ملاحظه شرح احوال و عاقبت مآل سید محمد اصفهانی میتوان به رحیق مختوم، ج ۱، ص ۷۶۱-۷۶۲ و ج ۲، ص ۶۳۹-۶۴۰ و نیز کتاب لثالی درخشان، ص ۱۳۵-۱۳۹ مراجعه نمود.

در لوحی که از کتاب مائده آسمانی جلد هفتم نقل گردید مقصود از «میرزا علی» همان میرزا یحیی ازل است که بنا بر لوح حضرت عبدالبهاء (رحیق مختوم، ج ۱، ص ۲۵۰) و مندرجات کتاب قرن بدیع (ص ۲۴۲) از دوره بغداد تغییر نام داده و به نام «حاجی علی لاص فروش» یعنی گچ فروش مسمی و معروف بوده است. شرح احوال میرزا یحیی و افکار و امیال و عاقبت مآل او به تفصیل در کتبی نظیر کتاب قرن بدیع و بهاء‌الله شمس حقیقت مندرج می‌باشد.

در مقاله حقیر که در کتاب خوشه‌ها (ج ۱، ص ۶۵-۸۰) به طبع رسیده بخشی به شرح تفسیر جمال‌قدم در باره بیت سعدی اختصاص یافته و در معرفی میرزا احمد در ذیل یادداشت شماره ۱۶ در صفحه ۸۰ چنین مرقوم شده است که «مقصود از میرزا احمد به ظن قوی میرزا احمد کرمانی است». در کتاب بهاء‌الله شمس حقیقت

(ص ۲۹۲) به نقل از تاریخ آقارضا قناد ملاحظه شد که در شرح مسائل مربوط به نزول تفسیر بیت سعدی میرزا احمد مذکور را میرزا احمد کاشانی معرفی نموده‌اند که البته قول صواب باید چنین باشد.

اما مقصود از کلیم در الواح فوق جناب میرزا موسی کلیم برادر جمال‌قدم است. شرح احوال ایشان به تفصیل در تذکرة الوفاء، ص ۱۳۵-۱۴۱ مندرج می‌باشد.

## دوستی با پیلبانان یا مکن

ن که به ذیل: «یا مکن یا فیلبانان...».

## دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست

حضرت بهاء‌الله در لوحی که از آثار اوّلیه دوره بغداد است چنین میفرماید:

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزو است  
دوست مهربان شکر خدا را که سلامتی فی‌الجمله حاصل است و مرآت صافیه  
قلب حاکی از اشارات و جذبات دل انشاء‌الله مراد این حاصل شود و مرام آن  
واصل آید اگرچه خوشتر این است که لوح نور را که از صفحات افئدة منیره است  
از دلالات این و آن پاک سازیم و عریان در میدان وسیع روح بتازیم چنانچه  
حکیم الهی میگوید،

سوی آن دلبر نپوید هیچکس با آرزو با چنان گلرخ نخسبد هیچکس با پیرهن  
با دو قبله در ره توحید نتوان رفت راست یا رضای دوست باید یا رضای خویشتن  
چه جای پیراهن که وجود حجاب میشود و غیریت خود نقاب میگردد.

ادیب شیراز میگوید، تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز چنانچه  
یعقوب حبّ اگر هویت قلب و دل را از کدورت آب و گل پاک مینمود البتّه احتیاج  
قمیص مصر نداشت که بشیری مبشّر شود و یا سفیری مذکّر آید بلکه نفعات  
طیّبه مقدّسه را از شمال روح میشنید و بجانان در عین وصال میآرمد شوق لقا و  
ذوق چشمه بقا را از عین صفا ذائقه مینمود و بحیات ابدی و دوام ازلی قیام  
میفرمود و بجنّت خلود بعد از حشر روح مخلّد میگشت و هزار چون یوسف را  
بی ندای و اسفا طائف حول میدید و لطیفه مصر وفا را از مدینه فنای احد اخذ  
میکرد بلی تا کدورات عالم کثرت که نتیجه آن هلاکت است زایل و هالک نشود  
طلعت باقی وجه بی نقاب سر از حجاب برنیارد و معنی کلّ شیء هالک الا وجهه  
از جبین مبین هویدا نگردد چه نویسم که بوی جان از پشم شتر که منسوب به  
اویس است باید شنید چنانچه صاحب مثنوی میگوید،

بوی جان میآید از پشم شتر این شتر از خیل سلطان ویس در  
ولیکن رایحه مشک جان و نسایم رحمن از یمن جانان مقطوع و ممنوع است  
بلی حقه لؤلؤ بیضا در صدف دریا مخزون گشته زیرا که ناسفته آن مقبول تر آید و

مطبوع تر باشد که قوت قوای دل را قدرت کامل بخشاید و نور بصر را جودت قابل بیفزاید و شاید که این کمون سبب ظهور گردد و این ستر را از پی کشفی باشد و یا این تلویح را طفلی تصریح نماید و یا این ختم را قوتی بگشاید،

دانه چون اندر زمین پنهان شود سر آن سرسبزی بستان شود

تا چه کند قوت بازوی دوست. ای شفیق رفیقت میگوید که آسایش وجود را نزهتی از آرایش حدود باید که تا چون عنقای مغرب سر از مشرق جان برآورد در هوای قدس روح که مدینهٔ جان است سایر گردد قسم بخدا که اگر عساکر ممات دو اسبه بتازند بگرد این سوار نرسند و عزرائیل چون خادم بر در کمر خدمت بندد و از عازم حرم منت برد که شاید در حریم عز محرم شود و در آن بساط لطیف که الطف از دراری نور است طائف گردد و واقف شود سبحان الله نسیم حب برخاست و مجلس انس را معطر نمود روح نغمهٔ بدیع ساز نمود عشاق بادیهٔ هوش از سروش غیب مدهوش شدند بقسمی شوق و وله و ذوق و طرب احاطه نموده که نفحهٔ روح القدس از عظم رمیم وزیدن گرفت و روح الامین با جناح نجاج در پریدن آمد اسرافیل حیات متحیر گشته که بکدام نغمه این اصحاب را بهوش آرد و عجز مینماید که شاید از این بیهوشی قسمت برد و نصیب بردارد،

بس کنم دلبر درآمد در خطاب گوش کن واللّه اعلم بالصواب

این زمان جان از تنم آمد برون گویدم کانا الیه راجعون.

و حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقاشیخ نظر علی چنین میفرمایند:

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر کز دیو و دد ملولم انسانم آرزوست

یک دست جام باده و یک دست زلف یار رقصی در این میانه میدانم آرزوست

ای پیر هوشیار اهل حق هزار و سیصد سال فریاد برآوردند ای شاه مردان ای آفتاب دوران ای مه تابان آخر تو کجائی و چون آن کبود سوار در این میدان جولان داد و آن آفتاب درخشید و آن مه تابان طلوع نمود اکثر پرده بر دیده نهادند و از مشاهده محروم گشتند تو حمد کن خدا را که در آن روز بودی و آن آهنگ بدیع شنیدی و آن ندا را بلی گفتی دیده گشودی و گوی سعادت از این میدان ریودی و در این بهار الهی سیر و تماشای دشت و کھسار نمودی نغمه بلبل معانی شنیدی و صوت خروس آسمانی استماع نمودی و بیانک ربّانی به حرکت و اهتزاز



آمدی طوبیٰ لک ثمّ طوبیٰ لک بشریٰ لک ثمّ بشریٰ لک وعلیک البهاء الأبهیٰ.

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب حاجی محمد چنین میفرمایند:

ای بنده الهی،

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست تا آنکه در آن دیار پی به آن جناب برد و در نهایت سرور شکرانه بدرگاه حیّ قیوم فرمود که در چنین خطه و دیاری چنین شمع پُر انواری افروخته گشته و چون بزیارت آستان مبارک فائز گشت لسان ستایش نسبت به آن جناب گشود و بدرجه مدح و ثنا نمود که این عبد را بر نگارش این نامه دلالت فرمود حال عبدالبهاء در نهایت روح و ریحان بذکر تو در محفل یاران مشغول از خدا میطلبم که دم بدم همدم یاد دلبر روحانی شوی و بذکر آن محبوب رحمانی مشغول گردی خود را فراموش کنی و گوش باهنگ ملاء اعلیٰ دهی و نعره یابهای ابهیٰ شنوی این است دلیل بر اذن واعیه و قوت استماع گوش هوش. وعلیک التّحیّة والتّناء...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا شیخ محمد ناطق چنین میفرمایند:

ای منادی بملکوت الله ملا میگوید:

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست حال تو الحمد لله آرزوی آن داری که نفوسی براه آری تا از هر کنجی گنجی یابی امیدم چنان است که موفّق گردی مختصر مرقوم شد مجال مفقود معذور دارید. وعلیک البهاء الابهیٰ. عبدالبهاء عباس ۱۶ جمادی ۱، ۳۳۸ حیفا.

مصایح هدایت، ج ۳، ص ۴۰۷

چنانچه حضرت عبدالبهاء تصریح فرموده اند بیت مذکور از مولوی است و تمام غزلی که شامل این بیت میباشد چنین است:

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست	بگشای لب که قند فراوانم آرزوست
بشنیدم از هوای تو آواز طبل باز	باز آمدم که ساعد سلطانم آرزوست
گفتی ز ناز بیش مرنجان مرا برو	آن گفتنت که «بیش مرنجانم» آرزوست
وآن لب گزیدنت که برو شه بخانه نیست	وآن ناز و خشم و تندی دربانم آرزوست

ای باد خوش که از چمن عشق میوزی  
 یعقوب واروا اسفاها همی زلم  
 بالله که شهر بی تو مرا حبس میشود  
 زین خلق پر شکایت گریان شدم ملول  
 یکدست جام باده و یکدست زلف یار  
 زین همرها ن سست عناصر دلم گرفت  
 جانم ملول گشت ز فرعون و ظلم او  
 دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر  
 گفتم که یافت می‌نشود جسته‌ایم ما  
 گویا ترم ز بلبل اما زرشک عام  
 پنهان ز دیده‌ها و همه دیده‌ها از اوست  
 میگوید آن رباب که مردم ز انتظار  
 منم رباب عشقم و عشقم ربابی است  
 بنمای شمس مفخر تبریز روز شرق  
 بر من بوز که مزده ریحانم آرزوست  
 دیدار خوب یوسف کنعانم آرزوست  
 آوارگی بکوه و بیابانم آرزوست  
 آن‌های و هوی نعره مستانم آرزوست  
 رقصی چنین میانه میدانم آرزوست  
 شیر خدا و رستم دستانم آرزوست  
 آن نور دست موسی عمرانم آرزوست  
 کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست  
 گفت آنکه یافت می‌نشود آنم آرزوست  
 مهریست بر دهانم و افغانم آرزوست  
 آن آشکار صنعت و پنهانم آرزوست  
 دست و کنار و نغمه و الحانم آرزوست  
 آن زخمه‌های رحمت رحمانم آرزوست  
 من هدهدم حضور سلیمانم آرزوست

غزلیات شمس، ص ۲۰۲-۲۰۴

قضیه گشتن شیخ به دنبال انسان را مولوی در مثنوی نیز آورده است. برای  
 ملاحظه حکایت مزبور به دفتر پنجم مثنوی (بیت ۲۸۸۷ بعد) رجوع فرمائید.

در لوح جمال‌قدم که در صدر مقال نقل شد به ابیات متعددی استشهاد شده که  
 مأخذ هر یک در ذیل ابیات مذکور ارائه گردیده است. در این لوح مبارک عبارت «کُلُّ  
 شَیْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» قسمتی از آیه شماره ۸۸ در سوره قصص (۲۸) است که  
 میفرماید: «وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَیْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ  
 وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ». مضمون آیه مبارکه بفارسی آن که با وجود خدای یکتا که جز او هیچ  
 خدائی نیست کس دیگری را به خدائی مخوان. جز ذات الهی هر چیزی نابود میشود  
 و سلطنت و اقتدار از آن خداوند است و رجوع همه خلق بسوی اوست.

در لوح جمال‌قدم ذکری از «عِنْقَايِ مُعْرَبٍ» (به ضم اول، سکون ثانی و کسر و یا

فتح ثالث) نیز شده است. ذیلاً قسمتی از شرح مندرج در ذیل این اصطلاح را از کتاب فرهنگ اساطیر نقل مینماید:

عنقای مُغرب: در روایات اسلامی، گاهی نام عنقا بر سیمرغ اطلاق شده. در وجه این تسمیه گفته‌اند که او را عنقا برای آن خوانند که درازگردن است (تحقیق در تفسیر ابوالفتوح ۴۷۸/۳) برخی هم (مروج ۵۷۶/۲) ماده او را عنقا نامیده‌اند. عنقا اول در میان مردم بود و به خلائق آزار می‌رساند. روزی، هیچ مرغ نیافت که شکار کند، کودکی را بر بود. مردم شکایت به پیغمبر خدا کردند. او دعا کرد که خدایا، نسل او را منقطع گردان. صاعقه‌ای بیامد و او را بسوخت و او را نسل نماند. پس عرب مثل زدند و چیزهای نیافت را «عنقای مُغرب» گفتند (تحقیق در تفسیر ابوالفتوح ۴۷۸/۳). مُغرب را به کسر و فتح «ر»، هردو خوانده‌اند، که بترتیب، به معنی «فروبرنده» و «بلع کننده» و «غریب و نو» است. محمدبن محمودبن احمد طوسی (عجایب المخلوقات ۵۱۲) ضمن داستانی شگفت‌انگیز علت غیبت عنقا را این می‌داند که در زمان سلیمان، چون نتوانست قضای پروردگار را بگرداند، به وی ایمان آورد و بعد از آن به کوه قاف (که در اغلب روایات جایگاه سیمرغ معرفی گردیده) شد و دیگر کسی وی را ندید... در روایتی دیگر هست (حسین واعظ کاشفی، مواهب علیه، ۲۶۸/۳) که چون اصحاب حنظله بن صفوان... تکذیب پیامبر خود کردند، خداوند آنها را به مرغی درازگردن و دارای بالهای الوان، که بر کوه دنح یا فتح مقام داشت، مبتلا کرد...

فرهنگ اساطیر، ص ۲۶۷

برای ملاحظه شرح مطالب مربوط به اوس که در لوح فوق اشاره‌ای به او شده به مقاله این عبد که در مجله عندلیب (شماره ۲۵، زمستان ۱۳۶۶ ه. ش.، ص ۱۴-۲۲) به طبع رسیده مراجعه فرمائید.



مآخذ اشعار فارسی  
در آثار بهائی



حرف:  
ذ



## ذات نیافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش

حضرت بهاء‌الله در یکی از الواح مبارکه که از لسان خادم‌الله به اعزاز جناب زین‌المقرین صادر شده و به تاریخ ۱۱ شهرالحج سنه ۱۲۹۰ هـ.ق. مورخ است چنین میفرمایند:

روحي لك الفداء قد فاز الخادم الفاني بكتابك الشريف... و این که در باره میرزا مقصود نام ذکر فرموده بودند عرض شد فرمودند ای زین کتابش لدى العرش حاضر و طرف عنایت به آن ناظر این کلمه در کتابش مکتوب بدون اختیار ملازم اخبار گشتم خواندم خواندنیها و دیدم دیدنیها و شنیدم شنیدنیها انتهى. از این کلمات چنین مستفاد شد که عرف ایام را نیافته‌اند و از سر کلمه الهیه و ظهور آن و حکمت آن و اثر و احاطه آن دور مانده‌اند اوهامی چند در نظرشان جلوه نموده چه که نزد اخبار الیوم دیدنی نبوده و شنیدنی نه، گفته‌اند ذات نیافته از هستی بخش - کی تواند که شود هستی بخش. بعضی از اخبار از ممالک اروپا در مدینه حاضر چون میل ملاقات نبود به غصن اعظم توجه نمودند و بعد از معاشرت معلوم شد که این اخبار بیچاره گرفتار صدهزار بلیه باطنیه و ظاهریه بوده و هستند و لکن این قدر شد که آنچه شنیدند اذعان نمودند چنانچه در صحف اخبار در لوندرا و پروسیه طبع نموده‌اند. همین قدر به آن شخص این دو کلمه را اخبار دهید نسئل الله بان یریک مالا رأیته و خلقت لرؤیته عیون العارفین ویسمعک مالا سمعته و خلقت لاصغائه آذان من فی السموات والارضین. بگوئید این کلمه شما را تصدیق ننمودیم و لکن از حق بخواه که دیدنی را ببینی و شنیدنی را بشنوی انه لهوالفضل الکریم. این قسم از ناس طالب حق نبوده و نیستند بلکه بماینفعهم فی الظاهر شائق و أمل نسئل الله بان یزین الکل بطراز اسمه الذی به اشرقت السموات والارضون...

و نیز حضرت بهاء‌الله در کتاب بدیع چنین میفرمایند:

... معلوم است که این کلمات از خودت نبوده از وسوسه انفس بعیده مرقوم داشته

ذات نایافته از هستی بخش - کی تواند که شود هستی بخش. امثال آن نفوس  
پژمرده محرومه یمین را از شمال تمیز نداده‌اند چگونه خود را هادی و منجی  
فرض گرفته‌اند...

کتاب بدیع، ص ۴

حضرت عبدالبهاء در لوح دکتر محمدخان محلاتی در پاریس چنین میفرمایند:

ای قائم بخدمت ملکوت الله نامه‌ای که بتاريخ ۲۵ اکتوبر بجناب آقا سیداسدالله  
مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید از محفل نورانی پاریس مرقوم نموده بودید  
که الحمدلله آن انجمن روشن است بسیار سبب سرور گردید و امروز باید رایت  
وحدت انسانی مرتفع شود و خیمه یکرنگ اتحاد و یگانگی سایه بر آفاق افکند  
و خادمان این امر عظیم احبای الهی باشند پس نفس احباً بدرجه‌ای باید اتحاد و  
اتفاق و یگانگی داشته باشند که سبب عبرت دیگران گردد و سرمشق ملل و نحل  
و امم و قبائل شود زیرا

جان نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش.  
این امر مهم اس اساس الهی است...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین میفرمایند:

... امروز اهم امور اتحاد و اتفاق احبای الهی است که با یک دیگر یک دل و یک  
جان شوند، تا توانند مقاومت خصومت اهل عالم کنند و تعصبات جاهلیه ملل و  
مذاهب را ازاله نمایند، هر فردی از افراد بشر را تفهیم نمایند که کل بار یک دارید  
و برگ یک شاخسار، ولی تا نفس احباً اتحاد و اتفاق کلی نیابند چگونه توانند که  
احزاب ساثره را باتحاد و اتفاق بخوانند،

جان نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش...

من مکاتیب، ج ۱، ص ۱۷۱

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب میرزا علی محمدخان دکتر در طهران چنین  
میفرمایند:

هوالله ای یار روحانی نامه ملاحظه گردید و ناله و انابه مسموع شد. مزاحی  
بخاطر رسید، عارفان گویند



جان نیافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش  
 عبدالبهاء را نه لانه‌ای و نه آشیانه‌ای با وجود این چگونه دعا نماید و یاران را  
 خانه و کاشانه طلبد. سی و پنج سال است که در این سجن اعظم صاحب‌خانه هر  
 روز از برای ما بهانه جوید، گاهی ناز کند و گاهی غمزه فرماید و گهی عشوه بکار  
 آرد و دمی مشتری حاضر فرماید. مختصر این است از خانه بخانه انتقال نمائیم و  
 در سبیل دلبر یگانه نه لانه جوئیم و نه آشیانه باوجود این از خدا خواهیم که یاران  
 را از هر جهت معمر و آبادان فرماید و سر و سامان بخشد و گنج روان مبذول  
 دارد و مظهر آتنا فی الدنیا حسنةً و فی الآخرة حسنةً فرماید. این رخنه‌ها سد گردد  
 و این خرقها رفو یابد مطمئن باش. وعلیک التّحیة و الشّاء. ع ع

و حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین میفرمایند:

... نفوس پر خمولی که بذاتها محتاج مرتی و محافظ و معین هستند چگونه  
 توانند که مربی آفاق گردند و فائض بر اهل میثاق، لاوالله  
 ذات نیافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش.  
 مریض طبیب نگردد و ناتوان پزشک دانا نشود...

مکاتیب، ج ۲، ص ۱۸۲

و در یکی دیگر از الواح حضرت عبدالبهاء چنین مسطور:

ای منجذب نفحات قدس ساعت هفت از شب است و این آواره بیداء محبت‌الله  
 از کثرت تحریر دست خسته و قلم سرشکسته بنگارش این نامه پرداخته تا بدانی  
 که پاک جانت در این بساط چقدر عزیز است و ساغر دل از باده محبت چگونه  
 لبریز... مخطاء عظیم حارس دین مبین نشود و معرض سهو سقیم حافظ شرع  
 متین نگردد، گمراه هادی سبیل نگردد و جائز الخطاء مرکز هدی و مبین آیات  
 کبری نشود،

ذات نیافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش.  
 باری ورق به نهایت رسید و راز دل نهفته ماند آن قدر بدان که همیشه در نظر بوده  
 و هستی والسلام. و البهائ علیک. ع ع

مجموعه مکاتیب، شماره ۱۳، ص ۸۷-۸۹

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جمعی از یاران پارسی چنین میفرمایند:

ای احبّای الهی منت خدای را که آتش جنگ در بلاد فرنگ اندکی خاموش شد و علم پرخاش سرنگون گشت... ای احبّای الهی بهتر آن است که به نصایح و وصایای او پردازیم و به موجب آئین رحمانی سیر و حرکت کنیم و تعالیم الهی را مایهٔ فلاح و نجات خویش دانیم و از خدعه و فریب نفس اماره پناه به درگاه احدیت بریم از هوی و هوس بگذریم و از آلودگی عالم طبیعت آزادی یابیم علم اثنالاف برافزاییم و به یگانگی پردازیم زیرا تعالیم الهی چنین میفرماید که سبب الفت و محبت بین بشر شویم تا از خطر برهیم و از اذیت و ضرر بیزار باشیم تا شجر پرشکوفه و ثمر گردیم. این وصایای الهی را بجان و دل خریدار باشیم و از انبعاثات آب و گل مقدّس و منزه شویم پس اول باید خود را متذکر داریم بعد به دیگران پردازیم اول عاشقان باید جانفشان شوند بعد دلالت دیگران نمایند.

ذات نیافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش

ای یاران الحمد لله شما عاشقان روی حقید و بی سر و سامان کوی او توجه به منظر ابهی دارید و تعلق به ملکوت اعلیٰ از نسیم جانپور گلشن الهی زنده و در اهتزازید و به ملکوت راز همدم و دمساز و با طیور حدیقه جنّت ابهی هم آهنگ و هم آواز پرتوی از نور مبین در جبین دارید و بهره و نصیبی از فیض رحمن و رحیم شکر کنید که به این موهبت کبری موقّید. وعلیکم البهاء الابهی، ۲۱ آب ۱۹۱۹  
عبدالبهاء عباس

و نیز میرزا محمود زرقانی از بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء چنین آورده است که فرمودند:

... اثرات و نتایج امر مطالع کلمة الله دلیل بر صدق مدعا و جانفشانی آن هیاکل مقدّسه بجهت تربیت نفوس بشریّه بوده حضرت مسیح می فرماید ایشان را از ثمراتشان بشناسید هیچ درخت تلخ میوه شیرین یا درخت شیرین میوه تلخ نخواهد داد،

ذات نیافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش.

شخصی که خود صادق نباشد و جز انیت و غرض ذاتی هیچ قصد تربیت و ترقی

نوع انسانی نداشته باشد و جانفشان سبیل الهی نگردد چگونه ملتی را از حضيض ذلت باوج عزت و سعادت رساند و نفوذ کلمه طیبه اش در قرون عدیده سبب تبدیل اخلاق و تحسین صفات و تعدیل اطوار و اتحاد امم مختلفه گردد مدعی و طالب دنیا از بلایا و تعدیّات ملل متهاجمه در حال مغلوبیت کبری بکلی مقاصدش محو و نابود شود بمجزّد موت اراداتش فوت گردد و شجره آمالش از بیخ و بُن کنده شود بالعکس یکی از معجزات کلمه الله و آیات باهره مدعیان من عند الله اینست که با وجود ظلم اعداء و قتل و زجر و بلا روز بروز امرشان نافذتر شود ذلت سبب عزت گردد اسارت و حبس حکم آزادی و نجات یابد...

بدایع الآثار، ج ۲، ص ۳۱۲-۳۱۳

و در شرح احوال جناب ملاعلی اکبر ایادی، معروف به حاجی آخوند حضرت عبدالبهاء در تذکرة الوفاء چنین میفرماید:

... در بدایت سلوک در مراتب تسلیم و رضا مسالک فقر و فنا پیمود و اقتباس انوار کرد پس بتبلیغ پرداخت چه خوش میگوید،

ذات نیافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش  
مبلغ چنین باید که بدایت خود را تبلیغ کند پس دیگران را...

تذکرة الوفاء، ص ۲۱

بیتی که در آثار متعدد فوق نقل شده از ابیات مشهور عبدالرحمن جامی است که در عقد چهارم مثنوی سبحة الابرار چنین میفرماید:

عین ممکن بپراهین خرد	نتواند که شود هست بخود
چون ز هستیش نباشد اثری	چون بهستی رسد از وی دیگری
ذات نیافته از هستی بخش	چون تواند که بود هستی بخش
خشک ابری که بود ز آب تهی	ناید از وی صفت آب دهی
هرچه آنرا بود از بودنشان	گر بود منحصر اندر امکان
لازم آید که نیاید بوجود	هیچ موجود درین عرصه چو بود
نقش بی خامه نقاش که دید	نغمه بی زخمه مطرب که شنید
ناید از ممکن تنها چون کار	حاجت افتاد بواجب ناچار

او بخود هست و جهان هست بدو نیست دان هرچه نه پیوست بدو

مثنوی هفت اورنگ، ص ۴۶۹

مقصود از میرزا مقصود که جمال قدم در لوح مندرج در صدر این مقال فقره‌ای از عریضه او را نقل فرموده‌اند میرزا محمودخان افشار مدیر جریده فرهنگ در اصفهان است. میرزا محمودخان در سالهای اولیه دهه ۱۲۹۰ ه. ق. مستقیماً و یا به واسطه آقا محمد مصطفی بغدادی و جناب زین‌المقرین با جمال قدم در ارتباط و مکاتبه بوده و سبیل لجاجت و عناد پیموده است. او سرانجام در سنه ۱۲۹۹ ه. ق. در عکاً به حضور جمال قدم مشرف شد و منقلب و مؤمن گردید و در جرگه اهل معرفت درآمد. میرزا محمودخان پس از مدتی که در صفحات عراق و شام بسر برد به اصفهان مراجعت نموده و در کار انتشار جریده فرهنگ مشارکت نمود. این جریده عبارت از هفته‌نامه‌ای خبری و فرهنگی بود که به صورت چاپ سنگی در اصفهان نشر می‌شد و اخبار ولایات مرکزی ایران را شامل بود. جریده فرهنگ به همت و مدیریت میرزا تقی خان سرتیپ کاشانی ملقب به حکیم‌باشی ظل‌السلطان تأسیس گشت و بعد از فوت میرزا تقی خان حکیم‌باشی میرزا محمودخان افشار مدیر و منشی آن روزنامه شد. شماره اول این روزنامه در چهار صفحه در تاریخ دوم جمادی‌الاول سنه ۱۲۹۶ ه. ق. / ۲۴ آپریل ۱۸۷۹ میلادی منتشر گردید و هفته‌ای یکبار در روزهای پنجشنبه به مدت ده سال به طور مرتب در اصفهان طبع و انتشار یافت. شرح طبع و انتشار این جریده در کتاب تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۴، ص ۷۳-۷۵ به تفصیل مندرج است.

باری میرزا محمودخان فرهنگ در سال ۱۳۱۳ ه. ق. / ۱۸۹۵ م در اصفهان در سن هفتادسالگی از این عالم درگذشت و در تکیه میر در اصفهان مدفون گردید.

میرزا محمودخان را پسری بنام میرزا محمدخان فرهنگ‌الممالک بوده که از مؤمنین و شیفتگان امر مبارک است.

میرزا محمودخان افشار معروف به میرزا مقصود را الواح متعدد است. مهمترین

اثر نازله جمال قدم خطاب به او لوح مشهور به «لوح مقصود» است که بتاريخ ۲۹ صفر ۱۲۹۹ هـ.ق. عزّ نزول یافته و بطور مستقل در ۳۲ صفحه به سال ۱۹۲۰م در مطبعه سعادت در قاهره به طبع رسیده است. این لوح در کتاب مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده (ص ۹۵-۱۱۱) نیز مندرج می‌باشد و یکی از الواح مهمه مشهوره جمال قدم محسوب می‌گردد.

در فقره منقول از کتاب بدیع کلمه «خودت» اشاره به میرزا مهدی قاضی رشتی و کلمه «انفس بعیده» راجع به نفوسی نظیر سید محمد اصفهانی است.

در لوح میرزا علی محمدخان دکتر که فوقاً نقل شد عبارت عربی «أتنافی الدنيا...» قسمتی از آیه مبارکه شماره ۲۰۱ در سوره بقره (۲) می‌باشد که می‌فرماید:

وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ

مضمون کلام الهی آن که بعضی از مردم از درگاه الهی مسئلت می‌نمایند که از نعمت‌های دنیا و آخرت بهره‌مند شوند و از عذاب آتش جهنم محفوظ مانند.

## ذره علمی که در جان من است وارهانش از هوا و خاک پست

جمال قدم بیت فوق را در رساله چهاروادی (آثار، ج ۳، ص ۱۴۹) نقل فرموده‌اند و بیت مزبور از مولوی است. نک به ذیل: «ای خدا ای لطف تو...».

مآخذ اشعار فارسی  
در آثار بهائی



حرف:

د





**رخ نگردانم نگردم از تو من  
بهر فرمان تو دارم جان و تن**

نک به ذیل: «گر در آتش رفت...» و «آن یکی عاشق...».

## رسم ره این است گروصل بهاء داری طلب

حضرت عبدالبهاء در لوحی که به اعزاز جمعی از احبای نهاوند عزّ صدور یافته چنین میفرماید:

ای یاران الهی جناب آقامحمد تبریزی نهایت ستایش را از شما نموده که این یاران الهی چون شمع روشنند و چون نجوم در افق هدایت درخشنده و تابان. جانها هدف تیر محبت است و دلها صدف در معرفت دیده‌ها بافق ابهی ناظر و سینه‌ها از نار محبت جمال بهاء پرشعله و متوقّد در اسحار بیدیع اذکار مشغولند و در لیل و نهار بیاد آن دلبر بیهمتا مألوف هرشامی با چشم گریان مشغول بذکر یار مهربانند و هر صبحی باللب خندان مستبشر بفضل و موهبت یزدان. این خیر سبب فرح بی حد و حصر شد و این گواهی باعث سرور نامتناهی گشت چون چنین است عنقریب نهاوند خلد برین گردد و بن و بانگاه رجای علیین شود آن دشت و صحرا و آن کوه و بیداء بنفحة جنت ابهی مشکبار شود طوبی لکم و حسن مآب. ای یاران الهی هرچند رقیب ستمکار عنید است ولی ملجأ و پناه رکن شدید و مجیر و دستگیر خداوند فرید مجید عاشقان عالم خاک را چقدر تحمل مشقت و آلام است دیگر معلوم است که مشتاقان جان پاک را چه صبر و قرار لازم جمال ابهی روحی لاحبائه الفداء در غزل مشهور میفرماید، رسم ره اینست گروصل بهاء داری طلب. الحمدلله آن یاران الهی بشروط و رسم ره قیام نموده‌اند و این از فضل و انعام آن دلبر بیهمتا است. وعلیکم التّحیة والتّناء.

مصرع منقول چنانچه تصریح فرموده‌اند از جمال اقدس ابهی است. برای ملاحظه ابیات جمال قدم و مطالعه الواح دیگری که حاوی این ابیات است به ذیل: «گر خیال جان...» مراجعه فرمائید.

## رغم دل انعام آمد

حضرت بهاء الله در یکی از الواح مبارکه چنین میفرمایند:

ورقه هویّه علیها بهاء الله بسمی العزیز الزّوّف یا ورقتی علیک بهائی و رحمتی امروز اوراق سدره منتهی بنغمات و الحانی مغرّد که اگر اهل عالم بأقل من آن باصغاء آن فائز شوند مشاهده نمایند جمیع اشیاء مختلفه و صور متغایره و آراء متشتته بمثابه حروف یک کلمه مبارکه مجتمع و آن کلمه بمثابه لسان امام ملکوت بیان مقصود عالمیان حاضر و به کلمه مبارکه مقدسه عالیّه و جهت وجهی الیک یا فاطر السموات والأرضین و یا نار افئدة المشتاقین و یا محبوب قلوب العارفین ناطق. امروز بحر بیان را امواجی دیگر و طور عرفان را ترنم دیگر زمزم بطحا را زمزمه دیگر است چه که حضرت مقصود من غیر ستر و حجاب آمد رغم دل انعام آمد طوبی از برای نفسی که بأذن مطهره از مفتریات وری و قصص اولی قصد اصفا نمود و بآن فائز گشت. انشاء الله آن ورقه و اوراق اخری از کأس این بیان که از مشرق وحی رحمّن ظاهر شده بیاشامند و اماء ارض را بشطر عنایت الهی راه نمایند. اشکری ربک المسجون المظلوم انه فی بحبوحه الأحزان ذکرک بما اهتزت به الجبال و نادى المناد الملك للغنى المتعال البهاء المشرق من افق ارادتى علیک و علی ابیک و امک و اختک و علی اللّائى اقبلنّ و آمنّ بالفرد الخبیر.

عبارت «رغم دل انعام آمد» از لوح مبارک «از باغ الهی» است که در آن جمال قدم چنین میفرمایند:

از باغ الهی با سدره ناری آن تازه غلام آمد... محتجبان را مرگی، منجمدان را دردی شاهنشاه ایام آمد. کنز تمام آمد، آن غیب به نام آمد رغم دل انعام آمد...

و نیز ن ک به ذیل «محتجبان را مرگی...».

## رفتی و شکست محفل ما هم محفل ما و هم دل ما

حضرت ولی امرالله در توفیق مبارک مورخ ۳ شهرالکلمات ۸۹ بدیع (۱۵ تموز ۱۹۳۲م) که به شرح محامد و نعوت حضرت ورقه مبارکه علیا اختصاص یافته در باره آن ورقه بهیئة نورا و خانم اهل بهاء چنین میفرمایند:

... پس از صعود حضرت عبدالبهاء بملکوت ابهی، آن شمع ملاءاعلی این مور ضعیف را در آغوش محبت خود بگرفت و بمهر و شفقتی بی مثل بر آنچه لازمه عبودیت است تشویق و ترغیب و دلالت فرمود. عنصر وجود این عبد ناتوان بمهرش مخمر و بروحات انسیش ممتاز و از روح جاویدش مستمد. تعطفات و تلطفاتش طرفهالعینی از یاد نرود و بمرور شهر و اعوام اثراتش در این قلب حزین نقصان نپذیرد

ای خانم اهل بهاء

رفتی و شکست محفل ما  
هم محفل ما و هم دل ما  
قلم و لسانم از عهده شکر عاجز است و از وصف سجایای حمیدهات قاصر.  
رشحی از محبت بیکرانت را تقدیر نتوانم و از عهده تعریف و توصیف ادنی  
حادثه‌ای از حوادث حیات گرانبهایت بر نیایم...

توفیعات مبارکه، ج ۲، ص ۲۰۹-۲۱۰

و در تاریخ نبیل زرنندی چنین مذکور است:

... اشخاص دیگری نیز در آن سه شب که حضرت اعلی در منزل حاجی تشریف داشتند بحضور مبارک مشرف شدند هیکل مبارک از حاجی میرزا جانی راضی بودند عنایات بسیار از لسان اطهر نسبت به مشارالیه جاری شد حاجی حتی نسبت به مأمورین هم محبت فراوان اظهار کرد همه از او راضی بودند صبح روز دوم بعد از نوروز حاجی میرزا جانی حضرت اعلی را بمأمورین سپرد و با نهایت غم و اندوه مولای محبوب خود را وداع کرد حضرت اعلی با مأمورین بجانب قم توجه فرمودند حزن و اندوه میزبان بی پایان بود و لسان حالش میگفت،

رفتگی و غمت بماند در دل  
چون آتش کاروان بمنزل

رفتگی و شکست محفل ما  
هم محفل ما و هم دل ما

مطالع الانوار، ص ۱۹۴

بیت «رفتگی و شکست محفل ما...» از نظامی گنجوی است و در ذیل عنوان «مقطعات و ابیات پراکنده» در دیوان قصاید و غزلیات نظامی گنجوی، ص ۳۴۶ مندرج می‌باشد.

حکیم جمال‌الدین ابو محمد الیاس ابن یوسف معروف به نظامی یکی از ارکان مسلم شعر و ادب فارسی محسوب می‌شود. او در حدود سال ۵۳۰ ه.ق. / ۱۱۳۵ م در گنجه متولد شد و در حدود سال ۶۱۴ ه.ق. / ۱۲۱۷ م در همان شهر چشم از جهان برپست.

نظامی گنجوی عالمی متبحر، فاضلی کامل و شاعری بسیار توانا است. قدرت نظامی در داستان‌سرایی کم‌نظیر و ظرافت فکر و وسعت تخیل و لطافت ذوق او که با دانشی عمیق در علوم مختلفه مذهبی، تاریخی و فلسفی عجین گشته نظامی را بعنوان یکی از سلاطین مسلم شعر فارسی معتبر و مشتهر ساخته است.

نظامی را آثار متعددی است که در ادب فارسی در غایت اهمیت و اشتها دارند. از جمله آثار مهم او پنج منظومه مشهور به پنج گنج و یا خمسه نظامی است که عبارت از مخزن الاسرار، خسرو و شیرین، لیلی و مجنون، هفت‌پیکر و اسکندرنامه می‌باشد.

این آثار که از شاهکارهای بزرگ شعر فارسی محسوب می‌شوند در طی قرون متمادی محل توجه اهل شعر و ادب بوده‌اند. نظامی را غیر از پنج گنج دیوان قصاید و غزلیاتی است که از جمله به سعی استاد سعید نفیسی منتشر گردیده است.

برای ملاحظه شرح احوال و آثار نظامی به تاریخ ادبیات، ج ۲، ص ۷۹۸-۸۲۴ و مقدمه کتاب گنجینه گنجوی اثر وحید دستگردی و مقدمه دیوان قصاید و غزلیات نظامی گنجوی مراجعه فرمائید. کتاب‌شناسی نظامی گنجوی نیز که حاوی صورت آثار و مطالعات مربوط به نظامی می‌باشد بوسیله آقای ابوالقاسم رادفر در ۶۱۹ صفحه

تألیف شده و در سال ۱۳۷۱ ه.ش. بوسیله مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی در طهران انتشار یافته است.

بیت نظامی گنجوی یادآور بیت کاظم آرتیمانی است که گفت:

بیت الحزن است محفل ما      از محفل ما بتر دل ما

حدیقة الشعراء، ج ۲، ص ۱۴۴۶

علی الظاهر عاشق اصفهانی به اقتضای بیت نظامی رفته و در غزلی چنین سروده است:

رفتگی و شکست محفل ما	هم محفل ما و هم دل ما
گر عقده گشا کرشمه تُست	فریاد ز کار مشکل ما
جان دادن بر مراد بینی	گر درنگری به بسمل ما
تیغی هست و تغافل هست	تا چیست خیال قاتل ما
کو از تو نگار خوش تغافل	یک عشوه که خوش کند دل ما
بر خرمن آسمان نپرداخت	آن برق که سوخت حاصل ما
ترکی بزمین نشست و پر شد	پیمانۀ صید غافل ما
زین راه که متنها ندارد	آمد دو جهان دو منزل ما
خشت خم و باده و سبوئی	از بهر چه هشته‌ای گل ما
زین دشمن جانستان بی مهر	عاشق که خورد غم دل ما

دیوان عاشق، ص ۴۳

برای ملاحظه شرح مربوط به بیت «رفتگی و غمت...» به ذیل آن بیت مراجعه فرمائید.

## رفتی و غمت بماند در دل چون آتش کاروان به منزل

بیت فوق در تاریخ نبیل زرنندی مذکور شده و شرح مندرج در تاریخ نبیل در ذیل:  
«رفتی و شکست محفل ما...» مندرج گردیده است.  
گوینده بیت بر حقیر معلوم نیست.

## رنگ تزویر پیش ما نبود شیر سرخیم و افعی سیهیم

ن ک به ذیل: «گرچه ما بندگان...».



## روا باشد انا الحق از درختی چرا نبود روا از نیکبختی

حضرت عبدالبهاء چنین میفرمایند:

هو الله ای نفس مبارک در شبستر وقتی اهل عرفان در بستر امن و امان آر میدند  
شیخ شبستری شعری گفته که فی الحقیقه بالهام الهی بوده و آن اینست،  
روا باشد انا الحق از درختی چرا نبود روا از نیکبختی  
باری تو حال در آن کشوری و صاحب سمع و بصر و بنار محبت الله افروختی و  
حجباترا سوختی شعله ای بزن تا نائره عشق بعنان آسمان رسد و نفعه ای بدم که  
روح حیات بظالبان بخشد. و علیک البهاء الابهی. ۲۸ ذی حجه ۱۳۳۸ حیفا  
عبدالبهاء عباس

مکاتیب، ج ۶، ص ۱۰۸

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب طیب در قزوین چنین میفرمایند:

هو الابهی ای مشتعل بنار موقده در سدره سینا و شجره تخرج من طور سیناء  
تنبت بالدهن و صبغ للاکلین حضرت کلیم شعله نورانی هدایت رحمانی را از  
شجره مبارکه زیتونه لاشرقیه و لاغربیه مشاهده نمود و ندای الهی را از آن نار  
مشتعله استماع فرمود و این حکایت را کل در کتاب مبین قرآن عظیم بتصریح من  
دون تلویح قرائت و تلاوت مینمایند و بهیچوجه تعجب و استغراب مینمایند  
ولی از ندای الهی که در سدره ربانی و حقیقت مقدسه انسانی بلند شده کل  
تعجب و استغراب مینمایند. با وجود آن که آن ندا مخاطب حضرت موسی بود و  
این ندا متوجه جمیع من فی الایجاد من ملاء الانشاء و دال بر هدایت کبری و  
محرك اجسام میته بالنفخة الاخری مراجعت بمعانی و حقائق و مبانی و دقائق آن  
ندا در کتاب مقدس شود و قدری نیز در اسرار منتشره و حقائق مقدسه و سوانح  
ملکوتیه و لوائح جبروتیه و آثار رحمانیه و براهین وحدانیه و فیوضات صمدانیه  
و تجلیات ربانیه تفکر گردد مشهود و واضح شود که چه قسم است، چه فائده که  
انصافی در میان نیست و حقیقتی آشکار نه غبار اوهام است که آفاق عقول را  
احاطه نموده است و غمام گمان است که سماء ادراکات را فرا گرفته است چه

خوب میگوید،

روا باشد اناالحق از درختی

چرا نبود روا از نیکبختی

والبهاء عليك...

بیت فوق در بعضی از نسخ کتاب گلشن راز شیخ محمود شبستری موجود است. از جمله در صفحه ۷۴۴ کتاب مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز (طهران: محمودی، ۱۳۳۷ ه. ش.) به این صورت آمده است:

روا باشد اناالحق از درختی

چرا نبود روا از نیکبختی

بیت مزبور در نسخه دیگری از کتاب مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز که در طهران به سال ۱۳۷۱ ه. ش. نشر شده (طبع زوار، تصحیح و تعلیقات از محمدرضا برزگر خالقی و عفت کرباسی)، تحت بیت شماره ۴۴۴ چنین مذکور شده است:

روا باشد اناالله از درختی

چرا نبود روا از نیکبختی

در شرح این بیت در کتاب فوق چنین آمده است:

اشارات است به ردّ جماعتی که به قتل شیخ «حسین منصور حلاج» فتوادادند که به قول اناالحق کافر شده است و کشتنی است. شعر:

چون قلم در دست غداری بود      لاجرم منصور بر داری بود

چونکه حکم اندر کف زندان بود      لاجرم ذوالنون در زندان بود

یوسفان از مکر اخوان در چه اند      کز حسد یوسف به گرگان می دهند

یعنی «انی اناالله» از درختی جایز می دارند و منکر نمی دانند؛ چرا اناالحق از نیکبختی که «منصور» است، روا نمی دارند؟ با وجود آنکه نشأه انسانی به این معنی سزاوارتر است؛ زیرا که انسان به جامعیت صفات کمال، اکمل جمیع موجودات است؛ خصوصاً از نشأه نباتی: و ندای شجره به «انی اناالله» نص قرآنی است. چون درخت با وجود عدم صفات کمال، مظهر تجلی حق می تواند بود، انسان بطریق اولی که باشد.

چون کسی که از شکوک و شبهات وهم و خیال عبور نمود و به مرتبه یقین علمی یا عیانی رسید، می داند (ب ۲۰۶) که هستی مطلق حق است و غیر حق عدم است...  
مفاتیح الاعجاز، طبع زوار، ۱۳۷۱، ص ۳۱۶-۳۱۷

مطلب قابل توجه آن که در گلشن راز شیخ محمود شبستری ک در کتاب مجموعه آثار شیخ محمود شبستری (ط: طهوری، ۱۳۶۵) به طبع رسیده بیت فوق موجود نیست. صمد موحد در توضیحاتی که بر گلشن راز نوشته‌اند در ذیل بیت شماره ۴۴۲ چنین مرقوم داشته‌اند:

در شرح گلشن راز لاهیجی و نسخه‌های چاپی بعد از این بیت اضافه دارد:  
 روا باشد انالحق از درختی      چرا نبود روا از نیک‌بختی  
 این بیت در خسرونامه عطار بصورت زیر آمده است:

روا باشد انالله از درختی      چرا نبود روا از نیک‌بختی

آقای دکتر شفیع کدکنی یکی از دلایل عدم صحت انتساب این منظومه را به عطار وجود همین بیت می‌دانند و می‌نویسند: «چگونه می‌تواند این منظومه اثر قرن ششم یا اوایل قرن هفتم باشد، حال آنکه شعرهای معروف شیخ محمود شبستری در آن تضمین شده است و در توحید آغاز کتاب، سراینده، بیت بسیار معروف روا باشد انالله از درختی... گلشن راز را تضمین کرده است.» [مختارنامه عطار، به کوشش دکتر شفیع کدکنی، ص پنجاه و یک]. ولی نکته قابل توجه این است که بیت مذکور در هیچ‌یک از نسخه‌های خطی کهن گلشن راز وجود ندارد، بنابراین اگر از عطار نباشد مسلماً از شبستری نیز نیست و باید به دنبال سراینده آن گشت.

مجموعه آثار شیخ محمود شبستری، ص ۱۳۵

شیخ سعدالدین محمود شبستری از عرفای بنام ایران است که در حدود سال ۵۶۸۵ ق. / ۱۲۸۶ م متولد شد و به سال ۵۷۲۰ ق. / ۱۳۲۰ م از این عالم درگذشت. شیخ محمود به بسیاری از بلاد اسلامی سفر کرده و در رسالات متعددی در مسائل دینی و عرفانی از خود به یادگار گذاشته است. مثنوی گلشن راز یکی از مهمترین و اساسی‌ترین متون موجود در شرح اصول و مبادی عرفان اسلامی است. شیخ محمود این مثنوی را در سال ۵۷۱۷ ق. / ۱۳۱۷ م در بیش از هزار بیت در جواب سؤالات امیرحسینی هروی به نظم آورده و این اثر نفیس همواره محل توجه اهل عرفان بوده است. بر گلشن راز شروح و تفاسیر متعدد نوشته‌اند. شرح گلشن راز

شیخ شمس‌الدین لاهیجی از جمله مهمترین شروح گلشن راز محسوب میشود. برای ملاحظه شرح احوال و افکار شیخ محمود شبستری به مقدمه‌ای که آقای دکتر صمد موحد برای مجموعه آثار شیخ محمود شبستری (ط: طهوری، ۱۳۶۵ ه.ش.) نوشته‌اند مراجعه فرمائید.

شرح احوال شیخ محمود شبستری و مأخذ آن در کتاب تاریخ ادبیات، ج ۳، ص ۷۶۳-۷۷۱ نیز عرضه شده است.

اما آیه «وشجرة تخرج من طور سینا...» که در لوح جناب طیب نقل شده آیه شماره ۲۰ در سوره مؤمنون (۲۳) است؛ به این مضمون که درختی از طور سینا می‌روید که روغن زیتون از آن بدست می‌آید و محصولش را مردم تناول می‌کنند.

## روح دل کو مست جام قدسی است خود می و خود ساغر و خود ساقی است

حضرت عبدالبهاء در شرح حدیث کنت کنز چنین میفرمایند:

... شمس فلک توحید و بدر سماء تفرید حضرت خاتم النبیین صلی اللہ علیہ وسلم در عروج معارج احدیہ از مزمار ندای جانفزای معشوق حقیقت و غیب هویت تغنی «قف یا محمد أنت الحبيب و أنت المحبوب» استماع نمود و در گلزار ملک و ملکوت و گلستان حقیقت و لاهوت بدین نغمه الهی تغنی فرمود که «لی مع اللہ حالات هو انا و أنا هو الاهو هو و أنا انا» و در این مقام ستاره هستی و وجود مقید در مغرب نیستی و فنا متواری گردد و آفتاب هستی مطلق از فجر احدیت بی نقاب سر برآرد و طلوع فرماید و اتحاد ساقی و شراب و شارب اشکار گردد فنعم ما قال،

روح دل کو مست جام قدسی است

خود می و خود ساغر و خود ساقی است...

مکاتیب، ج ۲، ص ۲۱

گوینده بیت بر حقیر معلوم نیست اما مضمون آن را در آثار شعرای مختلف میتوان ملاحظه نمود. مثلاً خاور شیرازی چنین میگوید:

خمار از اوست در سرها نشاط از اوست در دلها

هم او مینا هم او ساغر هم او ساقی هم او صهباء

مجمع الفصحاء، ج ۴، ص ۲۸۵

و عراقی در لمعات خود چنین آورده است:

معشوق و عشق و عاشق هر سه یکی است اینجا

چون وصل درنگنجد هجران چه کار دارد؟

و نیز:

صیاد همو، صید همو، دانه همو      ساقی و حریف و می و پیمانہ همو

کلیات عراقی، ص ۳۳۱ و ۳۵۱

و در رباعی ابوسعید مهنه (فضل الله ابن ابوالخیر) است که میفرماید:

گفتم که کرائی تو بدین زیبائی      گفتا خود را که من خودم یکتائی  
هم عشقم و هم عاشق و هم معشوق      هم آینه هم جمال و هم بینائی

ریاض العارفین، ص ۳۶-۳۷

و نیز از اشعار عزالدین محمود کاشانی است که میگوید:

تا توئی در میانه خالی نیست      چهره‌ی و حدت از نقاب شکی  
گر حجاب خودی بر اندازی      عشق و معشوق و عاشق است یکی

نفحات الانس، ص ۴۸۲

در تفسیر کنت کنت که فقره‌ای از آن نقل شد عبارت «قف یا محمد انت الحبيب...» از احادیث اسلامی است و سیدکاظم رشتی آن را در شرح القصیده، ص ۲۶۷ آورده است.

در همین تفسیر فقره «لی مع الله...» نیز از احادیث اسلامی است که جمال‌قدم آن را در ایقان شریف نقل فرموده‌اند. برای ملاحظه مطالب مربوط به این حدیث به کتاب قاموس ایقان، ج ۴، ص ۱۸۰۲-۱۸۰۳ مراجعه فرمائید.

**روز روشن گردد آن شب چون صباح  
من ندانم گفت باز آن اصطلاح**

نک به ذیل: «آن خطاباتى که...».

## روز روشن هرکه جوید او چراغ عین جستن کوریش دارد بلاغ

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا شیخ حسن در نهاوند به بیت فوق استشهاد فرموده‌اند و لوح مذکور در ذیل «حقّ عیان چون...» مندرج گردیده است. بیت مزبور از مولوی است که در مثنوی چنین میفرماید:

تو بگویی آفتابا کُوه گواه	گویدت ای کور از حقّ دیده خواه
روز روشن هرکه او جوید چراغ	عینِ جستن کوریش دارد بلاغ
ور نمی‌بینی گمانی برده‌ای	که صباح است و تو اندر پرده‌ای
کورِ خود را مکن زین گفت فاش	خامش و در انتظارِ فضل باش
در میانِ روز گفتن روز کُوه	خویش رسوا کردن است ای روز کُوه

مثنوی، دفتر سوم، ۲۷۲۰-۲۷۲۴



## روی بر خاک عجز می‌گوییم هر سحرگه که باد می‌آید

در لوحی از جمال قدم که از لسان خادم‌الله عزّ صدور یافته چنین مسطور است:

انّ الخادم يجب انّ يزین رأس كتابه بما انزله الرحمن في الفرقان فعله سجية المقربين و منتهى مقام العارفين و وطن المخلصين و منه توضع عرف الانقطاع في الابداع قال و قوله الحقّ قلّ الله ثمّ ذرهم في خوضهم يلعبون... این کلمه علیا عالم نزدش معدوم و ماسوی‌الله عندش محدود جلّ سلطاننا و عظم مالکنا بخشید آنچه را که عالم به یک تجلّی آن معادله نماید آیا شکر این فضل از که برآید و از که ظاهر شود قابلیت کو، استحقاق کو. اوهام سبب فقدان شده قدرت امت مرحومه به ضعف تبدیل گشته و قیامش به قعود و نطقش به صمت اما این ضعف را سبب چه و این عجز را علت چه، از قبل موخّدین این فرد را عرض مینمایم،

روی بر خاک عجز می‌گوییم      هر سحرگه که باد می‌آید

ای که هرگز فرامشت نکنم      هیچت از بنده یاد می‌آید

لاوالله ما فراموشکاریم و او بینا و دانا لازال یدش نجات بخشید و کرمش عطا نمود و قدرتش حفظ فرمود...

مصرع «ای که هرگز فرامشت نکنم...» در صدر لوح حضرت عبدالبهاء خطاب به جناب فاضل شیرازی نیز نقل شده و لوح مزبور در ذیل «دستی از دور...» مندرج است. ابیات منقول در لوح جمال اقدس ابهی از سعدی و در باب دوّم کتاب گلستان است که می‌فرماید:

حکایت عبدالقادر گیلانی [را]، رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، در حرم کعبه دیدند روی بر خُصْبًا نهاده همی گفت: ای خداوند بیخشای! وگر هرآینه مستوجب عقوبتم در قیامت نایبنا برانگیز تا در روی نیکان شرمسار نشوم.

روی بر خاک عجز، می‌گوییم      هر سحرگه که باد می‌آید:

ای که هرگز فرامشت نکنم      هیچت از بنده یاد می‌آید؟

گلستان، ص ۸۷

در توضیحات استاد یوسفی در باره این قصه از جمله چنین آمده است که عبدالقادر گیلانی، عارف مشهور (۴۷۱-۵۶۱ ه. ق.)، پیشوای سلسله قادریه بوده است. حرم کعبه در قصه فوق به معنی گرداگرد کعبه و لغت حصبا به معنی سنگریزه است. (گلستان، ص ۳۲۲).

آیه مبارکه «قل الله...» که در لوح مبارک نقل شده قسمتی از آیه شماره ۹۱ در سوره انعام (۶) است. مضمون کلام الهی آن که بگو خداوند است که رسول و کتاب الهی را می فرستد و پس از اتمام حجّت خلق را رها کن تا با بازیچه های خود مشغول باشند.

## ریگ هامون و درشتیهای آن پای ما را پرنیان آید همی

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقامیرزا عبدالحسین ابن سمندر چنین میفرمایند:

هو الله ای آواره بادیه محبت الله نامه شما رسید ستایش یاران الهی نموده  
بودید که در هر شهری بنهایت محبت احتفال بقدم شما نمودند و در نهایت  
مهربانی پذیرائی کردند آنچه مجری داشتند جمیع در حق عبدالبهاء بود و بمن  
راجع و عبدالبهاء را وجود و شهودی نه در آستان مقدس جمال ابهی فانی و نابود  
است لهذا آنچه یاران مجری داشتند فی الحقیقه راجع بعینه مقدسه است  
فی الحقیقه در این سفر تحمل زحمات نمودی ولی این زحمت رحمت است،

ریگ هامون درشتیهای آن پای ما را پرنیان آید همی

انسان کامل مهد راحت نجوید و بالین پرند و پرنیان نخواهد و بستر آسایش  
نجوید زیرا آرایش عالم آفرینش بفضائل عالم انسانی است و این خصائل جز  
بتحمل زحمات و مشقات و خوض در بحور بلایا و مصائب حصول نپذیرد ایام  
بگذرد راحت و آسایش را نتیجه ای نه ولی تحمل مصائب و آزمایش شجره ای  
پرورش دهد که ثمر ابدی بخشد و نتایج سرمدی بیار آرد طوبی لک ثم طوبی  
لک من هذا الفضل العظیم والفوز المبین جمیع یاران را که در نامه نام بردی از  
قبل من نهایت اشتیاق ابلاغ دار نظر بحکمت اسماء ذکر نشده است. وعلیک  
البهاء الابهی. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقامیرزا طرازالله سمندری چنین میفرمایند:

ای نهال بیهمال بوستان الهی حضرت ابوی با کمال شوق و شادمانی طی  
مسافت نمود و قطع جبال و تلال و دریا و درّه و صحرای پرمشقت فرمود فنعم  
ماقال،

ریگ هامون و درشتیهای آن پای ما را پرنیان آید همی...

محاضرات، ج ۱، ص ۲۸۴-۲۸۵

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین میفرمایند:

هو الله مشهد اجزای محفل روحانی عبدالبهاء علیهم بهاء الله الابهی ای یاران باوفای عبدالبهاء در نهایت شوق و انجذاب به عون و عنایت جمال بی مثال روحی لعتبة تربته الفدا سفر به اقلیم اروپا شد باوجود ضعف و ناتوانی طوفان دریا و طولانی صحرا و بُعد مسافت راحت اندر راحت بود،

ریگ هامون درشتیهای آن پای ما را پرنیان آید همی

الحمد لله از تأیید اسم اعظم در آن صفحات رایات آیات بلند شد و ولولة عظیمی افتاد و آیه مبارکه و ننصر من قام علی نصره امری بجنود من الملائع علی و قبیل من الملائكة المقربین تحقق یافت. جمعی در ظل شجره مبارکه درآمدند تخمی پاک افشاندند و البتة به رشحات ابر عنایت و حرارت شمس حقیقت و هبوب نسیم جنّت ابهی انبات خواهد گشت و هذا حتما مقضیا چون مشغولیت شب و روز بود و از صبح تا نیم شب هجوم عموم ابدأ فرصت تحریر یک کلمه نبود لهذا قصور در ارسال رسائل گشت اما در جمیع اوقات دل و جان تصرّح به درگاه جانان مینمود و یاران را عون و صون و حمایت طلب میگشت زبان به تبلیغ مشغول بود ولی دل و جان به یاد یاران مألوف، باری یقین است که محفل روحانی به نشر نفعات و مخابرة با سائر جهات در جمیع اوقات مداوم و این فرصت را از دست نداده‌اند. الیوم رایت تقدیس در شرق و غرب موج میزند و ندای یابهاء الابهی در جمیع اقالیم حتی در جزائر هونولولو بلند است باید یاران مسرور و شادمان باشند و از این بشارات به وجد و طرب آیند ملاحظه کنید که در این انقلاب ایران هزاران نفوس در خون غلطیدند، هزاران سروران بی سر و سامان شدند کورورها خانمان ویران گردید باوجود این نه ثمری نه اثری نه جزائی نه ثوابی نه قدری نه قیمتی نسیاً منسیاً گشته و خواهند شد ولی چون خون یک نفس مقدّس ریخته گردد و لوله در آفاق افتد الحمد لله احباً در این انقلاب مداخله نمودند و سبب خرابی و ویرانی ایران نشدند طوائف سائره بالاخص علماء رسوم شوری افکندند و نعره بلند نمودند و فتوا دادند و به جهاد برخاسته‌اند تا ایران را ویران نمودند از بدایت انقلاب به کزات و مزات مرقوم گردید و به دو طرف نصیحت شد که تا دولت و ملت مانند شهد و شیر به یکدیگر آمیخته نگردد فلاح و نجاج محال است ایران ویران گردد و عاقبت منتهی به مداخله دول

متجاوره شود پس احبای الهی باید بکوشند تا در میان دولت و ملت التیام حاصل گردد و اگر عاجز مانند کناره گیرند زنهار زنهار از اینکه در خون یک ایرانی داخل شوند باری آنچه نصیحت شد پذیرفته نگشت و دولت و ملت دست به یکدیگر داده در خرابی کوشیدند و بهم درآویختند تا ایران چنین ویران شد. احبای الهی باید شکر کنند که در امور مداخله نمودند و سبب ویرانی نگشتند حال باید شب و روز به عزمی ثابت و قوتی روحانی و تأییدی آسمانی و نفسی رحمانی و همّتی ملکوتی به تربیت و هدایت خلق پردازند تا جنود آسمانی تأیید نمایند و جیوش ملکوت ابهی نصرت کند جمیع احبای را با کمال اشتیاق از قبل عبدالبهاء تحیت ابدع ابهی ابلاغ دارید و هر سه ماه لائحهای از محفل روحانی ارسال فرمائید تا سبب روح و ریحان گردد. وعلیکم البهاء و علیکم الثناء و علیکم اللطاف من ربّ الآخرة و الاولی. ع.ع

بیت مذکور در الواح فوق از رودکی است و ابیات قصیده‌ای که شامل بیت مزبور میباشد در آثار دیگر حضرت عبدالبهاء نیز نقل شده است. برای ملاحظه آثار مبارکه و مأخذ شعر به ذیل: «بوی جوی مولیان...» مراجعه فرمائید.

شرح احوال عائله بزرگ سمندری که دو لوح صادره به اعزاز دو عضو برجسته آن خاندان جلیل در فوق نقل گردید در کتاب تاریخ سمندر به طبع رسیده است. شرح احوال ایادی امرالله جناب طرازالله سمندری در کتاب مؤسسه ایادی، ص ۵۱۸-۵۴۶ مندرج است. مجله پیام بهائی نیز شماره ۱۸۳ خود را که به تاریخ فوریه ۱۹۹۵ م مورخ میباشد به شرح احوال و فضائل و مساعی جناب طرازالله سمندری اختصاص داده است.

مجلد نهم کتاب خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر نیز حاوی مقالات عدیده در باره خاندان سمندری است.



مآخذ اشعار فارسی  
در آثار بهائی



حرف:

ذ





## ز آستان اقدسش جذّاب میجوید مدد تا شود فائز برضوان رضایش جاودان

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقاعزیزالله جذّاب که در حوالی جمادی الاول  
سنه ۱۳۲۱ هـ.ق. / اگست ۱۹۰۳ م عزّ صدور یافته چنین میفرمایند:

ای یار با وفای من تحریر اخیر با نظم جلیل و شعر ملیح شما رسید چقدر فصیح  
و بلیغ است و مضمون چقدر عالی و کافی و وافی است بخصوص این بیت، ز  
آستان اقدسش جذّاب میجوید مدد - تا شود فائز برضوان رضایش جاودان. ای  
جذّاب قلب، چون این اشعار صرف نعوت جمال مبارک است عبدالبهاء را باین  
اشعار آبدار جذب نمودی حقاً که جذّابی. امیدوارم که در محامد و نعوت  
جمال ابهی چنان نطقی بگشائی که مغناطیس وجود و قوّه جاذبه در غیب و  
شهود گردی. وعلیک التّحیّة والشّناء.

چنانچه تصریح شده بیت منقول از آقامیرزا عزیزالله جذّاب خراسانی است و  
شرح حال و خدمات ایشان مفصلاً در کتاب مصابیح هدایت، ج ۷، ص ۴۴۸-۵۰۲ به  
طبع رسیده است.

**ز آنچه گشتی شاد بس کس شاد شد  
آخر از وی جست و همچون باد شد**

نک به ذیل: «هرچه از وی...».

**ز آنکه هر آنی زوی صدمحشر است  
و اندر آن نشر قیامی اکبر است**

ن ک به ذیل: «گر بگویم شرح...».

## زاغ ار خورد بلبل شود

حضرت عبدالبهاء در لوحی چنین میفرمایند:

هوالبهی ای احبای رحمن یوم یوم عظیم است و قرن قرن سلطان جلیل و عصر عصر خداوند عزیز. جناب آملاکاظم حاضر و صحبت میدارد و من هم اصفا مینمایم و هم مینگارم از جمله صحبت ایشان این مصراع است، زاغ ار خورد بلبل شود. من نیز میگویم اگر مقصد از آن باده خمر طهور مزاجها کافور است که در زجاجه نور یوم ظهور جلوه نمود خار ار خورد سنبل شود. ذره ار خورد خورشید رخشان شود، قطره ار خورد دریای عمان شود، پشه ار خورد عقاب اوج آسمان گردد، خاک ار خورد گل و ریحان شود، سنگ ار خورد سنبل و ضیمران گردد، جبان ار خورد مرد میدان شود، غافل ار خورد سرور رندان گردد، مطلع شیطان ار خورد مظهر رحمان شود حجر و مدر ار خورد لعل بدخشان گردد، خزف و شبح ار خورد لؤلؤ رخشان شود، چه که آن صهبای رحمانی فیض قدیم و تجلی بدیع و روح جدید حضرت حیّ قدیر است که ظاهر در این کور عظیم است زیرا آن ساغر بدور آمده و آن صراحی در دست ساقی آمده و آن پیاله سرشار شده و آن میکده بازگشته و آن خمخانه بجوش آمده و آن می پرستان بخروش آمده هنیئاً للشاربین مریتاً للذائقین طوبیٰ لهم من هذه الکأس الطافحة بصهباء فیوضات اللّٰه. ای احبای الهی محمود باشید مبهوت باشید بکوشید تا به مقام محمود واصل گردید و آن انجذاب به نفحات اللّٰه و اشتعال به نار محبت اللّٰه و قیام بر خدمت امر اللّٰه است طوبیٰ للفائزین. ع ع

عبارت «زاغ ار خورد بلبل شود» قسمتی از مصرع دوم در بیت هشتم قصیده قآنی شیرازی است که در ستایش محمدشاه قاجار در شصت و دو بیت سروده شده است. هشت بیت اول این قصیده غرّاکه حاوی عبارت مزبور میباشد بشرح ذیل است:

ساقی بده رطل گران زان می که دهقان پرورد

انده برد غم بشکرد شادی دهد جان پرورد

در خم دل پیر مغان در جام مهر زرفشان  
 در دست ساقی قوت جان رخسار جانان پرورد  
 در جان جهدزان پیشتر کاندر گلو یابد خبر  
 نارفته از لب در جگر کز رخ گلستان پرورد  
 چون برفروزد مشعله یکسر بسوزد مشغله  
 دیو ار شود زو حامله حوری بزهدان پرورد  
 بر دل گشاید بوستان بر رخ نماید ارغوان  
 در مغز کارد ضیمران در روح ریحان پرورد  
 شادی دهد غمناک را کسری کند ضحاک را  
 بیجاده سازد خاک را وز خاک انسان پرورد  
 از سنگ سازد توتیا وز خاک آرد کیمیا  
 از دردانگیز صفا وز درد درمان پرورد  
 بر گل فشانی گل شود برخس چکد سنبل شود  
 زاغ ار خورد بلبل شود صدگونه الحان پرورد...

دیوان قآنی، ص ۱۴۸-۱۴۹

نکته قابل توجه آن که ابیات اول و دوم در قصیده فوق مأخوذ از مطلع یکی از غزلیات حاجی میرزا آقاسی ایروانی متخلص به فخری است. بعضی از شعرای دوره قاجاریه نظیر میرزا محمدتقی سپهر کاشانی، میرزا عباس فروغی بسطامی و حکیم قآنی شیرازی در اقتفای بیت حاجی میرزا آقاسی غزل یا قصیده‌ای سروده‌اند که چند بیت از قصیده قآنی فوقاً نقل شد.

## زبان در دهان ای خردمند چیست کلید در گنج صاحب هنر

حضرت عبدالبهاء در لوح ادوار براون انگلیسی چنین میفرمایند:

... حضرت علی علیه السلام میفرماید الانسان مطوی فی طی لسانه.

زبان در دهان ای خردمند چیست      کلید در گنج صاحب هنر  
البته آهنگ الهی و گلبانگ معانی از سایر اصوات ممتاز است و اهل حقیقت را  
گوش به نغمه و آواز...

مآخذ آسمانی، ج ۹، ص ۱۰۷

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب میرزا علی اکبر در لندن چنین میفرمایند:

... شما حقیقت یحیی را از کلمات او بفهمید بقول شیخ سعدی،

زبان در دهان ای خردمند چیست      کلید در گنج صاحب هنر...

چنانچه تصریح فرموده اند بیت مزبور از سعدی است و در دیباچه کتاب گلستان  
چنین آمده است:

زبان در دهان، ای خردمند، چیست؟      کلید در گنج صاحب هنر

چو در بسته باشد چه داند کسی      که جوهر فروش است یا پیلهور

گلستان، ص ۵۳

کلام حضرت علی که در لوح ادوارد براون نقل شده در نهج البلاغه این طور آمده

است: «المرء مخبوءٌ تحت لسانه». (نهج البلاغه، ص ۴۹۷).

## ز بس بستم خیال تو تو گشتم پای تا سر من

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب محمدعلی خان بهائی در طهران چنین میفرمایند:  
هو الله ای یار قدیم و مهربان دیرین من نامه‌هائی که به جناب آقاسید اسدالله مرقوم نموده بودی ملاحظه گردید ولی به جان عزیزت قسم که این جسم علیل به نهایت نحیف است و اطبای ماهر در پاریس نهایت تحذیر از تحریر و تقریر نمودند که از شدت مشاغل فکریه و نگارش مستمر و خطابه‌های مفصل قوای جسمانی به کلی تحلیل رفته عروق و اعصاب به درجه‌ای خسته و ناتوان شده که تحمل استماع یک کلمه نمانده تا چه رسد به تحریر و تقریر، باوجود این الآن با هیجان اعصاب از شدت محبت بتو این نامه مینگارم ولی مسائل را فرداً فرداً جواب ممکن نه همین قدر به عبارت قطعی و حتمی میگویم جای در دل و جان داری همواره به یاد تو هستم و ترا موهبتی بی‌مثال طلبم و آن این است که محبت بهاءالله چنان عروق و اعصاب را به حرکت آرد که با خون امتزاج یابد، ز بس بستم خیال تو تو گشتم پای تا سر من. وعلیک البهاء الابهی. عبدالبهاء عباس

مصرعی که نقل فرموده‌اند مصرع اول این بیت است:

ز بس بستم خیال تو تو گشتم پای تا سر من

تو آمد رفته رفته رفت من آهسته آهسته  
گوینده بیت بر حقیر معلوم نیست. ملامحسن فیض کاشانی در کلمات مکتونه خود چنین مینویسد:

اهل معرفت گویند مراد بفناء عبد در حقّ نه فناء ذات اوست بلکه فناء جهت بشریت اوست در جهت ربوبیت حقّ چه هر بنده را جهتی از حضرت الهیه هست «ولکلّ وجهة هممولیها» و این فنا حاصل نمی‌شود مگر بتوجه تام بجناب حقّ مطلق تا جهت حقیقت غالب شود و جهت خلقیت مقهور گردد.

كالقطعة من الفحم المجاورة للنار فانها بسبب المجاورة والاستعداد لقبول النارية تشتعل قليلا قليلا الى أن تصير نارا فيحصل منها ما يحصل من النار

من الاحراق والانضاج والاضاءة و غيرها و قبل الاشتعال كانت مظلمة باردة كدرة  
 زبس بستم خيال تو تو گشتم پای تا سر من  
 تو آمد رفته رفته رفت من آهسته آهسته  
 و ذلك التوجه لا يمكن الا بالمحبة الذاتية في العبد، و ظهورها لا يكون الا  
 بالاجتناب عما يصادها و يناقضها و هو التقوى مما عداها فالمحبة هي المركب،  
 والزاد هو التقوى و هذا الفنا موجب لان يتعين العبد بتعينات حقانية، و صفات  
 ربانية و هو البقاء بالحق فلا يرتفع التعيين...

كلمات مكنونه، ص ۱۱۲

شرح احوال جناب محمدعلی بهائی که یکی از الواح صادره خطاب به ایشان نقل  
 گردید به تفصیل در کتاب مصابیح هدایت، ج ۸، ص ۳۲۳-۳۷۰ مندرج است.



## ز چه رو الست بریکم نزنی بزن که بلی بلی

حضرت عبدالبهاء در لوحی که به شرح اقوال و افکار جمال بروجردی پرداخته‌اند از جمله در باره او چنین میفرمایند:

ای اماء رحمن بادهای مخالف شمع پیمان را احاطه کرده... حال لسان ستایش گشوده و به پرستش برخاسته و او [میرزا محمدعلی ناقض اکبر] را کوبک لامع دانسته و سرابش را هذا بارد و شراب دانسته و شعله میثاق را لیلۀ ظلماء گفته و مه تابان پیمان را تاریکی دو جهان دانسته و حال آن که به خطش موجود که اقرار به الوهیت کرده و به صفت ربوبیت ستایش نموده، ز چه رو الست بریکم نزنی بزن که بلی بلی گفته و لکن هیکل پیمان این خطاب و گفتار او را قبول ننموده و امر نموده که به عنوان عبودیت مخاطب گردد...

مجموعه مکاتیب، شماره ۸۸، ص ۲۷۹

مضامین لوح فوق در اثری دیگر از حضرت عبدالبهاء نیز که خطاب به جناب عطار در طهران عزّ صدور یافته مذکور شده است. در این اثر حضرت عبدالبهاء چنین میفرمایند:

ای عطار نفعه مشکباری بر عالم نثار کن بوی جانپرور نفحات محبت جمال قدم عبیر و عنبر است هر نفعه کسالت آرد و علت مرض گردد جز بوی دلجوی کوی آن دلبر مه‌روی جان را شفا بخشد و قلوب را بملکوت ابهی کشد ذکر بی‌خردان و کودکان را فراموش نمائید و بذکر ربّ جلیل مشغول گردید دع هؤلاء المذبذبین و توجه الی مطلع انوار رحمة ربّ العالمین پیش آهنگشان هر مذبذب گهی ز چه رو الست بریکم نزنی بزن که بلی بلی فریاد برآرند و گهی عبدالبهاء را مرکز شرک و خطا و کفر و جفا شمارند این هر دو بخطشان موجود اگر چنین است چنان چرا و اگر چنان است چنین چرا و حال آن که الحمد لله عبدالبهاء از هر دو ذکر و هر دو مقام درکنار متمسک بعبودیت آستان مقدّس است و بس، من این و آن ندانم سرمست جام عشقم مطرب بزن نوائی ساقی بده پیاله. وعلیک التّحیة والتّناء.

مصرع منقول در آثار فوق از صحبت لاری است و غزلی که حاوی این مصرع  
میباشد بشرح ذیل است:

لمعات وجهک اشرفت و شعاع طلعتک اعتلا

ز چه رو الست بریکم نرنی بزن که بلا بلا  
بجواب طیل الست او زولا چه کوس بلا زدم

همه خیمه زد بدر دلم سپه غم و حشم بلا  
پی خوان دعوت عشق او همه شب ز خیل کروبیان

رسد این صغیر مهیمی که گروه غم زده الصلا  
من و مهر آنمه خو برو که چه زد صلائی بلا بر او

بنشاط و قهقهه شد فرو که اناالشهید بکر بلا  
چه خوش آنکه آتش غیرتی ز نیم بقله طور دل

فدککته وسککته متدکدکا متزلزلا  
چه شنید ناله مرگ من پی ساز من شد و برگ من

فاتی الی مهر و لا و بکی علی مجلجلا  
تو که فلس ماهی حیرتی چه زنی ز بحر وجود دم

بنشین چو صحبت و دمبدم بشنو خروش نهنگ لا  
دیوان صحبت، ص ۱۲۹-۱۳۰

در باره غزل فوق جناب نعمت‌الله ذکائی بیضائی در شرح احوال طاهره  
(قره‌العین) شرحی مرقوم نموده‌اند که قسمتی از آن را ذیلاً نقل مینمایند:

... او [طاهره] هرکجا شعری عرفانی می‌یافت و یا جالب بنظرش میرسید  
یادداشت و حفظ میکرد و در مواقع مخصوص و حال انجذاب بآنها ترنم مینمود  
و اشخاصی که از نزدیکان وی آن اشعار را از او می‌شنیدند و یا بخط او میدیدند  
چون از مآخذ آنها اطلاعی نداشتند تصور میکردند از آن خود اوست و لهذا در  
یادداشتهای خود بنام او ضبط میکردند از جمله اشعاری که حضرتش را پسند  
افتاده و حفظ کرده بود و اغلب بدان ترنم میکرد غزل صحبت لاری بدین مطلع  
بود:

## لمعات و جهک اشرف و شعاع طلعتک اعتلا

ز چه رو الست بر یکم نرنی بزنی که بلی بلی  
ولی معلوم نیست با اینکه صحبت لاری (شیخ محمد باقر مجتهد لاری متخلص  
بصحبته متوفی بسال ۱۲۵۱ قمری هجری) که با او تقریباً معاصر بود و تا آن  
وقت هم هنوز دیوان اشعارش چاپ و منتشر نشده بود\* این غزل او با عدم  
وسائل انتشار آن روزی از کجا و چگونه بنظر حضرت طاهره رسیده بوده است  
بهر حال هم آن غزل را غالباً میخواند و هم خود باستقبال آن دو غزل ساخت یکی  
بمطلع جذبات شوقک الجمته بسلاسل الغم والبلا و دیگری بدین مطلع طلعات  
قدس بشارتی که جمال حقّ شده بر ملا...

\* دیوان صحبت لاری برای اول دفعه در سال ۱۳۱۲ قمری هجری در بمبئی هندوستان  
بچاپ سنگی چاپ شده و بعداً نیز دو بار دیگر بسالهای ۱۳۱۷ شمسی در طهران و ۱۳۳۳  
شمسی در شیراز طبع و انتشار یافته است.

تذکره شعراء، ج ۳، ص ۱۰۸-۱۰۹

ملا محمد باقر متخلص به صحبت از مردم لارستان فارس بود و در حدود سال  
۱۱۶۲ هـ. ق. / ۱۷۴۸ م به دنیا آمد. او در شیراز موفق به تحصیل علوم ادبی و مذهبی  
گردید و به درجه اجتهاد فائز شد و چون به لار برگشت به تدریس و تألیف و رتق و فتق  
امور مذهبی پرداخت. صحبت که یکی از شعرای بنام عصر قاجار محسوب میگردد  
در سنه ۱۲۵۱ هـ. ق. / ۱۸۳۵ م در لار وفات یافت و دیوان اشعاری از خود بجا گذاشت  
که مطبوع و منتشر است.

برای ملاحظه شرح احوال و مآخذ سوانح حیات صحبت لاری به مقدمه دیوان  
صحبت لاری و حدیقه الشعراء، ج ۲، ص ۱۰۰۱-۱۰۰۴ مراجعه فرمائید.

غزل فوق در مکارم الآثار، ج ۴، ص ۱۴۰۱ به صحبت لاری و قره العین منسوب  
شده است.

آقای ابوالقاسم انجوی نیز غزل فوق را در ده بیت در سفینه غزل (ص ۷-۸) نقل  
نموده و آن را از صحبت لاری یا قره العین دانسته اند. مطلع و مقطع غزل بر اساس  
ثبت سفینه غزل چنین است:

جذبات شوقک الجمت بسلاسل الغم والبلا  
 همه عاشقان شکسته دل که دهند جان بره بلی...  
 تو که فلس ماهی حیرتی چه زنی ز بحر وجود دم  
 بنشین چو طوطی و دمبدم بشنو خروش نهنگ لا  
 برای ملاحظه شرح مربوط به بیت «من این و آن...» که در لوح جناب عطار آمده به  
 ذیل آن بیت مراجعه فرمائید.

## ز حکم تفرقه باز آی تا شوی مجموع بحکم آنکه چه شد اهرمن سروش آمد

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب سروش در بوشهر چنین میفرمایند:

ای ثابت بر پیمان گوش هوش بگشا تا سروش ملاء اعلیٰ شنوی و چنان بجوش  
آئی که در بزم پیمان جام رحمن بنوشی و از آن صهبای الهی در انجمن ربّانی  
نوشانوش افکنی سروش الهی شوی و بنده حلقه بگوش درگاه رحمانی تا توانی  
بخدمت بکوش تا عون و نصرت الهی همدم گردد و هاتف غیب شوی و فرشته  
ملکوت ابهی گردی چه خوش گفته است،

ز حکم تفرقه باز آی تا شوی مجموع بحکم آنکه چه شد اهرمن سروش آمد  
اهریمن ناقض عهد است و ساکن مهد انشاء الله دخول سروش سبب خروج  
اهریمن گردد نه خروج اهریمن سبب دخول سروش. بمصر مرقوم خواهد گشت  
که کتب با پوسته ارسال دارند. وعلیک التّحیّة والثّناء.

بیت منقول از حافظ است و در غزل ذیل مندرج میباشد:

صبا به تهنیت پیر می فروش آمد	که موسم طرب و عیش و ناز و نوش آمد
هوا مسیح نفس گشت و باد نافه گشای	درخت سبز شد و مرغ در خروش آمد
تسنور لاله چنان برفروخت باد بهار	که غنچه غرق عرق گشت و گل بجوش آمد
بگوش هوش نبوش از من و بعشرت کوش	که این سخن سحر از هاتفم بگوش آمد
ز فکر تفرقه باز آی تا شوی مجموع	بحکم آنکه چو شد اهرمن سروش آمد
ز مرغ صبح ندانم که سوسن آزاد	چه گوش کرد که باده زیان خموش آمد
چه جای صحبت نامحرمست مجلس انس	سر پیاله بپوشان که خرقه پوش آمد
ز خانقاه بمیخانه میروود حافظ	مگر ز مستی زهد ریا بهوش آمد

دیوان حافظ، ص ۱۱۸-۱۱۹

در توضیح بیت منقول در حافظنامه از جمله چنین آمده است:

تفرقه/مجموع = جمع و تفرقه: جمع و تفرقه دو اصطلاح متقابل عرفانی است.

هجویری در اشاره به آنها می‌نویسد: «... مراد به لفظ تفرقه: مکاسب است و به جمع: مواهب، یعنی مجاهدت و مشاهدت. پس آنچ بنده از راه مجاهدت بدان راه یابد، جمله تفرقه باشد. و آنچ صرف عنایت و هدایت حقّ تعالی باشد جمع بود. و عزّ بنده اندر آن بود کی [اندر] وجود افعال خود و امکان مجاهدت، به جمال حقّ از آفت فعل رسته گردد...» (کشف‌المحجوب، ص ۳۲۶).

امام قشیری می‌نویسد: «لفظ جمع و تفرقه، اندر سخن ایشان بسیار بود. استاد بوعلی گفتی فرق [=تفرقه] آن بود کی با تو منسوب بود؛ و جمع آن بود که از تو ربوده بود؛ و معنیش آن بود که آنچه کسب بنده بود از اقامت عبودیت و آنچه به احوال بشریت سزد آن فرق بود، و آنچه از قتل حقّ بود از پیدا کردن معانی و لطفی کردن و احسانی، آن جمع بود... و بنده را چاره نیست از جمع و تفرقه. زیرا که هر کی او را تفرقه نبود عبادتش نبود؛ و هر که او را جمع نبود معرفتش نبود...» (ترجمه رساله قشیری، ص ۱۰۳-۱۰۴).

حافظ بارها به تفرقه (از جمله با لفظ «پریشان» و «پریشانی») و به جمع (از جمله به لفظ «مجموع» و «جمعیت») اشاره کرده است:

- خلوت دل نیست جای صحبت اصداد

دیو چو بیرون رود فرشته درآید

- کی دهد دست این غرض یا رب که همدستان شوند

خاطر مجموع ما زلف پریشان شما

- جمع کن به احسانی حافظ پریشان را

ای شکنج گیسویت مجمع پریشانی

- در خلاف آمد عادت بطلب کام که من

کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم

- خاطرت کی رقم فیض پذیرد هیئات

مگر از نقش پراکنده ورق ساده کنی

- خاطر به دست تفرقه دادن نه زیر کیست

مجموعه‌ای بسخواه و صراحی بیار هم...

حافظ‌نامه، ج ۱، ص ۶۵۳-۶۵۴

مضامین بیت حافظ در اثر دیگری از حضرت عبدالبهاء که به اعزاز جناب آقا علی اکبر عزّ صدور یافته نیز آمده است. در این اثر حضرت عبدالبهاء چنین میفرمایند:

هوالبهی ای طالب رضای الهی ایوم اکبر نفوس ملکوتی آن کس است که بعهد  
و پیمان الهی بعزمی رحمانی و توانائی یزدانی قیام نماید و بترویج امرالله و نشر  
نفحات الله برخیزد از خلوتخانه دل اهرمن براند تا بانگ سروش شنود و از بیگانه  
ببزار شود تا دوست یگانه در آغوش گیرد اینست بزرگواری ملکوتی. و البهء  
علیک. ع ع

و نیز به ذیل «از مرغ صبح...» که بیت دیگری از همین غزل میباشد و در لوح حضرت عبدالبهاء بدان استشهاد گردیده مراجعه فرمائید.

**زشت باشد روی نازیا و ناز  
سخت باشد چشم نایینا و درد**

نک به ذیل: «ناز را روئی...».



## ز شیخ شهر جان بردم به تزویر مسلمانی مداراگر به این کافر نمی‌کردم چه می‌کردم

جناب میرزا بدیع بشروئی در خاطرات خود چنین آورده‌اند که در روز پنجشنبه پنجم فوریه ۱۹۱۶م عده‌ای از بزرگان حیفا در حضور حضرت عبدالبهاء مشرف بودند. در آن روز هیکل مبارک ذکری از شراب‌خواری یغما و متعاقب آن گرفتاری او بیان فرمودند و این بیت را خواندند:

ز شیخ شهر جان بردم به تزویر مسلمانی   مداراگر به این کافر نمی‌کردم چه می‌کردم  
در باره واقعه‌ای که حضرت عبدالبهاء در بیانات شفاهی خود به آن اشاره فرموده‌اند  
اسماعیل هنر یغمائی که خود از نوادگان یغمای جندقی بوده چنین نوشته است:

... معروف است یغما در حال مستی گرفتار چند نفر طلبه شده و او را کشان کشان  
به محضر حاج ملااحمد نراقی می‌برند که حدّ شراب‌خواری نسبت به او اجرا  
شود... [یغما] موقعی که مقابل حاج ملااحمد میرسد بنای استغفار را میگذارد و  
به مناسبت توبه کردن از ضرب هشتاد تازیانه حدّ شراب‌خواری معاف می‌شود  
و به همین مناسبت غزلی ساخته که یک بیت آن نگاشته می‌شود:

ز شیخ شهر جان بردم به تزویر مسلمانی

مداراگر به این کافر نمی‌کردم چه می‌کردم...

یغما، سال ۱۸، شماره ۱۱، بهمن ۱۳۴۴. ش.، ص ۶۱۴

غزلی که شامل بیت فوق می‌باشد چنین است:

بهار اریاده در ساغر نمی‌کردم چه می‌کردم؟

ز ساغر گر دماغی تر نمی‌کردم چه می‌کردم؟

هوا تر، می به ساغر، من ملول از فکر هشیاری

اگر اندیشه دیگر نمی‌کردم چه می‌کردم؟

عرض دیدم بجز می هرچه زان بوی نشاط آید

قناعت گر به این جوهر نمی‌کردم چه می‌کردم؟

چرا گویند در خم، خرقه صوفی فرو کردی  
 به زهد آلوده بودم، گر نمی‌کردم چه می‌کردم؟  
 ملامت می‌کنندم کز چه برگشتی ز مژگانش؟  
 هزیمت گر ز یک لشکر نمی‌کردم چه می‌کردم؟  
 مرا چون خاتم سلطانی ملک جنون دادند  
 اگر ترک کله افسر نمی‌کردم چه می‌کردم؟  
 به اشک ار کیفر گیتی نمی‌دادم چه می‌دادم؟  
 به آه ار چاره اختر نمی‌کردم چه می‌کردم؟  
 ز شحنه شهر جان بردم به تزویر مسلمانی  
 مدارا گر به این کافر نمی‌کردم چه می‌کردم؟  
 گشود آنچه از حرم بایست از دیرم اگر یغما

رخ امید بر این در نمی‌کردم چه می‌کردم؟

کلیات یغما، ص ۱۷۴

یغمای جندقی که نامش در ابتدا میرزا رحیم و تخلّصش مجنون بوده و بعد نام و تخلّص خود را به ابوالحسن و یغما تغییر داده در سال ۱۱۹۶ هـ. ق. / ۱۷۸۲ م در قریه خور از قراء جندق و بیابانک متولّد شد و پس از هشتاد سال زندگی پرفراز و نشیب در همان قریه در ربیع الثانی سنه ۱۲۷۶ هـ. ق. / ۱۸۵۹ م رخت به سرای دیگر کشید. یغمای جندقی از شعرای بنام ایران در قرن سیزدهم هجری است. او شاعری خوش سخن، خوش محضر و بسیار توانا بوده، در هزل و هجو یدی طولی داشته و انواع خطّ را نیکو می‌نوشته است.

آثار متعددی از یغما به نظم و نثر باقی مانده که به دفعات به طبع رسیده و از جمله در دو جلد تحت عنوان مجموعه آثار یغمای جندقی به کوشش آقای سیدعلی آل داود و بوسیله انتشارات توس در طهران انتشار یافته است.

علاوه بر مآخذ فوق شرح حال و منابع و مآخذ مطالعه احوال و آثار یغمای جندقی در کتاب خدیقه الشعراء، ج ۳، ص ۲۱۲۱-۲۱۲۷ مندرج گردیده است. برای ملاحظه

شرح احوال خاندان یغما به سلسله مقالات آقای اسماعیل هنر یغمائی که در سال هجدهم مجله یغما به طبع رسیده مراجعه فرمائید.

## ز قعر چاه برآمد به اوج ماه رسید

نک به ذیل: «عزیز مصر به...».

## ز مرغ صبح ندانم که سوسن آزاد چه گوش کرد که با صد زبان خموش آمد

حضرت عبدالبهاء در لوح ایادی امرالله جناب ابن اصدق چنین میفرمایند:

هو الله يا من يختص الله برحمته من يشاء ابواب مسدود لهذا مكاتبه موقوف، به  
قول خواجه حافظ

ز مرغ صبح ندانم که سوسن آزاد

چه گوش کرد که با صد زبان خموش آمد

زیرا وسایط مخایره مفقود البتّه باید صمت و سکوت نمود باری در جمیع احوال  
خواه مشکل خواه آسان در نظرید فراموش نمی‌شوید همواره در فکر آن یاران  
مهربانم و از الطاف حضرت یزدان امیدم چنان است که در جمیع امور موفق و  
مؤید باشید و در بوستان الهی به باغبانی جانفشانی نمائید تا اشجار پر طراوت و  
لطافت گردند. عبدالبهاء عباس

تمام غزل حافظ که شامل بیت فوق میباشد در ذیل «ز حکم تفرقه...» مندرج شده  
است.

در شرح بیت مذکور، در حافظ‌نامه (ج ۱، ص ۶۵۴) چنین آمده است که مرغ صبح،  
یا صبح‌خوان، کنایه از بلبل است. در شرح سوسن آزاد در همین کتاب (۶۲۲-۶۲۳)  
چنین مذکور است:

سوسن: «گل زنبق است که پنج یا شش برگ گل دارد و چند دانه برگ هم در وسط.  
ده زبان مقصود عدد کثیر است.» (حواشی غنی، ص ۲۲۳). «سوسن بر وزن سوزن،  
گلی است معروف و آن چهار قسم می‌باشد: یکی سفید و آن را سوسن آزاد  
می‌گویند، ده زبان دارد...» (برهان). «سوسن آزاد: گیاهی که در تمام فصول سبز  
باشد، آزاد می‌گویند (رجوع شود به تحفه حکیم مؤمن و امثال آن) مثل سوسن  
آزاد، سرو آزاد، شمشاد آزاد، چون این گیاهها و درختها همیشه سبزند.» (حواشی  
غنی ص ۱۰۴) «سوسن سفید [= سوسن آزاد = سوسن ده‌زبان] وجه تسمیه ده‌زبان  
بدان جهت است که کاسبرگها نیز همانند گلبرگها سفید و مشابه آنهایند و با توجه

- به اینکه تعداد هریک ۵ عدد است بدین نام موسوم شده. «فرهنگ معین»...  
 حافظ بارها به سوسن آزاد یا آزاده، و نیز ده‌زبان اشاره دارد و با «آزادی» و  
 زیاننداری و در عین حال خاموشی او مضمون ساخته است:
- ز مرغ صبح ندانم که سوسن آزاد  
 چه گوش کرد که باده زبان خموش آمد
  - از زبان سوسن آزاده‌ام آمد به گوش  
 کاندرین دیر کهن کار سبکیاران خوشست
  - به بندگی قدش سرو معترف گشتی  
 گرش چو سوسن آزاده ده‌زبان بودی...

## زن بد در سرای مرد نکو هم در این عالم است دوزخ او

حضرت عبدالبهاء مصرع دوّم بیت فوق را در لوحی نقل فرموده‌اند و آن لوح در  
ذیل «هم در این عالم...» مندرج شده است.

## زنده است نام نامی نوشیروان به عدل گرچه بسی گذشت که نوشیروان نماند

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح جناب ابوالفضائل گلپایگانی چنین میفرمایند:

یا من فدیت روحک و جسمک و نفسک و ذاتک فی سبیل اللّٰه... در خصوص ترجمه کتاب اقدس که جناب تومانسکی صاحب فرموده بودند بجناب آقاسید علی افنان مرقوم فرموده بودید جناب صاحب ایده‌الله بجنود ملکوتیه رافلاً فی اذیال العزة و الجلال متدرجاً الی اعلیٰ مراقی الفلاح و النجاح متمتعاً باعظم الامال، حقیقه بنوعی در حق احبای الهی همّت و معاونت فرموده‌اند و به حفظ و صیانت کوشیده‌اند که این اثر مشکور را تعاقب اعصار و دهور محو نتواند و لسان عموم این طایفه به ستایش و محامدشان در جمیع احوال مشغول حتی بکرات در ساحت اقدس ذکرشان گذشت نهایت عنایت را اظهار فرمودند و این همّتی که در این امر نمودند ذکرشان را در این جهان فانی باقی و جاودانی نمود، زنده است نام نامی نوشیروان بعدل گرچه بسی گذشت که نوشیروان نماند

بقای نام او بجهت عدل بین رعایا بود اما بقای ذکر جناب صاحب بجهت رعایت مظلومین مقرّین درگاه کبریا، آثار آن در عالم اجسام بود و این آثار در حقایق قلوب و ارواح. معتمدالدوله اصفهان نظر بر رعایت جزئیّه که در حضور حضرت اعلیٰ روح الوجود له الفداء مجری داشت جمیع السن این طایفه در جمیع محافل و مجالس بلسان تقدیس ذکر و ثنایش را آرایش صحبت و گفتار مینمایند و آن وزارت و حکومت و ثروت جمیع چون سراب بقیع محو و فانی شد بلکه سبب حنین و نفرین سائرین بود و لکن این جزئی همّتی که در امرالله نمود آثار باهره‌اش از افق سماء عزّت روشن و لائح لهذا جناب صاحب فی الحقیقه باید بشکرانه این موهبت عظمی زبان بگشایند که بامری موفق شدند که اعظم از جنرال اعظمی بلکه مارشالی افخمی است چه که آنها فانی و این ثابت و باقی یختص برحمته من یشاء و الله ذو فضل عظیم...

بیت منقول در حکایت دوم در باب اول کتاب گلستان سعدی است که میفرماید:



حکایت: یکی از ملوکِ خراسان محمودِ سبکتگین را به خواب چنان دید که جمله وجود او ریخته بود و خاک شده مگر چشمان او که همچنان در چشمخانه می‌گردید و نظر می‌کرد. سایر حکما از تأویل آن فروماندند مگر درویشی که بجای آورد و گفت: هنوز نگران است که مُلکش با دگران است. بس نامور به زیر زمین دفن کرده‌اند

کز هستیش به روی زمین بر، نشان نماند  
وان پیر لاشه [را] که سپردند زیر خاک  
خاکش چنان بخورد کز او استخوان نماند  
زنده‌ست نامِ فرخِ نوشیروان به خیر  
گرچه بسی گذشت که نوشیروان نماند  
خیری کن ای فلان و غنیمت شمار عمر

زان پیشتر که بانگ برآید فلان نماند

گلستان، ص ۵۹

در توضیحات دکتر غلامحسین یوسفی بر بیت مورد مطالعه چنین آمده است:

نوشیروان: انوشیروان: جاویدروان، لقب خسرو اول پادشاه معروف ساسانی (۵۳۱-۵۷۹م). در باب شهرت او به عدل، رک: ثمار القلوب فی المضاف والمنسوب ۱۴۰.

در یادداشتهای شادروان محمد قزوینی (۲۸۴/۶) چنین آمده است:

«آن خسروان که نام نکو کسب کرده‌اند

رفتند و یادگار از ایشان جز آن نماند

نوشین روان اگرچه فراوانش گنج بود

جز نام نیک از پس نوشین روان نماند

این دو بیت را راحة الصدور دارد و در گلستان هم مسطورست و من نمی‌دانم این را به چه حمل کنم. از یک طرف سعدی در آخر گلستان ادعا می‌کند که در گلستان از شعر کسی استشهاد نیاورده است. از طرف دیگر تألیف راحة الصدور که در سنه ۵۹۹ (ظ) شده مدتی یعنی ۵۷ سال قبل از تألیف گلستان است بلکه نسخه وحیده راحة الصدور که در سنه ۶۳۵ نوشته شده ۲۱ سال قبل از تألیف گلستان

نوشته شده است. پس باید حمل کرد بر ادخال نساخ این دو بیت را در گلستان یا تمثیل سعدی بدان بدون تنبیه بر آن که از او نیست لشهرة الابیات یا توارد الخاطرين و هو ابعاد الاحتمالات و در هر صورت آنچه قدر متیقن است این است که این دو بیت از سعدی نیست.»

نکته دیگر آن که دو بیت مذکور در فوق در کتاب لباب الالباب محمد عوفی نیز - که ظاهراً در سال ۱۸۶۱ ق. و به هر حال پیش از گلستان تألیف شده - آمده است (لباب الالباب، چاپ سعید نفیسی، ۱/۱۴؛ نیز، رک: دکتر عبدالحسین زرین کوب، نه شرقی، نه غربی...، ص ۲۰۴). البته ضبط گلستان با دو بیت فوق متفاوت است...

گلستان، ص ۲۳۷

تومانسکی که به شمه‌ای از خدمات او در ترجمه کتاب مستطاب اقدس به زبان روسی و رعایت حقوق مظلومین بهائی در لوح مبارک فوق اشاره شده در مطالعه تاریخ و معارف دیانت بابی - بهائی در روسیه از نفوس سرشناس محسوب می‌گردد. او اگرچه مستشرق و ایران‌شناس نامداری به حساب نمی‌آید اما آنچه در باره نهضت بایبه نوشته مورد رجوع و استفاده دیگران واقع شده و آثار او همواره از منابع عمده مطالعات دیگران در باره نهضت بابی - بهائی بوده است. تومانسکی شاگرد کامازوف بود و کامازوف ریاست بخش السنه شرقیه در قسمت آسیائی وزارت امور خارجه روسیه را بعهدده داشت. مهمترین کار تومانسکی ترجمه کتاب اقدس به زبان روسی است که در سال ۱۸۹۳ م به انجام رسید. کتاب شامل مقدمه، متن عربی کتاب اقدس و ترجمه روسی آن و ضمائم است که در سال ۱۸۹۹ م در سن پترزبورگ منتشر گردید. در این اثر تومانسکی ضمن اظهار تشکر از بارون روزن، ژوکفسکی و براون، از دو فاضل دیگر که به او مساعدت نموده‌اند یعنی میرزا ابوالفضل گلپایگانی و میرزا یوسف رشتی سپاسگزاری نموده است. مقدمه تومانسکی حاوی تاریخ نهضت بایبه و تحولات آن تا آخر حیات حضرت بهاء‌الله به سال ۱۸۹۲ م است. علاوه بر متن عربی و روسی کتاب اقدس تومانسکی اصل و ترجمه بعضی از الواح حضرت بهاء‌الله نظیر «لوح علی» و «لوح بسیط الحقیقه» را نیز در این کتاب عرضه داشته است.

پس از واقعه شهادت حاجی محمد رضای اصفهانی در عشق‌آباد تومانسکی در

سال ۱۸۹۲ مقاله‌ای در مجلد ششم مجله قسمت شرق‌شناسی انجمن سلطنتی باستان‌شناسی روسیه (Memoirs of the Oriental Section of the Archaeological Society) منتشر نمود و ترجمه دو لوح حضرت بهاء‌الله را که یکی خطاب به عموم بهائیان و دیگری خطاب به بهائیان عشق‌آباد و در خصوص شهادت حاجی محمدرضای اصفهانی می‌باشد منتشر ساخت و شرحی از شفاعت بهائیان از قاتلین و تخفیف مجازات آنان تحریر نمود. تماس مستقیم تومانسکی با بهائیان در عشق‌آباد و دسترسی او به گزارشهای قنسولهای روس در ایران منابع عمده دست‌اولی از اطلاعات ذی‌قیمت مربوط به تاریخ امر بابی-بهائی را در اختیار تومانسکی گذاشته است، بطوری که مثلاً مقدمه او بر ترجمه کتاب اقدس حاوی اطلاعات جدیدی است که در سایر آثار منتشره تا آن زمان یافت نمی‌گردد.

یکی از اقدامات تومانسکی که رابطه مستقیم با اقدامات فرهنگی عالم مشهور بهائی میرزا ابوالفضل گلپایگانی دارد انتشار کتاب حدود العالم است. میرزا ابوالفضل گلپایگانی در ایامی که در بخارا سکونت داشت نسخه خطی کتاب حدود العالم را یافته و خریداری نمود و هنگامی که تومانسکی به بخارا رفته بود آن کتاب را به دست آورد تا وسائل طبع آن را فراهم نماید. تومانسکی اگرچه خود موفق به طبع این اثر نگردید اما در سال ۱۳۱۰ ه.ق. / ۱۸۹۳ م مقاله‌ای راجع به پیداشدن حدود العالم و تاریخ تحریر و استنساخ و فهرست مطالب آن منتشر نمود و سرانجام این کتاب در سال ۱۳۴۹ ه.ق. / ۱۹۳۰ م بوسیله بارتولد (V.V. Bartold) بدست طبع سپرده شد و پس از فوت او از طبع خارج گردید.

از تومانسکی مقاله‌ای نیز بجا مانده که در آن مقاله جلسه بهائیان عشق‌آباد را که به مناسبت درگذشت حضرت بهاء‌الله در ۱۸۹۲ م منعقد شده بود وصف می‌کند. این مقاله نیز در سال ۱۸۹۲ م در مجله قسمت شرق‌شناسی انجمن سلطنتی باستان‌شناسی روسیه به طبع رسیده است.

حضرت عبدالبهاء در لوحی که خطاب به او عزّ صدور یافته چنین می‌فرماید:

هو الله ای معین مظلومان حمایت و صیانت دولت ابدمدّت خاطر آزوده  
ستمدیدگان را شاد و خرم نمود... این سلطنت با عدالت را جاوید مدّت

کن...

اسرار، ج ۲، ص ۱۸۳

و در لوحی دیگر که به اعزاز او از قلم مرکز میثاق صادر شده چنین مذکور است:

جناب دوست حقیقی حضرت تومانسکی صاحب علیه بهاء الله الابهی هو الله ای یار مهربان مدّتی بود که آرزوی مکاتبه با شما داشتم ولی وسائلی در میان نبود که چنان که باید و شاید از عهده برآید حال چون آقامیرزا علی اکبر عازم بر خود جازم دانستم که با آن دوست قدیم گفتگویی نمایم و از وحدت و یگانگی چیزی بنگارم علو همت و سمو منقبت و تحزی حقیقت از خصائص آن حضرت است و برهان بر این ترجمه الواح حضرت بهاء الله که در آن سبقت بر کلّ جستی اوّل شخصی هستی که بعضی از الواح و کلمات جمال قدم را ترجمه فرمودی و سبب کشف حقیقت گشتی این منقبت الی الابد در نزد بهائیان باقی و پایدار، در ممرّ قرون و اعصار فراموش نشود یقین بدان که بطلای احمر در قرون آتیه ثبت در اوراق گردد و انتشار یابد و سزاوار چنین است از این جهت من بسیار از شما خوشنودم و این همت شما را فراموش ننمایم حضرت ابی الفضائل تا نفس اخیر خدمت بعالم انسانی نمود و بنیانی نهاد که الی الابد باقی و برقرار است هزار افسوس و حسرت که آن شمع روشن بظاهر خاموش گشت ولی در انجمن عالم بالا برافروخت والحمد لله آثاری باقی گذاشت که الی ابد الذهر ساطع الانوار است. وعلیک البهاء الابهی.

## زنده دل باید در این ره صدهزار تا کند در هر نفس صد جان نثار

حضرت بهاء‌الله در لوح مبارک شکرشکن چنین میفرمایند:

... محبّان کوی محبوب و محرمان حریم مقصود از بلا پروا ندارند و از قضا احتراز نجویند، از بحر تسلیم مرزوقند و از نهر تسنیم مشروب. رضای دوست را بدو جهان ندهند و قضای محبوب را بفضای لامکان تبدیل نمایند. زهر بلیّات را چون آب حیات بنوشند و سمّ کشنده را چون شهد روح‌بخشنده لاجرعه بیاشامند. در صحراهای بی‌آب مهلک بیاد دوست مؤاجند و در بادیه‌های متلف بجانفشانی چالاک. دست از جان برداشته‌اند و عزم جانان نموده‌اند. چشم از عالم بر بسته‌اند و بجمال دوست گشوده‌اند. جز محبوب، مقصودی ندارند و جز وصال کمالی نجویند. به پر توکل پرواز نمایند و بجنّاح توّسل طیران کنند. نزدشان شمشیر خونریز از حریر بهشتی محبوب‌تر است و تیر تیز از شیر آم مقبول‌تر،

زنده دل باید در این ره صدهزار تا کند در هر نفس صد جان نثار...

دریای دانش، ص ۱۴۴-۱۴۵

و حضرت عبدالبهاء در لوح جناب ابوطالب ابن جناب آقامحمدحسین رجب‌علی اردکانی چنین میفرمایند:

هو الله ای مبتلای سبیل حقّ نمیدانم به چه زبان و بنانی بیان بلایای آن مظلوم را نمایم فی‌الحقیقه تحریر و تقریر از عهده برنیاید باوجود این شادمانی باید و کامرانی شاید زیرا در بلایای عظیمه و رزایای شدید شریک و سهیم اولیای الهی گشتی بلکه از بلایای نفس مقدّس روحی لاحقائه الفداء بهره و نصیب بردی در یکی از الواح الهیه بمناسبتی این بیت را مرقوم نموده‌اند،

زنده دل باید در این ره صدهزار تا کند در هر نفس صد جان نثار

الحمد لله تو باین موهبت موفق شدی فی‌الحقیقه در هر نفسی در دست عوانان و زیر تیغ و شمشیر ستمکاران صد جان نثار نمودی این بلایا فی‌الحقیقه فوق

طاعت بشریه است اما از جهتی نیز موهبت ربانیه است زیرا ایام در گذر است و بهر قسم باشد منتهی گردد اما فرق در این است که انسان ملاحظه کند که مدت حیات را بشهوات گذراند و در نهایت راحت جسمانی امرار وقت کرد و عاقبت بی‌ثمر و بی‌نتیجه ماند و یا آنکه ملاحظه کند که الحمدلله به فضل و موهبت ربانیه ایام را در سبیل حق به اشد محن و آلام گذراند در هر دمی جام بلائی نوشید و در هر لحظه‌ای سم جفائی چشید در هیچ صبحی شادمانی ندید و در هیچ شبی سر و سامانی نیافت همواره آوازه بود و در راه آن یار گل‌لغزار اسیر زنجیر هر ستمکار ملاحظه نما که در حین وقوع بلایای حضرت سیدالشهداء در صحرای کریلا روحی له الفداء چقدر شدید بود ولی بعد را ملاحظه کن که چقدر شیرین گردید و حلاوت معیشت یزید چقدر تلخ و کریه شد پس باید به عاقبت نظر نمود و العاقبة للمتقين و علیک التَّحیَّةُ وَالسَّلامُ. ع

اشاره حضرت عبدالبهاء به این مطلب که بیت فوق در یکی از الواح الهیه مرقوم شده محتملاً راجع به نقل بیت مزبور در لوح شکرشکن است که متن آن در صدر مقال نقل گردید.

حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین میفرماید:

... و سالک گهی چون خلیل در آتش چهره برافروزد و گهی چون یحیی خون خویش سبیل سازد گهی چون یوسف چاه و زندان جوید و گهی چون آفتاب حقیقت فلک شهادت حسین مظلوم روح‌الوجود له الفدا سینه را هدف سهام و سنان سازد،

زنده دل باید در این ره صد هزار تا کند در هر نفس صد جان نثار...

مکاتیب، ج ۲، ص ۲۲۶

و در لوحی دیگر از حضرت عبدالبهاء چنین مسطور:

... امری باین عظمت لابد چنین طوفانها دارد عزیز مصر بعرض جمال جمیع را گرفتار نمود پس آن دلبر آفاق چون با رُخی افروخته و موئی مشگبار جلوه ببازار نمود البتّه البتّه ولوله و فتنه بیش از یوسف کنعانی در عالم انسانی افکند اگر گناهی هست استغفرالله از معشوق است نه عاشق از محبوب است نه محب موافق،

زنده دل باید در این ره صد هزار تا کند در هر نفس صد جان نثار  
 لهذا باید بیاد تشنگان جام پر موج بود و بذکر سرمستان صهبای فنا پرواز  
 باوج کرد...

امر و خلق، ج ۳، ص ۱۸

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقامیرزا ابراهیم خطاط در تبریز چنین میفرمایند:

هو الله ای ثابت بر پیمان نامه شما رسید و بر تفصیل اطلاع حاصل گردید  
 هرچند عسرت و تنگی است ولی نغمه و آهنگی بلند است که هر شدتی را رخا  
 نماید و هر تنگی را گشایش بی متتها فرماید عسرت عشرت شود و معسور فیض  
 موفور گردد یاران الهی باید هر سختی را بجان و دل خوشبختی دانند و هر محن  
 و آلام را منح و انعام و اکرام شمرند. چه خوش گفته،

زنده دل باید در این ره صد هزار تا کند در هر نفس صد جان نثار  
 با وجود این امید چنین است که اسباب آسایش دیرین فراهم آید بعونه و فضله  
 وجوده. مکتوبی که بجهت یاران آرتوز و ایروان و نخجوان خواسته بودید ارسال  
 گردید. وعلیک التّحیّة والثناء. ع

بیت منقول در آثار مبارکه فوق در منطق الطیر عطار نیشابوری است که در بیان  
 وادی عشق چنین میفرماید:

عقل در سودای عشق استاد نیست	عشق کار عقل مادرزاد نیست
گر ز غیبت دیده بخشند راست	اصل عشق اینجا بینی کز کجاست
هست یک یک برگ از هستی عشق	سر ببر افکنده از مستی عشق
گر ترا آن چشم غیبی باز شد	با تو ذرات جهان همراز شد
ور بچشم عقل بگشایی نظر	عشق را هرگز نبینی پا و سر
مرد کار افتاده باید عشق را	مردم آزاده باید عشق را
تو نه کار افتاده نه عاشقی	مرده تو، عشق را کی لایقی
زنده دل باید در این ره صد هزار	تا کند در هر نفس صد جان نثار

منطق الطیر، ص ۱۸۷

## زهر طرف که شود کشته سود یحیائی است

حضرت عبدالبهاء در لوح مورخ ۱۹ محرم ۱۳۳۹ ه.ق. خطاب به جناب عزیزالله خان ورقا در پورت سعید چنین میفرمایند:

ای سلیل شهید جلیل دو نامه از پاریس از شما رسید... به حسن تدبیر به مناسبتی به بزرگان و غیره بفهمانید که این محرکین یحیائی شدید هستند و چون با بهائیان کمال عداوت و حقد دارند ناس را به عنوان تعصب مذهبی جعفری دعوت میکنند تا عداوت به بهائیان حاصل نمایند و فتنه و آشوبی در میان اندازند و تماشا کنند، زهر طرف که شود کشته سود یحیائی است. یک روز کمیته جعفری تشکیل نمایند و یک روز کلوب ملی و مؤسس خفی یحیائی و از حسدی که به بهائیان دارند بلکه در میان بهائیان و سائیرین نزاع و جدالی اندازند...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح «جناب آقامیرزا عبدالمحمد ایرانی علی زاده المحترم» مدیر روزنامه چهره نما در مصر چنین میفرمایند:

دوست محترم مهربانا نامه نامی شما رسید مضمون مشحون به حقائق و معانی بود معلوم است در نزد مثل شما شخصی مجرب و آگاه که از مبادی استنباط نتایج مینماید و عاقبت هر حرکتی را کشف میکند ببعضی مقالات و مبادی نوهوسان اهمیتی نمیدهد، بقول ناس آوازه پشه البته در گوش فیل تأثیری ندارد پنجاه سال است که این نوهوسان هر روز عربده و هایهوتی میاندازند و عاقبت زیان و خسران ولی باز متنبه نمیشوند اساس بنیان باید متین باشد بی پایه و مایه آنچه بسازی البته ویران گردد. حضرات ازلیها ملاحظه کنید چه دسائسی و چه وساوسی دارند بعضی از ازلیها کمیته جعفری راه انداخته و بظاهر جعفری بسیار متعصب و متصل تحریک میکنند و بانواع تزویر و وسوسه میکوشند تا میان بهائیان و سایر ایرانیان فتنه و آشوبی اندازند که عاقبت بقتال انجامد آن وقت خود از کنار تماشا کنند و فرح و شادمانی نمایند که الحمدلله زهر طرف که شود



کشته سود ازلیهاست و آن بیچارگان ایرانیان نمیدانند که اینها یحیائی هستند و عدو جان آنان و دشمن بهائیان لهذا گول اینها را میخورند و لکن ان ربک لبالمرصاد ان الله لا یصلح عمل المفسدین. الحمد لله بهائیان در نهایت خیرخواهی جهانیان هستند و شما خود مطلعید، نیتی جز خیر ندارند حتی دشمنان را نیز دوست میانگارند و بدخواهان را معامله خیرخواهان مینمایند نه حيله‌ای نه تزویری نه تقيه‌ای و نه تدبیری در زیر شمشیر فریاد یابهاء الابهی بلند کنند، شفاعت در حق قاتل خویش نمایند چنانکه در عشق آباد واقع شد شخصی محترمی را که بی نهایت بعموم مهربان بود و خدماتی نمایان بعموم ایرانیان کرده بود و در کمالات انسانی مشهور و معروف جهانیان هفت نفر او را کشتند و شهید نمودند و در حکومت روسیه ثابت و واضح و مبرهن گشت. سه نفر از قاتلین را حکم قتل دادند چهار دیگر را هجده سال حبس سبیریا اعلان کردند بعد از اعلان بهائیان برخاستند و بحکومت شتافتند خطاً و لساناً نهایت التماس را نمودند که حکومت محکومان را عفو نماید حکومت قبول ننمود عاقبت جمعاً بامپراطور تلغراف کردند که ما نهایت استدعا و التماس داریم که حضرت امپراطور این اشخاص را عفو فرماید و اگر عفو نفرماید ما نومید و مأیوس خواهیم شد و اگر عفو فرماید الی الأبد ممنون و متشکر خواهیم گشت و بادعیه خیریه امپراطور بدرگاه احدیت خواهیم پرداخت بعد محکومان بقتل را امپراطور در زیر دار عفو کرد و به هفت سال حبس امر نمود و محکومان به سبیریا را به پنج سال تخفیف داد این است روش بهائیان ان الله مع المتقین.

باری نامه مطول شد و سبب تصدیع گردید ولی شما معذور دارید در خصوص جریده چهره نما میدانید که پیش به ایران مرقوم گردید و هیجان غریبی حاصل شد تا نسخه‌ای بیک دو قران سه قران رسید دیگر نمیدانم سبب تأخیر چه شد، من در امریکا بودم حال نیز امیدم چنان است که این جریده رواج کلی یابد فی الحقیقه شما بسیار زحمت کشیده و میکشید و تحمل مشقت نموده و مینمائید و جانفشانی میفرمائید اما جریده کاوه بیمایه شد ملاحظه خواهید نمود. وعلیک التحية والثناء.

بهجی - ۲۵ محرم ۱۳۳۹

مصرعی که حضرت عبدالبهاء آورده‌اند ناظر به این مثل سائر است که میگوید: «ز

هر طرف که شود کشته سود اسلام است». در باره این مثل شرحی مفصل در کتاب ریشه‌های تاریخی امثال و حکم به طبع رسیده که ذیلاً قسمتی از آن را نقل مینماید:

زهر طرف که شود کشته سود اسلام است. وقتی که دو دسته مخالف به جان یکدیگر افتند و از هر گونه جرح و ضرب و قتل و خونریزی کوتاهی نورزند دسته و جمعیت ثالثی که اتفاقاً با هر دو دسته موصوف اختلاف عقیده و سلیقه داشته باشد بجای آنکه واسطه اصلاح و آشتی شود نایره تشدید اختلاف را دامن زند تا قوت و نیرومندی طرفین بضعف و ناتوانی گراید و سرانجام برتری و سیادتش محرز و مسلم گردد.

اگر از اینگونه افراد و جوامع علت دوپهم‌زنی و سعایت را جویا شوند و آنها را از اقدام به تشدید اختلاف دیگران برحذر دارند پشت چشم نازک کرده در جواب متکلم به این مثل منظوم مترنم میشوند:

میان گبر و نصاری همیشه باد نزاع

زهر طرف که شود کشته سود اسلام است...

... جهاد مسلمین با کفار و مخالفان شریعت از هر طرف به سود اسلام بود زیرا اگر مخالفان منکوب میشدند موانع نشر و اشاعه دین مبین اسلام از پیش پای مبلغان و مروجان دین برداشته میشد و اگر مسلمین شریعت شهادت مینوشیدند قطع نظر از آنکه خود مؤید و مخلص بودند ایمان راسخ آنها در پایمردی و جانبازی موجب میشد که مردم غیر مسلمان را بحقیقت و حقانیت دین جدید واقف کرده گروه گروه اسلام بیاورند و در صف مسلمین جای گیرند.

ریشه‌های تاریخی امثال و حکم، ج ۱، ج ۷۰۹-۷۱۰ و ۷۱۳

## زهی تصور باطل زهی خیال محال

حضرت عبدالبهاء در لوح «حضرت علی قبل اکبر» در طهران چنین میفرمایند:

هو الله ای منادی پیمان مدّتی بود مدیده که از یاران الهی مکاتیب عدیده رسید ولی از موانع و علل شدیدیه جواب مرقوم نگشت و این سبب خجالت عبدالبهاء شد و البتّه یار صبور معذور میدارد انشاءالله من بعد فتور و قصوری نخواهد گشت. امیدواریم که شدائد امتحان و وقایع افتتان سبب ثبوت اقدام گردد کلاً زادالبلاء شدّه و طغیاناً زادناالله صدقاً و ایماناً و ثبوتاً و ایقاناً. شخصی در عراق و دیگری در بولاق تألیف کتابی نموده اند ولی زوراً و بهتاناً علی مظلوم الآفاق آنان را گمان چنین که پرتو شمس حقیقت را محو کنند و امواج بحر اعظم را بنشانند و سراج مه تابان را خاموش کنند و کره نار را افسرده نمایند سبحان الله این چه اوهام است و چه فکر باطل، زهی تصور باطل زهی خیال محال. ماء قلیل مقطوع گردد نه رود نیل و چشمه هامون مسدود شود نه رود جیحون و نهر سیحون بحر محیط محاط نگردد و عربده الواط مانع نشاط و دافع انبساط نشود پرتو قدیم چگونه به ابر حدوث محجوب شود و جنود ملاء اعلیٰ چگونه بهجوم اهل نفس و هوئی مغلوب گردد. ولی این نفوس را گمان چنان است که باین مفتریات حقیقت را مشتبه نمایند و در انظار عمومیّه مخالف واقع مفتریات خویش را جلوه دهند. سبحان الله این طائفه بنص قاطع در کتاب اقدس ممنوع از نزاع و جدالند تا چه رسد بجنگ و حرب و نزاع، در الواح تجلیّات و اشراقات و طرازات و بشارات و کلمات که قبل از صعود مبارک بمدّت قلیله نازل و از خواتم الواح است ملاحظه کنند ببینند که چه نصوص قاطعه در حرمت ادنیٰ نزاع و جدال است تا چه رسد بحرب و قتال. کتاب شریعت الهیّه این حزب بهائی کتاب اقدس است و او خاتم کلّ کتب و بنص قاطع ناسخ احکام بیان. بآن کتاب مقدّس مراجعت شود نصوص الهیّه واضح و آشکار گردد یاالله باوجود چنین نصّ قاطع در حرمت نزاع و جدال فضلاً عن الحرب والقتال چه افتراها میزنند ولی امیدواریم که دانایان و بینایان و سروران و اولیای امور مراجعت بنصوص الهیّه

در کتاب اقدس و الواح تجلیات و اشراقات و طرازات و بشارات و کلمات نمایند تا حقیقت حال مثل آفتاب واضح و آشکار گردد. باری افترائی نمانده است مگر این نفوس بر این حزب مظلوم زده‌اند و تیری نمانده مگر آن که بسینه ستم‌دیدگان انداختند و هریک اینها بطمعی مرتکب چنین ظلم و ستمی گشتند البته سروران هوشمند ملتفت غرض و مرض این نفوس هستند که مرادشان آن است فتنه‌ای برپا نمایند و این حزب حلیم سلیم را مانند یزد در هر بلادی در چنگ خونخواران اندازند تا خون بیچارگان بریزند و اموال بتالان و تاراج برند و خانمان بسوزند و یتیمان اسیر و دستگیر کنند. هیهات هیهات زیرا الحمد لله اعلیحضرت شهریار عدالت‌پرور است و جناب صدارت پناهی دادگستر و این دو شخص را خوب می‌شناسند که به چه فکر و هوسی زبان بافترا گشودند و اینگونه بهتانها روا داشتند. فسوف یرون انفسهم فی خسران مبین. دولت روس چون در کشور خویش جمعی کثیر از این حزب مشاهده نمود و روز بروز در تزیاید و تکاثر دید لهذا خواست که بحقیقت مقاصد این حزب پی برد جمیع نوشته‌جات و الواح و کتب را از اطراف جمع کرد به قسمی که حقیقه انسان حیران میماند که چه طور این قسم توانست که جمع نماید و محفلی از نفوس متعدده که در لغات شرقیه نهایت مهارت را دارند تشکیل کرد و جمیع این الواح و کتب و رسائل را تحقیق و تدقیق نمودند و بحقیقت مسلک و مقاصد و نوایای این حزب و تعالیم الهیه و احکام پی بردند. بعد از این تحقیقات و تدقیقات چون بحقیقت حال دولت واقف گشت نهایت حمایت را در حق این حزب مظلوم در مملکت خود مجری داشت. حال این دو مفتری می‌خواهند مسئله‌ای را که دول تحقیق و تدقیق آن نموده و بحقیقت پی برده آنرا مشتبه نمایند. سبحان الله این احکام بیان بنص قاطع کتاب اقدس منسوخ و همچنین بنصوص قاطعه تجلیات و بشارات و کلمات و اشراقات و طرازات باوجود این فرق میانه بهائی و بابی نگذاشته بهائی را کتاب شریعت کتاب اقدس است نه بیان و جمیع مکلف باحکام مندرجه در آن. مراجعت بکتاب اقدس شود و بکتاب عهد و الواحی که در اواخر ایام نازل حقیقت واضح و آشکار شود و همچنین مفتریاتی چند بر نفوس مقدسه‌ای که جان رایگان در سبیل رحمن داده‌اند زده‌اند و همچنین بعضی کلمات مفتریات

خود نگاشتند و نسبت برسائل الهیّه داده‌اند فزینت لهم انفسهم عملهم ولكن  
 حقیقت مکتوم نماند البتّه ظاهر و آشکار گردد واللّه یهدی من یشاء الی صراط  
 مستقیم. باری چون اعتماد بر عون و عنایت حقّ و عدالت اعلیحضرت پادشاه و  
 مهارت و نصفت جناب صدراعظم است که در امور موشکافی میفرمایند لهذا  
 ابدأ بر خاطر خویش از این مفتریات غباری منشانید و باطاعت و خدمت دولت  
 ابدمدّت پردازید و محزون و مکدّر مشوید لابد اخلاق و نیات این حزب مظلوم  
 ظاهر و آشکار گردد و همچنین مقاصد فاسده جفاکاران نیز مشهود و واضح گردد.  
 وعلیکم التّحیّة والتّناء. ع ع

مصرع منقول از کمال خجندی است که در یکی از غزلیات خود چنین میفرماید:

پری به حسن و لطافت نداشت با همه حال  
 هرآنچه در رخ تست ای مه خجسته جمال  
 نگار سرو قد گل‌عذار پسته دهان  
 بت شکرلب بادام چشم مشگین خال  
 اگرچه ابروی خوبت به دلبری طاق است  
 برآفتاب جمال تو هست جفت هلال  
 مرا امید وصال تو چون ز باد هواست  
 نشان کوی تو می‌پرسم از نسیم شمال  
 خیال وصل تو دی در تصوّر بگذشت  
 زهی تصوّر باطل زهی خیال محال  
 دل از شوق لب ناله می‌کند چه عجب  
 فغان آتش سوزان بود ز آب زلال  
 رخت چو ماه تمام است کی بود نقصان

ز راه لطف اگر بنگرد بسوی کمال

دیوان کمال خجندی، ص ۲۳۹

کمال‌الدین مسعود خجندی یکی از عرفا و شعرای مشهور ایران در قرن هشتم

هجری قمری است. او در خجند در ماوراءالنهر چشم به جهان گشود و بعد از سفری که به خانه خدا نمود در تبریز رحل اقامت افکند و در همین شهر در حدود سال ۸۰۰ هـ.ق. / ۱۳۹۸ م رخت به سرای دیگر کشید.

کمال خجندی در مراتب ادبی و عرفانی از مشاهیر عصر خود بوده و مریدان بسیار داشته است. شعر کمال از عذوبت و لطافت و دقت در مضامین سرشار است و غزلیات دلکش او را می توان یکی از منابع عمده مطالعه عرفان و تصوّف اسلامی محسوب داشت. دیوان اشعار کمال خجندی که مشتمل بر شرح احوال او است به طبع رسیده و شرح زندگی و منابع عمده مطالعه حیاتش در تاریخ ادبیات (ج ۳، بخش دوم، ص ۱۱۳۱-۱۱۳۷) نیز مندرج است.

در لوح مبارک حضرت عبدالبهاء که به ظنّ قوی در حدود جمادی الاول سنه ۱۳۲۵ هـ.ق. / جون ۱۹۰۷ م به اعزاز جناب ملاعلی اکبر ایادی معروف به حاجی آخوند عزّ صدور یافته نکاتی مندرج است که ذیلاً به شرح آنها می پردازد:

اول - مقصود از شخصی که در عراق تألیف کتابی نموده حاجی حسین قلی جدیدالاسلام است که ابتدا ارمنی بوده و بعد از قبول اسلام به جدیدالاسلام ملقب و مشهور شده است. او صاحب کتاب منهج الطالبین است که آن را در رد امر حضرت باب و شریعت جمال قدم به رشته تحریر درآورده و آثار جناب ابوالفضائل یعنی کتاب فرائد و کتاب درر البهیة را نیز به زعم خود رد و تخطئه کرده است. منهج الطالبین در شعبان سال ۱۳۲۰ هـ.ق. / ۱۹۰۳ م در بمبئی در چهارصد صفحه انتشار یافته و در پایان کتاب تقریظ تعدادی از علمای اسلام که در نعت و ستایش آن مطالبی نوشته اند به طبع رسیده است. چند ماه پس از نشر این کتاب حجیم یعنی در آخر سنه ۱۳۲۰ هـ.ق. / ۱۹۰۴ م حاجی حسین قلی کتاب دیگری در معرفی و عرضه کتاب منهج الطالبین تحت عنوان دلیل المنهاج در بمبئی طبع نمود. او در این کتاب فهرست مطالب منهج الطالبین و اسامی علمائی که بر آن تقریظ نوشته اند و سپس شرح حال و چگونگی مسلمان شدن خود را به تفصیل مرقوم داشته و فصلی را به انتقاد از اشعار نعیم سدهی ورد امر مبارک اختصاص داده است. دلیل المنهاج در ۸۸ صفحه منتشر شده

است.

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا محمد مصطفیٰ بغدادی در باره کتاب حسین قلی جدید الاسلام چنین میفرمایند:

یا حبیبی قد أخذت تحریرک الجدید و تلوته بفرح لیس علیه مزید... انّ احداً من علماء الشیعة فی العراق حسینقلی الف خزعبلات من عند نفسه التی یضحک الشکلاء...

دوم - مقصود از شخصی دیگر که در بولاق کتابی تألیف نموده میرزا محمد مهدی خان رئیس الحکمای تبریزی مشهور به زعیم الدوله است. او مؤلف کتاب مفتاح باب الابواب است که به زبان عربی تألیف شده و در قاهره در رجب سنه ۱۳۲۱ ه. ق. / اکتبر ۱۹۰۳ م در ۴۴۰ صفحه به طبع رسیده است. این کتاب را شیخ حسن فرید گلپایگانی به فارسی ترجمه نموده و در طهران و تبریز چندبار انتشار یافته است. در باره میرزا محمد مهدی خان زعیم الدوله و کتاب او حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا میرزا علی محمد در مصر چنین میفرمایند:

ای ثابت بر پیمان دو نامه آن جناب وارد مضامین دلیل بر استقامت و تمکین بود الیوم اهمّ امور استقامت و ثبوت است زیرا امتحان شدید است از جمله امتحانات حرکات و سکونات و گفتار و رفتار میرزامهدی خان است شما باید که در نهایت وقار و سکون حرکت نمائید و ابدأ تعرضی باو ننمائید نه بگفتار و نه برفتار و اگر چنانچه نفسی سؤالی نمود ابدأ کلمه سوئی در حق او نگوئید جوابتان این باشد که از این مقوله کتب و رسائل بسیار تألیف و نشر شده حدّ و پایانی ندارد لکن شعاع آفتاب حقیقت باین ابرها مستور نگردد لابد پرتوش ظاهر شود و حقیقت امور ظاهر گردد ما در حق چنین نفوس دعا میکنیم و اگر چنانچه ممکن باشد بقدر امکان رعایت و معاونت نیز مینمائیم زیرا ما مور بآنیم بهر اغیار یاریم و بهر بیگانه آشنا این است تکلیف ما هرکس در افکار و اقوال آزاد است ما کاری بکار کسی نداریم و عاقبت این ابرهای تاریک متلاشی شود و شعاع حقیقت جلوه نماید والسلام. علی من اتبع الهدی. ابدأ کلمه وهنی نسبت باو ذکر ننمائید در قرآن میفرماید واذا مرّوا باللغو مرّوا کراما و بگوئید ما از مهدی خان

گله‌ای نداریم زیرا این کتاب در حقّ ما نیست در حقّ نفوسی است که متصف باین صفات هستند و در این افکار اوهامات باری از قرار تلغراف جناب حاجی مزاجشان رو باعتدال است و مکتوبی مرقوم نموده بودند در نهایت فصاحت و بلاغت و بخطّ بسیار خوشی سبب روح و ریحان شد جمیع یاران الهی را تکبیر ابداع ابهی ابلاغ نمائید. وعلیک التّحیة والتّناء.

لوح دیگری نیز در باره محمد مهدی خان زعیم الدوله و کتاب او در دست است که در کتاب مائده آسمانی (ج ۹، ص ۱۱۴-۱۱۶) به طبع رسیده است.



## زیر دریا خوشتر آید یا زبر تیر او دلکش تر آید یا سپر

نک به ذیل: «موج دریا خوشتر...».

## زین مردمان سست عناصر دلم گرفت شیر خدا و رستم دستانم آرزوست

حضرت بهاء الله در یکی از الواح مبارکه که از لسان میرزا آقاخان خادم الله به تاریخ ۷ جمادی الاولی سنه ۱۲۹۳ ه.ق. عزّ صدور یافته چنین میفرمایند:

نفسی لسجنک الفداء یا ایها المظلوم فی ارض الطأ و کلی لاستقامتکم الفداء یا من بکم اضطربت ارکان الشوک و تزلزلت اراضی الکفر... این الذین ما زلتهم قصص العالم و لاوہام الامم و ماخوفتهم سطوة الملوک و لاطنین المملوک و این الذین ما احزنهم النعاق و وفوا بالمیثاق این الذین تریهم کالجبال الراسیات فی امرالله منزل الایات، فی الحقیقه این شعر بسیار مناسب این ایام است، زین مردمان سست عناصر دلم گرفت. سبحان الله بعضی نفوس مثل عصف ماکول و شبه ذرات متطایرات در هوا مشاهده می شوند بعد از آن که زحمتها کشیده شد و به خیال خودشان خرق اوہامات کرده اند دیده می شود به اوہامات دیگر تشبث نموده اند اغلظ از اول. در مقامات ادعا جمیع مراتب ایمان و ایقان و استقامت و نصرت و انقطاع و زهد و تقوی را مدعیند مع آن که از ورقه یابسه بی ثبات تر مشاهده می شوند فی الحقیقه آن نفوس عبده هوئی بوده و هستند...

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب علی اکبر میلانی ابن حاجی احمد در تفلیس چنین میفرمایند:

هو الله ای مشغول بخدمت امرالله صدہزار شکر باید نمود کہ آن خانمان بخدمت امر مؤید و آن دودمان باین فضل اعظم مخصّص این نیست مگر از خلوص آن متصاعد الی الله برکت آباء سبب موفقیت ابناء میگردد کمر را بر خدمت امر محکم بند و در ثبوت و رسوخ ضعفاء بر عهد و پیمان بکوش چه کہ میثاق الہی امانت ربّانی است کہ جبال و ارض و سموات حمل آن نتوانستند چگونه سست عنصران حمل توانند انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها فحملها الانسان،

زین مردمان سست عناصر دلم گرفت

شیر خدا و رستم دستانم آرزوست

والبهاء علیک. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقای میرزا محمدباقرخان شیرازی چنین میفرمایند:

ای ثابت عهد و راسخ پیمان نامه شما در بهترین زمانی وارد... باری از این گفتگوها بگذریم و به نفعات الله مانوس شویم به فرمایش مبارک بپردازیم در رسائل سلوک این بیت را روایت فرمودند،  
زین مردمان سست عناصر دلم گرفت

شیر خدا و رستم دستانم آرزوست...

نجم باختر، جلد ۱۰، شماره ۲، اپریل ۱۹۱۹، ص ۲۴-۲۵

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی که به ظن قوی به اعزاز جناب حاجی میرزا محرم در هندوستان عزّ صدور یافته چنین میفرمایند:

رَبِّي وَ رَجَائِي وَ حِرْزِي وَ مَلَازِي بَعزْتِكِ قَدْ مَلَلْتُ مِنْ مَشَاهِدَةِ الْآثَارِ...

ای حاجی عزیز این سراج عبودیت جمال ابهی را تندباد حسد احاطه نموده قوه ایمان را اگر توانی زجاج سراج پیمان نما و آفتاب عهد را غمام نقض پرده گشته اگر توانی باد شدید شو و این ابر کشیف را پراکنده کن،  
زین مردمان سست عناصر دلم گرفت

شیر خدا و رستم دستانم آرزوست

از تأخیر جواب شکایت فرموده بودید انصاف بده این قلم و حده باید بجمیع آفاق مخایره نماید و جمیع اثقال را حمل نماید ملاحظه کن اگر در سالی یک کلمه ای بنفسی مرقوم نماید نهایت محبتی را نموده است باوجود این آن جناب تنها البته یک کتاب از خطوط این عبد دارید آیا محبتی اعظم از این میشود ع ع ...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح «مصر» جناب حاجی نیاز علیه بهاء الله» چنین میفرمایند:

هو الله يا من تمسك بذيل الكبرياء از شدت احزان و آلام قلم را حالت تحریر  
نه و لسان را قوت تقریر نیست،  
زین مردمان سست عناصر دلم گرفت

شیر خدا و رستم دستانم آرزوست  
باری ای یار دیرین این طیر پر و بال شکسته در زیر صدهزار چنگ و منقار افتاده  
و این کبک کهسار الهی در چنگل ستمکاران مبتلا گشته تدابیر سرّیه را باید یازان  
ملتفت باشند تا در اساس مرکز میثاق وهنی وارد نگردد و نفوس متزلزل نشوند.  
والبهاء علیک و علی کلّ ثابت علی الميثاق. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب علی قبل اکبر در طهران چنین میفرمایند:

هو الابهی ای بنده دیرین جمال مبین روحی لاجبائه الفداء هر نفس نفیس  
بملکوت تقدیس دل بندد و هر شخص خسیس مقید و اسیر شتون رثیت گردد،  
گاهی اوج گیرد و گاهی حضیض گهی ذات الشمال گهی ذات الیمین. انسان را بنیانی  
متین باید و عزمی چون بنیاد حدید. پس باید چشم بملکوت خداوند گشود و  
دیده از شتون خلق برست آتش سینا دید و تابش کوکب ملأعلی، نظر بملکوت  
ابهی کرد نه حضیض ادنی شمع شب افروز شد و آتش جهانسوز نارالله الموقده  
گشت و شعله بر افنده زد بعبودیت جمال قدم قیام نمود و از هر هویتی احتراز کرد  
مشعله فنا بر افروخت و پرده هستی بسوخت. از ضعف نفوس محزون مشو و از  
سستی عهد اهل مهد دلخون مگرد،  
زین مردمان سست عناصر دلم گرفت

شیر خدا و رستم دستانم آرزوست  
بذیل میثاق چنان متشبث شو که پشت شقاق بلرزد و اشراق آفتاب آفاق را منور  
نماید و لوله در سبع طباق افتد و زلزله در ارکان انشقاق تمکن یابد. این  
متزلزلان نوهوسند و غافل از پیش و ذاهل از پس و جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا  
وَمَنْ خَلْفَهُمْ سَدًّا أَعَاغَشِينَا هُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ. و البهاء علیک و علی کلّ ثابت  
وقورع ع ...

حضرت عبدالبهاء بیت «زین مردمان...» را در بعضی از الواح دیگر نیز نقل

فرموده‌اند و آن الواح در ذیل «یک دست جام...» مندرج گردیده است.

بیت منقول در الواح مبارک فوق از غزل مشهور مولوی است و تمام آن غزل در ذیل «دی شیخ با چراغ...» مندرج شده است.

عبارت عربی مندرج در لوح جناب علی اکبر میلانی فقره‌ای از آیه ۷۲ در سوره احزاب (۳۳) است که خداوند میفرماید ما امانت خود را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم اما همه از تحمل آن امتناع ورزیدند جز انسان که بار این امانت را به دوش کشید.

عبارت عربی مندرج در آخر لوح جناب علی قبل اکبر نیز در آیه شماره ۹ در سوره یس (۳۶) قرآن است که میفرماید:

وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ

مضمون آیه مبارکه آن که راه خیر و رستگاری را در پیش و پس آنان بستیم و چشم بصیرت آنان را نیز پوشاندیم و آنان صراط الهی را نمی بینند.



**فہرست**  
**اہم کلمات آیات**  
**و**  
**مصاریح**





## فهرست اہم کلمات ابیات و مصاریع

آ

آب	(چارہ اکنون آب) (خود تو میدانی)
آتش	(دستی از دور) (رفتی و غمت)
آخرت	(دوست بدنیا)
آرزو	(زین مردمان) (دی شیخ با چراغ)
آزاد	(ز مرغ صبح)
آسایش	(در این مژده)
آستان	(ز آستان اقدسش)
آستین	(دوستان چون از)
آشوب	(درسشان آشوب)
آغاز	(در نامہ مجنونان)
آفتاب	(خود تو دانی)
آلودہ	(دوستان چون از)
آہنگ	(چو آہنگ رفتن)
آینہ	(جملہ ذرات جہان)

## الف

ابدان	(چون نظر در)
ابوجهل	(حسن ز بصره)
احتشام	(چه مخالفت بدیدی)
احوال	(دل پیش تو است)
ادراکات	(جمله ادراکات بر)
ازل	(در کار گلاب)
اسماء	(جمله ذرات جهان)
اسیر	(چون که بی رنگی)
اصطلاح	(روز روشن گردد)
افعی	(رنگ تزویر پیش)
اقدس	(ز آستان اقدسش)
اکبر	(دل بدست آور) (ز آنکه هر آنی)
التباس	(در صریح امرکم)
الست	(ز چه رو الست)
الهی	(درویش جهان سوخت)
امر	(در صریح امرکم)
امید	(دل زنده می شود)
اناالحق	(روا باشد اناالحق)
انسان	(دی شیخ با چراغ)
انعام	(رغم دل انعام)
اوج	(ز قعر چاه)
اوصاف	(چون تجلی کرد)

اوضاع	(خون دل و جام)
اہرمن	(ز حکم تفرقہ)
ایام	(دل برگرفته)

## ب

باب	(درشان آشوب)
باد	(جملہ ادراکات بر) (روی بر خاک) (ز آنچه گشتی شاد)
بادہ	(چشم مگو یک) (چو بادہ نوش) (دانی کہ چنگ)
باز	(جرم او این است) (جفدہا بر باز) (چشم باز و گوش)
بازاری	(در کار گلاب)
بازو	(داروی مشتاق چیست)
باطل	(زہی تصور باطل)
بال	(جفدہا بر باز)
بالا	(چرخ گردون کین)
باوفا	(خوش بود تسلیم)
بحر	(چہ باک از موج)
بخارا	(در سمرقند است)
بد	(چشم بدت دور)
بدیع	(چشم بدت دور)
برآمدن	(چون برآمد شمس)
بستان	(دانہ چون اندر)
بسزا	(خدمتی بسزا بر نیامد)
بصرہ	(حسن ز بصرہ)

(حسن ز بصره)	بلال
(روز روشن هرکه)	بلاغ
(چون که گل) (زاغ ار خورد)	بلبل
(ز چه رو الست)	بلی بلی
(جهان بنگاه دیوان)	بنگاه
(چون که گل)	بو
(حسن ز بصره)	بوالعجی
(رسم ره این است)	بهاء
(حب بهائی سراج)	بهائی
(خوش بیان کرد)	بیان
(چون که بی رنگی)	بی رنگی
(جفدها بر باز)	بی گناه
(دفع کن از مغز)	بینی

## پ

(ریگ هامون) (ز بس بستم خیال)	پا
(چو آهنگ رفتن) (چه باک از موج)	پاک
(دل برگرفته)	پاکان
(جفدها بر باز) (دشمن طاووس)	پر
(جمله ادراکات بر)	پران
(در کار گلاب)	پرده نشین
(دل پیش تو است)	پرسیدن
(ریگ هامون)	پرنیان

(دور مجنون گذشت)	پنج
(دانه چون اندر) (دانی کہ چنگ) (دست پنهان و قلم)	پنهان
(چون بکوشم تا)	پنهان کردن
(چون غرض آمد)	پوشیده شدن
(دست پنهان و قلم)	پیدا
(چند خواهی پیرهن)	پیرهن
(دوستی با پیلبانان)	پیلبان

### ت

(حب بهائی سراج)	تاج
(خوش بود گر محک)	تجربہ
(چون تجلی کرد)	تجلی
(چو آہنگ رفتن)	تخت
(خود ثنا گفتن) (در طور بیا)	ترک
(رنگ تزویر پیش) (ز شیخ شہر)	تزویر
(جز کہ تسلیم) (خوش بود تسلیم)	تسلیم
(در تصور ذات) (زہی تصور باطل)	تصور
(ز حکم تفرقہ)	تفرقہ
(دانی کہ چنگ)	تقریر
(چہ نسبت است)	تقوی
(چار تکبیر زدم) (چہار تکبیر زدم)	تکبیر
(دانی کہ چنگ)	تکفیر
(جواب تلخ می زبید)	تلخ

تن	(چند خواهی پیرهن) (رخ نگردانم)
تیر	(زیر دریا خوشتر)

### ث

ثنا	(خود ثنا گفتن)
ثنا گفتن	(خود ثنا گفتن)

### ج

جاحدان	(چون کلیم اندر)
جام	(خود دل و جام) (روح دل کو مست)
جامه	(چرخ برخوانده)
جان	(جان رقص میکند) (جان گرگان و سگان) (چو آهنگ رفتن) (در این مژده) (دل زنده می شود) (ذره علمی که) (رخ نگردانم) (ز شیخ شهر) (زنده دل باید)
جانسوز	(درویش جهان سوخت)
جانها	(جان گرگان و سگان)
جاودان	(ز آستان اقدسش)
جدا	(جان گرگان و سگان)
جذاب	(ز آستان اقدسش)
جرعه	(چو باده نوش)
جرم	(جرم او این است)
جغد	(جغدها بر باز)

جفا	(چہ جفا تو)
جملہ	(جملہ ادراکات پر) (جملہ ذرات جہان)
جنگ	(چون کہ بی رنگی)
جواب	(جواب تلخ می زبید)
جہان	(جملہ ذرات جہان) (جہان بنگاہ دیوان) (درویش جہان سوخت)

## چ

چار	(چار تکبیر زدم)
چارہ	(جز کہ تسلیم) (چارہ اکنون آب)
چاہ	(ز قعر چاہ)
چراغ	(دی شیخ با چراغ) (روز روشن ہرکہ)
چرخ	(چرخ برخواندہ) (چرخ گردون کین)
چشم	(چشم باز و گوش) (چشم بدت دور) (چشم بگشائید) (چشم مگو یک) (زشت باشد روی)
چشم بندی	(چشم باز و گوش) (حیرتم در چشم بندی)
چنگ	(دانی کہ چنگ)
چہار	(چہار تکبیر زدم)

## ح

حادث	(چون تجلی کرد)
حافظ	(حافظ وظیفہ تو)
حالت	(چون قلم در وصف)

حب	(حب بهائی سراج)
حبش	(حسن ز بصره)
حج	(دل بدست آور)
حجاب	(چون غرض آمد)
حدیث	(خوشر آن باشد)
حرف	(در خانه اگر)
حسن	(حسن ز بصره)
حق	(جمله ادراکات بر) (چون که حق) (حق عیان چون) (داد حق را قابلیت) (روا باشد انالحق)
حکایت	(خود تو در ضمن)
حکم	(در کار گلاب) (ز حکم تفرقه)
حکیم	(خوش بیان کرد)
حمل	(خود تو دانی)
حیرت	(حیرت اندر حیرت) (حیرتم در چشم‌بندی)
حیف	(حق عیان چون)
حیله	(در دل دوست)

## خ

خاک	(چو آهنگ رفتن) (چو باده نوش) (حب بهائی سراج) (حسن ز بصره) (ذره علمی که) (روی بر خاک)
خانه	(در خانه اگر)
خجالت	(چگونه سر ز خجالت)
خدا	(جان گرگان و سگان) (چشم باز و گوش) (حیرتم در چشم‌بندی)



(داوری دارم خدایا) (زین مردمان)	
(چگونه سر ز خجالت) (خدمتی بسزا بر نیامد)	خدمت
(جمله ادراکات بر)	خدنگ
(جمله ادراکات بر)	خر
(چون که گل)	خراب
(زیان در دهان)	خردمند
(دریا به خیال)	خس
(دست پنهان و قلم)	خط
(چشم مگو یک)	خلر
(ز مرغ صبح)	خמוש
(خوردن برای)	خوردن
(خوش درخشید ولی) (چرخ گردون کین) (خوش بیان کرد)	خوش
(خوش بود تسلیم) (خوش بود گر محک)	خوش بودن
(خوشر آن باشد)	خوشر
(خون دل و جام)	خون
(دریا به خیال) (ز بس بستم خیال) (زهی تصور باطل)	خیال
(چشم باز و گوش)	خیره

د

(خون دل و جام)	دائره
(داد حق را قابلیت) (در مدیحت داد)	داد
(داروی مشتاق چیست)	دارو
(در نامه مجنونان)	دانائی

دانه	(دانه چون اندر)
داور	(داوری دارم خدایا)
دد	(دی شیخ با چراغ)
دراهم	(دوست به دنیا)
درخت	(روا باشد اناالحق)
درخشیدن	(خوش درخشید ولی)
درس	(درسشان آشوب)
درستی	(ریگ هامون)
درگذشتن	(چون که گل)
درویش	(درویش هرکجا) (درویش جهان سوخت)
دریا	(دریا به خیال) (زیر دریا خوشتر)
دریدن	(چون قلم در وصف)
دست	(چگونه سر ز خجالت) (چون قلم در دست) (خدمتی بسزا برنیامد)
	(داروی مشتاق چیست) (دست پنهان و قلم) (دستی از دور)
دست آوردن	(دل به دست آور)
دشمن	(دشمن طاووس)
دعا گفتن	(حافظ وظیفه تو)
دغل	(خود تو دانی)
دفع	(دفع کن از مغز)
دل	(چون غرض آمد) (خون دل و جام) (در دل دوست) (دل بدست آور) (دل برگرفته) (دل پیش تو است) (دل زنده می شود) (رغم دل انعام) (رفتی و شکست) (رفتی و غمت) (روح دل کو مست) (زنده دل باید) (زین مردمان)
دلبران	(خوشتر آن باشد)

دلکش	(زیر دریا خوشتر)
دمشق	(چنان قحط سالی)
دنیا	(دوست بدنیا)
دور	(دستی از دور) (دوست نزدیکتر) (دور مجنون گذشت)
دوزخ	(زن بد در سرای)
دوست	(جان رقص می کند) (چگونه سر ز خجالت) (داروی مشتاق چیست)
	(در دل دوست) (دل زنده می شود) (دوست بدنیا) (دوست نزدیکتر)
	(دوستان چون از)
دوستی	(دوستی با پیلانان)
دولت	(خوش درخشید ولی)
دهان	(زبان در دهان)
دی	(دی شیخ با چراغ)
دیده	(چون غرض آمد)
دیگران	(خوشتر آن باشد)
دیو	(دی شیخ با چراغ)
دیوان	(جهان بنگاه دیوان)

## ذ

ذات	(در تصور ذات) (ذات نیافته)
ذرات	(جمله ذرات جهان)
ذره	(ذره علمی که)
ذکا	(چشم باز و گوش)
ذکرکردن	(خوردن برای)

## ر

راز	(دانه چون اندر)
راه‌رو	(جهان بنگاه دیوان)
رب	(ز چه رو الست)
رخ	(رخ نگردانم)
رخشان	(حق عیان چون)
رستم	(زین مردمان)
رسم	(رسم ره این است)
رشوت	(چون دهد قاضی)
رضا	(جز که تسلیم) (خوش بود تسلیم) (ز آستان اقدمش)
رضوان	(ز آستان اقدمش)
رغم	(رغم دل انعام)
رقص	(جان رقص می‌کند) (دل زنده می‌شود)
رندی	(چه نسبت است)
رنگ	(چون که بی‌رنگی) (رنگ تزویر پیش)
روا	(روا باشد اناالحق)
روح	(روح دل کو مست)
روح‌الله	(چون کلیم اندر)
روز	(دور مجنون گذشت) (روز روشن گردد) (روز روشن هرکه)
روزگار	(دل بر گرفته)
روشن	(روز روشن گردد) (روز روشن هرکه)
روغن	(چاره اکنون آب)
روی	(درکوی تو معروفم) (روی بر خاک) (زشت باشد روی)

ره	(در دل دوست) (رسم ره این است) (زنده دل باید)
ریاحین	(خود تو دانی) (خود تو میدانی)
ریح الله	(دفع کن از مغز)
ریگ	(ریگ هامون)

## ز

زار	(چون دهد قاضی) (درویش جهان سوخت)
زاغ	(زاغ از خورد)
زیان	(زیان در دهان) (ز مرغ صبح)
زیر	(زیر دریا خوشتر)
زجاج	(حبّ بهائی سراج)
زخم	(داروی مشتاق چیست)
زشت	(زشت باشد روی)
زکام	(دفع کن از مغز)
زالال	(خود تو میدانی)
زلف	(چشم مگو یک)
زمین	(دانه چون اندر)
زن	(زن بد در سرای)
زنده	(درویش جهان سوخت) (دل زنده می شود) (زنده است نام) (زنده دل باید)
زهر	(داروی مشتاق چیست)
زهی	(زهی تصور باطل)
زیبا	(چرخ گردون کین)

زبر	(چرخ گردون کین)
زیستن	(خوردن برای)

## س

سارا	(چشم مگو یک)
ساغر	(روح دل کو مست)
ساقی	(روح دل کو مست)
سپر	(زیر دریا خوشتر)
سحر	(روی بر خاک)
سخت	(زشت باشد روی)
سر	(چون بکوشم تا) (ز بس بستم خیال تو)
سز	(خوشتر آن باشد)
سرا	(درویش هرکجا) (زن بد در سرای)
سراج	(حب بهائی سراج)
سری آوردن	(چون بکوشم تا)
سرخ	(رنگ تزویر پیش)
سردفتر	(در نامه مجنونان)
سرسبزی	(دانه چون اندر)
سرگذشت	(چون که گل)
سروش	(ز حکم تفرقه)
سزا	(چگونه سر ز خجالت)
سست	(زین مردمان)
سگان	(جان گرگان و سگان)

سلسله	(درسشان آشوب)
سماع	(دل زنده می شود)
سمرقند	(در سمرقند است)
سوار	(جمله ادراکات بر) (دست پنهان و قلم)
سوختن	(چون تجلی کرد)
سود	(ز هر طرف)
سوسن	(ز مرغ صبح)
سیه	(رنگ تزویر پیش)
سیه روی	(خوش بود گر محک)

## ش

شاد	(ز آنچه گشتی شاد)
شام	(حسن ز بصره)
شاهد	(در کار گلاب)
شب	(درویش هرکجا) (روز روشن گردد)
شرط	(داد حق را قابلیت)
شعله	(درویش جهان سوخت)
شق القمر	(چون برآمد شمس)
شک	(چون نظر در)
شکرخا	(جواب تلخ می زبید)
شکست	(رفتی و شکست)
شکستن	(چون قلم در وصف)
شمائل	(چشم بدت دور)

شمس	(چون برآمد شمس)
شور	(درسشان آشوب)
شه	(دشمن طاووس)
شهر	(حق عیان چون) (دی شیخ با چراغ) (ز شیخ شهر)
شیخ	(دی شیخ با چراغ) (ز شیخ شهر)
شیر	(رنگ تزویر پیش) (زین مردمان)
شیران	(جان گرگان و سگان)

### ص

صاحب	(زبان در دهان)
صبح	(روز روشن گردد)
صبح	(ز مرغ صبح)
صحبت	(دوست بدنیا)
صد	(چون غرض آمد) (چون که صد آمد) (ز آنکه هر آنی) (ز مرغ صبح)
	(زنده دل باید)
صدا	(خود تو میخوانی)
صدهزار	(زنده دل باید)
صریح	(در صریح امرکم)
صفت	(جمله ذرات جهان)
صلاح	(چه نسبت است)
صورت	(چرخ گردون کین) (دل پیش تو است)
صون	(حبّ بهائی سراج)
صهیب	(حسن ز بصره)



## ض

ضعیف	(چه مخالفت بدیدی)
ضمن	(خود تو در ضمن)

## ط

طاووس	(دشمن طاووس)
طرف	(ز هر طرف)
طور	(خود تو میخوانی) (در طور بیا)

## ظ

ظالم	(چون دهد قاضی)
ظرف	(چرا ظرف مرا)

## ع

عالم	(زن بد در سرای)
عجب	(دوست نزدیکتر)
عجز	(روی بر خاک)
عدل	(زنده است نام)
عشاق	(داروی مشتاق چیست)
عشق	(چنان قحط سالی)
علم	(ذره علمی که)

علم	(چشم بگشائید)
علم	(چون بکوشم تا)
عمر	(دل برگرفته)
عناصر	(زین مردمان)
عنبر	(چشم مگو یک)
عود	(دانی که چنگ)
عیان	(حق عیان چون)
عین	(روز روشن هرکه)

## غ

غدار	(چون قلم در دست)
غرض	(چون غرض آمد)
غزنوی	(خوش بیان کرد)
غش	(خوش بردگر محک)
غم	(رفتی و غمت)

## ف

فائز	(ز آستان اقدسش)
فر	(دشمن طاووس)
فراموش	(چنان قحط سالی)
فرمان	(رخ نگردانم)
فشاندن	(دوستان چون از)

## ق

قاضی	(چون دهد قاضی)
قبطیان	(چون کلیم اندر)
قحط سالی	(چنان قحط سالی)
قدیم	(چون تجلی کرد)
قرابه	(چشم مگو یک)
قرار	(چون دهد قاضی)
قسمت	(خون دل و جام)
قصص	(حیرت اندر حیرت)
قعر	(ز قعر چاه)
قلم	(چون قلم در دست) (چون قلم در وصف) (دست پنهان و قلم)
قند	(در سمرقند است)
قیام	(ز آنکه هر آنی)
قیامت	(چرخ بر خوانده)

## ک

کار	(در کار گلاب) (دل بر گرفته)
کاروان	(رفتی و غمت)
کاغذ	(چون قلم در وصف)
کافر	(ز شیخ شهر)
کرور	(چون کرور آید)
کژی	(جهان بنگاه دیوان)

(دریا به خیال)	کشاکش
(چه باک از موج)	کشتیان
(جان رقص می‌کند) (دل زنده می‌شود)	کلام
(زبان در دهان)	کلید
(چون کلیم اندر)	کلیم
(حق عیان چون)	کوران
(روز روشن هرکه)	کوری
(در کوی تو معروفم)	کوی

## ک

(دست پنهان و قلم) (دی شیخ با چراغ)	گرد
(چرخ گردون کین)	گردون
(جان گرگان و سگان)	گرگان
(چون از او گشتی) (دی شیخ با چراغ)	گشتن
(چون که گل) (درکار گلاب)	گل
(چون که گل) (درکار گلاب)	گلاب
(چون که گل)	گلستان
(در طور بیا)	گله
(چون تجلی کرد)	کلیم
(در تصور ذات)	کنج
(زبان در دهان)	کنج
(چشم باز و گوش) (ز مرغ صبح)	گوش
(خود تو در ضمن)	گوش داشتن

## ل

لب	(جواب تلخ می‌زبید) (در سمرقند است) (در مدیحت داد)
لطیمه	(چشم مگو یک)
لعل	(جواب تلخ می‌زبید)
لنگ	(جمله ادراکات بر)
لیلی	(چرا ظرف مرا)

## م

ماه	(ز قعر چاه)
متحد	(جان گرگان و سگان)
مثال	(خوش بیان کرد)
مثل	(در تصور ذات)
مجره	(چرخ برخوانده)
مجموع	(ز حکم تفرقه)
مجنون	(دور مجنون گذشت)
مجنونان	(در نامه مجنونان)
محال	(زهی تصور باطل)
محبوب	(چون نظر در)
محبوبان	(خوش بیان کرد)
محروم	(در کوی تو معروفم)
محشر	(ز آنکه هرآنی)
محفل	(رفتی و شکست)

محک	(خوش بود گر محک)
مخالفت	(چه مخالفت بدیدی)
مدارا	(ز شیخ شهر)
مدد	(ز آستان اقدسش)
مدیح	(در مدیحت داد)
مرد	(زن بد در سرای)
مردمان	(زین مردمان)
مردن	(چو آهنگ رفتن)
مرغ	(ز مرغ صبح)
مرهم	(داروی مشتاق چیست)
مژده	(حبّ بهائی سراج) (در این مژده)
مست	(روح دل کو مست)
مستعجل	(خوش درخشید ولی)
مسلمانی	(ز شیخ شهر)
مشام	(دفع کن از مغز)
مشتاق	(حبّ بهائی سراج) (داروی مشتاق چیست)
مشرب	(در سمرقند است)
مظلوم	(چون دهد قاضی)
معتقد	(خوردن برای)
معدود	(دوست بدتیا)
معروف	(در کوی تو معروفم)
معنوی	(خوش بیان کرد)
معنی	(در مدیحت داد)
مغز	(دفع کن از مغز)

(چون که حق)	مفترق
(خود تو می خوانی)	مقتدی
(حسن ز بصره)	مکه
(چه مخالفت بدیدی)	ملاطفت
(دی شیخ با چراغ)	ملول
(دوست نزدیکتر) (ذره علمی که)	من
(رفتی و غمت)	منزل
(چون قلم در دست)	منصور
(در مدیحت داد)	منطق
(چه باک از موج) (دریا به خیال)	موج
(چون که بی رنگی) (خود تو میخوانی)	موسی
(حق عیان چون)	مهر
(خوش بود تسلیم)	مهربان
(خون دل و جام) (روح دل کو مست)	می

## ن

(زشت باشد روی)	نابینا
(دست پنهان و قلم)	ناپیدا
(زشت باشد روی)	ناز
(زشت باشد روی)	نازیبا
(درویش جهان سوخت)	ناله
(در نامه مجنونان) (زنده است نام)	نام
(در نامه مجنونان)	نامه

نثار	(زنده دل باید)
نزدیک	(دوست نزدیکتر)
نسبت	(چه نسبت است)
نشر	(ز آنکه هرآنی)
نظر	(چون نظر در)
نغز	(چرخ گردون کین)
نفاق	(دوستان چون از)
نفس	(زنده دل باید)
نکو	(زن بد در سرای)
نگار	(داروی مشتاق چیست)
نوبت	(دور مجنون گذشت)
نوح	(چه باک از موج)
نود	(چون که صد آمد)
نور	(چون نظر در) (چون که حق)
نوش کردن	(چو باده نوش)
نوشیروان	(زنده است نام)
نهال	(خود تو میدانی)
نیک‌بخت	(روا باشد انال‌حق)

## و

وارهانیدن	(ذره علمی که)
وصف	(چون تجلی کرد) (چون قلم در وصف)
وصل	(رسم ره این است)



وظیفه	(حافظ وظیفه تو)
وفا	(چه جفا تو) (دل زنده می شود)
وقت	(درویش جهان سوخت)
ولوله	(درسشان آشوب)

## ه

هامون	(ریگ هامون)
هستی	(ذات نیافته)
هستی بخش	(ذات نیافته)
همت	(دل برگرفته)
هنر	(چون غرض آمد) (زیان در دهان)
هوا	(جان رقص می کند) (ذره علمی که)
هیچ	(چون تو دارم)

## ی

یار	(خوش بود تسلیم) (دل زنده می شود)
یاران	(چنان قحط سالی)
یک	(چون کرور آید)
یکسره	(چار تکبیر زدم) (چهار تکبیر زدم)
یوسف	(جرم او این است) (دوست بدنیا)



**فهرست اسامی شعراء**

**و**

**محل درج شرح حال آنان**



## فهرست اسامی شعراء و محل درج شرح حال آنان

### نام شاعر

### محل درج شرح حال در ذیل:

ابن فارض	بودم آن روز
باباطاهر	بدریا بنگرم دریا
جامی	بودم آن روز
حافظ	از این رباط
حلّاج	ای عشق منم
خاقانی	ای گمشده در
خیالی هروی	ای تیر غمت را
دولتشاه قاجار	تا یار که را
رودکی	بوی جوی مولیان
سحابی استرآبادی	این دم شیر
سعدی	از دست و زیان
سعیدا	با شیر اندران
سنائی	باش تا کل
شکوه شیرازی	جهان بنگاه دیوان
صائب تبریزی	دستی از دور
صحبت لاری	ز چه رو الست
طاهر نائینی	آن که دائم هوس

ای امیر عرب	طراز یزدی
در خانه اگر کس	عزیزالدین محمود کاشانی
بودم آن روز	عطار نیشابوری
اگر بگذری سوی	فردوسی
چشم مگو یک	قائنی
این همه از قامت	کمال الدین اسمعیل اصفهانی
زهی تصور باطل	کمال خجندی
تا چه کند قوت	مجمر اصفهانی
روا باشد اناالحق	محمود شبستری
به کنه ذاتش خرد	مشتاق اصفهانی
از روی یار	معزی
ای عشق منم	منصور حلاج
آدم و حواکجا	مولوی
این سخن را	میرفندرسکی
در دل دوست	نشاط اصفهانی
رفتی و شکست	نظامی
آفتی بود آن	نظیری نیشابوری
ز شیخ شهر	یغمای جندقی

فہرست

اعلام

و

اہم مواضیع





## فهرست اعلام و اہم مواضع

### ت

- آباء و ابناء ۳۶۴  
آنریک ۱۴۶  
آثار قلم اعلیٰ، کتاب ۱۰، ۹۱، ۱۳۱، ۱۴۸، ۱۵۹، ۱۷۹، ۲۱۸، ۲۵۲، ۲۷۴  
آدم ۱۱۲، ۲۰۳  
آذربایجان ۴۶، ۷۸، ۱۹۹  
آرتوز ۳۵۳  
آستانہ ۱۴۴، ۱۴۶  
آقا، حضرت عبدالبہاء ۱۹۵  
آقا بزرگ، جناب ۱۵۸  
آقا جان خادم اللہ، میرزا ۲۰، ۶۳، ۷۰، ۹۲، ۱۱۹، ۱۵۶، ۱۶۷، ۲۱۶، ۳۶۴، و نیز نکتہ بہ خادم اللہ  
آقا جان طیب ۱۷۴  
آقا خان سرتیپ، آقامیرزا ۱۴۹  
آلبرت قدسی زادہ ۲۶۶  
آل عمران، سورہ ۸۲، ۱۹۶  
آلمان ۹۷  
آمون ۲۲۰  
آیندہ، مجلہ ۸۲
- ابناء خلیل ۲۱۳  
ابن ابہر ۳۰، ۳۲، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۶۵، ۱۸۴  
ابن اصدق ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۷۴، ۳۴۳  
ابن بابویہ ۲۰۷  
ابن عرب ۱۰۶، ۱۱۵  
ابن فارض ۲۱۴  
ابوالحسن امین اردکانی ۱۲۸، ۲۶۷  
ابوالحسن یغمای جندقی ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱  
ابوالفضائل گلپایگانی ۲۱، ۹۵، ۱۰۰، ۱۵۹، ۲۰۲، ۲۱۹، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۶۰  
ابوالقاسم انجوی ۱۴۵، ۱۴۶، ۳۳۳  
ابوالقاسم رادفر ۳۰۳  
ابوالقاسم خان ۱۵۳  
ابوالقاسم ناظر اصفہانی ۱۵۹  
ابوبکر ۶۵  
ابوجہل ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶  
ابوسعید مہنہ ۳۱۲  
ابوطالب ابن محمد حسین ۳۵۱  
ابولہب ۱۴۶  
اتحاد و اتفاق ۲۴، ۱۸۱، ۲۱۱، ۲۹۰، ۲۹۲  
احادیث مثنوی، کتاب ۲۱، ۲۵، ۱۱۸  
احتشام، جناب ۱۳۰  
احد-واحد ۱۱۶، ۱۹۴  
احزاب، سورہ ۳۶۷  
احزاب سیاسی در ایران ۱۸۱  
احمد، آقا ۱۲۰  
احمد، حاجی ۳۶۴  
احمد، شیخ ۱۹۸
- آبازید، شیخ ۲۵۴  
ابراہیم، حضرت ۲۱۳  
ابراہیم، سورہ ۳۸  
ابراہیم خطاط، میرزا ۷۸، ۳۵۳

### الف

اسرافیل ۲۸۲	احمد بہینار ۸۲
اسعد، سردار ۲۱۳	احمد زوارہ ای ۲۱۴
اسکندر خان ناظم الممالک ۲۶۶	احمد کاشانی ۲۷۸، ۲۷۲
اسکندر نامہ ۳۰۳	احمد کرمانی ۲۷۸
اسکندرون ۷۳	احمد، حضرت رسول ۱۰۳، ۱۲۱، ۲۴۷
اسکندریہ ۷۲، ۷۴، ۱۲۶، ۱۶۷، ۲۴۵	احمد نراقی، ملا ۳۳۹
اسلام ۱۴۶، ۳۵۶	اخترخاوری ۱۹۲
اسلامبول ۲۸، ۱۵۵، ۱۵۹	اختلاف در سلاطین ۲۲۴
اسم اعظم ۲۰۳، ۲۱۳، ۲۲۹، ۲۳۴، ۲۳۹، ۲۴۳	ادرنہ ۲۷۲
۳۱۸	ادعیہ محبوب، کتاب ۶۴
اسم اللہ جمال ۹۲	ادوارد بسراون ۳۵، ۳۶، ۳۹، ۸۲، ۱۳۲، ۱۵۸
اسم اللہ م ۷۰، ۱۶۷	۲۰۵، ۲۶۱، ۲۶۵، ۳۲۸، ۳۴۸
اسمعیل، ملا ۱۳۹	ادیب ۶۴
اسمعیل، جناب ۱۴۴	اردستان ۸۴
اسمعیل ہتر یقمانی ۳۳۹، ۳۴۱	اردشیر، جناب ۲۳
اسمعین، حضرت ۷۴، ۷۷، ۲۴۵، ۲۵۰	اردشیر بابکان ۱۷۱
اشراقات، لوح ۳۵۷، ۳۵۸	اردکان ۷۶
اصفہان ۱۹۲، ۱۹۶، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۵	ارض اقدس ۱۰۰، ۱۳۹، ۲۲۰
۲۱۷، ۲۴۹، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۹۴	ارض طاء ۳۶۴
اصول کافی، کتاب ۳۲	از باغ الہی، لوح ۳۰۱
اطاعت از حکومت ۱۴۰	ازلیہ - ازلیان ۶۹، ۲۰۷، ۳۵۴
اعتصام زادہ ۸۲	اروپ - اوروپ - اروپا ۶۸، ۷۸، ۱۴۶، ۱۵۸
اعداد ۱۹۴	۲۰۴، ۲۱۵، ۲۸۹، ۳۱۸
اعمال و اخلاق ۱۱۹، ۱۲۸، ۱۸۱، ۲۹۲	اروپائیہا ۱۷۱
اعیان ثابہ ۱۰۶، ۱۱۵	اس (اسکندریہ) ۱۱۹
افریک ۳۶، ۱۴۴، ۱۴۶، ۲۰۴	اسد اللہ، سید ۱۳۰، ۲۹۰، ۳۲۹
افغان ۲۴۸	اسد اللہ، میرزا ۲۰
اقالیم سبعہ ۱۴۷	اسد اللہ اصفہانی ۱۰۰
اقبال الدولہ ۱۰۰	اسد اللہ قمی ۱۸۴، ۱۸۵
اقدس، کتاب ۵۶، ۹۹، ۱۵۱، ۲۰۵، ۲۰۶، ۳۴۶	اسراء، سورہ ۱۷۷
۳۵۸، ۳۵۷، ۳۴۸	اسرائیل ۳۶، ۱۵۲، ۲۱۳
اقسام ناس ۲۲۴	اسرائیلیان ۳۴
الطاف الہی ۲۵۳	اسرار الآثار، کتاب ۳۴۹

ایران ۸، ۳۵، ۴۶، ۷۴، ۹۷، ۱۰۰، ۱۲۸، ۱۴۳،  
 ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۸۰، ۱۹۳،  
 ۲۰۷، ۲۳۶، ۲۶۲، ۲۶۵، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۴۰،  
 ۳۵۹  
 ایرانی - ایرانیان ۱۴۹، ۱۶۱، ۱۸۱، ۲۶۱  
 ایروان ۳۵۳  
 ایلخانیه ۱۸۲  
 ایقان، کتاب ۴۰، ۱۵۹، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۲۵،  
 ۳۱۲  
 ایوب ۲۵۰

## ب

باب، حضرت ۳۶۰  
 بایی ۳۵۸  
 بارتولد ۳۴۹  
 بارون روزن ۳۴۸  
 باطن و ظاهر ۱۹۶  
 باطوم ۴۰  
 باغ الهی، لوح ۳۰۱  
 باقر، امام ۳۱  
 باقر ابن عبدالرحیم، شیخ ۲۰۶  
 باقروف ۱۵۲، ۱۵۴  
 بخارا ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۵۹، ۳۴۹  
 بختیاری، خاندان ۲۱۵  
 بدایع الآثار، کتاب ۸۰، ۱۳۵، ۱۷۱، ۲۳۴، ۲۹۳  
 بدخشان ۳۲۶  
 بدیع، کتاب ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۵  
 بدیع الزمان فروزانفر ۱۱۰  
 بدیع الله ۲۵۸  
 بدیع بشری، میرزا ۳۳۹  
 برلین ۲۶۱  
 برهان قاطع، کتاب ۱۲۶، ۳۴۳

الواح خط عندلیب، کتاب ۱۲۴  
 الوهیت و مظهریت، کتاب ۲۱۲  
 امالی، کتاب ۱۵۴  
 امانت، لوح ۲۰۱  
 امانت و دیانت ۱۹۸، ۱۹۹  
 ام کلثوم، زوجه عثمان ۱۵۴  
 امامیه ۲۰۶  
 امانت الهی ۳۶۴، ۳۶۷  
 امتحانات و افتانات ۳۶۱  
 امثال و حکم، کتاب ۵۷  
 امر و خلق، کتاب ۱۴۰، ۱۶۵، ۲۰۱، ۳۵۳  
 امریک - امریکا ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۵۸، ۱۶۰،  
 ۳۵۵  
 امیرالمؤمنین، حضرت ۶۵، ۸۰، ۱۲۰، ۱۲۱، ۲۰۷  
 امیرحسین هروی ۳۰۹  
 امیرکبیر ۱۸۴  
 امین، جناب ۲۳۵  
 انجیل ۸۸، ۱۴۷، ۲۶۱  
 انزلی ۲۵۳  
 انسان کامل ۲۴۲، ۳۱۷  
 انشقاق قمر ۸۸  
 انعام، سوره ۲۹، ۶۷، ۳۱۶  
 انقطاع ۸۰  
 انگلند ۲۶۱  
 انوری ۱۲۶  
 انوشیروان ۳۴۶، ۳۴۷  
 اولیای امور ۱۴۰  
 اویس ۲۸۱، ۲۸۵  
 اهریمن - سروش ۳۳۵، ۳۳۷  
 اهل بیان ۶۳، ۲۰۲  
 اهل حق ۴۰، ۲۸۲  
 ابادی امرالله ۵۱، ۵۵  
 ایاز و محمود ۲۷۱

- بزرگ نوری ۳۲  
 بسط الحقیقه، لوح ۳۴۸  
 بشارت، لوح ۳۵۸، ۳۵۷  
 بشاره النور، کتاب ۳۴، ۱۲۲، ۱۸۵  
 بشرویه ۷۵  
 بشیرالهی ۲۴۸، ۲۵۳  
 بطحاء ۸۸، ۹۲، ۳۰۱  
 بعلبک ۲۷۶، ۲۷۷  
 بغداد ۲۷۴، ۲۷۸، ۲۸۱  
 بقره، سوره ۱۷۷، ۲۹۵  
 بلال حبشی ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶  
 بلقیس ۲۰۹  
 بلیات و مصائب ۲۴۶، ۲۶۳، ۲۶۴، ۳۱۷، ۳۵۱  
 ۳۵۳، ۳۵۷  
 بعمی ۲۳، ۵۲، ۷۶، ۲۲۶، ۳۲۳، ۳۶۰  
 بنکدار، جناب ۷۸  
 بنی اسرائیل ۲۱۳  
 بنی امیه ۱۸۲، ۱۸۳  
 بواسحاق ۱۸۲  
 بودائی ۱۱۱  
 بوستان، کتاب ۷۸، ۷۹  
 بوشهر ۱۴۹، ۳۳۵  
 بولاق ۳۵۷، ۳۶۱  
 بولس ۱۵۲  
 بهاءالله، حضرت ۹، ۲۲، ۳۳، ۴۰، ۴۴، ۵۰، ۶۳،  
 ۷۰، ۹۱، ۹۲، ۱۱۹، ۱۳۹، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۶،  
 ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۹، ۲۱۶، ۲۶۹، ۳۲۹  
 ۳۴۸  
 بهاءالله شمس حقیقت، کتاب ۲۷۸  
 بهائی - بهائیان ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۸  
 بهار روحانی - بهار الهی ۲۱۰، ۲۳۶، ۲۸۲  
 بهجی ۱۲۸، ۳۵۵  
 بهمن میرزا ۲۳۶
- بیابانک ۳۴۰  
 بیان، کتاب ۲۰۲، ۲۰۶، ۳۵۷، ۳۵۸  
 بیت المقدس ۱۹۳  
 بیت حضرت باب ۵۲، ۵۳، ۵۷
- پ**
- پارسی ۵۶، ۱۴۳، ۱۷۱، ۱۷۸، ۲۱۳، ۲۱۵،  
 ۲۹۰، ۳۲۹، ۳۵۴  
 پروسیه ۲۸۹  
 پریشان، کتاب ۶۹  
 بطرس ۱۵۲  
 پورت سعید ۳۵۴  
 پیام بهائی، مجله ۸۷، ۲۲۸، ۳۱۹
- ق**
- قاجیک ۱۴۶، ۲۰۴، ۲۶۱  
 تاریخ ادبیات، کتاب ۲۱۴، ۲۴۹، ۳۰۳، ۳۱۰،  
 ۳۶۰  
 تاریخ ادبی ایران، کتاب ۸۲  
 تاریخ جراید و مجلات ایران، کتاب ۲۶۶، ۲۹۴  
 تاریخ رجال ایران، کتاب ۲۱۵، ۲۶۶، ۲۶۷  
 تاریخ رضاقتاد ۲۷۸  
 تاریخ سمندر ۱۴۱، ۱۵۹، ۲۷۸، ۳۱۹  
 تاریخ شهدای یزد، کتاب ۲۶۷  
 تاریخ نیل زرنندی ۲۰۶، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۵  
 تیریز ۷۵، ۷۸، ۱۲۳، ۱۹۳، ۱۹۹، ۲۰۰، ۳۵۳،  
 ۳۶۰، ۳۶۱  
 تبلیغ امرالله ۵۳، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۲۹، ۲۳۴، ۲۳۸،  
 ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۴۶  
 تجلی - تجلیات ربانیه ۱۰۶، ۲۳۱  
 تجلیات، لوح ۳۵۷، ۳۵۸

ث

ثانی اثنین ۶۵  
ثمارالقلوب، کتاب ۳۴۷

ج

جابر صا ۲۲۰  
جایلسا ۶۳  
جایلقا ۶۳، ۲۲۰  
جامع صغیر، کتاب ۱۱۱  
جامی ۲۱۵، ۲۹۳  
جبرئیل ۸۰  
جعفر، آقامیرزا ۲۴۲، ۲۴۹  
جعفر اصفهانی، گندم پاک کن ۲۰۶  
جعفر صادق، امام ۱۲۱، ۱۵۹  
جعفری، مذهب ۲۰۴، ۳۵۴  
جفر ۵۳  
جلال الدوله ۲۶۳  
جلال الدین رومی ۲۵۶ و نیز نک به رومی و ملا و مولانا  
جلال الدین همائی ۸۷  
جمال ابهی ۳۵، ۱۵، ۱۲۰، ۱۵۱، ۲۱۱، ۳۰۰، ۳۱۷، ۳۲۳، ۳۶۵  
جمال اقدس ابهی ۱۰۱، ۱۲۴، ۱۴۸، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۹۵، ۱۹۶  
جمال الدین افغانی، شیخ (اسدآبادی) ۲۶۲، ۲۶۶  
جمال یروجردی ۳۳۱  
جمال قدم ۹، ۱۰، ۲۰، ۲۱، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۳۰، ۴۴، ۶۴، ۸۴، ۱۰۵، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۸، ۲۲۵، ۲۳۲، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۹، ۲۶۹، ۲۷۲، ۲۷۵، ۲۹۶، ۳۱۵، ۳۳۱، ۳۶۰، ۳۶۶

تحسین افندی ۲۵۶  
تحفه حکیم مؤمن، کتاب ۳۴۳  
تحقیق و عود الهیه ۲۰۲  
تحقیق درباره سعدی، کتاب ۸۲  
تذکره الوفاء، کتاب ۳۴، ۱۲۴، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۹۳  
تذکره شعرای قرن اول بهائی، کتاب ۲۷۸، ۳۳۳  
ترجمه عوارف المعارف ۲۱۴  
ترک ۱۴۶، ۲۰۴  
تسلیم و رضا ۳۰  
تسلیمی، عائله ۱۷۳  
تصوف اسلامی ۲۱۴  
تعالیم الهی ۲۳۵  
تعلیم و تربیت ۲۴۲  
تعمیر بیت شیراز ۵۷  
تفاوت سلائق ۲۲۴  
تفسیر ابوالفتح ۲۸۵  
تفسیر بیت سعدی ۲۷۲، ۲۷۵  
تفسیر کنت کنز ۴۱، ۲۱۰، ۲۱۲، ۳۱۱، ۳۱۲  
تفلیس ۷، ۳۶۴  
تقوم تاریخ امر، کتاب ۲۶۷  
تقوی و تقدیس ۱۹۹  
تقی، آقا سید ۳۴  
تلمود ۳۷، ۲۱۱  
تمدن الملک ۶۸  
تمهیدات عین القضاة، کتاب ۱۱۳  
تزیه و تقدیس ۱۹۹  
توبه، سوره ۶۵  
توحید ۲۱۰، ۲۱۱  
تورات ۹  
توس، انتشارات ۳۴۰  
توقیعات مبارکه، کتاب ۳۰۲  
تومانسکی ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰  
تین، سوره ۲۲۵

- جمال مبارک ۵۲، ۶۶، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۸، ۹۸، ۱۲۳، ۱۴۶، ۱۹۰، ۱۹۲، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۴۲، ۳۲۳
- جمشید ۲۵۶
- جمشید خداداد ۲۳
- جندق ۳۴۰
- جنگ و صلح ۳۶، ۵۰، ۲۳۴
- جواهر الکلام ۲۰۶
- جوانان ۲۰۸
- جود، اسم ۲۱۶
- جهود ۹
- جیحون ۲۲۰، ۳۵۷
- ج**
- چهاروادی ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۷۹، ۲۱۸، ۲۹۶
- چہرہ نما، روزنامہ ۳۵۴، ۳۵۵
- ح**
- حاجی آخوند ۲۹۳، ۳۶۰
- حاجی آقا سنگسری، آقامیرزا ۱۹۳
- حاجی سیاح ۲۶۷
- حافظ شیرازی ۷، ۹، ۱۱، ۳۳، ۷۷، ۸۵، ۱۲۶، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۷۴، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۵، ۲۲۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۳۳۶
- حافظ نامہ، کتاب ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۵، ۱۷۵، ۱۸۲، ۳۳۳، ۳۳۶، ۳۳۵
- حامد الگار ۲۶۶
- حب ۱۱۷
- حب اللہ ۹۳
- حبیب اللہ خان، آقامیرزا ۱۷۹
- حبیب اللہ فآنی ۶۹ و نیز نک بہ فآنی شیرازی
- حبیب مؤید ۲۳۹
- حجاج ۲۵۴
- حجاز ۹۲
- حدود العالم، کتاب ۳۴۹
- حدید، سورہ ۲۵
- حدیقۃ الشعراء، کتاب ۴۶، ۲۱۷، ۳۰۴، ۳۳۳، ۳۴۰
- حرمت امر اللہ ۱۹۹
- حسام الدین ۵۴
- حسن، آقاشیخ ۱۵۲
- حسن ادیب العلماء ۵۵
- حسن، امام ۱۵۲
- حسن بصری ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶
- حسن شیرازی، حاجی میرزا ۲۲۶
- حسن، شیخ ۳۱۴
- حسن صفی علی شاہ، میرزا ۲۲۵
- حسن فرید گلپایگانی ۳۶۱
- حسن ولد ایمان ۳۱
- حسن خاتمہ ۱۲۸
- حسین ابن علی، حضرت ۱۸۳، ۳۵۲
- حسین بشرویہ ای، ملا ۷۷
- حسین، حاجی میرزا ۱۸۵
- حسین عطار، آقامیرزا ۷۲
- حسین من اهل نین، جناب ۲۲۴
- حسین، میرزا ۲۴۸
- حسین منصور حلاج ۱۱۳، ۳۰۸
- حسین علی صراف ۲۳
- حسین قلی ۱۲۳
- حسین قلی جدید الاسلام ۳۶۰، ۳۶۱
- حسین قلی خان بختیاری ۲۱۵
- حسین قلی میرزای موزون ۱۲۴
- حسین نخعی ۲۱۷
- حسین واعظ کاشفی ۲۸۵

عصہ نظامی ۳۰۳  
خوارج ۴۴  
خوانساری ۱۷۶  
خور، قریہ ۳۴۰  
خورشیدخاتم ۶۴  
خوشہ‌ها، کتاب ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۸، ۳۱۹  
خوی ۷۰

د

داود، حضرت ۲۷۱  
درخش ۲۴۲  
درر البیہ، کتاب ۳۶۰  
درفش کاویان ۲۳۶  
درگاہی خاندان کرمانی ۸۲  
درویش ۲۳۱  
درویش (حضرت بہاء اللہ) ۲۳۲  
درویش، آقا ۲۳۲  
دریای دانش، کتاب ۳۵۱  
دلیل المنہاج، کتاب ۳۶۰  
دمشق ۷۸  
دمخ، کوه ۲۸۵  
دنیا، لوح ۱۵۵، ۱۵۸  
دولت آباد ۲۰۶  
دولت و ملت ۱۶۰، ۱۸۲، ۱۹۷، ۲۳۶، ۳۱۸، ۳۱۹  
دہخدا، علی اکبر ۵۷  
دہر، سورہ ۲۴۰  
دیوان اشعار علاء الدولہ سمنانی ۲۱۴  
دیوان حافظ ۷، ۴۳، ۷۷، ۸۵، ۱۲۶، ۱۳۵، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۷۵، ۱۸۲، ۱۸۵، ۲۰۰، ۲۰۵، ۲۳۵، ۲۵۷  
دیوان خاقانی ۲۷۰

حضرت اعلیٰ ۹۸، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۱، ۳۴۶  
حفایت جمال قدم ۱۴۸  
حکمت ۱۹۵، ۲۳۷، ۲۴۲  
حلب ۲۵۶  
حمید سیاح ۲۶۷  
حنا ۲۶۳  
حنظلہ بن صفوان ۲۸۵  
حوا ۱۱۲  
حواریون ۱۴۰  
حیات ابدی ۲۳۷  
حیدرعلی، آقامیرزا ۷۸، ۱۸۴، ۲۰۳، ۲۳۸  
حیفا ۸، ۲۴، ۱۸۴، ۳۳۹

خ

خاتم النبیین ۳۱۱  
خادم اللہ ۴۴، ۹۲، ۱۳۹، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۸، ۲۵۸، ۲۸۹، ۳۱۵ و نسیرنک بہ آقا جان  
خادم اللہ  
خاطرات حبیب، کتاب ۲۳۹  
خاقانی ۱۲، ۱۲۷، ۱۲۹  
خاندان سادات خمس، کتاب ۱۵۲  
خانم افندی ۶۴  
خاور شیرازی ۳۱۱  
خجند ۳۶۰  
خداداد ۴۴، ۴۶  
خدمت امراللہ ۷۲، ۷۳، ۱۱۹، ۲۳۲، ۲۳۹، ۳۶۴  
خراسان ۲۰۳  
خرطومی، حاجی میرزا حسین ۲۲۶  
خسرونامہ عطار ۳۰۹  
خسرو و شیرین ۳۰۳  
خلیل، ابراہیم، حضرت ۷، ۳۵۲  
خلیل، حاجی ۷۳، ۷۷

- دیوان صحبت لاری ۳۲۲، ۳۳۳  
 دیوان عاشق ۳۰۴  
 دیوان قآنی ۶۹، ۸۰، ۳۲۷  
 دیوان قصاید و غزلیات نظامی ۳۰۳  
 دیوان کمال خجندی ۳۵۹  
 دیوان نشاط ۲۱۷
- ذ**
- ذوالنورین ۱۵۱، ۱۵۴  
 ذوالنون ۳۰۸
- ر**
- رؤیا ۶۶  
 راحة الصدور، کتاب ۳۴۷  
 ربابه، امّاللّه ۸۸  
 رب اعلى، حضرت ۱۰۰، ۱۴۱  
 رجال غیب ۲۳۸، ۲۴۰  
 رحیق مختوم، کتاب ۳۳، ۹۸، ۲۲۸، ۲۶۶، ۲۷۸  
 رحیم، میرزا ۳۴۰  
 رشت ۶۱  
 رساله العلیه ۲۵۳، ۲۵۴  
 رساله سیاسیه ۱۷۴، ۱۷۵  
 رساله مدنیّه ۲۴، ۸۱، ۹۷، ۱۱۷، ۲۴۰  
 رستم ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶  
 رسول اللّه، حضرت ۲۵، ۶۵، ۱۲۰  
 رضاخان، آقامیرزا ۱۷۳  
 رضاقلی خان ۱۲۳  
 رضا و تسلیم ۱۰۱، ۳۵۱  
 رضای الهی ۱۲۸، ۱۴۰  
 رضا به قضا ۲۳۲  
 رضوان الملک ۶۸
- رعایت حکمت ۱۹۷، ۲۰۰  
 رفسنجان ۶۶  
 رفیه، زوجه عثمان ۱۵۴  
 رمله اسکندریه ۷۳  
 رنگون ۱۳۹  
 روح الامین ۲۸۲  
 روح اللّه، حضرت ۳۶، ۱۰۴، ۱۴۰، ۱۷۷، ۲۰۴ و  
 نیز نک به مسیح  
 روح اللّه مهربانانی ۲۱، ۹۶  
 رودکی ۳۱۹  
 روسیه ۳۴۸، ۳۵۵، ۳۵۸  
 روضه مبارکه ۵۲  
 رومی ۱۲۳، ۱۹۴ و نیز نک به مولانا  
 ریاض العارفین، کتاب ۲۱۴، ۲۳۵، ۳۱۲  
 ریحانة الادب، کتاب ۲۴۸  
 ریشه های تاریخی امثال و حکم، کتاب ۳۵۶
- ز**
- زادالمعاد، کتاب ۱۲۱  
 زخرف، سوره ۲۹، ۲۷۰  
 زرقان ۱۲۰  
 زلزال، سوره ۲۲۵  
 زمزم ۳۰۱  
 زندگانی میرزا ابوالفضل گلپایگانی، کتاب ۲۱  
 زیارت نامه سیدالشهداء ۱۹۸  
 زین المقربین ۱۵۶، ۲۸۹، ۲۹۴  
 زهراء ۶۴
- ژ**
- ژوکسکی ۳۴۸



س

سیامک منجذب ۴  
 سیریا ۳۵۵  
 سیحون ۳۵۷  
 سیدالشہداء، حضرت ۳۵۲ و نیز نک بہ حسین ابن  
 علی  
 سید قرشی، ابولہب ۱۴۶  
 سمرغ ۲۸۵  
 سینا ۳۰۷، ۲۳۱، ۲۴۷، ۳۶۶

ش

شام ۲۹۴  
 شاہ جہان ۲۴۹  
 شاہ عباس دوم ۲۴۹  
 شاہنامہ فردوسی ۸۳، ۲۰۸، ۲۰۹  
 شبستر ۳۰۷  
 شبلی ۴۱  
 شجرہ انبیا ۱۴۳  
 شرایع الاسلام، کتاب ۲۰۶  
 شرح احوال جناب میرزا ابوالفضائل گلپایگانی ۹۶  
 شرح القصیدہ، کتاب ۳۱۲  
 شرح حدیث کنت کنز ۴۱، ۲۱۰، ۲۱۲، ۳۱۱، ۳۱۲  
 شرح سودی، کتاب ۱۸۲  
 شرح قصیدہ ناثیہ ۲۱۴  
 شرح لغات و مشکلات انوری، کتاب ۱۲۷  
 شرح مننوی شریف، کتاب ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۶۹، ۲۲۰  
 شرح ولی محمد اکبرآبادی، کتاب ۱۱۴  
 شریعتمداری، جناب ۲۴۳، ۲۵۰  
 شفیع کدکنی ۳۰۹  
 شکایت بہ حکومت ۱۹۷  
 شکرشکن، لوح ۳۵۱  
 شکوہ شیرازی ۴۵، ۴۶  
 شمس تبریزی ۴۰

سافرانسیسکو ۲۳۹  
 سبعی افندی ۱۱۷  
 سبحۃ الابرار، مننوی ۲۹۳  
 سجن اعظم ۲۹۱  
 سجن انبار ۲۰، ۲۱  
 سحابی استرآبادی ۲۳۵  
 سروش، جناب ۳۳۵  
 سعادت و شقاوت ۱۰۸  
 سعد زنگی ۲۷۱  
 سعدی (۱)، ۲۰، ۶۴، ۷۸، ۸۱، ۸۲، ۹۳، ۹۴،  
 ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۷۱، ۱۹۰، ۲۳۴،  
 ۲۶۵، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۷، ۳۱۵،  
 ۳۲۸  
 سعدی نامہ، کتاب ۸۲  
 سعید نفیسی ۳۰۳، ۳۴۸  
 سفینہ غزل، کتاب ۳۳۳  
 سلطان آباد ۱۹۸  
 سلمان، لوح ۱۰۵، ۱۱۵، ۲۱۰، ۲۱۲  
 سلمان پارسی ۱۴۶  
 سلمان ہندیجانی، شیخ ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۲۱۱،  
 ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۸  
 وک، رسالہ ۱۵۳، ۱۵۸، ۱۵۹  
 سلیمان، حضرت ۱۸۵، ۲۰۹، ۲۷۱، ۲۸۴، ۲۸۵  
 سمرقند ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۵۸، ۲۵۹  
 سمندر، جناب ۱۴۱، ۲۴۸  
 سمندری، عائلہ ۳۱۹  
 سنائی ۷، ۱۱، ۱۲۷  
 سن پطرزبورگ ۳۴۸  
 سویس ۲۶۶  
 سہیل فرہاد ۴  
 سیاح، حاجی ۲۶۷

**ط**

طاهره قره‌العين ۳۳۲، ۳۳۳  
 طیب، جناب ۳۰۷  
 طرازات، لوح ۳۵۷، ۳۵۸  
 طرازالله سمندری ۱۹۷، ۲۰۰، ۳۱۷، ۳۱۹  
 طف ۸۴، ۸۶  
 طلعت باقی ۲۸۱  
 طور ۱۴۴، ۱۶۶، ۲۲۳، ۲۳۱، ۳۰۷، ۳۱۰  
 طوقان، آ ۱۹۳  
 طه، سوره ۲۱۲  
 طهران ۲۱، ۳۴، ۵۵، ۵۶، ۶۹، ۷۰، ۸۲، ۸۸، ۹۶،  
 ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۲۸، ۱۶۷، ۲۰۷، ۲۱۷،  
 ۲۲۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۵۳، ۲۶۶، ۲۹۰، ۳۲۹،  
 ۳۳۳، ۳۴۰، ۳۶۱

**ظ**

ظاهر و باطن ۱۹۶  
 ظل السلطان ۲۶۳، ۲۶۷  
 ظلم و عدل ۴۴  
 ظهورالحق، کتاب ۱۹۳، ۲۲۶  
 ظهور جمال قدم ۲۳۱

**ع**

ع، سید ۲۰  
 عاشق اصفهانی ۳۰۴  
 عالم طبیعت ۲۹۲  
 عباس ۲۶۵  
 عباس فروغی بسطامی ۳۲۷  
 عبدالهه، جناب ۷۷  
 عبدالهه، حضرت ۷، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۸، ۲۹، ۳۰،

شوخی و مطایبه نک به مزاح - مطایبه

شوری، سوره ۲۱۲  
 شوکت باجی ۱۹۹  
 شهاب سلیل فتح اعظم ۲۱۳  
 شیخ، لوح ۱۴۸  
 شیرمحمدخان ۲۱۹  
 شهداء ۹۸، ۹۹، ۲۶۳، ۲۶۴  
 شهدای یزد ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۷  
 شیراز ۵۱، ۵۲، ۵۷، ۶۸، ۶۹، ۲۴۸، ۳۳۳  
 شیعه ۱۵۶  
 شیعیان ۲۰۴

**ص**

ص، سوره ۲۵۰  
 صائب تبریزی ۲۴۹  
 صادق گوهرین، سید ۵۴  
 صافات، سوره ۳۸  
 صبر و تحمل ۲۱۹  
 صحاح اللغة ۶۹  
 صحبت لاری ۳۳۲، ۳۳۳  
 صدر شیرازی ۱۰۶  
 صفی علی شاه ۲۲۵، ۲۲۶  
 صلح و جنگ ۳۶، ۵۰، ۲۳۴  
 صمد موحد ۳۰۹، ۳۱۰  
 صور اسرافیل ۱۶۰  
 صهیب ۱۴۳، ۱۴۶

**ض**

ضحاک ۳۲۷  
 ضیاءالله ۲۵۸

- عنايات عاليات ۲۰۷  
 عثمان ابن عفان ۱۵۴  
 عجايب المخلوقات، كتاب ۲۸۵  
 عداس آشوري ۱۴۶  
 عدسيه ۸  
 عدل و ظلم ۴۴  
 عدم مداخله در امور سياسيّه ۱۴۰، ۱۸۰  
 عراق ۲۱۳، ۲۹۴، ۳۵۷، ۳۶۰، ۳۶۱  
 عراقى ۳۱۱  
 عرب ۱۵۲  
 عرفاء ۱۰۵  
 عرفات ۲۵۴  
 عزيزالدين كاشانى ۲۱۴  
 عزالدين محمود كاشانى ۳۱۲  
 عزرائيل ۲۸۲  
 عزيزالله جذاب ۸۴، ۸۵، ۳۲۳  
 عزيزالله ورفا ۵۰، ۵۵، ۳۵۴  
 عزيزخان، حاجى ۸۷  
 عشق آباد ۱۲۸، ۱۵۹، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۵  
 عشق نامه، كتاب ۲۱۴  
 عطاءالله، آقا ۲۷۱  
 عطاءالله، دكتور ۲۱۹، ۲۵۳  
 عطاءالله خان، ميرزا ۳۰  
 عطار، جناب ۳۳۱، ۳۳۴  
 عطار نيشابورى ۷، ۱۱، ۳۵۳  
 عظمت امر الهى ۲۳۵  
 عفت كرباسى ۳۰۸  
 عقل نامه، كتاب ۲۱۴  
 عقل و عشق ۳۵۳  
 عكا ۷۳، ۱۲۸، ۱۳۲، ۲۰۸، ۲۹۴، ۲۹۵  
 علماء ۹۸، ۳۱۸  
 على ال داود، سيد ۳۴۰  
 على، آقاسيد ۲۴۵
- ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۵۰، ۵۱،  
 ۵۲، ۵۳، ۵۸، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۶۶، ۶۸، ۶۹،  
 ۷۰، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۸۱، ۸۴، ۸۷، ۸۸، ۹۵،  
 ۱۰۳، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۳۵،  
 ۱۴۰، ۱۵۷، ۱۷۰، ۱۷۴، ۱۸۴، ۱۹۴، ۱۹۷،  
 ۲۳۲، ۲۴۸، ۳۰۲، ۳۱۷، ۳۳۱
- عبدالبهاء، ميرزا محمد ۲۳۱  
 عبدالبهاء، سيد يحيى ۶۴  
 عبدالجبار مستوفى ۲۵۲، ۲۵۴  
 عبدالحسين آواره ۱۷۰، ۱۸۰  
 عبدالحسين تمدن المللك ۶۹  
 عبدالحسين، جناب ۲۸، ۲۹  
 عبدالحسين، حاجى ۷۶  
 عبدالحسين خان ۷۴  
 عبدالحسين زرّين كوب ۳۴۸  
 عبدالحسين سمندرزاده ۱۵۹، ۳۱۷  
 عبد الحميد شكوه شيرازى ۴۵، ۴۶  
 عبدالرحمن جامى ۲۱۵، ۲۹۳  
 عبدالرحيم پدر صائب تبريزى ۲۴۹  
 عبدالصمد ۱۰۰  
 عبدالقادر گيلانى ۳۱۵، ۳۱۶  
 عبدالكريم ۲۷۴  
 عبدالكريم جيلى ۱۱۵  
 عبدالكريم ماهوت فروش ۱۰۰  
 عبدالله، آقاسيد ۵۳، ۱۲۴  
 عبدالله بن زيد علوى ۲۵۴  
 عبدالمجيد، حاجى ۷۷  
 عبدالمجيد، آقا ۷۷  
 عبدالمحمد ايرانى على زاده ۳۵۴  
 عبدالمهدى هائى ۷۳  
 عبدالواحد آمدى ۱۷۶  
 عبدالوهاب ۲۱۱  
 عبدالوهاب نشاط اصفهانى ۲۱۶، ۲۱۷

- علی، آقا شیخ ۱۵۸، ۱۵۹  
 علی امیرالمؤمنین، حضرت ۱۷۵، ۳۲۸  
 علی، آقامیرزا ۷۲  
 علی، لوح ۳۴۸  
 علی، میرزا (یحیی ازل) ۲۷۷، ۲۷۸  
 علی اصغر امین السلطان ۲۱۵  
 علی افغان، سید ۳۴۶  
 علی اکبر ۶۶  
 علی اکبر، آقا ۸۴، ۹۲، ۱۶۷، ۳۳۷  
 علی اکبر ایادی ۵۵، ۲۶۷، ۲۹۳، ۳۵۷، ۳۶۰، ۳۶۶، ۳۶۷  
 علی اکبر، جناب ۲۳۷، ۲۴۳  
 علی اکبر، حضرت ۸۴، ۸۶  
 علی اکبر رفسنجانی ۱۹۷، ۲۰۰  
 علی اکبر، میرزا ۳۰، ۳۲۸  
 علی اکبر میلانی ۲۲۹، ۳۶۴، ۳۶۷  
 علی اکبر، میرزا (نخجوانی) ۳۵۰  
 علی پاشا صالح ۸۲  
 علی توانگر ۴  
 علی حیدر - آقا ۱۵۷  
 علی خان اصفهانی، میرزا ۱۲۶  
 علی خان سردار اسعد ۲۱۵  
 علی خباز، مشہدی ۱۱۹  
 علی رشتی ۸۲  
 علی فروینی ۳۴  
 علی قلی، جناب ۲۷۴  
 علی گلشن، میرزا ۶۹  
 علی محمد، آقامیرزا ۳۶۱  
 علی محمد ابن اصدق ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۷۴، ۳۴۳  
 علی محمد (دکتر)، میرزا ۲۹۰، ۲۹۵  
 علی محمد خان پدر شکوہ شیرازی ۴۶  
 علی محمد خان سررشته دار ۲۰۸، ۲۰۹  
 علی محمد طیب ۲۴۶
- علی محمد کربلانی، حاجی ۱۹۴  
 عموقزی، ۱۰۲  
 عنذلیب، جناب ۱۰۳، ۲۱۰  
 عنذلیب، مجلہ ۲۶۷، ۲۸۵  
 عنصری ۱۷۵  
 عنقای مغرب ۲۸۲، ۲۸۴  
 عنکیوت، سورہ ۱۲۹  
 عوالی اللثالی، کتاب ۴۱  
 عهد و میثاق ۲۸، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۵۱، ۲۳۷، ۲۳۸، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶  
 عیسی ابن مریم ۳۴، ۴۵، ۱۱۲، ۱۲۰ و نیز نک بہ مسج  
 عین القضاء ہمدانی ۱۱۳  
 عینہ، قصیدہ ۱۱۴
- ## غ
- غردالحکم و دررالکلم، کتاب ۱۷۶  
 غزالی، امام محمد ۱۷۵، ۲۷۷  
 غزلیات شمس ۵۴، ۲۸۴  
 غصن اعظم ۲۸۹  
 غفارخان ۱۰۰  
 غلامحسین ۲۰، ۲۴۹  
 غلامحسین، نجل احمد ۲۱۴  
 غلامحسین خان ۱۲۳  
 غلامحسین زائر ۲۴۲  
 غلامحسین یوسفی ۸۲، ۸۳، ۱۲۹، ۱۷۱، ۲۷۷، ۳۱۶، ۳۴۷  
 غلامرضا، حاجی، امین امین ۱۲۸
- ## ف
- فائزہ ۲۲۹

- ۲۳۷ فاران  
 ۳۳۳، ۲۲۰، ۶۸، ۵۷، ۵۲ فارس  
 ۵۲، ۵۱ فاروقی  
 ۳۱۵، ۲۵۰، ۲۴۴ فاضل شیرازی  
 ۱۳۳ فاطمہ، سورہ  
 ۷۷ فاطمہ  
 ۴۶ فتح، سورہ  
 ۲۱۳ فتح اعظم، خاندان  
 ۳۲۷ فخری، حاجی میرزا آقاسی  
 ۳۶۰ فرائد، کتاب  
 ۲۶۵، ۱۷۷، ۹۷ فرنسا  
 ۲۰۷ فردوسی  
 ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۵ فرعون  
 ۲۸۴، ۱۱۴  
 ۳۱۵، ۶۳ فرقان  
 ۲۹۴ فرهنگ، جریدہ  
 ۲۸۵ فرهنگ اساطیر، کتاب  
 ۵۵ فرهنگ لغات  
 ۳۴۴ فرهنگ معین  
 ۸۳، ۸۲ فریدون  
 ۲۹۳، ۹۱ فقر و فنا  
 ۳۲۹ فناء - بقاء  
 ۸۷ فنون بلاغت و ضاعات ادبی، کتاب  
 ۴۶ فیروز آباد  
 ۱۹۰ فیض اللہ صبحی مہندی  
 ۲۵۳ فیض - فیوضات الہی  
 ۱۰۶ فیض کاشانی  
 قائم موعود ۶۳  
 ۳۳۳، ۶۹، ۶۹ فاجار  
 ۳۱۶ قادریہ  
 ۱۱۳ قادسیہ  
 ۴۵ قارون  
 ۵۲، ۵۱ قاسم علی فاروقی  
 ۲۸۵ قاف، کویہ  
 ۳۱۲، ۲۰۷، ۱۵۹ قاموس ایقان، کتاب  
 ۲۶۶، ۲۶۵، ۲۶۲ قانون، روزنامہ  
 ۳۶۱، ۲۹۵ قاهرہ  
 ۲۰۷ قبرس  
 ۱۰۴ قبطیان  
 ۶۴ قدسی  
 ۳۶۱، ۳۰۸، ۳۰۷، ۱۷۷، ۱۳۱، ۶۷ قرآن  
 ۲۷۶، ۱۱۷، ۱۱۷ قرب و بعد  
 ۲۶۷، ۲۶۶ قرہ فوش  
 ۶۵ قریش  
 ۳۰۷، ۱۴۱، ۸۷، ۷۷، ۷۳، ۶۱، ۲۸، ۲۳ قزوین  
 ۳۳۶ قشیری  
 ۳۳۶ قشیریہ، رسالہ  
 ۲۸۶ قصص، سورہ  
 ۳۵۱، ۳۰ قضا و رضای بہ آن  
 ۱۰۱، ۳۰ قضا و قدر  
 ۳۰۲ قم  
 ۱۰۰، ۹۸ قوام الدیوان  
 ۲۶۳ قیافا  
 ۲۰۲ قیامت  
 ۱۰۶ قیام ظہوری

## ق

## س

- ق، سورہ ۲۷۷  
 ۳۲۷، ۳۲۶، ۸۰، ۶۸، ۸۰ قآنی شیرازی  
 قائم مقام ۳۲، ۶۱  
 کاتولیک ۱۷۷  
 کاظم ارتیمانی ۳۰۴

کنعان ۲۸۴  
کوفه ۸۶، ۲۵۴  
کهف، سوره ۱۵۳  
کیمیای سعادت، کتاب ۱۷۵

## س

سگر ۳۵۶  
گلزار ادب، کتاب ۲۱۷  
گلستان سعدی ۶۹، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۱۲۹، ۱۷۱،  
۱۷۲، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۲۸،  
۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸  
گلشن راز، کتاب ۳۰۸، ۳۰۹  
گنجه ۳۰۳  
گنجینه گنجوی، کتاب ۳۰۳  
گندم پاک کن ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۶

## ل

لثالی درخشان، کتاب ۲۰۷، ۲۷۸  
لارستان ۳۳۳  
لیاب الالباب، کتاب ۳۴۸  
لبنان ۲۷۷  
لغت نامه دهخدا ۱۷۵  
لکناهو ۱۱۴  
لمعات، کتاب ۳۱۱  
لندن ۵۶، ۲۶۵، ۲۶۶، ۳۲۸  
لوندره ۲۸۹  
لیلی ۵۸، ۵۹، ۱۸۵  
لیلی بنت ابی مره ۸۶  
لیلی و مجنون ۵۹، ۳۰۳

کاظم رشتی، سید ۳۱۲  
کاظم سمندر، شیخ ۱۳۹، ۱۴۱  
کاظم، ملا ۳۲۶  
کامازوف ۳۴۸  
کانادا ۴

کاوشی در امثال و حکم، کتاب ۲۵۳، ۲۵۴  
کاوه، جریده ۳۵۵  
کتاب شناسی نظامی ۳۰۳  
کتاب عهد ۳۵۸  
کتاب قرن بدیع ۲۷۸  
کتاب مقدس ۳۰۷  
کثرت - وحدت ۲۸۱  
کریلا ۸۶، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۹۳، ۳۳۲، ۳۵۲  
کرمانشاه ۱۰۰، ۱۵۸  
کرمانشاهان ۱۰۰  
کسری ۳۲۷

کشف المحجوب، کتاب ۴۱، ۳۳۶

کعبه ۳۱۵، ۳۱۶، ۲۵۴

کلمات فردوسی ۳۵۷، ۳۵۸

کلمات مکتونه ۷۱

کلمات مکتونه فیض کاشانی ۳۲۹، ۳۳۰

کلمة الله ۲۳۴، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۸۹، ۲۹۳

کله دره ۲۳۲

کلیات سعدی ۲۰، ۹۴، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۹۱، ۲۳۴،

۲۷۱

کلیات عراقی ۳۱۱

کلیات یغما ۳۴۰

کلیم، جناب ۲۷۳

کلیم، حضرت ۱۰۴، ۲۳۱، ۳۰۷ و نیز نکت به موسی

۲۴۶ کلیمی

کمال الدین اسماعیل ۱۲۷

کمال الدین حسین واعظ کاشفی ۲۵۵

کمال خجندی ۳۵۹، ۳۶۰

م

- مجموعه خطابات، کتاب ۶۱  
مجموعه مکاتیب، کتاب ۲۸، ۳۱، ۵۲، ۹۵، ۱۵۱،  
۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۲۹، ۲۹۱، ۳۳۱  
مجنون ۵۸، ۵۹، ۱۸۵  
مجوسی ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۵۶  
محاضرات، کتاب ۲۴۰، ۳۱۷  
محاضرات الادباء، کتاب ۸۲  
محبت ۲۳۰، ۲۳۶  
محبوب عالم، کتاب ۱۱۵  
محرّم، آقامیرزا ۷۶، ۳۶۵  
محسن افندی ۲۰۸، ۲۵۶  
محسن فیض کاشانی، ملا ۳۲۹  
محفل روحانی ۵۰، ۵۵، ۲۰۸، ۳۱۹  
محمّد، آفاسید ۱۹۹  
محمّد، حاجی آقا ۷۴، ۱۱۹، ۲۸۳  
محمّد رسول اللہ، حضرت ۲۵، ۶۵، ۱۲۰  
محمّد، درویش ۲۳۱  
محمّد، میرزا (عبدالہاء) ۲۳۱  
محمّد ابراہیم خلیل قزوینی ۷۷  
محمّد ابراہیم کاشانی ۱۲۴  
محمّد اسمعیل، حاجی ۷۷  
محمّد اصفہانی، سید ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۸، ۲۹۵  
محمّد باقر خان شیرازی ۱۹۴، ۳۶۵  
محمّد باقر مجتہد (صحبت لاری) ۳۲۲، ۳۳۳  
محمّد بن محمود طوسی ۲۸۵  
محمّد تبریزی ۳۰۰  
محمّد تقی ۲۱۱  
محمّد تقی سپہر کاشانی ۳۲۷  
محمّد تقی نجفی، لوح ۲۰۷  
محمّد جعفر محبوب ۶۹  
محمّد حسن ۱۹۴  
محمّد حسن، جناب ۲۷۴  
محمّد حسن ضریر، میرزا ۷۷  
مآخذ اشعار، کتاب ۴، ۷، ۸، ۲۶، ۸۵، ۹۹، ۱۱۵،  
۱۵۳، ۱۹۶، ۲۴۳  
مائدہ آسمانی، کتاب ۱۴۹، ۲۰۲، ۲۳۲، ۲۶۶،  
۲۷۲، ۲۷۸، ۳۲۸، ۳۶۲  
مازندران ۷۲  
مؤسسہ ایادی، کتاب ۱۴۱، ۲۰۰، ۳۱۹  
مؤسسہ معارف بہائی ۴  
مؤمنین، سورہ ۲۵، ۳۱۰  
ماوراءالنہر ۳۶۰  
ماہ سلطان ۲۲۹  
مثلا و حکمتہا، کتاب ۲۱۴، ۲۱۵  
مثنوی مولوی ۸، ۹، ۱۲، ۲۴، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۸،  
۴۱، ۵۴، ۶۰، ۶۳، ۸۹، ۹۱، ۹۵، ۹۷، ۹۹،  
۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۷،  
۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۵۳، ۱۵۸،  
۱۶۰، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۹، ۱۸۹،  
۱۹۶، ۲۱۲، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۸، ۲۳۹، ۲۴۰،  
۲۵۰، ۲۵۲، ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۸۴، ۳۱۴  
مثنوی مولوی (طبع جعفری) ۱۶۹  
مجدالدین خلیل ۲۶۹  
مجلسی ۱۲۱  
مجمع الفصحاء، کتاب ۴۵، ۴۶، ۸۵، ۲۴۹، ۳۱۱  
مجموعہ آثار، کتاب ۱۰، ۱۸۴  
مجموعہ آثار شیخ محمود شبستری، کتاب ۳۰۹،  
۳۱۰  
مجموعہ آثار مبارکہ، کتاب ۱۹۴، ۱۹۵  
مجموعہ آثار یغمانی جندقی ۳۴۰  
مجموعہ الواح، کتاب ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۵۵، ۲۱۲  
مجموعہ الواح مبارکہ بہ افتخار بہائیان پارسی، کتاب  
۱۹۲  
مجموعہ ای از الواح جمال اقدس ابہنی، کتاب ۲۹۵

- محمود شپستری، شیخ ۳۰۸  
 محمود سیکتگین ۳۴۷  
 محمود شریعتمدار ۲۴۲  
 محمود و ایاز ۲۷۱  
 محیی الدین قاضی خاتقین ۱۵۹  
 مخالفت با امرالله ۳۵۷  
 مختارنامه عطار ۳۰۹  
 مخزن الاسرار، کتاب ۳۰۳  
 مدنیه، رساله ۱۷۷، ۱۷۸  
 مدینه ۱۴۶، ۱۸۲  
 مروج الذهب، کتاب ۲۸۵  
 مره بن منقذ ۸۶  
 مزاج - مطایبه ۳۱، ۶۴، ۶۸، ۱۳۱، ۲۲۰، ۲۴۳، ۲۹۰  
 مسجد اقصی ۲۲۹  
 مسعود افندی ۲۵۶  
 مسعود میرزای ظل السلطان ۲۶۷  
 مسلمین ۱۱۳، ۳۵۶  
 مسیح، حضرت ۹، ۳۷، ۸۸، ۱۳۷، ۱۷۸، ۲۰۴، ۲۹۲، ۳۳۵ و نیز نک به عیسی ابن مریم  
 مسیحیان ۹  
 مشرق الاذکار ۲۳  
 مشکین قلم ۱۹۵  
 مشهد ۶۹، ۱۹۷، ۳۱۸  
 مصائب و بلیات مظاهر مقدسه ۱۸۰  
 مصائب و بلايا ۱۹۷، ۲۴۳  
 مصابیح هدايت، کتاب ۷۷، ۸۵، ۱۲۴، ۱۳۳، ۱۴۱، ۱۵۹، ۱۹۶، ۲۸۳، ۳۲۳، ۳۳۰  
 مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة، کتاب ۲۱۴  
 مصر ۵۶، ۷۳، ۷۵، ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۳۹، ۲۲۰، ۲۸۱، ۳۳۵، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۶۱، ۳۶۵  
 مصطفی، حضرت محمد ۳۸  
 مطالع الاتوار، کتاب ۲۰۶، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۵
- محمد حسن مهدوی اردبیلی ۸۲  
 محمد حسن نجفی، شیخ ۲۰۳، ۲۰۶  
 محمد حسین - آقا ۱۹۰، ۱۹۹  
 محمدخان فرهنگ الممالک ۲۹۴  
 محمدخان محلاتی ۲۹۰  
 محمدرفیای اصفهانی ۱۵۹، ۳۴۸، ۳۴۹  
 محمدرفیاء بزرگر خالقی ۳۰۸  
 محمدشاه قاجار ۶۸، ۳۲۶  
 محمدطاهر المصیری، حاجی ۲۶۷  
 محمد علاقه بند، حاجی ۳۲، ۳۴، ۳۸، ۵۸، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۹۰، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۱۶، ۲۲۳، ۲۴۷  
 محمدعلی بهانی ۱۳۱، ۱۳۳، ۳۲۹، ۳۳۰  
 محمدعلی خان، میرزا ۲۵۳  
 محمدعلی خان فراگزلو ۲۶۶  
 محمدعلی زرقانی ۱۲۰  
 محمدعلی سلمانی، آقا ۲۷۲، ۲۷۸  
 محمدعلی صائب تبریزی ۲۴۹  
 محمدعلی محلاتی ۲۶۷  
 محمدعلی ناقص اکبر ۳۳۱  
 محمدعلی نجار - آقا ۲۳۸، ۲۴۰  
 محمدعلی نهري ۶۴  
 محمد عوفی ۳۴۸  
 محمد قزوینی ۳۴۷  
 محمدکاظم، جناب ۱۸۹  
 محمدمصطفی بغدادی ۲۹۴، ۳۶۱  
 محمد مهدی خان زعيم الدوله ۳۶۱، ۳۶۲  
 محمد ناطق، آقا شیخ ۲۸۳  
 محمدنبیل قزوینی ۱۴۱  
 محمودخان مستوفی ۲۰۳، ۲۰۶  
 محمودخان، میرزا ۳۴  
 محمودخان افشار ۲۹۴  
 محمود زرقانی، میرزا ۹، ۸۰، ۱۲۰، ۱۳۵، ۱۷۱، ۲۳۴، ۲۹۲



- منصور حلاج ۹۸، ۹۹  
 منطق الطیر، کتاب ۳۵۳  
 من مکاتیب، کتاب ۲۹۰  
 منوچہری ۱۷۵  
 منہاج الطالبین، کتاب ۳۶۰  
 منیرہ خانم (فاطمہ) ۶۴  
 مواہب علیہ، کتاب ۲۸۵  
 موزون میرزا ۱۲۴  
 موسیٰ، حضرت ۷، ۸، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۶۶، ۱۸۹، ۲۲۳، ۲۷۲، ۲۷۹، ۲۸۴، ۳۰۷  
 موسیٰ، سلیل ابراہیم ۲۱۳  
 موصل ۱۴۶  
 مولانا - مولوی ۷، ۸، ۱۱، ۲۸، ۳۸، ۵۴، ۶۳، ۸۹، ۹۱، ۹۵، ۹۷، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۳۳، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۹، ۱۹۶، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۳۹، ۲۵۹، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۹۶، ۳۱۴، ۳۶۷  
 مہدی، آفاسید ۱۳۹  
 مہدی آخرالزمان ۶۹  
 مہدی اخوان صفا ۷۲، ۷۷، ۱۹۲، ۱۹۶  
 مہدی خان زحیم الدولہ ۳۶۱، ۳۶۲  
 مہدی قاضی رشتی، میرزا ۲۹۵  
 مہدی قلی میرزا ۱۲۴  
 میانج ۵۳، ۱۲۴  
 میر، تکیہ ۲۹۴  
 میرزا آفاسی، حاجی ۳۲۷  
 میرزا آقای افغان ۵۲، ۵۷  
 میرزا آقای قائم مقامی ۱۹۳، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۱  
 میرزا آقا، جناب ۲۳۶  
 میرزا جانی، حاجی ۳۰۲  
 مظہر العجائب ۱۲۰، ۱۲۱  
 مظہر گجراتی ۸۵  
 معاویہ ۱۲۰، ۱۸۲  
 معتمد الدولہ، منوچہرخان ۳۴۶  
 معتمد الدولہ نشاط اصفہانی ۲۱۷  
 معراج ۴۰  
 معلم حبیب آبادی ۶۹  
 معلمی ۲۴۲  
 مفاتیح الاعجاز، کتاب ۳۰۸  
 مفتاح الجنات، کتاب ۱۲۱  
 مفتاح باب الابواب، کتاب ۳۶۱  
 مفید، شیخ ۱۵۴  
 مقصود، لوح ۲۹۵  
 مقصود، میرزا ۲۸۹، ۲۹۴  
 مکاتیب، کتاب ۴۱، ۵۹، ۷۴، ۷۶، ۸۸، ۹۷، ۱۰۳، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۷۳، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۹۳، ۱۹۶، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۲۹، ۲۴۴، ۲۹۱، ۳۰۷، ۳۱۱، ۳۵۲  
 مکارم الآثار، کتاب ۶۹، ۳۳۳  
 مکتب خانہ من ینظہرہ اللہ ۲۰۳، ۲۰۵  
 مگہ ۶۵، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۸۳، ۲۴۹  
 سلا (ملای رومی) ۲۴، ۳۱، ۹۹، ۱۰۳، ۱۹۲، ۲۰۴، ۲۱۹، ۲۳۹، ۲۵۳، ۲۸۳  
 ملاصدر (صدر شیرازی) ۱۰۶  
 ملک خان، میرزا ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۶  
 ملکوت ۱۴۷  
 مناجات ۹۲، ۱۴۴، ۱۵۷  
 منتخبات اشعار صائب ۲۴۹  
 منتخبات مکاتیب، کتاب ۱۵۰، ۱۹۲  
 منتهی الارب ۱۷۵  
 منشآت قائم مقام، کتاب ۳۲  
 منشادی ۱۳۹، ۱۹۰  
 منصور، محمد ابراہیم کاشانی ۱۲۳، ۱۲۴

میرفندرسکی ۶۱، ۶۲

ن

نعل، سوره ۲۰۹  
 نوح، حضرت ۱۲۹، ۲۴۳  
 نور، سوره ۲۴، ۲۱۷، ۲۴۹  
 نور ۱۴۶، ۱۴۷  
 نورالدین، میرزا ۲۱۳  
 نوریہ ۷۷  
 نوشیروان عادل ۳۴۶، ۳۴۷  
 نهاوند ۱۵۲، ۳۰۰، ۳۱۴  
 نہج البلاغہ، کتاب ۳۲۸  
 نہ شرقی، نہ غربی، کتاب ۳۴۸  
 نیاز، حاجی ۳۶۵  
 نی ریز ۲۴۷

نادعلی، میرزا ۱۲۰  
 ناظر، جناب ۱۵۵، ۱۵۹  
 ناقصین ۹۹، ۲۳۷  
 نایب السلطنہ ۱۰۰  
 نبوت عامہ ۱۱۱  
 نجف ۲۰۶  
 نجم، سوره ۲۴۹  
 نجم العرفان، رسالہ ۲۲۶  
 نجم باختر، مجلہ ۵۰، ۲۳۹، ۳۶۵  
 نخجوان ۳۵۳  
 نزاع و جدال ۳۵۷  
 نساء، سوره ۶۷

و

وادی ایمن ۲۳۱  
 وان ۱۴۳، ۱۴۶  
 وحید دستگردی ۳۰۳  
 وحید رأفتی ۱۳  
 وحدت - کثرت ۱۰۶  
 وحدت عالم انسانی ۷۱، ۱۶۰، ۲۹۰  
 ورقہ مبارکہ علیا، حضرت ۳۰۲  
 وصی - وصایت ۱۵۶  
 وعود الہیہ ۲۰۲  
 ولتر ۱۷۷، ۱۷۸  
 ولی امراللہ، حضرت ۸  
 ولید ابن عتبہ ۱۸۰، ۱۸۲

نشاط اصفہانی ۲۱۶، ۲۱۷  
 نصراللہ، آقا سید ۴۴، ۷۷  
 نصراللہ خان ۱۴۳، ۱۴۶  
 نصراللہ باقروف ۲۰۴  
 نصاری ۱۱۳، ۱۵۶، ۳۵۶  
 نصرانی ۱۱۱  
 نصرانیان ۹  
 نصیحۃ الملوک، کتاب ۲۷۷  
 نظامی گنجوی ۳۰۳، ۳۰۴  
 نظرعلی، آقا شیخ ۲۸۲  
 نعمت اللہ ذکائی بیضائی ۲۷۸، ۳۳۲  
 نعیم اصفہانی ۵۵، ۳۶۰  
 نفحات الانس، کتاب ۳۱۲  
 نفس امارہ ۲۹۲  
 نقطہ اولی، حضرت ۶۳، ۲۰۳  
 تقی خان سرتیب ۲۹۴  
 تقی کمرہ ای ۲۴۹

ہ

ہادی دولت آبادی، حاجی ملا ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۷،  
 ۲۱۵  
 ہامون ۳۱۷، ۳۱۸

بحیائینہا ۲۰۵، ۲۱۳، ۳۵۴، ۳۵۵	ہائری ماسہ ۸۲
یزد ۵۲، ۲۳۱، ۲۴۳، ۲۶۳، ۲۶۴، ۳۵۸	ہجویری ۴۱، ۳۳۶
یزید ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۳	ہدایت طبرستانی ۲۱۷
یس، سورہ ۳۶۷	ہزاربیتی، لوح ۹۸، ۹۹
یعقوب، حضرت ۲۸۱، ۲۸۴	ہفت اورنگ ۵۹، ۲۹۴
یعقوب اصفہانی ۲۶۵	ہفت پیکر ۳۰۳
یغما، خاندان ۳۴۱	ہفت وادی، رسالہ ۹۱، ۱۴۸، ۱۵۳، ۱۵۹، ۲۵۲
یغمای جندقی ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱	ہما ناطق ۲۶۶
یغما، مجلہ ۳۳۹	ہمدان ۴۶
یمن ۲۸۱	ہند ۲۰۴
یوحنا ابن داود ۱۷۸	ہندوستان ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۴۹، ۳۳۳، ۳۶۵
یوحنا ۱۵۲	ہونولولو ۳۱۸
یوسف، حضرت ۲۸، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۸، ۲۲۹	ہویہ، ورقہ ۳۰۱
۲۷۱، ۲۸۱، ۲۸۴، ۳۰۸	ہیئت تفتیشیہ ۹۹
یوسف رشتی، میرزا ۳۴۸	
یوسف رحمانی ۱۵۰	
یوم الہی ۳۲۶	
یوم الجمع ۱۴۹	
یوم نشور ۲۱۰	
یہود - یہودی ۸، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۵۲، ۱۵۶، ۲۰۴	
۲۱۱	
	<b>ی</b>
	یازان پارسی ۲۹۲
	یثرب ۸۸
	یحییٰ، سید ۶۴، ۶۵، ۱۶۸
	یحییٰ ازل، میرزا ۲۳، ۷۸، ۱۴۱، ۱۴۸، ۲۰۷
	۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۸، ۳۲۸
	یحییٰ، حاجی میرزا، دولت آبادی ۲۱۳، ۲۱۵
	یحییٰ معدانی ۳۵۲



# کتاب شناسی



## کتاب‌شناسی

در صورت ذیل اسامی کتب و مجلات به ترتیب حروف الفباء و بر حسب عنوان آنها که در متن این کتاب به کار رفته مرتب شده است:

عنوان	مشخصات کامل
آثار	حضرت بهاء‌الله، آثار قلم اعلیٰ (ط: م م م، ۱۲۰-۱۳۴ ب)، ۷ ج.
احادیث مثنوی	بدیع الزمان فروزانفر، احادیث مثنوی (ط: امیرکبیر، ۱۳۴۷ ه.ش.).
اسرار	اسدالله فاضل مازندرانی، اسرارالانوار (ط: م م م، ۱۲۴-۱۲۹ ب)، ۵ ج.
اصول کافی	محمد بن یعقوب الكلینی، الاصول من الکافی (ط: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۳۵ ه.ش. / ۱۳۷۵ ه.ق.)، ۲ ج.
الواح خط عندلیب	حضرت بهاء‌الله، مجموعه الواح مبارکه حضرت بهاء‌الله عکسبرداری شده از روی خط علی اشرف لاهیجانی (عندلیب) (ط: م م م، ۱۳۲ ب).
الوهیّت و مظهریّت	علی‌مراد داودی، الوهیّت و مظهریّت (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۹۱ م)، تهیّه و تنظیم وحید رأفتی.
امالی	شیخ مفید، محمد بن محمد عکبری بغدادی، امالی (مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۶۴ ه.ش.)، ترجمه حسین استاد ولی.

- امثال و حکم  
 علی اکبر دهخدا، امثال و حکم (ط: امیرکبیر، ۱۳۶۳ ه.ش.)، ۴ ج.
- امر و خلق  
 اسدالله فاضل مازندرانی، امر و خلق (لانگنه‌این: لجنه نشر آثار، ۱۴۱-۱۴۲ ب)، ۴ ج در دو مجلد.
- ایقان  
 حضرت بهاء‌الله، ایقان (قاہرہ: فرج‌الله زکی، ۱۹۳۳ م).
- بدایع الآثار  
 محمود زرقانی، بدایع الآثار (لانگنه‌این: لجنه نشر آثار، ۱۹۸۲ م)،  
 طبع دوم، ۲ ج.
- بشارۃ النور  
 حضرت بهاء‌الله - حضرت عبدالبهاء، بشارۃ النور (لانگنه‌این:  
 لجنه نشر آثار، ۱۴۰ ب).
- بوستان  
 سعدی، بوستان سعدی (ط: خوارزمی، ۱۳۵۹ ه.ش.)، تصحیح و  
 توضیح غلامحسین یوسفی.
- بهاء‌الله شمس  
 حقیقت  
 حسن موقر بالیوزی، بهاء‌الله شمس حقیقت (آکسفورد: جورج  
 رونالد، ۱۹۸۹ م)، ترجمه دکتر مینو درخشان (ثابت‌راسخ).
- پیام بهائی  
 مجله پیام بهائی، نشریه محفل روحانی ملی بهائیان فرانسه،  
 ۱۹۷۹-
- تاریخ ادبیات  
 ذبیح‌الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران (ط: ابن‌سینا،  
 ۱۳۳۸-۱۳۳۹ ه.ش.)، ج ۱ و ج ۲؛ (ط: دانشگاه تهران،  
 ۱۳۵۳ ه.ش.)، ج ۳، بخش اول؛ (ط: دانشگاه تهران، ۲۵۳۵  
 شاهنشاهی)، ج ۳، بخش دوم؛ (ط: فردوسی ۱۳۶۳ -  
 ۱۳۶۴ ه.ش.)، ج ۴ و ج ۵، بخش اول و دوم.



- تاریخ جراید و مجلات ایران  
 محمدصدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران (اصفهان: کمال، ۱۳۶۳ ه.ش.)، ۴ ج.
- تاریخ رجال ایران  
 مهدی بامداد، تاریخ رجال ایران قرون ۱۲-۱۳-۱۴ (ط: زوار، ۱۳۴۷-۱۳۵۱ ه.ش.)، ۶ ج.
- تاریخ سمندر  
 شیخ کاظم سمندر، تاریخ سمندر و ملحقات (ط: م.م، ۱۳۱ ب).
- تاریخ شهدای یزد  
 حاجی محمدطاهر مالمیری، تاریخ شهداء یزد (قاہرہ: فرج‌اللہ زکی، ۱۳۴۲ ه.ق.).
- تذکرۃ الوفاء  
 حضرت عبدالبهاء، تذکرۃ الوفاء (حیفا: عباسیہ، ۱۳۴۳ ه.ق.).
- تذکرہ شعرای قرن اول بهائی  
 نعمت‌اللہ ذکائی بیضائی، تذکرہ شعرای قرن اول بهائی (ط: م.م، ۱۲۱-۱۲۹ ب)، ۴ ج.
- تقویم تاریخ امر  
 عبدالحمید اشراق خاوری، تقویم تاریخ امر (ط: م.م، ۱۲۶ ب).
- توقیعات مبارکہ  
 حضرت ولی امراللہ، توقیعات مبارکہ (ط: م.م، ۱۲۹-۱۳۰ ب)، ۳ ج.
- حافظ‌نامه  
 بهاء‌الدین خرّمشاهی، حافظ‌نامه (ط: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات سروش، ۱۳۶۸ ه.ش.)، ۲ ج.
- حدیقة الشعراء  
 سیداحمد دیوان بیگی شیرازی، حدیقة الشعراء (ط: زرین، ۱۳۶۴-۱۳۶۶ ه.ش.)، تصحیح و تکمیل و تحشیہ عبدالحسین نوائی، ۳ ج.

- خاطرات حبیب      حبیب مؤید، خاطرات حبیب (ط: م م م، ۱۲۹-ب)، ۲ ج.
- خاندان سادات      روح‌الله مهرباخانی، خاندان سادات خمس (دارمشتات: عصر  
خمس جدید، ۱۹۹۴ م).
- خوشه‌ها      انجمن ادب و هنر، خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر (سویس:  
آکادمی لندگ، ۱۹۹۰-۱۹۹۷ م)، ۸ ج.
- دریای دانش      حضرت بهاء‌الله، دریای دانش (ط: م م م، ۱۳۳-ب).
- دیوان حافظ      حافظ، دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی (ط: زوآر،  
۱۳۶۲ ه. ش.)، به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی، چاپ  
چهارم. و دیوان حافظ (ط: بروخیم، ۱۳۱۸ ه. ش.)، به اهتمام  
حسین پژمان و دیوان حافظ (ط: جاویدان علمی، ۱۳۴۵ ه. ش.)،  
به اهتمام سید ابوالقاسم انجوی شیرازی.
- دیوان خاقانی      خاقانی شروانی، دیوان خاقانی شروانی (ط: ارسطو، ۱۳۶۲ ه. ش.).
- دیوان صحبت      صحبت لاری، دیوان صحبت لاری (شیراز: معرفت،  
۱۳۳۳ ه. ش.)، چاپ سوم.
- دیوان عاشق      عاشق اصفهانی، دیوان عاشق اصفهانی (ط: جاویدان،  
۱۳۶۲ ه. ش.)، چاپ دوم با مقدمه استاد سعید نفیسی و  
حورشی م. درویش.
- دیوان قائنی      قائنی شیرازی، دیوان حکیم قائنی شیرازی (ط: امیرکبیر،  
۱۳۳۶ ه. ش.)، تصحیح و مقدمه دکتر محمدجعفر محجوب.

- |  |                                  |
|--|----------------------------------|
| دیوان قصاید و غزلیات نظامی گنجوی (ط: فروغی، ۱۳۶۸.ش.)، به کوشش سعید نفیسی.                  | دیوان قصاید و غزلیات نظامی گنجوی |
| کمال خجندی، دیوان کمال خجندی (تبریز، کتابفروشی تهران، ۱۳۳۷.ش.)، به اهتمام عزیز دولت‌آبادی. | دیوان کمال خجندی                 |
| نشاط اصفهانی، دیوان نشاط اصفهانی (ط: شرق، ۱۳۶۲.ش.)، چاپ دوم، به کوشش دکتر حسین نخعی.       | دیوان نشاط                       |
| عبدالحمید اشراق‌خاوری، رحیق مختوم (ط: م.م.م، ۱۳۰-۱۳۱ب)، ج ۲.                               | رحیق مختوم                       |
| حضرت عبدالبهاء، رساله سیاسیّه (طبع ۱۳۱۱.ق. از روی خط مشگین‌قلم).                           | رساله سیاسیّه                    |
| حضرت عبدالبهاء، رساله مدنیّه (لانگنهاین: لجنه نشر آثار، ۱۹۸۴م).                            | رساله مدنیّه                     |
| رضاقلی خان هدایت، تذکره ریاض العارفین (ط: محمودی، ۱۳۴۴.ش.)، به کوشش مهرعلی گرکانی.         | ریاض العارفین                    |
| محمدعلی تبریزی خیابانی (مدرس)، ریحانة الادب (ط: علمی، ۱۳۲۷.ش.)، ج ۲.                       | ریحانة الادب                     |
| مهدی پرتوی آملی، ریشه‌های تاریخی امثال و حکم (ط: سنائی، ۱۳۶۵.ش.)، ج ۲.                     | ریشه‌های تاریخی امثال و حکم      |

- زاد المعاد  
 محمدباقر مجلسی، زادالمعاد (ط: سعدی، ۱۳۷۰ ه.ش.).
- زندگانی میرزا ابوالفضل گلپایگانی  
 روح‌الله مهرا بخانی، زندگانی میرزا ابوالفضل گلپایگانی (لانگنهاین: لجنه نشر آثار، ۱۹۸۸ م). طبع اول این اثر تحت عنوان شرح احوال جناب میرزا ابوالفضائل گلپایگانی در طهران (۴م، ۱۳۱ ب) بوده است.
- سفینه غزل  
 ابوالقاسم انجوی شیرازی، سفینه غزل (ط: صفی‌علی شاه، ۱۳۳۶ ه.ش.).
- شرح احوال جناب میرزا ابوالفضائل گلپایگانی  
 ن ک به زندگانی میرزا ابوالفضل گلپایگانی.
- شرح القصیده  
 سید کاظم رشتی، شرح القصیده (تبریز: چاپ سنگی، ۱۲۷۲ ه.ق.).
- شرح سودی  
 محمد سودی بسنوی، شرح سودی بر حافظ (ط: زرین و نگاه، ۱۳۷۲ ه.ش.)، ترجمه دکتر عصمت ستارزاده، ۴ ج.
- شرح مثنوی  
 محمدتقی جعفری، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی جلال‌الدین محمد مولوی (ط: اسلامی، ۱۳۶۶-۱۳۶۸ ه.ش.)، ۱۵ ج.
- شرح مثنوی شریف  
 بدیع‌الزمان فروزانفر، شرح مثنوی شریف (ط: زوار، بی‌تاریخ)، ۳ ج.
- ظهورالحق  
 اسدالله فاضل مازندرانی، ظهورالحق (ط: ۴م، ۱۳۱ ب)، ۸ ج.

- غزلیات شمس جلال‌الدین محمد مولوی، غزلیات شمس تبریزی (ط: صفی‌علی شاه، ۱۳۶۱. ش.).
- فرهنگ اساطیر محمدجعفر یاحقی، فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی (ط: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی و انتشارات سروش، ۱۳۶۹. ش.).
- فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی دکتر سید جعفر سجادی، فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی (ط: طهوری، ۱۹۹۱. م.).
- فرهنگ لغات صادق گوهرین، فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی (ط: زوار، ۱۳۶۲. ش.)، ج ۹.
- فنون و بلاغت و ضاعات ادبی جلال‌الدین همائی، فنون بلاغت و ضاعات ادبی (ط: توس، ۱۳۶۱. ش.)، ج ۲ در یک مجلد.
- قاموس ایقان عبدالحمید اشراق‌خاوری، قاموس ایقان (ط: م. م.، ۱۲۷-۱۲۸ ب.)، ج ۴.
- کاوشی در امثال و حکم سید یحیی برقی، کاوشی در امثال و حکم (قم: نمایشگاه و نشر کتاب، ۱۳۶۴. ش.).
- کتاب بدیع حضرت بهاء‌الله، کتاب بدیع (ط: از روی خط زین‌المقرئین، مورخ ربیع‌الاول ۱۲۸۶. ق.).

- کتاب‌شناسی نظامی  
 ابوالقاسم رادفر، کتاب‌شناسی نظامی گنجوی (ط: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۱.ش.).
- کتاب قرن بدیع  
 حضرت ولی امرالله، کتاب قرن بدیع (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۹۲م) ترجمه نصرت‌الله مودت.
- کلمات مکنونه  
 ملامحسن فیض کاشانی، کلمات مکنونه (ط: فراهانی، ۱۳۴۲.ش.)، تصحیح شیخ عزیزالله عطاردی قوچانی.
- کلیات سعدی  
 سعدی شیرازی، کلیات سعدی (ط: جاویدان، ۱۳۶۱.ش.).
- کلیات عراقی  
 فخرالدین عراقی، کلیات شیخ فخرالدین ابراهیم همدانی متخلص به عراقی (ط: سنائی، ۱۳۳۵.ش.)، به کوشش سعید نفیسی.
- کلیات یغما  
 یغمای جندقی، کلیات یغمای جندقی (ط: از روی طبع اعتضاد السلطنه، ۱۳۳۹.ش.).
- گلزار ادب  
 حسین مکی، گلزار ادب (ط: شرکت مطبوعات، ۱۳۱۹.ش.).
- گلستان  
 سعدی شیرازی، گلستان (ط: خوارزمی، ۱۳۶۸.ش.)، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی.
- گنجینه گنجوی  
 وحید دستگردی، گنجینه گنجوی (ط: علمی، ۱۳۱۸.ش.).
- لثالی درخشان  
 محمدعلی فیضی، لثالی درخشان (ط: م، ۱۲۳، اب.).

لوح شیخ

حضرت بهاء‌الله، لوح مبارک خطاب به شیخ محمدتقی مجتهد اصفهانی معروف به نجفی (قاهره: سعادت، ۱۹۲۰م).

مآخذ اشعار

وحید رافتی، مآخذ اشعار در آثار بهائی (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۹۰-۱۹۹۵م)، ج ۱ و ۲.

مائده آسمانی

عبدالحمید اشراق‌خاوری، مائده آسمانی (ط: م.م، ۱۲۹ب)، ج ۹.

مثلا و حکمتها

دکتر رحیم عقیقی، مثلا و حکمتها در آثار شاعران قرم سوّم تا یازدهم هجری (ط: سروش، ۱۳۷۱.ش.).

مثنوی

جلال‌الدین محمد مولوی رومی، مثنوی مولوی (ط: امیرکبیر، ۱۳۶۳.ش.)، به تصحیح نیکلسون، به اهتمام دکتر نصرالله پورجوادی، ج ۴.

مجله عندلیب

مجله عندلیب، نشریه محفل روحانی ملی بهائیان کانادا، ۱۹۸۱م-

مجمع الفصحاء

رضاقلی خان هدایت، مجمع الفصحاء (ط: امیرکبیر، ۱۳۳۶ - ۱۳۴۰.ش.)، به کوشش مظاهر مصفا، ج ۶.

مجموعه آثار

حضرت بهاء‌الله، مجموعه آثار قلم اعلیٰ (ط: لجنه ملی محفظه آثار، ۱۳۳ب)، شماره ۳۸.

مجموعه آثار

حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء، مجموعه آثار مبارکه (ط: لجنه ملی محفظه آثار، ۱۳۳ب)، شماره ۸۴.

مبارکه

- مجموعه آثار شیخ محمود شبستری  
 شیخ محمود شبستری، مجموعه آثار شیخ محمود شبستری (ط: طهوری، ۱۳۶۵ ه.ش.) به اهتمام صمد موحد.
- مجموعه آثار یغمای جندقی  
 یغمای جندقی، مجموعه آثار یغمای جندقی (ط: توس، ۱۳۶۲ - ۱۳۶۷ ه.ش.)، به کوشش سید علی آل داود، ۲ ج.
- مجموعه الواح  
 حضرت بهاء‌الله، مجموعه الواح مبارکه (قامره: سعادت، ۱۹۲۰ م).
- مجموعه الواح مبارکه به افتخار بهائیان پارسی  
 حضرت عبدالبهاء، مجموعه الواح مبارکه به افتخار بهائیان پارسی (ط: م، م، ۱۳۳ ب).
- مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده  
 حضرت بهاء‌الله، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده (لانگنهاین: لجنه نشر آثار، ۱۳۷ ب).
- مجموعه خطابات  
 حضرت عبدالبهاء، مجموعه خطابات حضرت عبدالبهاء (لانگنهاین: لجنه نشر آثار، ۱۹۸۴ م).
- مجموعه مکاتیب  
 حضرت عبدالبهاء، مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء (ط: ل، م، م، ۱۳۲-۱۳۳ ب)، شماره ۱۳-۵۲-۷۹-۸۷-۸۸.
- محاضرات  
 عبدالحمید اشراق خاوری، محاضرات (لانگنهاین: لجنه نشر آثار، ۱۹۸۷ م)، ۲ ج در یک مجلد.



- محبوب عالم      مجله عندلیب، محبوب عالم (کانادا: مجله عندلیب، ۱۹۹۳م).
- مصایح هدایت      عزیزالله سلیمانی اردکانی، مصایح هدایت (ط: م م م، ۱۲۱ - ۱۳۲ب)، ج ۹.
- مطالع الانوار      محمدنبیل اعظم زرنندی، مطالع الانوار (ط: م م م، ۱۳۴ب)، ترجمه و تلخیص عبدالحمید اشراق خاوری.
- مفاتیح الاعجاز      شمس‌الدین محمد لاهیجی، مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز (ط: زوار، ۱۳۷۱ ه. ش.)، تصحیح و تعلیقات از محمدرضا برزگر خالقی و عفت کریاسی. و طبع طهران (محمودی، ۱۳۳۷ ه. ش.).
- مفتاح الجنات      السید محسن الامین، مفتاح الجنات (بیروت: دارالقاموس الحدیث، ۱۹۶۹م)، ج ۳.
- مکاتیب      حضرت عبدالبهاء، مکاتیب عبدالبهاء (قاہرہ: کردستان علمیه و فرج‌اللہ زکی، ۱۳۲۸ - ۱۳۴۰ ه. ق.)، ج ۱ و ۲ و ۳ (ط: م م م، ۱۲۱-۱۳۴ب)، ج ۴ - ۸.
- مکارم الاثار      محمدعلی معلم حبیب‌آبادی، مکارم الاثار (اصفهان: اداره کل فرهنگ و هنر، ۱۳۷۷ - ۱۳۹۶ ه. ق.)، ج ۵.
- منتخبات اشعار صائب      صائب تبریزی، منتخبات اشعار صائب تبریزی (ط: کلاله خاور، ۱۳۰۵ ه. ش.) به انتخاب حیدرعلی کمالی.

- منتخبات مکاتیب حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء (ویلیمت: مؤسسه مطبوعات بهائی، ۱۹۷۹م)، [ج ۱]. (حیفا: مرکز جهانی بهائی، ۱۹۸۴م)، ج ۲. (لانگنهاین: لجنه نشر آثار، ۱۹۹۲م)، ج ۳.
- منشآت قائم مقام منشآت قاهم مقام (ط: ابن سینا، ۱۳۳۷.ش.)، به اهتمام جهانگیر قائم مقامی.
- منطق الطیر شیخ فریدالدین محمد عطار نیشابوری، منطق الطیر (ط: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.ش.)، به اهتمام سید صادق گوهرین.
- من مکاتیب حضرت عبدالبهاء، من مکاتیب عبدالبهاء (ریودوژانیرو: دارالنشر البهائیه، ۱۹۸۲م)، ج ۱.
- مؤسسه ایادی امرالله عبدالعلی علائی، مؤسسه ایادی امرالله (ط: م.م، ۱۳۰.ب).
- نجم باختر مجله نجم باختر (*Star of the West*) (۱۹۱۰ - ۱۹۲۴م)، آکسفورد: جورج رونالد، ۱۹۷۸م)، تجدید طبع در ۸ ج.
- نفحات الانس عبدالرحمن جامی، نفحات الانس من حضرات القدس (ط: محمودی، ۱۳۳۶.ش.)، به تصحیح مهدی توحیدی پور.
- نهج البلاغه حضرت علی امیرالمؤمنین، نهج البلاغه (بیروت: دارالکتاب اللبنانی، ۱۹۸۳م)، به اهتمام الدكتور صبحی الصالح.

- هفت اورنگ  
عبدالرحمن جامی، مثنوی هفت اورنگ (ط: سعدی،  
۱۳۳۷. ش.)، تصحیح مرتضی مدرس گیلانی.
- یغما  
مجله یغما (ط: صاحب امتیاز و مدیر حبیب یغمائی)، ۳۱ ج  
(۱۳۲۷ - ۱۳۵۷. ش.).

**Ma'akhi-i-Ash'ar dar Athar-i-Baha'i, Vol 3.**

**by:Dr. Vahid Ra'fati**

**Copyright ©57 B.E., 2000 A.D.**

**ISBN 1-896193-38-2**

**Association for Bahá'í Studies in Persian**

**P.O. Box 65600 Dundas Ontario L9H 6Y6 Canada**

**Telephone :(905) 628 3040 Fax :(905) 628 3276**

**Email: [pibs@sprint.ca](mailto:pibs@sprint.ca) Website: [www.absp.org](http://www.absp.org)**

**Ma'ákhidh-i-Ash'ár dar  
Áthár-i-Bahá'í**

**Vol. 3**

**Ma'ákhidh-i-Ash'ár-i-  
Fársí**

**(Sources of Persian Poetry in the Bahá'í Writings)**

**Jím – Záh'**

**by  
Vahid Rafati, Ph.D.**